

# آرمیدگان در قبرستان بقیع

نویسنده: علی اکبر نوایی

تهیه و تنظیم:

پژوهشکده حج و زیارت



بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



## فهرست

۱۱.....	دیاچه
۱۳.....	مقدمه

## فصل اول: بقیع و جایگاه آن

۱۹.....	بقیع در بستر تاریخ
۲۵.....	مفهوم شناسی بقیع
۲۶.....	گوناگونی بقیع‌ها
۲۸.....	رسمیت دفن در بقیع، به وسیله پیامبر ﷺ
۲۸.....	جایگاه بقیع در اندیشه نبوی
۳۹.....	حرمت بقیع در سیره معصومین و امامان شیعه <small>علیهم‌السلام</small>
۴۰.....	جایگاه بقیع در سیره علوی
۴۲.....	نگاه به بقیع در سیره فاطمه زهرا <small>علیها‌السلام</small>
۴۵.....	بقیع در نگاه امام حسن مجتبی <small>علیه‌السلام</small>
۴۷.....	بقیع در سیره سید الشهداء <small>علیه‌السلام</small>
۴۸.....	جایگاه بقیع در سیره امام سجاد <small>علیه‌السلام</small>
۴۹.....	جایگاه بقیع در سیره امام باقر <small>علیه‌السلام</small>

۴۹.....	بقیع از منظر امام صادق <small>علیه السلام</small> .....
۴۹.....	جایگاه والای بقیع در اندیشه موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small> .....
۵۰.....	حضور علی بن موسی الرضا <small>علیه السلام</small> در بقیع.....
۵۲.....	جایگاه و عظمت بقیع در نگاه مسلمانان.....
۵۲.....	دیدگاه‌ها در عظمت بقیع.....
۵۳.....	دیدگاه اهل سنت.....
۵۳.....	دیدگاه خلفا.....
۵۶.....	دیدگاه عالمان اهل سنت.....

## فصل دوم: صحابه راستین پیامبر صلی الله علیه و آله

۶۷.....	مقدمه.....
۶۹.....	طبقات و گروه‌های خفته در بقیع.....
۶۹.....	قبور صحابه مطهر و یاران صادق.....
۶۹.....	۱. عثمان بن مظعون.....
۷۵.....	۲. اسعد بن زراره انصاری خزرجی.....
۷۹.....	۳. ابوسعید خدری.....
۸۰.....	۴. اسید بن حضیر بن سماک اشهلی.....
۸۲.....	۵. خنیس بن حذافه.....
۸۲.....	۶. سعد بن معاذ.....
۸۴.....	۷. مقداد بن اسود.....
۸۸.....	۸. عبدالله بن مسعود.....
۹۲.....	۹. اسامه بن زید.....
۹۵.....	۱۰. ارقم بن ابی ارقم.....
۹۷.....	۱۱. ابوسفیان بن حارث.....

۱۲. کلثوم بن هدم ..... ۹۸
۱۳. جابر بن عبدالله انصاری ..... ۹۹
۱۴. صهیب بن سنان ..... ۱۰۸
۱۵. شماس بن عثمان ..... ۱۱۰
۱۶. ابوقتاده انصاری ..... ۱۱۱
۱۷. قیس بن سعد بن عباده ..... ۱۱۴
۱۸. ابورافع ..... ۱۱۵
۱۹. جبلة بن عمرو انصاری (ساعدی) ..... ۱۱۷
۲۰. حاطب بن ابی بلتعنه ..... ۱۱۹
۲۱. حکیم بن حزام ..... ۱۲۵
۲۲. قتادة بن نعمان ..... ۱۲۸
۲۳. مالک بن قیس (ابوخیثمه) ..... ۱۲۹
۲۴. ابی بن کعب، سید القراء ..... ۱۳۲
۲۵. ابوالهثیم بن التیهان الأشهلی ..... ۱۳۸
۲۶. نوفل بن حارث ..... ۱۴۱
۲۷. براء بن معرور ..... ۱۴۱
۲۸. بشر بن براء بن معرور ..... ۱۴۷
۲۹. عبدالله بن سلام ..... ۱۵۱
۳۰. کعب بن عمرو ..... ۱۵۷
۳۱. سهل بن سعد ساعدی خزرجی؛ ابوالعباس ..... ۱۵۸
۳۲. جبیر بن مطعم ..... ۱۶۶
۳۳. نوفل بن حارث ..... ۱۶۹
۳۴. ابو عبس، عبدالرحمان ..... ۱۷۰
۳۵. عبدالله بن امّ مکتوم ..... ۱۷۴
۳۶. قیس بن عاصم منقری ..... ۱۸۱

۳۷. عبدالله بن عتیک ..... ۱۸۷
۳۸. حکیم بن حزام ..... ۱۹۱

### فصل سوم: دیگر صحابه پیامبر ﷺ

- مقدمه ..... ۱۹۹
۱. ابوهریره دوسی ..... ۲۰۰
۲. عبدالرحمان بن عوف ..... ۲۰۹
۳. مغیره بن شعبه ..... ۲۱۵
۴. سعد بن ابی وقاص ..... ۲۱۹
۵. سعید بن زید ..... ۲۲۵
۶. سلمة بن اکوع ..... ۲۳۲
۷. حکم بن ابی العاص ..... ۲۳۲
۸. سمرة بن جندب ..... ۲۳۷
- توضیحی اجمالی در باب عدالت صحابه ..... ۲۴۱
- مناقشات در حدیث از ناحیه اهل سنت ..... ۲۴۲

### فصل چهارم: وابستگان و خویشاوندان پیامبر ﷺ و اهل بیت ائمه

۱. ابراهیم، فرزند محبوب پیامبر ﷺ ..... ۲۴۵
۲. عباس، عموی پیامبر ﷺ ..... ۲۵۲
۳. عقیل بن ابی طالب ..... ۲۶۵
۴. عبدالله بن جعفر بن ابی طالب ائمه ..... ۲۷۴
۵. محمد حنفیه ..... ۲۹۰
۶. اسماعیل، فرزند امام جعفر صادق ائمه ..... ۳۰۰

## فصل پنجم: همسران پیامبر ﷺ

۱. أم سلمه ..... ۳۱۱
۲. عایشه، دختر ابوبکر بن ابی قحافه ..... ۳۲۳
۳. حفصه، دختر عمر بن خطاب ..... ۳۳۰
۴. زینب بنت جحش ..... ۳۳۶
۵. جویریة ..... ۳۴۱
۶. رمله (أم حبیبه) دختر ابوسفیان ..... ۳۴۵
۷. ماریة قبطیه ..... ۳۵۱
۸. زینب بنت خزیمه ..... ۳۵۷
۹. صفیه دختر حُئی بن آخطب ..... ۳۵۹
۱۰. میمونہ، دختر حارث الہلالیہ ..... ۳۶۲
۱۱. سوده بنت زمعه بن قیس ..... ۳۶۶
- چگونگی رفتار و برخورد پیامبر ﷺ با همسران ..... ۳۶۸
- فلسفه تعدد همسران پیامبر ﷺ ..... ۳۷۲
- نگاهی به فرهنگ حاکم بر جزیره العرب ..... ۳۷۲
- ازدواج‌های پیامبر ﷺ، تابعی از مصالح کلی ..... ۳۷۴
- اهداف ازدواج‌ها ..... ۳۸۱
۱. اهداف تبلیغی ..... ۳۸۱
۲. اهداف حمایتی از ضعفا و نو مسلمانان ..... ۳۸۲
۳. رهایی کنیزان ..... ۳۸۳
- کتابنامه ..... ۳۸۵



## دساجه

۴۰۳

مجله میقات حج از اولین تلاش‌ها در حوزه حج و حرمین در جامعه اسلامی ما است که توانسته در طول سال‌های متمادی جایگاه یگانه خود را در این بخش حفظ کند و به بالندگی و رشد برسد. یکی از دستاوردهای این مجله علمی، اندوخته شدن ذخائری ارزشمند در موضوع‌های مختلفی است که طی سال‌ها در مجله نشر یافته ولی با گذر زمان، هنوز تشنگی جامعه به آن کاهش نیافته است و می‌طلبد تا با گردآوری مجموعه‌های موضوعی متناسب و عرضه آن به جامعه علمی، به این نیاز پاسخ داده شود.

مظلومیت قبرستان بقیع و مدفونان آن که هنوز در زیر آوار تخریب بقیع و تلاش وهابیت برای گمنام نگهداشتن آن هستند، نیاز به آثاری را که به شناخت بیشتر بقیع و دفن‌شدگان آن می‌پردازد، دو چندان می‌کند. کتاب حاضر به نام آرمیدگان در قبرستان بقیع تلاشی در برابر کوشش وهابیان برای محو آثار بقیع است. این اثر حاصل ۱۸ مقاله به خامه پژوهشگر ارجمند جناب حجت الاسلام والمسلمین علی اکبر نوایی است که پیش از این در مجله میقات حج سلسله‌وار نشر یافته که اکنون در قالب و ساختار کتاب عرضه می‌شود.

گروه تاریخ و سیره پژوهشکده حج و زیارت ضمن تشکر و تقدیر از نویسنده ارجمند و همچنین جناب آقای رضا باذلی و حجت الاسلام و المسلمین محمدمهدی فقیه بحرالعلوم که کار تهیه و تنظیم این اثر را بر عهده داشتند، امیدوار است انتشار این اثر خدمتی در راه آشنایی با حرمین شریفین و گلزار مظلوم بقیع باشد و از خوانندگان و صاحب نظران محترم تمنا دارد تا با ارائه پیشنهادها و انتقادهای سازنده خود به پربارتر شدن این مجموعه بیافزایند.

انه ولی التوفیق  
پژوهشکده حج و زیارت  
گروه تاریخ و سیره

## مقدمه

بقیع، نام مشهورترین و قدیمی‌ترین قبرستان در تاریخ اسلام و از زمان حضور پیامبر ﷺ در مدینه تا عصر حاضر است که در انتهای جنوب شرقی شهر مدینه، به فاصله اندکی از مسجدالنبی ﷺ و بقعه نورانی پیامبر ﷺ قرار دارد و محصور در دیواری مشبک، در وسط شهر مدینه است.

بقیع، در گذشته دور و قبل از هجرت، درختان بسیار داشته که شهرت یافتنش به «بقیع الغرقد»، بدان سبب بوده و در زمان و عصر ما، کلمه «غرقد» از آن حذف گردیده و به «بقیع» شهرت یافته است.

از نقل‌های تاریخی بر می‌آید، نخستین کسی که به دستور پیامبر ﷺ در بقیع مدفون شد؛ صحابی وارسته، اسعد بن زراره بود که پیامبر ﷺ برایش مقامی والا و ارجمند قائل بود و پس از وی، عثمان بن مظعون، برادر رضاعی پیامبر ﷺ و شخص سوم، ابراهیم، فرزند محبوب و دل‌بند آن حضرت بوده است و پس از آن بود که به عنوان مقبره مسلمانان مشهور گردید.

بیشتر مدفونین در بقیع، از شخصیت‌های ممتازی هستند که در اندیشه نبوی و اهل بیت ﷺ، از جایگاهی والا و بلند برخوردار بوده‌اند، تا آنجا که پیوسته در بقیع حضور می‌یافتند و برای آرمیدگان آن دیار استغفار می‌کردند. این سنت بزرگ و الهی در میان

مسلمانان معمول و رایج شد. عظمت بقیع با ساخت قبه‌ها و سنگ نوشته‌های هنری و بناهای فخیم و ضریح‌های ثمین نمود یافت و والیان مدینه همچنان بر این امر اهتمام داشتند. پیامبر ﷺ برای مدفونین در بقیع عظمت فراوانی قائل بود؛ تا جایی که فرمودند:

يُحْتَسَبُ مِنْ هَذِهِ الْمَقْبَرَةِ سَبْعُونَ أَلْفًا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ، وَكَأَنَّ وَجُوهُهُمْ الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْبَدْرِ.<sup>۱</sup>

از این قبرستان هفتاد هزار تن محشور می‌گردند درحالی که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند. گویا صورت‌هایشان، ماه شب چهارده است!

نورالدین علی بن احمد سمهودی در کتاب وفاء الوفا، در عظمت جایگاه و اهمیت مدفونان بقیع، می‌نویسد:

قال المطري: إن أكثر الصحابة رضي الله تعالى عنهم ممن توفّي في حياة النبي و بعد وفاته مدفونون بالبقيع. وكذلك سادات أهل بيت النبي و سادات التابعين. وفي مدارك عياض عن مالك: أن هناك بالمدينة من الصحابة نحو عشرة آلاف.

وقال المجذ: لاشك أن مقبرة البقيع محشوة بالجماة الغفير من سادات الامة.<sup>۲</sup>  
مطری گوید: بیشتر صحابه - رضی الله عنهم -؛ از کسانی که در دوره حیات پیامبر ﷺ و پس از ایشان از دنیا رفته‌اند، در بقیع مدفون شده‌اند و همچنین بزرگانی از اهل بیت پیامبر ﷺ و سادات تابعین در این دیار آرمیده‌اند. در مدارک عیاض نیز از مالک نقل شده که گفت: مقبره‌ای در مدینه است که حدود ده هزار نفر از صحابه در آن مدفون‌اند. و مجدی گوید: شک نیست که مقبره بقیع در بردارنده جمع کثیری از بزرگان امت اسلامی است.

مدفونان در بقیع در چند طبقه قرار گرفته‌اند:

- صحابه راستین پیامبر ﷺ همچون عثمان بن مظعون، اسعد بن زراره، ابی سعید

۱. وفاء الوفاء، سمهودی، نورالدین علی بن احمد، ج ۲، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۹م، ص ۸۸۶.

۲. تاریخ المدینة المنور، ج ۱، ص ۷۱.

خدری، اُسید بن حَضیر، جابر بن عبدالله انصاری و... .

- برخی از صحابه که بعد از نبی گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مسیری غیر از آرمان‌های اولیه پیمودند.

- چهار امام معصوم شیعه عَلَيْهِمُ السَّلَام.

- همسران و دختران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منسوبین آن حضرت، شهیدان میدان‌های جهاد و

شهادت و تابعین.

طبقات یاد شده، در این رویکرد پژوهشی به بررسی نهاده شده‌اند.

گفتنی است، دو عامل، نگارنده را به این سیر مطالعاتی و پژوهش وا داشت:

نخست، دغدغه‌ای که در این مقوله داشتم و به آن می‌اندیشیدم و همپای اندیشه‌ام

بارقه عنایت الهی را به وضوح، در مدینه منوره در کنار مضجع نورانی خاتم رسولان در

جریان حج (۱۳۸۵ ه. ش) مشاهده نمودم.

و سپس، دستور نماینده فرهیخته و اندیشمند مقام معظم رهبری حضرت

حجت‌الاسلام والمسلمین جناب حاج آقای قاضی عسکر (دام عزه و توفیقاته) که در آن زمان

(سال ۱۳۸۵ ه. ش) حضرتشان، معاونت آموزش و پژوهش بعثه مقام معظم رهبری را

برعهده داشتند و در ادامه کار، عنایت و فیض و لطف الهی همواره در کنارم بود، که عصاره

آن تحقیقات نسبتاً سخت و دشوار، ابتدا در قالب مقالاتی در مجله وزین «میقات حج» به

چاپ رسیده که از آن مجموعه، ۱۸ مقاله به محضرشان تقدیم می‌گردد.

این رویکرد، به حول و قوه و فیض الهی، تا رسیدن به نتیجه نهایی و اتمام کار ادامه

می‌یابد که در شماره‌های بعد فصلنامه میقات حج منتشر و سرانجام به صورت مجلد

دوم و شاید سوم ارائه خواهد شد.

اکنون از روحانیون فرهیخته و ارجمند و اساتید بزرگوار استمداد می‌طلبم که این

حقیر را از ارائه نظرات، انتقادات و پیشنهادهای سازنده و راهگشا محروم نفرمایند و

لطفشان را دریغ ندارند.

علی اکبر نوایی



# **فصل اول:**

## **بقیع و جایگاه آن**



## بقیع در بستر تاریخ

### درآمدی بر موضوع

بقیع، قطعه زمینی رها شده و مقبره‌ای همچون مقابر عمومی نیست، گنج تاریخ و مخزن اسراری جاودانه است. تاریخی مملو از حادثه و دنیایی از همه عظمت‌ها، اخلاص‌ها، رشادت‌ها، کرامت‌ها، معناها، جانفشانی‌ها، ایثارها، مظلومیت‌ها، حماسه‌ها و فریادهاست؛ فریادهایی در سکوت، گریه‌هایی در تنهایی.

نالیهایی در ظلمت، یادواره‌ای است از جهادها و پیکارها و از خود گذشتن‌ها، نمادی است از عظمت یک تاریخ بلند و گسترده، واگویه کتاب‌های سترگ است که باید به استنطاق درآید و به مرحله کتابت نهاده شود تا نهفته‌های حیات بخش و شور آفرین و الهام بخش خود را باز نماید و اسراری را که در خود نهفته، برملا سازد تا درس‌های خود را بی دریغ، فراروی تشنگان حقیقت و معرفت و انسانیت بازگو نماید و عبرت‌های خود را به صاحبان بصیرت ارزانی دارد.

بقیع، مجمع اسرار، رازها و رمزهای سر به مهر است که دست تطاول و ستم، نگذارده لب بگشاید و رازها و رموز و اسرار معرفت بخش خود را فراروی انسان‌های سرگشته معاصر، نجوی کند.

بقیع، سینه سینا است، که اکنون ساکت و خاموش، منتظر سؤال‌های ذهن‌های کاوشگر و

معنا طلب است. بقیع داستان صدها صحابی مخلص و وفادار است که هرگز سهمی دنیوی از ایثار و اخلاص‌ها و همگامی‌های خود با نبی رحمت در دنیای ماده، طلب نکرده‌اند. داستان امامت شیعی و راستین اسلامی است که در چهره سبط اکبر نبی رحمت، حسن مجتبی علیه السلام و باقی‌مانده حادثه طف، سجاد امامت علیه السلام و باقر علوم و صادق آل‌البیت علیهم السلام تجلی یافته است.

داستان و غم‌نامه خلیفه بلافصل پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله و دخت مظلومه او، سیده زنان عالم است. غم‌نامه غربت، انقطاع وحی و سیلی خوردن‌های دردانه هستی و گریه‌های ممتد از رجعت امت، پس از پدر خویش و نگین رسالت و نبوت است. معنای آیه تطهیر و طنین صدای مظلومانه کوثر است و فریاد بیت الأخران فاطمه علیها السلام، نگین هستی است. واگویه دخترکانی از تنمۀ نبوت است که با غم‌های سترگ خود، در سینه آن غنودند؛ همچون رقیه و زینب و ام کلثوم، بازتابی از کرامت زنان و مادرانی بزرگ است که با دستان خود انسان‌هایی بزرگ را به تاریخ انسانیت عرضه داشتند و با کعبه نجوی کردند و طفل مام هستی را، که جان جهان است، بر دستان کرامت خویش گذاردند. داستان بانویی است که کفالت خاتمه رسالت و عقل کل هستی را مفتخر شده است.

بانویی بزرگ، فاطمه بنت اسد، که هم‌مام امیر ولایت و عدالت است و هم کفالت‌گر انسان کامل تاریخ بشریت، ستوده خدا، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بقیع، یادمان سعدیه‌ای است که با شیر پستان خویش، کاری همچون فاطمه بنت اسد را تداعی کرده است.

بقیع، جایگاه مادران امت، زنانی کرامت پیشه؛ همچون جویریّه، ام حبیبه، ام سلمه، ماریه و... که همواره، همچون ام سلمه و ام حبیبه، غم‌های زنانه را از چهره تابناک پیامبر صلی الله علیه و آله ستردند.

غم‌نامه صفیه و عاتکه؛ دو بانوی با شهامت و عمه‌های یتیم عبدالله، پیام آور حقیقت است؛ آنان که پشتوانه‌ای برای یادگار رسالت بودند. واگویه‌ای از گریه‌های خواهری

است که سیل اشکش او را تا أحد فراخوانده و در غم عمّ پیامبر ﷺ، سید شهیدان أحد، مویه کرده و خونابه دل خویش را در رگهای تاریخ جاری کرده است.

بقیع، داستان فراوان گفته شده عدالت علیؑ است، که عقیل برادر را هم از بخششی اضافه دریغ داشته تا عدالت، قربانی خویشاوندی و تبارگرایی نگردد و داستان حدیده محماتش عالمی را در فراگیری درس عدالت، کفایت کند.

بقیع، داستان مکرر غم رسول خاتم در فراق از دست دادن جگر گوشه ای است که امید نبی رحمت بود؛ ابراهیم، ابن رسول خاتم؛ او که ولادتش موجی از شادی را در مدینه الرسول و مرگش، سایه ای از غم را بر شهر وحی و شهر محبوب پیامبر خدا ﷺ افکند.

بقیع، غم مادری است که اشکش را از مدینه تا کربلا روانه کرده و پسران قهرمان و قهرمان قهرمانان حادثه طف را نثار آرمانهای رسالت کرده، تا فریاد رهایی بخش محمد ﷺ در سینه تاریخ بماند و دردانه و جگر گوشه اش، سید شهیدان طف، تنها نماند. او که ابوالفضل رشیدش و عون و عبدالله و جعفرش را برای همربابی با جگرگوشه فاطمهؑ و علیؑ، همراه او نمود تا در رکابش بسان دسته های گل پرپر شوند و به کام مرگی با عزت و کرامت در افتند.

باز هم بنگارم که بقیع، یادواره تشت سرخ خون و یادواره تیرهای نشسته بر پیکری مظلوم است.

فریاد باقی مانده حادثه طف و رییس بکایین است و صاحب دعاها پندآموز معرفت بخش.

بقیع، داستان منصور شیطان است که با نصرت های شیطان، جبل الهی را و رییس احیاگر تشیع را به خاک نشاند و علم و کرامت و فضیلتش را از تشنگان معرفت دریغ داشت.

بقیع، غمنامه مدینه مظلوم، در دوران تاراج گری است که یزیدش نامیدند تا حرّه را بیافریند و بیالاید و انسان های والاتبارش را به دست دشنه مسرف بن عقبه بسپارد و به

تاراج‌گری‌اش فرمان دهد و اباحه این تطاول را اعلامش نماید تا که هر چه می‌تواند قساوت کند. ناپاکی نماید و هزاران تخم حرام را از تیره اموی تا امروز بر آن بیفزاید، مؤمنانش را کشته و حرام زادگانش را به دست تاریخ قساوت علم کند، تا که امروز هم دشنه به دست، آماده فشردن گلوهای عدالت طلب باشند. لهوفی در سینه سوزان است، سینه بی کینه شیعه. آری، بقیع داستان سرای واقعه‌ای است که حرّه اش نامیدند، نه حرّه شرقی یا غربی، که حرّه حرارت کینه و بغض فرزندان عاص، که پس از گذشت از سی تن، سرها را درو کردند و داستان شجره ملعونه را تفسیر نمودند.

بقیع، سوگنامه شهیدان با فضیلت و بی ادعای احد است که پس از سید شهیدان احد، به صورتی تدریجی از کثرت جراحی، بر خاک بقیع غنودند.

بقیع، نمادی از کینه ابوسفیان است؛ آنکه هرگز به خدا ایمان نیاورد «ما أسلم و لکن استسلم» او اسلام نیاورد و لکن تظاهر به آن نمود. او (ابوسفیان) ریشه درخت ملعونه در قرآن است که همواره از نسل و ذریه سفاکش چه خون‌ها که نریخته و چه سرها که بر نیزه نگردیده تا در سینه بقیع نهان گردند و بالأخره بقیع، مطلع غزل حجت آخرین است.

بقیع، فریادی رسا و بغضی در گلوی تاریخ است که باید با لبان و نوک قلم انسان‌های دارای نقش و رسالت فریاد شود و به دایره‌المعرفت تبدیل شود و داستان صحابی و دیگر انسان‌های والاتبار و داستان امامت فخرآفرین شیعه و غم‌های نهفته در دوران او را به تفسیر و نمایش بایسته پردازد.

من بقیع را در چند مقبره رنگ و رو رفته و به غربت نشسته نمی‌دانم. او را فریادی مجسم و بغضی ترکیده از گلوی تاریخ می‌دانم.

بقیع هم اکنون در مجلس آل فلان گرفتار آمده، صهیونیسم را شادمان نموده و سازمان‌های جاسوسی عالم را؛ سازمان‌هایی که جاهلیت مدرن و پست مدرن را پاس می‌دارند، بدون زحمتی به اغراض شیطانی شان رسانده و همان‌ها و نقائات فی العقد، چنان

در شیپورها دمیده‌اند و در گوش‌ها خوانده‌اند که بقیع، باید در مسیر فراموشی فرایندی را طی کند که ذکرش و یادش نماد شرک است و بدین روی، قبور امامان بقیع علیهم‌السلام، بیت الاحزان و قبه ابراهیم بن رسول خاتم و یادمان فاطمه بنت اسد و حلیمه سعديه و مادر چهار پسر از دست داده و... به دست تخریب سپرده شد و چیزی از آن مشهود نیست و هم اکنون دلقک‌هایی ساخته شده از شام و هرات و حلب و بخارا و سمرقند و مدینه و یمن و هر ناکجا آباد دیگر، گردشان آورده‌اند و با دلارها و ریال‌ها و تورهای کشنده نامرئی در محفظه ذهن شیطانی‌اش خوانده‌اند که دشداشه‌ای بر تن نما، عبایی بر دوش، تسییحی بر دست، چفیه‌ای بر سر و رمانی بر فرق بند و داد سخن ده، که توسل، شرک است، معرفی غنودگان در بقیع، کفر است و... .

آری دیروز بقیع، و داستان تاریخ میانه و تاریخ امروزیش، همه برگ‌های عبرت می‌باشند و قابل تذکار و بسط و شرح و تفصیل و پژوهش و تحقیق.

#### بقیع، غم همیشه شیعه

بقیع، در مدینه است. در مکه که هستی، فقط می‌بینی صف‌های نماز باید چنان مستقیم باشد که از خط اعتدال، یک میلی متر هم خارج نشود، مخالفت با شیعه، رنگ روشنی ندارد و ملایم‌تر می‌نماید.

اما همینکه پا به مدینه می‌گذاری و از سنگفرش‌های ساخته شده در ایتالیا و فرستاده شده از اروپای مدرن که می‌گذری، پایت را به روی محله‌ای می‌نهی که محله بنی‌هاشم می‌خوانیم، محله‌ای که دشمنان پر کینه بنی‌هاشم از حذفش شادمانه‌اند، از آنکه می‌گذری و بر آن وقوفی مختصر و مکثی کوتاه را که می‌کنی یکبار می‌خواهی فریاد بکشی. آه، ای امامت مظلوم. آه، ای پیامبر رحمت، که سخنان قبل از دفنت، همگی به فراموشی نهاده شدند، دست رحمتت را دریغ مفرما و از تطاول پیشگان در محضر عدل ربوبی شکوه نما و دل بی کینه شیعه را از غم خلاصی بخش!

از چنین وضعیتی، اولاد یهودا رقص شادی می‌کنند! آری، به پشت دیوار بقیع که می‌رسی، همهٔ مظلومیت و غربت و تنهایی شیعه را می‌نگری، شیعه‌ای که مصب و مجرای ولایت است.

وضع کنونی بقیع، قطعاً، نتیجهٔ کینهٔ اولاد یهودا است. بقیع، بغض فرو خفتهٔ اصحاب شیطان است، که همچون اصحاب اُخدود، اخگر و آتشی علیه آن بر افروختند. بقیع، کینهٔ مشرکان علیه موحدان است تا برای از چشم انداختنش او را به شرک در الوهیت متهم نمایند تا بتوانند شرکی همهٔ جانبه را در ذهن به ظاهر مسلمانان جایگزین نمایند. آری، بقیع خاری در گلوی استعمار و خاشاکی در چشمان مادهٔ پرستش می‌باشد. و صد البته که بسیار هم مایلند تا اصلاً نقشهٔ بقیع از دل مدینه حذف گردد و البته که در سینهٔ تنگ و پلید اولاد یهودا، این ایدهٔ شیطانی وجود دارد که داستان بقیع، همچون محلهٔ بنی هاشم، به سنگفرش‌های مدرن و بازاری مکاره تبدیل شود و کالاهای آمریکایی، چینی، اروپایی، ایتالیایی و فرانسوی به معرض فروش نهاده شود.

### فریاد بقیع

گویا هم اکنون فریاد بقیع را می‌شنوم که می‌گوید: فضیلت را پاس دارید. عبرت‌ها را تعریف کنید. درس‌های بلندم را به گوش انسان‌ها برسانید. درس‌های نهفته در سینه‌ام را کشف نمایید. مرا بهتر بشناسید. تنها دیدار غربتم را نجوا نکنید. در من گنج معرفت بجوید. فریاد بقیع، فریاد معرفت حقیقت، فریاد اخلاص، فریاد کرامت و ایثار، فریاد شهادت، فریاد علیه ستمگران همیشهٔ تاریخ است. هم اکنون دست بقیع گشوده است که بیاید دستم را بگیرد تا برخیزم و نسخه‌ای شفابخش را برایتان بنگارم.

بقیع، فریاد نبوت و ولایت و ایمان و عشق و جهاد و شهادت و ایثار و جانفشانی و عشق و مجموعهٔ راز است. فریاد آیهٔ تطهیر است و فریاد فضیلت خواهی است و به ما می‌گوید: بیاید در معرفتم بهتر بکوشید و تنها نجوای ظاهری را در عشق به من ملاک قرار مدهید.

### پاسخ به دعوت‌های بقیع

اکنون من در آغاز راهی ایستاده‌ام تا فریاد بقیع را به لطف و کرامت نبی رحمت و توجه والای امامان غنوده در بقیع دریابم و با توکل بر خدای توفیق دهنده، پژوهش تفصیلی را درباره این مجموعه ذخایر و این گنج نمان معرفت آغاز کنم. این پژوهش را با اشارت معاونت محترم آموزش و پژوهش، حضرت حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای قاضی عسکر\* آغازیده‌ام و در آغاز راه از خدای منان توفیق را در لحظات پژوهش و کتابت طلب می‌نمایم. هم اکنون در آغاز حرکت، در حد ورود به بحثی کلان و گسترده تاریخی، در حوزه‌های مختلف این پژوهش قرار دارم و توفیق را طلب می‌نمایم.

### مفهوم شناسی بقیع

از واژه بقیع به گونه‌های ذیل، تعاریفی ارائه شده که در حد لزوم، به آنها اشاره می‌کنیم:  
**أصل البقیع فی اللغة (بفتح أوله و کسر ثانیه)، الموضع الذی اروم الشجر من ضروب شتی.**

اصل بقیع در لغت، (به فتح اول و کسر دوم)، جایگاهی است که در آن انواع درختان وجود دارد.

در تعریفی دیگر آمده است:

بقیع، زمینی وسیع را گویند که در آن درخت یا ریشه‌های درختانی باشد.

در تعریف سوم، چنین آمده است:

**البقیع من الأرض، المكان المتسع، ولا یسمی بقیعاً إلا و فیہ شجر.**

بقیع از زمین، مکانی پهناور است، و بقیع نامیده نمی‌شود مگر که در آن درختی باشد.

\*. ایشان از دی‌ماه سال ۱۳۸۸ سمت نمایندگی رهبر معظم انقلاب در سازمان حج و زیارت را برعهده دارند.

### گوناگونی بقیع‌ها

در تعدّد و گوناگونی بقیع، یا باغ‌هایی که در آنها درختانی بوده و درون بعضی از آن باغ‌ها مساکنی هم وجود داشته، شکی وجود ندارد؛ زیرا چنانکه در لغت‌شناسی ملاحظه کردیم، بقیع، اطلاق بر زمین وسیعی می‌گردد که در آن باغ و درخت وجود دارد. گزارش‌های تاریخی حکایت از آن دارد که در شهر مدینه، چندین بقیع وجود داشته است که اشاره به تعدّد آن‌ها، هم در متون تاریخی ضبط است و هم در متون روایی؛ که به عنوان نمونه می‌توان به این بقیع‌ها اشاره نمود:

بقیع الخنجة، بقیع الخیل، بقیع الزبیر، بقیع المصلی، بقیع الغرقد.

به جهت این که در این بحث، منظور ما فقط بقیع الغرقد است، به مفهوم آن هم اشاره می‌کنیم:

بقیع غرقد، آن قبرستان مقدس را، بدین جهت به این نام خوانند که درخت غرقد، در آن فراوان بوده است.<sup>۱</sup>

در تعریفی دیگر از بقیع غرقد چنین می‌خوانیم:

و بقیع الغرقد، و الغرقد بفتح الغین المعجمة و القاف، بینهما راء ساکنه، کبار العوسج و هو مقبرة أهل المدينة علی سورها بیجنب البستان.<sup>۲</sup>

بقیع غرقد، غرقد به فتح غین و قاف، که میانشان رای ساکنی وجود دارد، درختان بزرگ است و آن، مقبره اهل مدینه است که در داخل دیواری است، در بستانی.

و بقیع الغرقد، مقبرة أهل المدينة... قال الأصمعی، قطعت غرقدات فی هذا الموضع حین دفن فیہ عثمان بن مظعون فسمی بقیع الغرقد.<sup>۳</sup>

بقیع غرقد، مقبره اهل مدینه است. اصمعی گفته است، درختان این موضع قطع شد، هنگامی که عثمان بن مظعون در آن دفن شد، پس به بقیع الغرقد تغییر نام یافت.

۱. معارف و معاریف، حسینی دشتی، سید مصطفی، ج ۳، مؤسسه فرهنگی آرا، ۱۳۷۹، ص ۲۲۲.

۲. دائرة المعارف الشیعیه، اعلیٰ حائری، شیخ محمد حسین، جزء ۶، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۹۹۳ م، ص ۲۴۷.

۳. تاریخ المدینه المنوره، ابن شهبه، ابوزید عمر، ج ۱ و ۲، دارالفکر قم، ۱۳۶۸، ص ۸۶.

بقیع الغرقد، و هی مقبرة بالمدينة، و الغرقد شجر شوك كان ينبت هناك فذهب و بقي  
الاسم لازماً للموضع.<sup>۱</sup>

بقیع غرقد، مقبره‌ای است در مدینه، و غرقد درختی خاردار بوده که در آن  
می‌روییده. پس، از بین رفت ولی اسم آن در این مکان باقی ماند.

بقیع (بقیع غرقد - جنة البقیع)، نام مشهورترین و قدیمی‌ترین قبرستان اسلامی، از  
زمان حضرت رسول ﷺ، تا عصر حاضر، واقع در انتهای جنوب شرقی مدینه، به فاصله  
کمی از مسجد النبی ﷺ و بقعة مطهر حضرت پیغمبر ﷺ، در خارج از دیوار قدیمی  
مدینه است، که امروزه در وسط شهر قرار دارد، لفظ «بقیع»، به معنای زمین وسیعی  
است که دارای انواع درختان باشد، لذا آن را جنة البقیع (باغستان بقیع) نیز می‌نامند؛  
بقیع غرقد نامیدن آن، بدین سبب بوده که غرقد، نوعی خاربن است که پس از خرابی  
آن، در این مکان روئیده و فراوان بوده است.<sup>۲</sup>

از نتیجه نقل‌های متون و منابع تاریخی به دست می‌آید که بقیع الغرقد، که امروزه در  
شهر مدینه به نام بقیع مشهور است، مکانی بوده که در آن خارهایی می‌روئیده و پس از  
آنکه پیامبر خدا ﷺ به مدینه هجرت کردند، پس از ساختن مسجد مشهور مدینه  
(مسجد النبی)، این باغ وقف مسلمانان گردید. پس از آنکه اسعد بن زراره انصاری، که  
از صحابی بزرگ پیامبر گرامی ﷺ بود، او را در قبرستان مذکور دفن نمودند و او اولین  
صحابی مدفون در این قبرستان مقدس است.

«حضرت رسول ﷺ اسعد بن زراره را در بقیع به خاک سپرد.»<sup>۳</sup>

این باغ، هم اکنون به نام بقیع، محل آمد و شد مسلمانان و به خصوص شیعیان است  
که از هوا و فضای مقدس و مترنم به عطری روحانی از آن بهره می‌جویند.

۱. لسان العرب، ابن منظور، ج ۸، بی تا، ص ۱۸.

۲. دائرة المعارف تشیع، خرمشاهی، بهاءالدین و صدر حاج سید جوادی، احمد، ج ۳، نشر شهید سعید محبی، ص ۳۸۳.

۳. اسد الغابة، ج ۱، صص ۸۶ و ۸۷.

### رسمیت دفن در بقیع، به وسیله پیامبر ﷺ

بقیع، نخستین مدفن و مزاری است که به دستور و اقدام پیامبر گرامی اسلام ﷺ شکل گرفت. این قبرستان در دوران پیامبر ﷺ در خارج شهر مدینه و پس از دیوار شهر مدینه قرار داشته و در پشت خانه‌های مدینه به شمار می‌آمده، که هم اکنون با توسعه مدینه، در وسط شهر قرار گرفته است. نخستین اقدام پیامبر ﷺ دفن اسعد بن زراره بود، که شخصی از مهاجرین بوده و فرد والا مقامی در نظر پیامبر ﷺ بوده است. دومین شخص، عثمان بن مظعون مهاجر، برادر رضاعی پیامبر ﷺ بود و فرد بعدی ابراهیم، فرزند حضرت رسول ﷺ، که همه آنان به وسیله و امر پیامبر ﷺ در این جنت و قبرستان دفن گردیدند.

بعد از آنکه شخصیت‌هایی مانند اسعد بن زراره، عثمان بن مظعون و ابراهیم فرزند گرامی حضرت رسول ﷺ در این قبرستان دفن شدند، این کار رسمیت و شهرت یافت و مسلمانان به اقتدا و تأسی به پیامبر ﷺ، مردگان خویش را، که باز هم جزو صحابی آن رسول گرامی بودند، در این قبرستان مطهر، دفن نمودند.

«سپس پیغمبر خدا ﷺ دستور دادند آنجا را از بوته‌های خار ستردند و به مسلمانان ساکن مدینه اختصاص داده شد.»<sup>۱</sup>

### جایگاه بقیع در اندیشه نبوی

مدفونین در بقیع، بیشتر از شخصیت‌های ممتازی هستند که در اندیشه نبوی و سپس در تاریخ پس از رحلت پیامبر ﷺ، دارای حرمتی عظیم بوده‌اند؛ شخصیت‌هایی که پیامبر ﷺ بارها عظمت‌های آنان را یاد کرده و در سیره معصومان بعد از پیامبر ﷺ مورد توجه فراوان قرار داشته‌اند.

قال المطري: انَّ أكثر الصحابة رضي الله تعالى عنهم ممن توفِّي في حياة النبي و بعد وفاته مدفونون بالبقيع و كذلك سادات أهل بيت النبي و سادات التابعين و في مدارك عياض

۱. دائرة المعارف تشیع، ج ۳، ص ۸۶.

عن مالك: إنّ هناك بالمدينة من الصحابة نحو عشرة آلاف وقال المجدي، لاشك أنّ

مقبرة البقيع محشوة بالجماء الفقير من سادات الأمة.<sup>۱</sup>

مطری گفته است که بیشتر صحابه - رضی الله عنهم - از کسانی هستند که در دوره حیات پیامبر ﷺ و بعد از وفات ایشان، در بقیع دفن شده‌اند و همچنین بزرگان اهل بیت پیامبر ﷺ و سادات تابعین هستند و در مدارک عیاض از مالک منقول است که مقبره‌ای در مدینه است که حدود ده هزار نفر از صحابه در آن مدفون‌اند و مجدی گفته است: شکی نیست که مقبره بقیع در بردارنده جمع بزرگی از بزرگان امت اسلامی است.

پیامبر ﷺ برای مدفونین در بقیع، عظمت فراوانی قائل بودند و آنان را شخصیت‌های

بزرگی می‌دانستند، که پیامبر ﷺ را در دوران سختی و عسرت یاری نموده‌اند.

واقدی در مغازی نقل کرده است که پیامبر خدا ﷺ هنگام دفن سعد بن معاذ در

بقيع الغرقد تکبیر گفتند و همه مسلمانان و صحابه تکبیر گفتند. سپس سعد بن معاذ را وارد لحد نمودند و پس از آن هم تکبیر گفتند. از ایشان پرسیدند چرا تکبیر گفتید؟ فرمودند: «رأيت الملائكة تحمله»<sup>۲</sup> دیدم ملائکه را که جسد سعد را حمل می‌کردند.

در متون تاریخی، نسبت به بیانات حضرت رسول ﷺ، راجع به اصحاب خودشان،

نقل‌های فراوانی وجود دارد که آنها را در مواضع خودش در [مباحث] بعدی مورد اشاره قرار خواهیم داد.

این نقل‌ها، این نکته را نشان می‌دهد که پیامبر خدا ﷺ مدفونین در بقیع را محترم می‌شمردند

و از همین رهگذر فراوان سفارش فرموده‌اند و این خاک مطهر را گرامی می‌داشته‌اند.

در خصوص این نکته، که پیامبر ﷺ برای مدفونین در بقیع حرمت فراوانی قائل

بوده‌اند، نمونه‌هایی را اشاره می‌کنیم:

۱. وفاء الوفا، سمهودی، نورالدین علی ابن احمد، ج ۲، دار احیاء التراث العربی، ص ۷۸.

۲. مغازی، محمد بن عمر بن واقد، ج ۱، نشر دانش اسلامی، رمضان ۱۴۰۵، ص ۵۲۸.

ابن شَبَّه در تاریخ المدینة المنورة اش آورده است:

حدَّثنا هودة بن خليفة، قال: حدَّثنا عوف، عن الحسن، إنَّ النبي قام على أهل البقيع، فقال: السَّلام عليكم يا أهل القبور من المؤمنين والمسلمين، لو تعلمون ما نجاكم الله منه ممَّا هو كائن بعدكم! ثمَّ نظر إلى أصحابه، فقال: هؤلاء خير منكم، قالوا: يا رسول الله ما يجعلهم الله خيراً منا؟

قد أسلمناكم أسلموا وهاجرنا كما هاجروا، وأنفقنا كما أنفقوا، فما يجعلهم الله خيراً منا؟ قال: إنَّ هؤلاء مضوا لم يأكلوا من أجورهم شيئاً و شهدت عليهم وإتكم قد أكلتم من أجوركم بعدهم، ولا أدري كيف تفعلون بعدي.<sup>۱</sup>

هودة بن خلیفه برای ما نقل کرد که عوف از حسن نقل نموده که پیامبر خدا ﷺ که درود خدا بر او و آتش باد، به بقیع آمد و فرمود: درود بر شما ای اهل قبور! درود بر مؤمنان و مسلمانان شما، اگر بدانید که خداوند شما را از چه شروری نجات داده است! سپس نگاهی به اصحابشان نموده، فرمودند: آنها از شما بهترند. گفتند: ای پیامبر خدا، چه چیزی آنها را بهتر از ما قرار داده است؟ ما اسلام آوردیم، همانگونه که آنها اسلام آوردند و هجرت نمودیم، چنانکه هجرت نمودند، انفاق کردیم، چنانکه انفاق کردند. پس، چه چیزی آنها را بهتر از ما قرار داد؟ فرمود: آنها از دنیا رفتند در حالی که از نتیجه زحمات خود بهره‌ای نبردند و من شاهد اعمال آنان بودم و لکن شما نتیجه اعمالتان را دیده‌اید و از آن بهره می‌برید و من نمی‌دانم که شما بعد از من چه کار خواهید کرد.

همچنین سمهودی به نقل از طبرانی گوید که وی این حدیث را نقل کرده است:

روی الطبرانی فی الکبیر، محمد بن سنجر فی مسنده، و ابن شَبَّه فی أخبار المدینة من طریق نافع مولى حمته، عن امّ قیس بنت محصل، و هی أخت عکاشة إتھا خرجت مع النبی إلى

۱. تاریخ المدینة المنورة، ابن شَبَّه، ابوزید عمر، ج ۱ و ۲، دارالفکر قم، ۱۳۶۸ ه. ش، ص ۹۴.

البقیع، فقال: یحشر من هذه المقبرة سبعون ألفاً يدخلون الجنة بغير حساب و كان وجوههم القمر ليلة القدر.<sup>۱</sup>

طبرانی در تاریخ کبیرش روایت نموده که محمد بن سنجر در مسندش آورده و ابن شَبّه در اخبار المدینه از طریق نافع، برده حمنه و از امّ قیس دختر محصل نقل نموده که امّ قیس با پیامبر خدا ﷺ به بقیع رفت. پیامبر ﷺ فرمود: محشور می‌شوند از این مقبره، هفتاد هزار تن که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند، گویا صورت هایشان همانند ماه شب چهارده است.

در مصادر شیعه نیز فراوان به مضمون خبر یاد شده، پرداخته شده که نمونه‌ای از آن را می‌آوریم:

عن صفوان الجمال قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: كان رسول الله ﷺ يخرج في ملاء من الناس من أصحابه كلّ عشية خميس إلى بقیع المدینین، فيقول: السّلام عليكم أهل الديار - ثلاثاً - رحمكم الله ثلاثاً - ثمّ يلتفت إلى أصحابه فيقول: هؤلاء خير منكم، فيقولون يا رسول الله و لم؟ آمنوا و آمنّا و جاهدوا و جاهدنا؟ فيقول: إنّ هؤلاء آمنوا و لم يلبسوا إيمانهم بظلم و مضوا على ذلك و أنا لهم على ذلك شهيد، و أنتم تبقون بعدي و لا أدري ما تحدثون بعدي.<sup>۲</sup>

صفوان جمال از امام موسی بن جعفر عليه السلام نقل کرده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله غروب هر پنج شنبه با اصحاب خود به بقیع می‌رفتند و می‌فرمود: سلام بر شما اهل خانه‌های قبور (سه مرتبه)، و می‌فرمود: خدای رحمتتان کند (سه مرتبه)، سپس به اصحاب خویش رو می‌کردند و می‌فرمودند: اینان از شما برترند. اصحاب می‌پرسیدند: چرا ای پیامبر خدا؟ آنها ایمان آوردند، ما هم ایمان آوردیم. جهاد کردند و جهاد کردیم. فرمود: اینان ایمان آوردند ولی ایمانشان را با ستم نیامیختند و بر همین روش

۱. وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۸۸۶.

۲. بحار الانوار، مجلسی، محمد باقر، ج ۹۹، ص ۲۹۶.

طی مسیر کردند و من گواه بر آنان بودم، اما شما بعد از من باقی می‌مانید در حالی که من نمی‌دانم چه خواهید کرد.

### اهتمام پیامبر ﷺ نسبت به حضور در بقیع

پیامبر ﷺ تا زمانی که در قید حیات بودند و تا آخر عمر شریفشان، نسبت به حضور در بقیع، اهتمام فراوانی داشتند و فراوان در آنجا حاضر می‌شدند و بر اهل بقیع سلام می‌کردند و برای آن‌ها دعا و استغفار می‌نمودند.

في كامل الزيارات، كان رسول الله ﷺ، يخرج في ملاء من الناس من أصحابه كل عشية خميس إلى بقیع المدینین، فيقول: السلام عليكم أهل الديار (ثلاثاً)، رحمكم الله.<sup>۱</sup>

در کامل الزیارات وارد شده است که پیامبر گرامی ﷺ در میان جمعیتی از اصحاب خودشان غروب هر پنج‌شنبه به بقیع مدینه می‌رفتند و می‌فرمودند: سلام بر شما اهل خانه‌های قبور (سه مرتبه)، خداوند رحمتتان کند.

صاحب موسوعة الفقهية ميسرة، چنین آورده است:

وقد ورد في صحيح مسلم عن عائشة: إنها قالت: كان رسول الله، كلما كان ليلتها من رسول الله، يخرج من آخر الليل إلى البقيع فيقول: السلام عليكم دار قوم مؤمنين، و آتاكم ما توعدون غداً مؤجلون، و أنا إن شاء الله بكم لاحقون، اللهم اغفر لأهل بقیع الغرقد.<sup>۲</sup>

در صحیح مسلم از قول عایشه وارد شده که گفته است: حضرت رسول ﷺ شب‌هایی را که نوبت ورود به خانه عایشه بود، در آخر شب به بقیع می‌رفتند و می‌فرمودند، سلام بر شما خانه قومی مؤمن، آمد شما را آنچه که خدا وعده‌تان داده بود و ما هم به خواست خدا به شما ملحق خواهیم شد. خدایا اهل بقیع غرقد، (مردگان آن) را ببامرز.

۱. مستند الشیعه، محقق نراقی، ج ۲، بی‌نا، ۱۳۵۳ ه.ش، ص ۲۲.

۲. موسوعة الفقهية الميسرة، انصاری، شیخ محمد تقی، ج ۲، مرکز انتشارات اسلامی، ۱۳۶۸ ه.ش، ص ۱۷.

پیامبر خدا ﷺ نسبت به اصحابش حرمت فراوان قائل بودند و معنای این سخن آن است که طبق قاعده، خود را به حضور در بقیع موظف می دانستند. طبق نقل های مستند و موثق تاریخی، «در قبرستان بقیع بیش از ده هزار نفر از اصحاب، تابعین و بنی هاشم مدفون هستند.»<sup>۱</sup>

نقل ابن شُبّه را صاحب مرآة الحرمین هم تکرار کرده و همین گزارش را در کتاب خویش آورده است. نقل های تاریخی فراوان آورده اند که پیامبر ﷺ در هفته مکرر به بقیع مدینه می رفتند و دست به دعا برمی داشتند و از خدا چنین می خواستند:

«اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لاهل بقیع الغرقد».<sup>۲</sup>

«خدایا! اهل بقیع غرقد را ببخش.»

«وكان: يخرج إلى البقیع فيقول: السّلام عليكم دار قوم مؤمنين و أنا بكم إن شاء الله

لاحقون، اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لاهل بقیع الغرقد».<sup>۳</sup>

«پیامبر خدا - که درود خدا بر او و آتش باد! -، به هدف بقیع، از خانه خارج می شد و می فرمود: سلام بر شما خانه های قومی مؤمن، ما هم به خواست خدا به شما ملحق می شویم، خدایا! اهل بقیع غرقد را ببخش!»

پیامبر ﷺ خود را مأمور می دانستند که برای اهل بقیع دعا و استغفار کنند.

«عن أبي مویبه، مولى رسول الله ﷺ قال: أهبني رسول الله ﷺ من جوف الليل فقال:

إني أمرت أن أستغفر لأهل البقیع، فانطلق معي، فانطلقت معه، فلما وقف بين أظهرهم،

قال: السّلام عليكم يا أهل المقابر ليهنكم ما أصبحتم فيه ممّا أصبح الناس فيه، أقبلت

الفتن كقطع الليل المظلم، يتبع آخرها أولها، الآخرة شرّ من الأولى، ثمّ استغفر لهم

طويلاً».<sup>۴</sup>

۱. تاریخ المدینة المنوره، ج ۲، ص ۳۸۵.

۲. المجموع، نووی، یحیی الدین، دار احیاء التراث، بیروت، ۱۹۸۹م، ج ۱۵، ص ۵۲۱.

۳. حواشی الشروانی، الشروانی، ج ۲، ص ۱۹۹.

۴. تاریخ المدینة المنوره، ج ۲، ص ۵۷.

«از ابو مویبیه، غلام پیامبر ﷺ است که گفت: پیامبر ﷺ مرا فرمان داد که با ایشان باشم، و آن در دل شب بود. پس فرمود: من مأمور شده‌ام که برای اهل بقیع، طلب مغفرت کنم.

پس با من باش. من با ایشان شدم و رفتم؛ چون در مقابل آنها ایستاد، فرمود: درود بر شما ای اهل قبرها، آسان صبح کردید، به خاطر آنچه که مردم، الآن در آن گرفتارند، فتنه‌ها همچون پاره‌های شب تار بر آنها هجوم برده، سرای آخرت برای آنها بدتر از امروزشان است. سپس برای اهل بقیع به صورتی طولانی استغفار کردند».

در منابع تاریخی شیعه آمده است: پس از آن که پیامبر ﷺ در آخر عمر شریفشان، سپاه اسامه را تجهیز نمودند و به آنها فرمان دادند که از مدینه خارج شده، به مرز روم بروند، احساس مریضی سختی نمودند و به همراه علی رضی الله عنه و عده‌ای از اصحاب باقیمانده در مدینه، به قبرستان بقیع رفتند.

«فلما أحس بالمرض الذي عده أخذ بيد علي بن أبي طالب و اتبعه جماعة من الناس، توجه إلى البقيع، فقال الذي أتبعه، إنني قد أمرت بالاستغفار لأهل البقيع، فانطلقوا معه، حتى وقف بين أظهرهم، قال: السلام عليكم أهل القبور، ليهتكم ما أصبحتم فيه مما فيه الناس، أقبلت الفتن كقطع الليل المظلم، ثم استغفر لأهل البقيع طويلاً»<sup>۱</sup>.

چون پیامبر ﷺ احساس مریضی کردند و با آن مریضی از دنیا رفتند، دست علی رضی الله عنه را گرفتند و جماعتی از مردم هم با ایشان همراه بودند، به بقیع رفتند. به همراهان فرمودند: من مأمور شده‌ام برای اهل بقیع طلب مغفرت کنم. حضرت مقابل اهل قبور ایستاده، فرمودند: سلام بر شما اهل قبور، تهنیت می‌گویم بر شما از آنچه که شما صبح نموده و در وضع مردم قرار ندارید، فتنه‌هایی همچون پاره‌های شب تار بر مردم هجوم آورده‌اند... سپس به صورت طولانی برای اهل بقیع طلب مغفرت کردند.

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۶۶.

## نماز بر نجاشی در بقیع

در روایات متواتر،<sup>۱</sup> در منابع شیعه و سنی آمده است: پس از آنکه پیامبر ﷺ از طریق وحی دریافت نجاشی، پادشاه حبشه از دنیا رفته، به دلیل خدمتی بزرگ که به مهاجرین نخستین کرده بود، آن حضرت مردم مدینه را در بقیع گرد آوردند و بر نجاشی، که در روم بود، از قبرستان بقیع نماز خواندند.

«قَتَادَةُ وَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِهِ «وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ» نَزَلَتْ فِي النَّجَاشِيِّ لَمَّا مَاتَ نَعَاهُ جَبْرَائِيلُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَجَمَعَ النَّاسَ فِي الْبَقِيعِ وَ كُثِفَ لَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى أَرْضِ الْحَبَشَةِ فَأَبْصَرَ سَرِيرَ النَّجَاشِيِّ وَ صَلَّى عَلَيْهِ فَقَالَتِ الْمُنَافِقُونَ فِي ذَلِكَ فَجَاءَتْ الْأَخْبَارُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ أَنَّهُ مَاتَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ فِي تِلْكَ السَّاعَةِ وَ مَا عَلِمَ هِرْقُلُ بِمَوْتِهِ إِلَّا مِنْ تِجَارٍ رَأَوْا مِنَ الْمَدِينَةِ».<sup>۲</sup>

«قَتَادَةُ وَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ انصاری، درباره قول خدای متعال نقل نمودند که فرمودند که: همانا، از اهل کتاب است کسی که به خدا ایمان دارد. این آیه درباره نجاشی نازل شده است؛ آنگاه که نجاشی از دنیا رفت، جبرئیل مرگ وی را بر پیامبر ﷺ ابلاغ کرد. و آن حضرت، مردم را در بقیع گردآورد. تخت و تابوت نجاشی برای پیامبر ﷺ ظاهر شد و تخت او را در حبشه می دید و بر جنازه نجاشی نماز خواند، منافقین سخن ها گفتند. پس خبرها از هر ناحیه ای می آمد که نجاشی مرده است، و هرقل هم از طریق اخباری که از مدینه شنیده بود، از مرگ نجاشی آگاه شد.»

## نماز خواندن پیامبر ﷺ در بقیع

از روایات فراوانی دریافت می گردد که پیامبر ﷺ در بقیع حاضر می شدند و برای جمعیتی از صحابه نماز می خواندند.

۱. اگر حدیثی را افراد مختلف از معصوم روایت کرده باشند و احتمال تبانی و دروغ سازی در میان نباشد و خلاصه برای انسان یقین آور باشد، آن را متواتر می نامند.

۲. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۳۰.

«عن معاوية عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث و قد كان رسول الله صلى الله عليه وآله يخرج إلى البقيع فيصلّي بالناس»<sup>۱</sup>.

«معاوية بن عمار در حدیثی آورده است که امام صادق عليه السلام فرمود: پیامبر صلى الله عليه وآله به بقیع می‌رفتند و برای مردم نماز می‌گزاردند.»

از این نمونه روایت فراوان است که دلالت دارند پیامبر خدا صلى الله عليه وآله در بقیع، هم نماز بر جنازه خوانده و هم نماز عید گزارده‌اند و برخی اوقات هم نمازی جهت درخواست مغفرت برای مدفونین در بقیع می‌خوانده‌اند.

#### امر پیامبر صلى الله عليه وآله نسبت به حضور در بقیع

پیامبر صلى الله عليه وآله سفارش‌های فراوانی کرده‌اند که صحابه به بقیع رفته، برای اهل بقیع استغفار نمایند. در این خصوص، مواردی را شاهدیم:

۱. امر به اصحاب به این‌که همراه ایشان در بقیع حاضر شوند.
۲. امر به اصحاب که برای خواندن نماز میت، در بقیع حضور یابند.
۳. امر به اصحاب که در بقیع حاضر شده، نسبت به مدفونین آن دعا نمایند و طلب استغفار کنند.

۴. امر به علی عليه السلام که همراه ایشان باشد و در بقیع به دعا پردازد.
۵. امر به علی عليه السلام که به تنهایی، در هر زمانی که ممکن است و در آخر شب، به بقیع رفته، برای اهل بقیع دعا و استغفار نماید.

مضمون روایات گذشته، موارد پیش نوشته را تأیید می‌کند که در این خصوص به چند نمونه هم اشاره می‌کنیم:

عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَمْلِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ جُنْدَبَ بْنَ جُنَادَةَ الْغَفَارِيَّ قَالَ رَأَيْتُ السَّيِّدَ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله وَ قَدْ قَالَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ذَاتَ لَيْلَةٍ إِذَا كَانَ غَدًا أَقْصِدْ إِلَى جِبَالِ الْبُقَيْعِ وَ قِفْ عَلَى نَشْرِ مِنَ الْأَرْضِ فَإِذَا بَرَعَتِ الشَّمْسُ فَسَلِّمْ عَلَيْهَا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَمَرَهَا أَنْ تُجِيبَكَ

۱. حدائق الناظرة، البحرانی، یوسف، ج ۱۰، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۸۶ هـ. ق، ص ۲۶۶.

بِمَا فِيكَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَجَمَاعَةٌ مِنْ  
 الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ حَتَّى وَافَى الْبَقِيعَ وَوَقَفَ عَلَى نَشِزٍ مِنَ الْأَرْضِ فَلَمَّا طَلَعَتِ الشَّمْسُ  
 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلْقَ اللَّهِ الْجَدِيدِ الْمُطِيعَ لَهُ فَسَمِعُوا دَوِيًّا مِنَ السَّمَاءِ وَجَوَابَ قَائِلٍ  
 يَقُولُ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ!<sup>۱</sup>

از سلیم بن قیس هلالی است که گفت: از ابوذر جندب بن جناده غفاری شنیدم که  
 گفت: دیدم سید را (محمد مصطفی را) که درود خدا بر او و آتش بادا! به  
 امیرمؤمنان، علی علیه السلام فرمود: در شبی که صبح که شد، به بقیع برو و بر قطعه‌ای از  
 زمین آن بایست، وقتی که خورشید طلوع کرد، به آن سلام کن، که خداوند به آن  
 امر کرده هر چه بگویی به تو جواب دهد. چون صبح شد، امیر مؤمنان علیه السلام بیرون شد  
 و ابوبکر و عمر و جماعتی از مهاجر و انصار هم با او بودند. وقتی که به بقیع رسید،  
 بر قطعه‌ای از زمینش مکث نمود و چون که خورشید طلوع کرد علی علیه السلام به خورشید  
 سلام داد و فرمود: سلام بر تو ای خلق جدید خدا که خدا را اطاعت خالصانه  
 می کنی. پس همراهان ناله‌ای شنیدند و جواب گوینده‌ای را که می گفت: درود  
 بر تو ای علی...».

در روایات فراوان آمده است که در ماجرای بازگشت جعفر بن ابی طالب از حبشه،  
 پیامبر ﷺ به علی علیه السلام امر کرد: پارچه‌ای را که جعفر آورده، بردارد و به بقیع ببرد و دعا  
 کند و سپس آن را تقسیم نماید.<sup>۲</sup>

در روایت دیگری آمده است که پیامبر ﷺ می خواست وصایای رازگونه‌ای را به  
 علی علیه السلام بگوید. به انس بن مالک فرمود: برو و علی را بیاور، انس می گوید: رفتم و علی  
 را خواستم به حضور پیامبر ﷺ بیاید. علی علیه السلام آمد. پیامبر ﷺ به او فرمود:

انطلق معي، فجعلنا يمشيان و أنا خلفهما، و إذا غمامة قد أظلتها نحو البقيع ليس على

۱. عيون المعجزات، ابن عبد الوهاب، حسين، مطبع الحيدرية في النجف، ۱۹۵۰م، ص ۴.

۲. ر. ك: مدينة المعاجز، بحراني، سيد هاشم، ج ۱، صص ۲۳۲-۲۲۷.

المدينة منها شيء، فتناول النبي شيئاً من الغمامة وأخذ منها شيئاً شبه الأترنج، فأكل و  
أطعم علينا، ثم قال: هكذا يفعل كل نبي بوصيته.<sup>۱</sup>

ای علی، با من بیا، آن دو با هم می رفتند و ابری بر سرشان سایه افکنده بود که در  
شهر مدینه سایه‌ای نداشت، پیامبر ﷺ چیزی از ابر گرفت نظیر ترنج، از آن خورد و  
به علی رضی الله عنه هم داد. سپس فرمود: چنین کاری را هر پیامبری با وصی خود انجام  
می دهد.

در ادامه همین روایت دارد که پیامبر ﷺ در بقیع اسراری را به علی رضی الله عنه منتقل فرمودند.

#### نتیجه

نتیجه و برداشتی که از نوع برخورد پیامبر ﷺ با بقیع و دیدگاه آن حضرت نسبت به  
این مکان می توان داشت، این است که بقیع در اندیشه نبوی، دارای جایگاهی رفیع و  
بلند بوده و آن حضرت، در هر موقف و زمان مناسبی که پیش می آمده، نسبت به بقیع  
سفارش می کرده است. رسول الله ﷺ می خواسته اند، حضور در بقیع و حرمت نهادن به  
آن، برای آیندگان سنت گردد و بعداً در مطاوی تاریخی خواهیم دید که مردم مدینه،  
پیش از رسمیت یافتن بقیع الغرقد، به عنوان قبرستان عمومی، توسط پیامبر ﷺ مردگان  
خویش را در گورستان عمومی «بنی حزام» و «بنی سالم» دفن می کردند و گاهی هم  
مردگان خود را در داخل منازل خویش به خاک می سپردند. اما پس از این که پیامبر ﷺ،  
اسعد بن زراره و عثمان بن مظعون و فرزندش ابراهیم را در قبرستان بقیع دفن کرده، این  
محل مورد توجه واقع شد و رسمیت یافت و پس از آن مردم مدینه، درگذشتگان خود  
را به این قبرستان می آوردند و با سنت‌ها و تشریفات که از دوران پیامبر ﷺ به یادگار  
مانده بود، مردگان خویش را دفن می کردند.

مردم مدینه، با اقتدا به آن حضرت، خارهای غرقد را از آن ستردند و به طور کامل

۱. ر. ک: مدینه المعاجز، بحرانی، سید هاشم، ج ۱، ص ۲۸۵.

زمین آنجا و درخت زار غرقد را از خارها پاک نمودند و مردگان خویش را در آن دفن کردند، که دفن مردگان تا امروز، همچنان ادامه دارد.

#### حرمت بقیع در سیره معصومین و امامان شیعه علیهم السلام

حرمت نهادن به بقیع در سیره معصومان، دارای چند جهت اساسی است که به همین جهات، امامان شیعه فراوان به بقیع آمد و شد داشتند و با نگاهی از سر تعظیم و احترام، به بقیع می‌نگریستند و سیره خویش را فراراه پیروان خویش در آینده تاریخ قرار دادند. این جهات، عبارتند از:

##### ۱. اقتدا به سیره پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله

در بخش پیشین ملاحظه کردیم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به بقیع می‌رفتند و برای مدفونین در آن مکان، طلب مغفرت می‌کردند و دعا می‌خواندند.

«معاویة بن وهب گوید: پیامبر خدا - که درود خدا بر او و آتش باد - همواره به

بقیع می‌رفتند و برای مدفونین آن طلب مغفرت می‌کردند...»<sup>۱</sup>

امامان شیعه، سنت و سیره پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را محترم می‌شمردند و به آن اقتدا می‌کردند.

۲. اشارت و رهنمود برخی از روایات و گواهی‌های تاریخی، مبنی بر اینکه قبر منور فاطمه زهرا علیها السلام در بقیع است و ائمه طاهرين علیهم السلام، به همین دلیل خاص، صرف نظر از ادله دیگر، به بقیع احترام فراوان داشتند و در آن مکان شریف حاضر می‌شدند و دعا و استغفار می‌کردند و به زیارت قبر مخفی مادرشان زهرا علیها السلام می‌پرداختند.

۳. وجود قبور بسیاری از صحابه بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله و شخصیت‌های ممتاز تاریخ اسلام و قبور برخی از شهدای احد و... که خود موضوعیت فراوانی برای ائمه علیهم السلام در بقیع داشته است.

۴. وجود قبور چهار امام معصوم علیهم السلام در آن مکان نیز موضوعیت اساسی داشت و به

همین دلیل امامان شیعه به آن مقبره نورانی عنایت ویژه‌ای داشته‌اند.

۱. مصباح الفقیه، آقا رضا همدانی، ج ۲، قسمت ۲، ص ۴۷۱.

۵. صرف نظر از موارد فوق، خود حضور در قبرستان و سلام بر اهل قبور، دلیل مستقلی است که در آموزه‌های دینی به آن توجه شده است.

۶. در بخشی از بقیع، پیش از دفن امامان شیعه، در آن، خانه‌ای وجود داشته متعلق به عقیل برادر امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام که این خانه مورد توجه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و محل دعا و مناجات آن حضرت به شمار می‌آمده است.

#### جایگاه بقیع در سیره علوی

علی علیه السلام، شاگرد مکتب نبوی و وصی رسالت و ولایت کبرای او است. او نزدیک‌ترین فرد به پیامبرگرمی صلی الله علیه و آله است که از آن حضرت درس‌ها گرفته و بر سیره او اقتدا کرده است.

ابوذر غفاری نقل کرده است:

«شب‌ی دیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از خانه خویش بیرون شدند و دست علی علیه السلام را گرفته، به بقیع رفتند.»<sup>۱</sup>

امام صادق علیه السلام نقل فرمود:

«روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بقیع بودند که علی علیه السلام خبر از پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتند. به وی گفته شد که پیامبر صلی الله علیه و آله در بقیع هستند. علی علیه السلام به بقیع آمد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بنشین. علی علیه السلام در طرف راست آن حضرت نشست. سپس جعفر بن ابی‌طالب در جستجوی پیامبر صلی الله علیه و آله بود که گفته شد که آن حضرت در بقیع است. جعفر هم به بقیع آمد و بر پیامبر سلام صلی الله علیه و آله کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بنشین. جعفر روبه روی پیامبر صلی الله علیه و آله نشست. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله رو به علی علیه السلام کرده، فرمودند: ای علی، آیا بشارت دهم و خبری را بر تو بگویم؟ علی علیه السلام عرض کرد: آری، ای پیامبر خدا. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شب گذشته جبرئیل به من خبر داد، قائمی که در آخر الزمان قیام

۱. علل الشرایع، صدوق، ج ۱، ص ۱۷۶.

می کند و زمین را بعد از آنکه از ظلم و جور آکنده شده باشد، پر از عدل و داد می کند،

از نسل فرزندان حسین است...»<sup>۱</sup>

از این دست روایات فراوان است که پیامبر علی علیه السلام را با خود به بقیع می برد. در قسمت نخست به برخی از نقل های تاریخی اشاره کردیم.

بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام بر اساس درس هایی که از پیامبر صلی الله علیه و آله گرفته بودند، در بیست و پنج سالی که در مدینه بودند، برای ستردن غم های دل خویش و برای سبک شدن روح بزرگوارش و به جهت طلب مغفرت برای خفتگان در بقیع و سلام بر صحابه بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله و مادرش فاطمه بنت اسد و عموی گرامی اش عباس و... فراوان به بقیع می رفتند و برای اهل بقیع استغفار و با آنان گفت و گو می کردند.

#### توجه به بقیع پس از شهادت فاطمه زهرا علیها السلام

روایت شده که حضرت زهرا علیها السلام ده روز مانده از جمادی الآخر رحلت کرد و این در حالی است که از عمر شریفش هیجده سال و هشتاد و پنج روز می گذشت. پس علی علیه السلام آن وجود مبارک را غسل داد و کسی جز حسن و حسین و زینب و امّ کلثوم علیها السلام و فضّه، کنیز زهرا علیها السلام و اسماء بنت عمیس حضور نداشتند. علی علیه السلام جنازه ای را به سمت بقیع حرکت داد و حسن و حسین علیهم السلام همراه ایشان بودند و بر آن نماز خواندند و کسی آگاهی نیافت و بر جنازه حاضر نشد و کسی ندانست که جسد مطهرش در روضه دفن شده است. آن حضرت جایگاه قبر اصلی را مرمت کرده و از نظرها ناپدید و مخفی نمودند. صبح که شد، صورت چهل قبر جدید در بقیع آماده گردید. مسلمانان وقتی از این خبر آگاه شدند، به بقیع آمدند و دیدند چهل قبر تازه موجود است. جایگاه قبر زهرا مخفی بود. مردم ناله کردند و بعضی هم بعضی را

۱. الغیبه، محمد بن ابراهیم النعمانی، مؤسسة الأنوار الهدی، ۱۴۲۲ هـ.ق، ص ۵۵۵.

ملامت نموده، گفتند: پیامبرتان یک دختر داشت که مرد و دفن شد و کسی از جایگاه قبرش آگاه نشد و کسی بر آن نماز نخواند و حتی جایگاه قبرش هم مخفی است. والیان امرشان گفتند: بروید زن‌هایی را بیاورید که قبور را نبش نمایند، تا جسد فاطمه علیها السلام را بیابیم و بر آن نماز گزاریم و قبرش را زیارت کنیم.

این خبر به امیرالمومنین علی علیه السلام رسید، خشمگینانه از خانه خارج شد، رگ‌های گردن مبارکش متورم شد. قبای زردش را پوشید؛ قبایی که در زمان سختی‌ها و دردها می پوشید. ذوالفقار را حمایل کرد و به بقیع وارد شد. فردی مردم را خبر کرد که این علی بن ابی طالب است، قسم خورده که اگر سنگی از این قبور، جابجا شود، شمشیر خود را بر گردن امرکنندگان بکشد و نابودشان سازد!

در پایان این روایت آمده است: مردم از کرده خود منصرف شدند و خلیفه اول و دوم از این کار دست نگه داشتند.

### سخن گفتن علی علیه السلام با بقیع

در برخی منابع نقل شده که علی علیه السلام با بقیع سخن گفته است: یکی از آنها روایتی است که ابن حمزه طوسی در کتاب «الثاقب فی المناقب» آورده است که به دنبال درخواست برخی از اهالی مدینه، امیر مؤمنان، علی علیه السلام به بقیع وارده شد و خطاب به آن قبرستان مطالبی را بیان داشت.

### نگاه به بقیع در سیره فاطمه زهرا علیها السلام

در منابع و متون تاریخی نقل گردیده است که فاطمه زهرا علیها السلام با توجه به سیره پدر بزرگوارش، به دو مکان عنایت ویژه داشتند: اول: أحد، که آن حضرت بعد از رحلت پدر بزرگوارش، به أحد، سر قبر حمزه

۱. دلائل الامامه، محمد بن جریر طبری الشیعی، ص ۱۲۷.

می‌رفت و می‌گریست.

دوم: بقیع، که باز هم با اقتدا به پیامبر خدا ﷺ همواره به بقیع می‌رفت. این مطلب نیز دارای شهرت تاریخی است که فاطمه علیها السلام به بقیع می‌رفت و به مناجات، دعا و راز و نیاز و گریه می‌پرداخت. تا آنجا که گریه ممتد زهرا علیها السلام را در بقیع نمی‌توان انکار کرد و حتی در منابع فراوانی از اهل سنت، ماجرای بیت‌ال‌حزن فاطمه علیها السلام آمده و آنان نیز این مسأله را تقریباً مسلم می‌دانند.

سمهودی شافعی در کتاب وفاء الوفا، در این باره این‌گونه نقل کرده است:

«از جمله قبور در بقیع، جایگاه دفن آقای ما ابراهیم، پسر سرورمان پیامبر خدا است - که درود خدا بر او و آتش باد- قبرش در فاصله‌ای از قبر حسن علیه السلام و عباس است و چسبیده به دیوار جایگاه قبلی است. در این دیوار شبکه‌هایی است.»

مجد گفته است که موضع تربتش امروزه به نام بیت‌ال‌حزن شناخته شده است و گفته می‌شود آن خانه‌ای است که فاطمه زهرا علیها السلام بعد از رحلت پدرش به آنجا پناه می‌برد و به اندوه و غم می‌نشست.<sup>۱</sup>

«مشهور درباره بیت‌ال‌حزن این است که آنجا جایگاه معروفی است به نام مسجد فاطمه علیها السلام، در قبله مشهد حسن علیه السلام و عباس ابن جبیر و به این مطلب اشاره نموده است که: در جانب قبر عباس (عموی پیامبر) خانه‌ای است از آن فاطمه علیها السلام دختر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که به نام بیت‌الأحزان معروف و مشهور است و گفته شده: آن خانه‌ای است که فاطمه زهرا علیها السلام بعد از رحلت پدر گرامی‌اش به آنجا می‌آمده و به حزن و اندوه و گریه می‌پرداخته است.»<sup>۲</sup>

مرحوم مجلسی نیز چنین آورده است:

۱. وفاء الوفا باخبار دار المصطفی، ج ۳، ص ۹۱۸.

۲. همان، ج ۲، ص ۹۱۸.

«در بعضی از کتب، خبری را یافتم درباره وفات فاطمه زهرا علیها السلام که دوست دارم آن را نقل کنم، گرچه این خبر را از اصلی قابل تکیه و اعتماد نقل نکرده و آن را نیافته‌ام.»<sup>۱</sup>

مجلسی رحمته الله سپس خبر را بدینگونه نقل می‌کند:

«زهرا علیها السلام به قبرستان بقیع می‌رفت و بر سر قبر شهدا و سربازان فداکار اُحد می‌نشست و اشک می‌ریخت. علی بن ابی طالب علیه السلام هم برای آسایش فاطمه زهرا علیها السلام سایبانی در بقیع بنا کرد که بعدها بیت‌الأحزان نامیده شد.»<sup>۲</sup>

«علی علیه السلام خانه‌ای برای زهرا علیها السلام در بقیع بنا نهاد که نامش بیت‌الأحزان شد و آن بانو صبح گاهان دست حسن و حسین علیهما السلام را می‌گرفت و به بقیع می‌رفت و گریه می‌کرد.»<sup>۳</sup>

به تناسب بحث؛ مطالبی را که نشان دهد فاطمه زهرا علیها السلام به بقیع توجه داشته، نقل کردیم و در نتیجه کاوش مختصری در این زمینه انجام گرفت و بعد از این، به تفصیل در این باره خواهیم نگاشت.

نکاتی که در پی می‌آید، دال بر نگاه محترمانه حضرت فاطمه علیها السلام به بقیع بوده است:

- بیت‌الأحزان در دوران حسین بن علی علیهما السلام به صورت خیمه و چادری مشخص بوده و آن حضرت اهتمام فراوانی بر حفظ این چادر و مکان شریف داشته‌اند.

- بیت‌الأحزان بعدها به مسجد فاطمه علیها السلام تغییر نام یافت که خود گواهی روشن بر وجود این مکان شریف بوده است.

مورخان اهل سنت، بر وجود آن گواهی قطعی داده‌اند؛ از جمله آنها سمهودی، ابن‌شبهه، ابن‌عساکر و برخی دیگر می‌باشند.

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۴.

۲. همان، ص ۱۷۷.

۳. بیت‌الأحزان، محمدباقر مجلسی، امیر کبیر، بی‌تا، ص ۱۶۵.

امام ابو محمد غزالی، که یکی از شخصیت‌های معروف و از دانشمندان به نام اهل سنت است، در ضمن بیان وظایف زائران مدینه منوره، چنین نگاشته است:

«مستحب است که زائران پس از ورود بر پیامبر ﷺ... در مسجد فاطمه ﷺ نماز بگذارند. جهانگردانی هم در سفرنامه‌های خود، از بیت‌الاحزان و مشاهده آن سخن گفته‌اند که در تفصیل اماکن مهم و مقدس بقیع، از قول آنان خواهیم نگاشت.»<sup>۱</sup>

#### بقیع در نگاه امام حسن مجتبیٰ ﷺ

امام مجتبیٰ ﷺ از بقیع خاطرات فراوان دارد. آن حضرت، هم در کنار جد بزرگوارش بوده و حضور آن گرامی را در بقیع مشاهده کرده و هم گریه‌های پی‌درپی مادرش زهرا ﷺ را در بقیع به خاطر دارد و نیز از سیره پدر گرامی‌اش آگاه است. از آنها درس‌ها گرفته و به سیره آن بزرگواران اقتدا کرده است و بالأخره آن حضرت، حرمت ذاتی بقیع را به خوبی می‌شناسد. بنابراین، حضور آن سبط ارجمند پیامبر ﷺ در بقیع، از قطعیات تاریخی است.

علاوه بر اینها، امام مجتبیٰ ﷺ از سوی پدر بزرگوارش، به حضور در بقیع مأمور شده است.

قطب‌الدین راوندی نقل کرده است که علی ﷺ در حادثه عجبی، امام حسن مجتبیٰ ﷺ را مأمور کرد که به بقیع برود و فرمان علی ﷺ را مبنی بر انجام حادثه‌ای عجیب به جای آورد و آن گرامی، امر پدر را به انجام رسانید.

«علی ﷺ به پسرش حسن ﷺ فرمود: برخیز ای حسن. آن گرامی برای انجام امر پدر برخاست. فرمود: نزد فلانی برو و چوب (عصای دست) پیامبر ﷺ را بگیر و به بقیع رفته، سه بار بر فلان صخره بزن و بنگر که از آن، چه چیز خارج می‌شود...»<sup>۲</sup>

۱. احیاء العلوم، غزالی، امام محمد، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۹م، ج ۱، ص ۲۶۰.

۲. الخرائج و الجرائح، قطب‌الدین راوندی، مؤسسه الامام الهادی بقم المقدسه، بی‌تا، ص ۵۵۹.

قطب‌الدین راوندی نقل می‌کند که حسن بن علی علیه السلام با اقتدا به سیره جدهش، هر پنج‌شنبه به بقیع می‌رفت و برای اهل آن طلب مغفرت می‌کرد و آنجا را محل استجابت دعا می‌دانست و گاهی هم شب‌ها به تنهایی به بقیع قدم می‌نهاد و به دعا و مناجات می‌پرداخت.<sup>۱</sup>

### وصیت امام مجتبی علیه السلام

گرچه خواسته و توصیه امام حسن مجتبی علیه السلام به برادرش حسین بن علی علیه السلام این بود که در کنار جد بزرگوارش دفن شود، اما با توجه به حوادثی که پیش بینی می‌کرد و با اهمیتی که برای بقیع قائل بود، در وصیت خویش به برادر گرامی‌اش امام حسین علیه السلام فرمود:

«برادرم! چون پایان مهلتم برسد، چشم مرا ببند و غسل بده و کفنم کن و مرا برسریری گذارده، بر سر قبر جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ببر تا پیمانم را با ایشان تجدید کنم، سپس مرا نزد جدّه‌ام فاطمه (بنت اسد) ببر و در آنجا به خاکم بسپار.»

از این رو پس از شهادتش آن حضرت را در بقیع، در کنار جده‌اش فاطمه بنت اسد دفن کردند؛ «وَمَضَوْا بِالْحَسَنِ علیه السلام فَدَفَنُوهُ بِالْبَقِيعِ عِنْدَ جَدَّتِهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدِ بْنِ هَاشِمٍ...»<sup>۲</sup>

و در اصول کافی است که محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل، از محمد بن سلیمان، از هارون بن جهم، از محمد بن مسلم نقل نموده که گفت:

«شنیدم از امام باقر علیه السلام که می‌فرمود: چون زمان احتضار حسن بن علی علیه السلام فرا رسید، به برادرش حسین بن علی علیه السلام فرمود: برادرم! تو را سفارش می‌کنم به یک وصیت که حفظش نموده، به آن عمل کن. هرگاه من مردم، تجهیزم نما، سپس به سمت قبر رسول الله صلی الله علیه و آله ببر تا تجدید عهدی کنم. سپس مرا به سوی مادرم فاطمه علیه السلام ببر و آنگاه به بقیع برگردان و دفنم نما.»<sup>۳</sup>

۱. الخرائج و الجرائح، قطب‌الدین راوندی، مؤسسة الامام الهادی بقم المقدسه، بی‌تا، صص ۵۵۹، ۵۶۰ و ۵۶۱.

۲. همان، ص ۱۶۶.

۳. تفسیر نور الثقلین، شیخ الحویزی، ج ۳، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ایران، بی‌تا ص ۲۹۶.

از وصیت امام مجتبیٰ (علیه السلام) در می‌یابیم که در اندیشه نورانی آن حضرت، بقیع دارای حرمت و مکانتی ویژه بوده است.

#### بقیع در سیره سید الشهداء (علیه السلام)

امام حسین (علیه السلام) با تاسی به سیره جدّ گرامی و پدر بزرگوار و مادرش زهرا (علیه السلام) بقیع را محترم می‌شمرد و به حضور در این مکان اصرار داشت؛ به‌خصوص پس از دفن جدّه‌اش فاطمه بنت اسد و عموی بزرگوارش عباس و به‌ویژه پس از دفن برادر گرامی‌اش امام مجتبیٰ (علیه السلام). در سیره آن بزرگوار حضور در بقیع قطعی و مشهور است. قطب الدین راوندی نقل کرده است:

«آن سبط گرامی، پس از وداع با جدش پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مادرش فاطمه (علیه السلام)، راهی بقیع گردید و سخنانی را با برادرش داشت و سپس به سمت مکه خارج گردید».<sup>۱</sup>

البته قبل از آن که امام شهید و اسوه قیام و جهاد و شهادت به سمت مکه خارج شود، بارها در روزهای پنج‌شنبه در بقیع حاضر می‌شده است.

طبرسی روایتی به شرح زیر نقل کرده است که:

«امام حسن (علیه السلام) در مجلس معاویه مناظره و احتجاج کرده، فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید در روزهایی که مردم با عثمان بیعت کرده بودند، ابوسفیان روزی دست حسین (علیه السلام) را گرفت و به آن گرامی چنین گفت: پسر برادرم! با من بیا تا به بقیع غرقد برویم. امام حسین (علیه السلام) همراه شد تا به وسط مقبره غرقد رسیدند. ابوسفیان با صدای بلند فریاد زد: ای اهل قبور که با ما بر سر حکومت نبرد می‌کردید، اکنون حکومتی که برایش با ما می‌جنگیدید، به دست ما افتاده و شما خاک شده‌اید! امام حسین (علیه السلام) فرمود: خداوند صورت تو را کریه و زشت گرداند. آنگاه با تندی دست خود را از دست ابوسفیان کشید؛ به طوری که اگر نعمان بن بشیر دست آن

۱. الخرائج و الجرائح، ص ۴۸۵.

حضرت را نمی‌گرفت و آن گرامی را از آنجا خارج نمی‌کرد، ابوسفیان را به هلاکت می‌رساند!»<sup>۱</sup>

این‌گونه نقل‌ها گواهی است روشن بر حضور سرور شهیدان، امام حسین علیه السلام در بقیع و حرمت نهادن آن حضرت به این مکان.

### جایگاه بقیع در سیره امام سجاده علیه السلام

امام سجاده علیه السلام با احترام بسیار به بقیع می‌نگریستند؛ به‌خصوص پس از شهادت امام حسین علیه السلام و ماجرای عاشورا. دو مکان برای امام سجاده علیه السلام بسی آمیخته با تکریم و احترام بود:

۱. کنار مرقد پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، که بیشتر دعاهای صحیفه در آنجا خوانده شده و ایراد گردیده است.

۲. بقیع، که به نقل صحیفه‌شناسان، برخی از فقرات دعاهای صحیفه در بقیع ایراد گردیده است. بر این مسأله، گواهان فراوانی وجود دارد:

«پرسشگری در برخی از کوچه‌های مدینه می‌پرسید: کجایید اهل زهد در دنیا و راغبان به آخرت؟»

پس صدایی از جانب بقیع شنیده شد ولی معلوم نبود که چه شخصی است. این شخص در واقع علی بن الحسین، امام سجاده علیه السلام بود.<sup>۲</sup>

مانند این متن را شیخ مفید هم در ارشاد آورده است:

«شنیده شد که پرسشگری در دل شب فریاد می‌زد: کجایید زهد پیشگان در دنیا و گرویدگان به آخرت؟ که ناگاه صدایی از سمت بقیع شنیده شد و پاسخ داد. صدا شنیده می‌شد ولی صاحب صدا دیده نمی‌شد، این شخص علی بن الحسین علیه السلام بود.»<sup>۳</sup>

۱. کلمات الامام الحسین، محمود شریفی و سید حسین زینالی، دارالمعروف، بی‌تا، ص ۱۲۲.

۲. شرح الاخبار، قاضی نعمان المغربي، ج ۲، دارالمعروف، بی‌تا، ص ۲۵۶.

۳. الإرشاد، شیخ مفید، ج ۲، مؤسسة آل البيت، بی‌تا، ص ۱۴۴.

### جایگاه بقیع در سیره امام باقر علیه السلام

بقیع در نزد امام باقر علیه السلام نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود و دلایلی مانند دفن پدر بزرگوار و جدّه گرامی‌اش فاطمه بنت اسد و به احتمال، دفن مادر ائمه، حضرت زهرا علیها السلام مرضیه علیها السلام این امر را موجب می‌شد. از همین رو، ایجاد یک سنت در میان شاگردان و نیز شیعیان‌شان برای رفتن به بقیع و محترم شمردن آن، جزو برنامه‌ها و دستوراتش بود.

### بقیع از منظر امام صادق علیه السلام

در این که امام صادق علیه السلام نیز با تاسی به پدر بزرگوارش، در بقیع حضور می‌یافت، شکی وجود ندارد؛ زیرا هم جد بزرگوارش امام سجاد و هم امام مجتبی علیه السلام و هم مادرش فاطمه بنت اسد و به احتمال قوی، مادرش حضرت زهرا علیها السلام در آنجا مدفون‌اند و هم ذات بقیع از احترام ویژه‌ای برخوردار است. سمهودی گوید:

«جعفر بن محمد علیه السلام این محل را محل استجابت دعا می‌دانست و فرموده است: در تمام اماکنی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دعا می‌کرد و محل آمد و شد آن حضرت بود، برای دعا شایسته و به استجابت نزدیک است»<sup>۱</sup>.

### جایگاه والای بقیع در اندیشه موسی بن جعفر علیه السلام

روایت زیر جایگاه والای بقیع در اندیشه امام هفتم علیه السلام را نشان می‌دهد:

«ابراهیم شتربان، از افراد موحد و آشنا به مقام امامت بود. از ابو الحسن علی بن یقظین، اجازه خواست که بر او وارد شود و علی بن یقظین که از دوستداران اهل بیت علیهم السلام بود، مانع شد و اجازه‌اش نداد. در همان سال، علی بن یقظین به مدینه رفت و پس از مراسم حج از امام موسی بن جعفر علیه السلام اجازه ورود به حضورش را خواست. حضرت مانع شدند و اجازه‌اش ندادند. روز دوم ورودش به مدینه، امام را در مدینه ملاقات کرد، پرسید: سرور من! چه گناهی کرده‌ام که مانع ورودم شدید؟

۱. وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۲۱۸.

حضرت فرمود: از آن روکه برادر دینی‌ات ابراهیم جمال را اجازه ورود ندادی. علی بن یقطین گفت: کجا است ابراهیم جمال و من. او در کوفه و من در مدینه‌ام؟! حضرت فرمود: شب که شد، به گونه‌ای که کسی تو را نبیند، به بقیع برو و این مرکب را، که آماده است سوار شو تا تو را به کوفه رساند. علی بن یقطین به بقیع رفت و بر مرکب سوار شد و درنگی نکرد تا اینکه خود را در کوفه، در خانه ابراهیم جمال دید. در را کوبید، از داخل خانه کسی پرسید کیستی؟ علی بن یقطین گفت: من علی بن یقطین، کار مهمی دارم. ابراهیم جمال از گشودن در امتناع می‌کرد ولی در نهایت در را گشود. علی بن یقطین گفت: ای ابراهیم، مولایمان موسی بن جعفر علیه السلام از پذیرفتن من امتناع می‌ورزد، به خاطر کاری که در حق تو انجام داده‌ام و به من امر کرده است که از تو پوزش بخواهم. مرا ببخش ای ابراهیم. ابراهیم او را بخشید. سپس علی بن یقطین سوار بر مرکب شده، در همان شب به مدینه بازگشت و خدمت امام رسید. حضرت به او اجازه ورود دادند و پیشانی‌اش را بوسیدند.<sup>۱</sup>

#### حضور علی بن موسی الرضا علیه السلام در بقیع

علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز با اقتدای به نیاکان و پدران و اجداد طاهرشان، به بقیع می‌رفتند و بر مدفونین بقیع سلام می‌دادند و از خداوند برای اهل بقیع طلب مغفرت می‌کردند. «علی بن اسباط گوید: در روز عرفه خدمت امام رضا علیه السلام رفتم، حضرت به من فرمود: مرکب را آماده کن. پس آماده‌اش کردم. حضرت به سمت بقیع رفتند تا فاطمه علیه السلام را زیارت کنند. آن حضرت زیارت کردند و من هم زیارت کردم. پس پرسیدم: آقای من! بر کدام یک از مدفونین سلام دهم؟ فرمود: سلام کن بر فاطمه زهرا علیه السلام و بر حسن و حسین و بر علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر علیه السلام، پس سلام دادم بر سروران خودم و باز گشتم.»<sup>۲</sup>

۱. الثاقب فی المناقب، ابن حمزه، مؤسسة انصاریان للطباعة والنشر، ۱۴۱۲ هـ. ق. ص ۴۵۹.

۲. همان، ص ۴۷۲.

### فرمان حضرت رضا علیه السلام به دفن شیعیان در بقیع

به خاطر عظمت و احترامی که بقیع در نزد امام رضا علیه السلام داشت، آن حضرت امر می کرد که دوستان و شیعیان خود را در این مکان دفن کنند.

«ابونصر گوید: شنیدم از علی بن الحسن که می گفت: یونس بن یعقوب در مدینه از دنیا رفت، علی بن موسی الرضا علیه السلام افرادی را برای غسل و حنوط و کفن وی فرستادند و به دوستان خود و پدرش امر فرمودند که بر جنازه یونس بن یعقوب حاضر شوند و به آنها فرمود: این شخص از دوستان امام صادق و از شاگردان آن حضرت است که در عراق زندگی می کرده و اکنون در مدینه از دنیا رفته است و فرمود: قبرش را در بقیع حفر کنید، پس اگر اهل مدینه گفتند: او عراقی است و در بقیع دفن نمی کنیم، به آنها بگویید او از شاگردان و یاران امام صادق علیه السلام است که در عراق ساکن بوده، اگر مانع ما شوید و نگذارید که او را در بقیع دفن کنیم، ما هم نخواهیم گذاشت که دوستان و یاران خود را در بقیع به خاک بسپارید. امام رضا علیه السلام به یکی از شاگردان خود؛ محمد بن حباب فرمان داد که به بقیع برود و بر جنازه یونس بن یعقوب نماز بگذارد.»<sup>۱</sup>

### برداشت و نتیجه

نتیجه‌ای که از این مبحث می‌گیریم این است که: بقیع از منظر معصومان، دارای حرمت و جایگاه بسیار والایی بوده و همه امامان شیعه، در آن مکان مطهر حضور می‌یافتند و به شاگردان، یاران و شیعیان خود دستور می‌دادند که به بقیع رفته، آن را زیارت کنند و برای اهل بقیع و خودشان از خدای متعال درخواست بخشش نمایند. هدف ائمه اطهار علیهم السلام آن بود که نگاه احترام‌آمیز آنان به بقیع، برای پیروان ایشان سنت شود و بقیع همواره در نظر آنان محترم باشد.

۱. رجال کشی، ج ۲ ص ۶۸۳؛ خاتمه مستدرک، میرزای نوری، ج ۵، ص ۲۹۵.

نگاه به بقیع، در سیره امام جواد، امام هادی، امام عسکری و امام زمان علیه السلام را در نوشتاری دیگر پی خواهیم گرفت.

### جایگاه و عظمت بقیع در نگاه مسلمانان

بقیع، مرکز انوار رحمانی و مدفن اوتاد الهی و مردان و زنانی بزرگ است که هر کدام نمونه و مثل اعلائی ایمان، اخلاص و عشق به مکتب و ایمان به صاحب رسالت‌اند؛ همانان که به تنهایی ملاک انسانیت‌اند و دروازه ظهور معنویت و کرامت و فضل الهی.

بقیع، مدفن سالکان طریقت، واصلان به حقیقت و عاملان به شریعت محمدی صلی الله علیه و آله است؛ آنان که خود، به راهنمایی و هدایت گری پرداخته‌اند. از نور محمدی صلی الله علیه و آله استضاءه کرده، برخی‌شان حامل ولایت کبرای ربوبی‌اند. صابرین، قانتین، صادقین، منفقین و مستغفرین در اسحارند. راهبان شب‌اند و شیران در میدان بدر و أحد و خندق و ...

مدفن کریم و سبط اکبر نبی رحمت و زینت پرهیزگاران و صادق آل‌البیت و شکافنده علوم نبوی صلی الله علیه و آله است، سینه‌ای مالمال از عشق و پر از اسرار ملکوتی رحمانی و نبوی. این است که نبی صلی الله علیه و آله فرمود: از این مقبره هفتاد هزار تن که صورت‌هایشان همچون ماه شب چهارده است، بر انگیخته می‌شوند و در صحرای عرصات، همچون درخشش قمر، همگان را به خود متوجه می‌سازند.

این حقیقت را مسلمانان از صدر نشین کائنات، خواجه لولاک، حبیب خدا و دردانه هستی، ختم رسولان، فراگرفته‌اند و همواره از هنگام تجلی وجود بقیع، با حرمت و احترام به بقیع نگرسته‌اند.

در ادامه، نگاه مسلمانان (اعم از شیعی و سنی) را در باب ژرفای ملکوت بقیع می‌نگاریم و دیدگاه اهل سنت و شیعه را از مطاوی کتب تاریخی و حدیثی باز می‌گوییم:

### دیدگاه‌ها در عظمت بقیع

مسلمانان همواره با نگاه حرمت‌آمیز و آمیخته به عظمت به بقیع نگرسته‌اند و این نگرش همواره در تاریخ، از زمان تکوین صورت جسمانی بقیع و از هنگام توجه آمیخته به احترام

نبی رحمت به آن، در میان مسلمانان (به استثنای فرقه وهابیت) وجود داشته و دارد، که به دلیل اهمیت موضوع، این نگاه آمیخته با حرمت از دیدگاه مسلمین را، مورد اشاره قرار می دهیم.

البته باید دانست که به حکم «شرف المكان بالمكنين» بقیع، دارای شرافت و عظمتی بی مانند است که این مسأله، در جای جای منابع و متون روایی و تاریخی، انعکاس تام و کامل یافته و نیز پر واضح است که به گواه سنت و سیره نبوی، مسلمانان در طول تاریخ، با نگاه آمیخته به حرمت به بقیع نگریسته اند و نیک می دانند که پیامبر خدا ﷺ می خواستند سنتی را از خود بر جای نهند تا براساس آن، پیروان ایشان، در طول تاریخ، منزلتی بلند را برای بقیع قائل شوند.

پیامبر ﷺ بقیع را دار قوم مؤمنین و محل نشور و بعث و برانگیخته شدن هفتاد هزار تن که صورت هایشان همچون ماه شب چهارده درخشندگی دارد، معرفی کردند. چنانکه در آغازین بحث اشاره کردیم، خود به بقیع می رفتند و همواره برای اهل آن استغفار می کردند و بر آنان نماز می گزاردند و صحابه خویش را امر به رفتن به بقیع و مکث و ماندن و دعا و ذکر در بقیع می کردند. بدین روی، دیدگاهها را در این بخش از بحث، مورد توجه و اشاره قرار می دهیم:

#### دیدگاه اهل سنت

اهل سنت، از صدر اسلام تاکنون، با نگاه حرمت آمیزی به بقیع و مدفونین آن نگریسته اند. این دیدگاه را، هم در سیره خلفای پس از پیامبر ﷺ می نگریم و هم در نظر عالمان اهل سنت، که به دلیل اهمیت موضوع، دیدگاه خلفا و عالمان اهل سنت را در این زمینه در حد نیاز، بررسی می کنیم و به تبیین آن می پردازیم:

#### دیدگاه خلفا

وقتی به تاریخ خلفا می نگریم، به وضوح می یابیم که دیدگاه خلفا نسبت به بقیع، به تبعیت از دیدگاه پیامبر ﷺ احترام آمیز است و هرگز با دیدگاه سلفی ها و وهابیان،

همسویی ندارد. آنان، به بقیع می‌رفتند، در آن مکث می‌کردند و برای خفتگان در آن، از خداوند مغفرت می‌خواستند.

نقل‌هایی وجود دارد که حاکی است خلفا با ایجاد بنا در بقیع مخالفتی نکرده‌اند؛ چنانکه درباره خود پیامبر ﷺ مخالفتی از آنان دیده یا شنیده نشده است. بر مضع شریف نبوی بنایی وجود داشته و حضرت در زیر سقف و بنا، که بیت شریفش بوده، دفن گردیده است.

طبرانی در معجم الکبیر، داستانی مفصل از رفتن عمر، خلیفه دوم، به بقیع نقل می‌کند و در ادامه آن، که بسیار طولانی است، می‌نویسد:

فخرج یمشی و معه المشاؤون إلى بقیع الغرقد فقال لأصحابه لیتمن کلّ رجل منکم أمانة فقال رجل وددت یا امیر المؤمنین أن عندی مالا فأنفق فی سبیل الله و قال آخر وددت أن لی قوة فامتح بدلو من زمزم لحجاج بیت الله فقال عمر وددت أن لی رجلا مثل عمیر استعین به فی أعمال المسلمین.<sup>۱</sup>

پس عمر از خانه خود خارج شد و در حالی که همراهانش با او بودند، به بقیع غرقد رفتند. پس وی به همراهان گفت: هر یک از شما آرزوی خود را بگویید. مردی گفت: من آرزو دارم که مال و ثروتی داشته باشم و آن را در راه خدا انفاق کنم. فرد دیگری گفت: آرزو دارم از توان و نیروی جسمانی خوبی برخوردار باشم و از زمزم برای حاجیان و عمره‌گزاران آب بکشم. عمر گفت: من دوست می‌دارم، مردی همچون عمیر بن سعید (عامل عمر در حُمص) داشته باشم و از وجودش در راه کمک به مسلمین بهره ببرم. سپس افزود: اینجا (بقیع) محل آرزو کردن از خدا و محل اجابت آن است.

این حدیث را ابن ابی الحدید با تفاوتی اندک نقل کرده و دیگران نیز آن را با تغییرات کمی آورده‌اند.

۱. المعجم الکبیر، طبرانی، مکتبة ابن تیمیه، قاهره، بی‌تا، ج ۷، ص ۵۲ (ج ۱۷، ص ۵۱).

وجاء عن عمر بن الخطاب أنه مر ببقيع الغرقد، فقال: السلام عليكم أهل القبور، أخبار ما عندنا أن نساءكم قد تزوجن، و - دوركم قد سكنت، و - أموالكم قد قسمت. فأجابه هاتف: يا ابن الخطاب، أخبار ما عندنا أنّ ما قدّمناه وجدناه، و - ما أنفقناه فقد ربحناه، و - ما خلفناه فقد خسرناه. و - لقد أحسن القائل:

قدم لنفسك قبل موتك صالحاً و اعمل فليس إلى الخلود سبيل<sup>۱</sup>

نقل شده که عمر بن خطاب به بقیع رفته گفت: درود بر شما ای اهل قبور! اخباری که نزد ما است این است که زنانتان به ازدواج دیگران درآمدند و خانه‌هایتان به دست دیگران به سکونت درآمد و اموالتان تقسیم شد.

صدایی پاسخش داده، گفت: پسر خطاب! اخبار ما این است که: آنچه از پیش فرستادیم، در اینجا آن را یافتیم و از آنچه انفاق کردیم، سود بردیم و آنچه را که به جا نهادیم، خسارت کردیم و شاعر چه زیبا سروده است:

پیش از مرگ، بفرست عمل صالح را و بکوش که چاره‌ای جز تلاش و عمل صالح نیست.

هیثمی، می‌نویسد:

عن ابن عمر، أنّ رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم خرج إلى البقيع - بقیع الغرقد - فقال: السلام على أهل الديار من المسلمين والمؤمنين ورحم الله المستقدمين وإنّا إن شاء الله لاحقون، يعني بكم.<sup>۲</sup>

«از ابن عمر نقل شده که پیامبر خدا ﷺ به سمت بقیع رفت و خطاب به مدفونین آن، فرمود: درود بر اهل دیار از مسلمانان و مؤمنان و خداوند رحمت نماید پیشینیان ما را، ان شاء الله ما به شما ملحق خواهیم شد.»

سیره و روش خلیفه سوم (عثمان) نیز همین بود. او چنان عنایت و توجهی به بقیع

۱. الجامع لأحكام القرآن، القرطبي، محمد بن احمد الانصاری، دار احیاء التراث العلمی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ. ق، ج ۲، ص ۷۲.

۲. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، الهیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر، دارالکتب العلمیه، بی تا، ج ۲، ص ۶۰.

داشت که به نقل بسیاری از مورخان، حُش کَوکَب را خرید و به خاک بقیع افزود.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، این مطلب را آورده است:

«حش کوب، بفتح اَوَّله و تشدید ثانیه: موضع عند بقیع الغرقد، اشتره عثمان، وزاده

فی البقیع، ولما قتل ألقى فيه»<sup>۱</sup>.

«حش کوب (به فتح اول و تشدید دوم)، جایگاهی است نزدیک بقیع غرقد، که

عثمان خرید و به بقیع افزود و چون به قتل رسید، در همانجا دفن شد».

این قطعه تاریخی، اهتمام عثمان به بقیع را نشان می‌دهد که بخشی را خرید و به

بقیع افزود.

#### دیدگاه عالمان اهل سنت

##### ۱. بیهقی

بیهقی، روایاتی را آورده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

«قال: وأخبرنا أبو عبد الله الحافظ ... عن عطاء بن يسار، عن عائشة، انها قالت كان

رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم كلما كان ليلتها من رسول الله - صلى الله عليه

[وآله] وسلم - يخرج من آخر الليل إلى البقيع فيقول: السَّلامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ

وَأَتَاكُمْ مَا تُوَعَدُونَ عَدَاً مُؤَجَّلُونَ وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِأَهْلِ بَقِيْعِ

الْغُرَقْدِ...»<sup>۲</sup>.

«ابوعبدالله الحافظ ... از عطاء بن یسار و او از عایشه نقل کرده که گفت: هرگاه نوبت

او در حضور پیامبر ﷺ می‌شد، حضرت آخر شب به بقیع می‌رفتند و می‌فرمودند: سلام

بر شما خانه قوم مؤمنین، که آنچه خدا به شما وعده داده را در می‌یابید و ما به شما

ملحق می‌شویم و خدا یا! اهل بقیع غرقد را مورد عفو قرار ده.»

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ۱۳۸۷ هـ. ق، منشورات مکتبه آیت الله المرعشی، ج ۱۶، ص ۱۲.

۲. سنن الکبری، ج ۴، ص ۷۸.

بیهقی از راویان و محدثان دیگر، بارها همین حدیث را نقل نموده و رفتن به بقیع را با اقتدا و تاسی به پیامبر خدا ﷺ توصیه می‌کند و آن را در ادامه حکم الهی «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ» می‌شمارد.

و نیز می‌گوید: باید در بقیع حضور یافت و با کلماتی که پیامبر ﷺ اهل بیت را مخاطب قرار می‌داد، به آنها درود فرستاد و از خدا طلب مغفرت کرد. این نکته در صفحات ۲۴۹ و ۲۵۰ سنن کبری، مورد بحث تفصیلی قرار گرفته است.

## ۲. حاکم نیشابوری

حاکم نیشابوری در مستدرک، مطالبی در فضیلت و حرمت بقیع آورده که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

عَنْ عِكْرَمَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: مَشَى مَعَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم إِلَى بَقِيعِ الْغَرْقَدِ حِينَ وَجَّهَهُمْ ثُمَّ قَالَ: انْطَلِقُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ اللَّهُمَّ أَعْنِهِمْ.<sup>۱</sup>  
 «از عکرمة و او از ابن عباس نقل کرده، آنگاه که پیامبر ﷺ آنها را بر رفتن به بقیع امر کرد، با آنها قدمی راه رفت و آنگاه به ایشان فرمود: بروید به نام خدا و از خدا خواستند که: خدایا! آنها را یاری فرما!»

## ۳. محمد بن یزید القزوینی

همچنین محمد بن یزید القزوینی، ابن ماجه، (سنن: ج ۱)، مواردی در اهمیت بقیع آورده است:

«قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم فِي يَوْمٍ شَدِيدِ الْحَرِّ، نَحْوَ بَقِيعِ الْغَرْقَدِ وَكَانَ النَّاسُ يَمْشُونَ خَلْفَهُ، فَلَمَّا سَمِعَ صَوْتَ النَّعَالِ وَقَرَّ ذَلِكَ فِي نَفْسِهِ، فَجَلَسَ حَتَّى قَدَّمَ لَهُمْ أَمَامَهُ، لِيَلَّا يَقَعَ فِي نَفْسِهِ شَيْءٌ مِنَ الْكِبَرِ».<sup>۲</sup>

«راوی گوید: پیامبر ﷺ در روزی بسیار گرم به سمت بقیع غرقد رفتند و مردم از

۱. المستدرک علی الصحیحین، الحاکم النیشابوری، الامام الحافظ ابی عبدالله، دارالمعرفه بیروت، لبنان، بی تا، ج ۲، ص ۹۸.

۲. سنن ابن ماجه، حافظ ابی عبدالله محمد بن یزید القزوینی ابن ماجه، دارالفکر للطباعه و النشر، بی تا، ج ۱، ص ۹۰.

پشت سر، ایشان را همراهی می‌کردند، چون پیامبر ﷺ صدای کفش‌های مردم را شنیدند، در نفس خود بزرگی احساس کردند. حضرت نشست و مردم جلو افتادند تا چیزی از کبر در ایشان نیاید.»

#### ۴. ابن شبه نمیری بصری

ابوزید عمر بن شبه نمیری بصری، در کتاب تاریخ المدينة المنورة، روایات فراوان نقل کرده و معتقد است که مقبره بقیع، دارای مکان، شرافت و جایگاهی بس ممتاز و رفیع است:

«حدثني عبدالعزيز عن حماد بن أبي حميد، عن ابن المنكدر قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ يُخْشَرُ مِنَ الْبَقِيعِ سَبْعُونَ أَلْفًا عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، كَانُوا لَا يَكْتَوُونَ وَلَا يَتَطَيَّرُونَ وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»<sup>۱</sup>

نقل نمود برایم عبدالعزیز از حماد بن ابی حمید، از ابن منکدر که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمود: برانگیخته می‌شوند از بقیع هفتاد هزار نفر که صورتشان مانند ماه شب چهارده است. آنان اهل تملق و چاپلوسی نبوده و فال بد نمی‌زنند و بر خدای خویش توکل می‌نمایند.

و نیز نقل کرده است:

«قال: وكان أبي يخبرنا أن مصعب بن الزبير دخل المدينة، فدخل من طريق البقيع ومعه ابن رأس الجالوت، فسمعه مصعب وهو خلفه حين رأى المقبرة يقول: هي هي، فدعاه مصعب فقال: ماذا تقول؟ قال: نجد صفة هذه المقبرة في التوراة بين حرتين مخوففة بالنخل اسمها كفتة (لأنه تكفت الموتى أي تحفظهم و تحرزهم)، يبعث الله منها سبعين ألفاً على صورة القمر»<sup>۲</sup>.

گفت: و پدرم به ما خبر داد که مصعب بن زبیر از سمت بقیع وارد مدینه شد و پسر

۱. تاریخ المدينة المنورة، ابوزید عمر بن شبه النمیری البصری، دارالفکر قم، ۱۳۶۸ ه. ش، ص ۹۳.

۲. تاریخ المدينة المنورة، ج ۱، ص ۹۳.

رأس الجالوت، عالم یهودی همراهی اش می کرد. مصعب می گوید: تا رأس الجالوت مقبره بقیع را دید، گفت: همان است، همان است. مصعب از او پرسید: چه کسی را می گویی؟ گفت: خصوصیات این مقبره را دیده ایم که در تورات آمده است، بین دو حرّه، مقبره ای است که پر از نخل است که نامش «کفته» است (چون مردگان را به خود می گیرد و حفظشان می نماید)، خداوند از این قبرستان بر می انگیزاند، هفتاد هزار نفر را که صورتشان همچون ماه شب چهارده است.

ابن شبه از عمدة الأخبار، روایتی مهم را نقل کرده:

«عن سعید المقبري، قال: قدم مصعب بن الزبير حاجا - أو معتمرا - ومعه ابن رأس الجالوت، فدخل المدينة من نحو البقيع، فلما مر بالمقبرة قال ابن رأس الجالوت: إنها هي. قال مصعب: وما هي؟ قال: إنا نجد في كتاب الله صفة مقبرة في شرقها نخل وغربها بيوت يبعث منها سبعون ألف كلهم على صورة القمر ليلة البدر، وقد طفت مقابر الأرض فلم أر تلك الصفة حتى رأيت هذه المقبرة.»<sup>۱</sup>

«از سعید مقبری نقل شده که گفت: مصعب بن زبیر در سفر حج یا عمره بود که فرزند رأس الجالوت نیز همراه او بود. وی از جانب بقیع وارد مدینه شد. وقتی از قبرستان (بقیع) می گذشتند، فرزند رأس الجالوت، گفت: آری این همان است. مصعب پرسید: چه می گویی؟ گفت: در کتاب خدا ویژگی و خصوصیتی برای این قبرستان می بینیم و آن این که در شرق آن نخل و در غربش خانه هایی است. خداوند از آن هفتاد هزار مرد را برمی انگیزد که صورت هر کدام مانند ماه است، من قبرستان های بسیاری را گشته ام، مانند این گورستان ندیده ام.»

و نیز نقل کرده است:

«عن عقبه بن عبد الرحمن بن جابر بن عبد الله، وعن ابن أبي عتيق وغيرهما من مشيخة

۱. تاریخ المدینة المنورة، ج ۱، ص ۹۳.

بني حرام، عن رسول الله - صلى الله عليه [وآله] وسلّم - قال: مقبرة بين سبيلين غربية، يُضيء نورها يوم القيامة ما بين السماء إلى الأرض.<sup>۱</sup>

«از عقبه بن عبد الرحمان، از جابر فرزند عبدالله و از ابن ابی عتيق و غير ايشان، از شيوخ بني حرام، از پيامبر خدا ﷺ نقل کرده‌اند که فرمود: بين دو راه غربی، مقبره‌ای است که نورش در روز قیامت از زمین تا آسمان می درخشد.»

ابن شبه، احادیث مختلف دیگری را هم آورده که حاکی از نگاه احترام آمیز او نسبت به بقیع است:

«وأخبرني عبد العزيز، عن أبي مروان بن أبي جبر، عن عادل بن علي، عن أبي رافع مولى رسول الله - صلى الله عليه [وآله] وسلم: أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم، أتى البقيع فوقف فدعا واستغفر.<sup>۲</sup>»

«عبدالعزیز از ابی مروان بن ابی جبر، از عادل بن علی و او از ابو رافع غلام پیامبر ﷺ برایم نقل کرد: پیامبر خدا ﷺ به بقیع رفته، ایستاد و برای اهل آن دعا و استغفار کرد.»

در جای دیگر گفته است: سنت پیامبر ﷺ بود که به بقیع برود و برای اهل آن دعا و استغفار کند.

وی همچنین می گوید:

«لا شك أن مقبرة البقيع محشوة بالجماء الغفير من سادات الأمة و قد ابنتى عليها مشاهد»<sup>۳</sup>  
«شک نیست که بقیع پر است از بزرگان و سروران امت، که بر قبور آنها بارگاه‌هایی بنا شده است.»

۱. تاریخ المدینة المنورة، ج ۱، ص ۹۴.

۲. همان.

۳. همان، ص ۸۶.

## ۵. نووی

نووی، شارح صحیح مسلم، درباره بقیع و اهمیت آن می‌نگارد:

«وی به تأسی از عالمان دیگر اهل سنت، همین دیدگاه را درباره بقیع ارائه می‌کند که بقیع در نظر پیامبر خدا ﷺ دارای مکانت و جایگاه عظیمی بوده و به دلیل اهمیتی که در نظر پیامبر ﷺ داشته، ایشان کراراً به بقیع رفته‌اند و سیره‌شان همین بوده که به بقیع فراوان بها دهند.»

ایشان نیز حدیث معروف عایشه را در جلد هفتم شرح مسلم آورده و سپس توضیحاتی را در آن باب مطرح کرده است که حاکی از نگاه احترام آمیز به بقیع از سوی ایشان بوده است:

«يُخْرِجُ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ إِلَى الْبَقِيعِ فَيَقُولُ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِأَهْلِ بَقِيعِ الْغَرَقَدِ»<sup>۱</sup>.

«پیامبر ﷺ در آخر شب به بقیع رفته و به درگاه پروردگار عرضه می‌داشت: خدایا! اهل بقیع غرقد را ببامرز.»

## ۶. اسحاق بن راهویه

اسحاق بن راهویه در مسند خودش، فضایلی را برای بقیع آورده که بسیار مهم و دارای اهمیت است:

«عن ذكوان أبي صالح السمان، عن أبي سلمة، عن عائشة قالت: قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - لجبريل إني أحب أن أراك في صورتك، فقال: أو تحب ذلك؟ فقلت: نعم، فوعدته جبريل في بقیع الغرقد لمكان كذا وكذا من الليل فلقیه رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - في موعده فنشر جناحاً من أجنحته وقال روح جناحين من أجنحته ففسد أفق»

۱. شرح صحیح المسلم، النووی، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ هـ. ق، ج ۷، ص ۴۱.

السماء حتى ما يرى رسول الله - صلى الله عليه [وآله] وسلم - من السماء شيئاً وأجيب رسول الله - صلى الله عليه [وآله] وسلم - عند ذلك»<sup>۱</sup>.

«از ذکوان ابو صالح سمان، از ابو سلمه، از عایشه نقل شده که پیامبر خدا ﷺ به جبرئیل گفت: من دوست می دارم که تورا در صورت خودت ببینم. جبرئیل پرسید: آیا این امر را دوست می داری؟ پیامبر ﷺ فرمود: آری. پس جبرئیل به پیامبر ﷺ در بقیع غرقد وعده داد، به خاطر مکان های بزرگی که در آن است. پس پیامبر ﷺ در بقیع جبرئیل را در صورت واقعی اش دید که پری از پره های خود را گشود. پیامبر خدا ﷺ فرمود: بخشی از بال او، افق آسمان را گرفت. و این به گونه ای بود که پیامبر ﷺ از عالم ماده چیزی را نمی دید.»

اینکه جبرئیل، به پیامبر ﷺ وعده حضور در بقیع را جهت رؤیت صورت واقعیش می دهد، نشانه ای بزرگ بر فضل و عظمت و جایگاه بلند بقیع است.

#### ۷. ابن حبان

ابن حبان در صحیح خود، به فضیلت و اهمیت بقیع اشاره کرده و حدیثی این گونه آورده است:

«أخبرنا الحسن بن سفيان قال: حدثنا قتيبة بن سعيد قال: أخبرنا إسماعيل بن جعفر عن شريك بن أبي نمر عن عطاء بن يسار عن عائشة أنها قالت: كان رسول الله - صلى الله عليه [وآله] وسلم - كلما كانت ليلتها من رسول الله - صلى الله عليه [وآله] وسلم - يخرج من آخر الليل إلى البقيع فيقول: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ ... اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِأَهْلِ بَقِيْعِ الْغُرَقِدِ»<sup>۲</sup>.

«حسن بن سفيان بر ما نقل کرده، گفت: قتيبة بن سعيد در روایتی گوید: اسماعیل بن جعفر از شريك بن ابی نمر، از عطاء بن یسار و او از عایشه نقل کرده: هر شب که نوبت

۱. مسند ام المؤمنین عائشه، اسحاق بن ابراهیم بن مخلد الحنظلی المروزی، مکتبه الایمان، ۱۴۱۰ هـ. ق، ج ۲، ص ۴۹۱.

۲. صحیح، ابن حبان، تألیف امیر علاء الدین، ۱۴۱۴ هـ. ق، بی نا، ص ۴۴۴.

حضور پیامبر ﷺ در خانه او بود، آن حضرت در اواخر شب راهی بقیع می شد و می فرمود: سلام و درود بر شما، خانه قوم مؤمن، خدایا! اهل بقیع غرقد را بیامرزا!

#### ۸. جارالله زمخشری

جارالله زمخشری در کتاب الفائق فی غریب الحدیث، موارد قابل توجهی را برای بقیع آورده که حاکی از عظمت بقیع در نگاه او بوده است.

«إِنَّ النَّاسَ قَحَطُوا عَلَى عَهْدِهِ فَنُحِرَ إِلَى بَقِيعِ الْغُرَقْدِ فَصَلَّى بِأَصْحَابِهِ رُكْعَتَيْنِ جَهْرًا فِيهِمَا بِالْقِرَاءَةِ ثُمَّ قَلْبَ رَدَائِهِ ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ صَاحِبَ بِلَادِنَا وَاعْبِرْتَ أَرْضَنَا وَهَامَتِ دُوبَانَا اللَّهُمَّ ارْحَمْ بَهَائِمَنَا الْحَائِمَةَ وَالْإِنْعَامَ السَّائِمَةَ وَالْأَطْفَالَ الْمُحْتَلَةَ.»<sup>۱</sup>

«مردم، در دوران پیامبر خدا ﷺ گرفتار قحط و تنگنا، به جهت نباریدن باران شدند، پیامبر ﷺ به بقیع غرقد رفته، با اصحاب دو رکعت نماز - که قرائت را مخفی می گفت - خواندند، سپس عباى خود را وارونه کردند و دست‌های مبارک را به سمت آسمان بلند نموده، عرضه داشتند: خدایا! شهرهای ما خشک شد و زمین‌های ما را گرد و خاک گرفت و رو به مرگ نهادند. چارپایانمان عطشان شدند، خدایا! رحم کن بر چهارپایان تشنه و علف‌خوار ما و کودکان بی پناهمان.

همین متن را، متقی هندی، در جلد هشتم کنز العمال، با اضافاتی نقل کرده که اضافات آن این گونه است: پیامبر خدا ﷺ در ادامه، گفتند:

«اللَّهُمَّ مَنْزِلَ الْبَرَكَاتِ مِنْ أَمَاكِنِهَا وَنَاشِرَ الرَّحْمَةِ مِنْ مَعَادِنِهَا بِالْغَيْثِ الْمَغِيثِ أَنْتَ الْمُسْتَعْفِرُ لِلْآثَامِ فَتَسْتَغْفِرُكَ لِلْجَامَاتِ مِنْ ذُنُوبِنَا وَنَتُوبِ إِلَيْكَ مِنْ عَظِيمِ خَطَايَانَا، اللَّهُمَّ أَرْسَلِ السَّمَاءَ عَلَيْنَا مَدْرَارًا... فَلَمَّا فَرَّغَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - حَتَّى جَادَتِ السَّمَاءُ حَتَّى أَهَمَّ كُلَّ رَجُلٍ مِنْهُمْ كَيْفَ يَنْصَرِفُ إِلَى مَنْزِلِهِ فَعَاشَتْ الْبَهَائِمُ وَأَخْصَبَتِ الْأَرْضُ وَعَاشَ النَّاسُ، كُلُّ ذَلِكَ بِبَرَكَاتِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ -»<sup>۲</sup>.

۱. الفائق فی غریب الحدیث، جارالله محمود بن عمر زمخشری، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۲، ص ۲۷۷.

۲. کنز العمال، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین الهندی، مؤسسه الرساله، بیروت، بی تا، ج ۸، ص ۴۲۶.

«بار خدایا! فرستنده برکت‌ها از جایگاه آن! و نشر دهنده رحمت‌ها از معادن آن، که در آن باران‌های متراکم است. بار خدایا! تو بخشنده گناہانی. از تو برای گناہان بزرگمان، طلب بخشش می‌کنیم و به تو بازمی‌گردیم از بزرگی گناہان. خدایا! باران رحمت را پیوسته بفرست ... آنگاه که پیامبر خدا ﷺ از دعا فارغ شد، آسمان بارانش را نازل کرد؛ به گونه‌ای که هر فردی تلاش می‌کرد و می‌کوشید؛ چگونه به منزل بازگردد. پس چارپایان متنعم و زمین سبزه زار شد و مردم شادمان گردید، همه این‌ها به برکت وجود پیامبر ﷺ بود.»

متقی هندی در کنز العمال، دعاہای فراوانی را نقل کرده که فرد عازم بقیع، باید آن را بخواند؛ مانند:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَإِنَّا بِكُمْ لَاحِقُونَ»<sup>۱</sup>.

درود بر شما خانه قوم مؤمن، شما پیش از ما رفتید و ما به شما ملحق می‌شویم. بسیاری از عالمان و بزرگان اهل سنت؛ مانند احمد بن حنبل در مسند، بخاری در صحیح و نیز مسلم در صحیح خودش، نسائی در مسند و بسیاری دیگر، در جای خود، از فضیلت و عظمت بقیع سخن گفته‌اند و سیره و سنت پیامبر ﷺ نسبت به حضور در بقیع را مطرح کرده‌اند که به دلیل عدم نیاز، از ادامه این بخش از نوشتار دست باز می‌داریم.

۱. کنز العمال، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین الہندی، مؤسسة الرسالہ، بیروت، بی تا، ج ۱۵، ص ۶۴۸.

## فصل دوم:

### صحابه راستین پیامبر ﷺ



## مقدمه

بقیع، تربتی مطهر و خاکی نورافزاست. تالؤ نورش، آسمان‌ها را خیره کرده، قدسیتی کبریایی دارد که در ملکوت اعلا، کروبیان بر آن نظاره می‌کنند. آری، در این خاک، پاکان و نیکان بسیاری آرمیده‌اند:

عباس، عموی گرامی پیامبر ﷺ که غم‌ها از چهره آن حضرت زدود. عثمان بن مظعون، همان‌که پیامبر ﷺ به او توجهی ویژه داشت، مهاجری همراه که دو هجرت کرد و تا پایان عمرش همگام با پیامبر بود و پیامبر، پس از فراقش و ارتحال او به ملکوت الهی، پیشانی‌اش را بوسید و در غمش گریست و درباره‌اش فرمود: «نِعْمَ السَّلْفُ لَنَا».

اسعد بن زراره، ابوسعید خدری، عبدالله بن مسعود و صدها صحابی گرامی پیامبر، که پشتوانه و تکیه‌گاه و همواره ملازم رسول گرامی ﷺ اسلام بودند و در صحنه‌های نبرد بدر و احد و خندق و... حضوری مخلصانه داشتند.

ابراهیم، فرزند گرامی رسول مهر و رحمت، که آن حضرت به شدت به او علاقه داشت اما اراده و تقدیر الهی این بود که در سنین طفولیت، روح کریمش به ملکوت الهی پرواز کند.

همسران پیامبر ﷺ: جویریة، سوده، عایشه، میمونه، حفصه، ام‌حبیبه، ام‌سلمه، صفیه و ماریه که در حکم مادران امت‌اند.

فاطمه بنت‌اسد، کفالت‌گر وجود نورانی پیامبر ﷺ، عبدالله جعفر و عقیل بن ابی‌طالب. عمه‌های پیامبر ﷺ که در دوران عسرت و سختی، اموال خود را در مکه وانهادند و

به سیرت رسول الله ﷺ به مدینه هجرت کردند تا در کنار رسول خاتم ﷺ آرامش یابند. بقیع، همان مکانی است که پیامبر ﷺ فرمود: «از این آرامگاه، هفتاد هزار تن محشور می‌شوند و بدون حساب وارد بهشت می‌گردند؛ گویا صورت‌های ایشان، ماه شب چهارده است»؛ «وَجُوهُهُمْ مِثْلُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ»<sup>۱</sup>.

بقیع، جگرگوشگانی از پیامبر ﷺ را نیز در دل نهفته دارد:

امام حسن مجتبیٰ علیه السلام؛ سبطی از دو سبط، همو که با برادر خویش همواره بر دوش نبی صلی الله علیه و آله بود. همو که صلح قهرمانانه و شهادت ایثارگرانه و عشق‌بازی میدان طف را به نمایش تاریخ بشری نهاد.

امام عارفان و سید ساجدین علیه السلام، که باقیمانده حادثه طف و تداوم‌بخش وجود امامت بود؛ او که میدان‌های نبرد و مجاهدت را با حضور در حادثه طف و با دعاهای حماسی‌اش در کنار تربت پاک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، از خود بروز داد. اوست زینت پرستندگان، صبور و مقاوم میدان‌های پس از حادثه عاشورا. پس از اسارتش، دودمان اموی را به خاک سیاه نشانید.

باقرالعلوم علیه السلام؛ شکافنده دانش‌ها و برون‌آورنده هسته علم از درون کائنات، که فضایی علمی و افقی نوین را فراروی شیعیانش گشود.

صادق آل‌البیت علیه السلام؛ آن پیشوای صادق، نسردهنده حقایق، راهبر و راهنمای کشتی امت اسلام در گرداب‌ها و طوفان‌ها که در برابر تحریف‌های مبطلان و غالیان و بدعت مغرضان، لوای علم و آگاهی و تربیت عالمان فرهیخته را برافراشت.

و نیز دختران پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، خواهران بانوی دو جهان و بیت الأحران.

قبر غمبار و یادآورنده جانبازی میدان عشق، ام‌البنین، مادر پسرانی که در کربلا به دست غولان و سفاکان پرپر شدند.

۱. وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۸۶.

قبر شریف شهیدان نبرد اُحد و مقاومتان در حرّه و نیز مادر رضاعی پیامبر ﷺ، حلیمه سعدیه.

آری، همه اینان در بقیع آرمیده‌اند و رازهای نهفته بسیار دارند که در این اثر، از مدفنشان و اندکی از گذر روزگارشان وا می‌گوییم و مساعدت و فضل و یاری خدای را در این راه آرزومندم.

### طبقات و گروه‌های خفته در بقیع

خفتگان در خاک مطهر بقیع، به چند طبقه و گروه تقسیم می‌شوند:

(الف) صحابه صادق؛

(ب) عموم صحابه؛

(ج) خویشاوندان و اهل بیت پیامبر ﷺ؛

(د) همسران و دختران پیامبر ﷺ؛

(ه) شهیدان میدان‌های جهاد و شهادت؛

(و) منسوبین پیامبر ﷺ؛

(ز) تابعین.

### قبور صحابه مطهر و یاران صادق

پیامبر خدا ﷺ که درود خدا بر او باد، صحابه‌ای خالص و صادق داشت که در تمام دوران حیاتشان وفادار به راه و سیره آن حضرت بودند. آنان شخصیت‌هایی بزرگ بودند که همواره پیامبر ﷺ را یاری می‌کردند. یاد آن شخصیت‌های والامقام در خور تأمل است که در بخش نخست به شرح حال این صحابه می‌پردازیم:

#### ۱. عثمان بن مظعون

عثمان بن مظعون، شخصیتی بزرگ و از اصحاب والا مقام پیامبرگرامی اسلام ﷺ است. کنیه وی ابوالسائب (پدر سائب) است. وی چهاردهمین شخص از مسلمانان بود

که با عشق و خلوص و آگاهی تمام به پیامبر ﷺ ایمان آورد و در راه آرمان‌های آن حضرت، مقاومت‌ها و جانفشانی‌ها کرد. ابن مظعون از افرادی است که پس از تحمل سختی‌های دوران اولیه عسرت‌ها، همگام با دیگر مهاجران اولیه، به حبشه مهاجرت کرد. فرزند او «سائب» نیز همراه وی بود. او پس از تحمل سختی‌های این هجرت، که دوری از رسول گرامی ﷺ و خانواده و شهر محبوبش (مکه) را به همراه داشت، به مدینه هجرت کرد. در نبرد سرنوشت‌ساز و حماسه‌آفرین بدر شرکت داشت و با یلان و شجاعان سپاه کفر، پنجه در پنجه انداخت و غرور و حماسه آفرید.

او فردی عبادت‌پیشه بود و در عبادت تلاش و مداومت بسیار داشت. همواره شب‌ها را به عبادت مشغول بود و روزها را روزه می‌گرفت. به پا دارنده نماز شب و روزه در روز و جهاد در راه حق بود.

او از کثرت تمایل به عبادت، چند صباحی ریاضت پیشه کرد که با منع پیامبر ﷺ مواجه شد. از این رو تا هنگام بدرود زندگی، در کنار حضرت رسول ﷺ کمر به اطاعت و خدمت بست. از شهوات دوری کرد و کمتر با زنان معاشرت داشت. چنان‌که گفته‌اند: باز هم از پیامبر ﷺ تقاضا کرد که اجازه دهد ترک دنیا کند اما رسول الله ﷺ منعش نمود. عثمان بن مظعون کسی است که پیش از نزول آیات بر حرمت شراب، خود با درک بدی و فساد شراب، آن را بر خود حرام کرد و چنین گفت:

لا أشربُ شراباً يذهب عقلي و يضحك بي من هو أذنى مِنِّي.<sup>۱</sup>

شراب نمی‌آشامم؛ زیرا عقلم را از بین می‌برد و می‌دانم کسانی که از من پایین‌ترند بر من خواهند خندید!

قال محمد بن علي بن حمزة: أسلم قديماً. قال ابن اسحق: أسلم عثمان بن مظعون بعد ثلاثة عشر رجلاً و هاجر إلى الحبشة هو و ابنه السائب الهجره الأولى مع جماعة من

۱. تاریخ المدینه المنوره، ج ۱، ص ۱۰۱.

المسلمین فبلغهم و هو بالحیثه إن قریشاً أسلمت فعادوا، ثم هاجر عثمان إلى المدینة، و كان من أشد الناس اجتهاداً فی العبادۃ، یصوم النهار و یقوم اللیل و یجتنب الشهوات و یعتزل النساء.<sup>۱</sup>

محمد بن علی بن حمزه گوید: عثمان بن مظعون از مسلمانان نخستین است. ابن اسحاق گفته است: عثمان بن مظعون پس از سیزده نفر ایمان آورد و به حبشه مهاجرت کرد همراه با پسرش سائب در هجرت اولیه. به همراه گروهی از مسلمانان و... وقتی شنیدند که قریش اسلام آورده‌اند، به مدینه بازگشتند. بیشترین تلاش را در عبادت داشت. روزها را روزه و شبها را به عبادت مشغول بود. از شهوات دنیوی کناره گرفت و از زنان دوری گزید.

وقال المبارکفوری: هو أخ رضاعی لرسول الله ﷺ.<sup>۲</sup>

مبارکفوری گوید: عثمان بن مظعون، برادر رضاعی پیامبر ﷺ بود.

#### عثمان بن مظعون، محبوب پیامبر ﷺ

پیامبر خدا ﷺ به شدت علاقه‌مند به عثمان بن مظعون بود و پر واضح است که دلایل آن، ایمان شدید عثمان بن مظعون و همگامی وی با پیامبر ﷺ در میدان‌های مختلف بوده است.

فإن عثمان بن مظعون كان من زهاد الصحابة و أكابرها و كان رسول الله ﷺ یحبّه حباً شديداً.<sup>۳</sup>

عثمان بن مظعون از زهدپیشگان صحابه رسول الله ﷺ و از بزرگان آنها است و پیامبر گرامی ﷺ او را بسیار دوست می‌داشت.

۱. تعجیل المنفعه، احمد بن علی بن حجر عسقلانی، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۹۸۷م، ص ۲۸۳.

۲. بقیع الغرقد، محمد امین الأمینی، ص ۸۵.

۳. شخصیات أخرى من الصحابة، مرکز المصطفی، ۱۹۸۹م، ص ۲۳۸.

## بدرود زندگی

عثمان بن مظعون، پس از جنگ بدر و کسب افتخار همگامی با پیامبر ﷺ در این جنگ، دعوت الهی را لبیک گفت و روحش به جانب معبود پرکشید.

وهو أول المهاجرين موتاً بالمدينة في شعبان على رأس ثلاثين شهراً من الهجرة.<sup>۱</sup>  
او نخستین مهاجری است که در ماه شعبان و پس از سی ماه از هجرت، در مدینه دعوت الهی را لبیک گفت.

قال ابو غسان: و أخبرني عبدالعزيز عن الحسين بن عماره عن شيخ من بني مخزوم بدعي عمر، قال: كان عثمان بن مظعون من أول من مات من المهاجرين.<sup>۲</sup>  
ابوغسان گوید: عبدالعزیز خبرم داد که حسین بن عماره گفته است... عثمان بن مظعون - که رضوان الهی بر او باد! - از اولین مهاجرانی است که در مدینه، بدرود حیات گفت.

## بوسه پیامبر ﷺ بر صورت عثمان بن مظعون

به دلیل علاقه وافری که پیامبر ﷺ به ابن مظعون داشت، پس از مرگش صورت او را بوسید:  
و قبّل النبي ﷺ وجهه بعد موته، ولما دفن قال: نِعَمَ السَّلْفُ لَنَا.<sup>۳</sup>  
پیامبر خدا ﷺ پس از مرگ ابن مظعون، بر صورت وی بوسه زد و چون دفن شد، فرمودند: نیکو سلفی برای ما بود.

## جایگاه عثمان بن مظعون در نزد پیامبر ﷺ

عثمان بن مظعون در نزد پیامبر ﷺ جایگاهی والا داشت. پس از مرگ وی، نکات بلندی را در منزلت وی بیان فرموده است:

۱. شخصیات آخری من الصحابة، مرکز المصطفی، ۱۹۸۹م، ص ۲۳۸.

۲. همان، ص ۹۷۹.

۳. همان، ص ۲۳۸.

أخرج البخاري و ابن جرير عن أمّ العلاء، أنّ رسول الله ﷺ، دخل على عثمان بن مظعون و قدمات... فقد جاء اليقين، إني لأرجو له الخير.<sup>۱</sup>

بخاری و ابن جریر، به نقل از امّ العلاء گفته‌اند: پیامبر ﷺ پس از مرگ عثمان بن مظعون بر وی وارد شده، فرمودند: یقین دارم که خیر و رحمت برای او است.

ابن شبه نقل کرده که پیامبر ﷺ حرمت فراوانی برای وی قائل بود و همواره ایشان نظر لطف و محبت خویش را به وی ابراز می‌فرمود:

عن محمد بن قدامة عن موسى عن أبيه قال: قال رسول الله ﷺ ادفنوا عثمان بن مظعون بالبقيع يكن لنا سلفاً، فنعم السلف عثمان بن مظعون.<sup>۲</sup>

محمد بن قدامه از موسی از پدرش نقل کرده که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: عثمان بن مظعون را در بقیع دفن کنید که سلفی بود برای ما، پس نیکو سلف و درگذشته‌ای بود عثمان بن مظعون.

رسول الله ﷺ به دلیل جایگاه رفیع و بلندی که برای عثمان قائل بود، فرزند گرامی‌اش ابراهیم را در جوار وی دفن کرد، تا به جوار عثمان متبرک گردد. این نکته را سمهودی در کتاب «وفاء الوفا» نقل نموده و سید محسن امین، در «کشف الارتیاب» آن را نکته‌ای مقبول دانسته و گفته است: ابن مسعود هم وصیت کرده که وی را به قصد تبرک در جوار عثمان بن مظعون دفن کنند:

روی ابن سعد في طبقاته عن أبي عبيدة بن عبد الله، أن ابن مسعود قال: ادفنوني عند قبر عثمان بن مظعون، و ذلك قصداً إلى التبرك بجواره ولأنّ النبي أمر بدفن ابنه ابراهيم عنده كما في وفاء الوفا للسمهودي.<sup>۳</sup>

۱. الذین دعا لهم النبی، مرکز المصطفی، ۱۹۸۹م، ص ۹۷۹.

۲. تاریخ المدینة المنورة، ج ۱، ص ۱۰۰.

۳. کشف الارتیاب، السید محسن الامین، الطبعة الثانية، ۱۳۸۲ق. ۱۹۵۲م، ص ۳۵۲.

این سعد در کتاب طبقات از ابو عبیده بن عبدالله روایت کرده که: ابن مسعود وصیت کرد مرا در کنار قبر عثمان بن مظعون دفن کنید و این وصیت به قصد متبرک شدن در جوار او است و نیز به خاطر اینکه پیامبر ﷺ با همین انگیزه، امر فرمود فرزندش ابراهیم را در کنار ابن مظعون دفن نمایند، چنان که سمهودی هم در وفاء الوفا نقل کرده است.

از مکانت و جایگاه عثمان بن مظعون در نظر پیامبر ﷺ همین بس که آن حضرت خود سنگ لحد وی را بر قبرش نهادند.

فقالوا بعد موته یا رسول الله! این ندفنه؟ قال: بالبقیع. قالوا: فلحد رسول الله و فضل حجر من حجارة لحده، فحمله رسول الله ﷺ فوضعه عند رجلیه.<sup>۱</sup>

پس از اینکه عثمان از دنیا رفت، پرسیدند: ای پیامبر خدا ﷺ! کجا دفنش کنیم؟ فرمود: در بقیع. گفتند: سنگ لحد را رسول الله نهادند و بلند ساختند سنگی از سنگ‌های لحدش را. آن سنگ را پیامبر ﷺ خود حمل کردند و در موضع دو پای عثمان بن مظعون نهادند.

پیامبر خدا ﷺ به دلیل شدت علاقه‌ای که به وی داشتند، بر وی گریستند.

عن عائشة أنّ النبی ﷺ قبّل عثمان بن مظعون و هو میت و بیکی و عیناه تُهرقان.<sup>۲</sup>

از عایشه نقل شده که پیامبر خدا ﷺ، عثمان بن مظعون را بوسیدند و بر وی گریستند و از دو چشم مبارکشان، اشک جاری بود.

### مکان دفن وی در بقیع

طبق نقل‌هایی که سمهودی در وفاء الوفا آورده، او در روحاء بقیع مدفون است؛ روحاء مکانی است در وسط بقیع و چنین می‌گوید:

۱. تاریخ المدینة المنورة، ج ۱، ص ۱۰۲.

۲. همان، ص ۱۰۲.

قال ابو غسان: و أخبرني بعض أصحابنا قال: لم أزل أسمع إن قبر عثمان بن مظعون و أسعد بن زرارۃ بالروحاء من البقيع، و الروحاء المقبرة التي وسط البقيع يحيط بها طرق مطرقة و وسط البقيع.<sup>۱</sup>

ابوغسان گوید: بعضی از اصحاب ما خبر داده‌اند: همواره می‌شنیدم که قبر عثمان ابن مظعون و اسعد بن زراره در روحاء، در بقیع است و روحاء مکانی است در وسط بقیع که راه‌های گوناگونی به سمت آن وجود دارد و در وسط مقبره بقیع است.

در نقل دیگری است که بعدها محمد حنفیه در روحاء خانه‌ای خریده و قبر عثمان ابن مظعون، کنار خانه وی بوده است:

حدَّثنا محمد بن یحیی عن الدراوردي، عن أبي سعيد عن سعيد بن جبير بن مطعم: رأيت قبر عثمان بن مظعون عند دار محمد بن علي الحنفية.<sup>۲</sup>  
از سعید بن جبیر بن مطعم نقل شده که گفت: قبر عثمان بن مظعون را در کنار خانه محمد حنفیه فرزند علی، مشاهده کردم.

## ۲. اسعد بن زرارہ انصاری خزرجی

پیش از هجرت پیامبر ﷺ به یثرب، این شهر در آتش فتنه قبایلی می‌سوخت؛ دو قبیله اوس و خزرج اختلاف‌های دیرینه‌ای داشتند. هر یک از این دو، به قبیله‌های کوچک‌تری تقسیم می‌شدند. اسعد بن زراره، از قبیله بنی‌نجار و از بزرگان این قبیله بود. فتنه‌ها و درگیری‌های داخلی مدینه، وجود بزرگ‌مردی را می‌طلبد که اهل مدینه زمام امور خویش را به او بسپارند. آوازه پیامبر ﷺ در مدینه پیچید. آنان افراد شاخصی را به مکه فرستادند تا برآوردی از وضعیت رسول الله داشته باشند. اسعد بن زراره نقیب طایفه بنی‌النجار بود که به همراهی گروهی، به مکه اعزام شدند تا از نزدیک پیامبر را ببینند. این گروه، پیامبر ﷺ را در

۱. وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۵.

۲. تاریخ المدینة المنورة، ج ۱، ص ۱۰۱.

عقبه مشاهده کردند. نتیجه این ملاقات، انعقاد پیمان عقبه نخستین بود. سال بعد نیز اسعد بن زراره پیامبر را به همراهی دوستانش در عقبه ملاقات کرد و پیمان عقبه نخستین بود. سال بعد نیز اسعد بن زراره پیامبر را به همراه دوستانش در عقبه ملاقات کردند و پیمان عقبه دوم انعقاد یافت و نیز در سال بعد، پیمان عقبه سوم منعقد شد. اسعد بن زراره در پیمان‌های سه‌گانه عقبه شرکت داشت و با پیامبر ﷺ پیمان بست.

قالوا في شأنه: أسعد بن زرارة الأنصاري الخزرجي، أحد النقباء ليلة العقبة و أول من بايع النبي ﷺ ليلتئذ، و قد شهد العقبة الأولى و الثانية و الثالثة، و كان نقيب بني النجار، و هو أول من صلى الجمعة بالمدينة.<sup>۱</sup>

در شأن و منزلت اسعد بن زراره گفته‌اند: او انصاری خزرجی است. یکی از بزرگان و برجستگان در شب عقبه است. او اول کس از اهل مدینه است که با پیامبر ﷺ بیعت کرد تا از وضعیتی ناپسند رها شود. در عقبه اولی، دوم و سوم حضور داشت و نقیب طایفه بنی‌نجار بود. اسعد اول کسی است که نماز جمعه را در مدینه به پا داشت و کمک‌های شایانی به هجرت پیامبر کرد و آماده کننده زمینه برای حضور پیامبر ﷺ در مدینه بود. وی منزلت والایی در نزد رسول الله داشت.»

#### اولویت‌های شخصیتی اسعد بن زراره

اسعد بن زراره در میان صحابه پیامبر ﷺ به چند اولویت و امتیاز، برجستگی و شهرت یافت که می‌توان این اولویت‌ها را برای او برشمرد:

۱. اولین فرد انصاری از صحابه است که در عقبه با پیامبر ﷺ بیعت کرد و به ایشان ایمان آورد.

۲. در هر سه پیمان عقبه، شرکت داشت.

۳. آماده کننده زمینه ورود پیامبر ﷺ به مدینه بود و قبیله بنی‌نجار را آماده استقبالی

۱. تعجیل المنفعة بزوائد رجال الأئمة الأربعة، ص ۳۲.

شکوه‌مند از آن حضرت کرد.

۴. نخستین شخصیتی است که پیامبر ﷺ بر او نماز میت خواند.

۵. اولین کسی است که پیامبر خدا ﷺ پیشاپیش جنازه‌اش حرکت کرد و برای او دعا و استغفار نمود.

۶. اولین صحابی پاکبخته‌ای است که به دستور پیامبر ﷺ در مقبره مطهر بقیع دفن گردید. البته بیان این نکته لازم است که اختلافی میان مورخان، در مدفون اول بقیع وجود دارد؛ بسیاری را عقیده بر آن است که اولین مدفون بقیع عثمان بن مظعون بود و شاید بتوان به نوعی میان روایات متعارض جمع کرد و آن اینکه گفته شود، اولین مدفون از مهاجرین، عثمان بن مظعون است و اولین مدفون از انصار اسعد بن زراره.

۷. اولین کسی است که به دستور پیامبر ﷺ در سه جامه کفن شد؛ از جمله جامه‌ها بُرد است.

قال ابن سعد: لما توفى أسعد بن زراره حضر رسول الله غسله و كفنه في ثلاثة أثواب، منها برد، و صلى عليه، و رئي رسول الله ﷺ يمشي أمام الجنازة، و دفنه بالبقيع.<sup>۱</sup>  
این سعد گوید: وقتی اسعد بن زراره وفات یافت، پیامبر ﷺ برای غسل او حاضر شده، در سه جامه کفنش کردند، که از جمله جامه‌ها بُرد است و دیده شده که رسول الله ﷺ پیشاپیش جنازه اسعد بن زراره حرکت می‌کردند.

#### زمان پاسخ به دعوت الهی

همه مورخان بر این عقیده‌اند که اسعد بن زراره پس از نُه ماه از هجرت وفات یافت. اگر این نقل درست باشد، باید گفت که او در بدر حاضر نبوده و از آنجا که عثمان بن مظعون در بدر حضور داشته، باید گفت: اسعد بن زراره نخستین فرد از میان صحابه است که پس از هجرت، دعوت الهی را لیبیک گفت.

۱. الطبقات الکبری، محمد بن سعد، ج ۳، دارصادر، بیروت، لبنان، ۱۹۹۶م، ص ۶۱.

وفي كنز العمال: مات أسعد بن زرارۃ على رأس تسعة أشهر من الهجرة، قال البغوي: بلغني أنه أول من مات من الصحابة بعد الهجرة، وأول ميت صلى عليه النبي ﷺ وأول من دفن بالبقيع، وذلك قبل بدر.<sup>۱</sup>

در کنز العمال نقل شده که اسعد بن زرارہ در آغاز ماه نهم پس از هجرت، دعوت الہی را لیبیک گفت. بغوی گوید: به من خبر رسیده او اولین شخص از صحابه است کہ پس از هجرت وفات یافت و اولین کسی است کہ پیامبر ﷺ بر او نماز میت گزارد و اول کسی است کہ در بقیع مدفون گردید.

#### روحاء مکان دفن اسعد بن زرارہ

بیشتر اشاره داشتیم کہ روحاء در وسط بقیع قرار گرفته؛ همانجا کہ راه‌های گوناگون به سمت آن بوده است و همانجا کہ عثمان بن مظعون نیز در آنجا مدفون گردید. قبر اسعد بن زرارہ ہم طبق نقل مورخان، در روحاء بقیع واقع گردیده است. واقدی نقل کرده کہ پیامبر خدا ﷺ اسعد بن زرارہ را در روحاء بقیع دفن کرد. نویسنده و مورخ بزرگوار، محمد امین امینی، در کتابش، درباره بقیع، پس از بررسی چگونگی شکل‌گیری بقیع و بررسی این نکته کہ چه کسی اولین بار در بقیع دفن شد، آیا آن شخص اسعد بن زرارہ بوده یا عثمان بن مظعون؟ چنین می‌نگارد:

وكيف كان، فقبرهما في الروحاء التي في وسط البقيع: فقد روي ابن شبة عن أبي غسان لم أزل أسمع إن قبر عثمان بن مظعون وأسعد بن زرارۃ بالروحاء من البقيع، والروحاء المقبرة التي وسط البقيع يحبط بها طرق مطرقة وسط البقيع.<sup>۲</sup>

به هر روی، قبر آن دو شخصیت (عثمان بن مظعون و اسعد بن زرارہ) در روحاء، در وسط بقیع قرار دارد. ابن شبة از ابوگسان روایت کرده کہ همواره می‌شنیدم قبر

۱. کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۹.

۲. بقیع الغرقده، ص ۴۰ به نقل از تاریخ المدینة المنوره، ج ۱، ص ۱۰۱.

عثمان بن مظعون و اسعد بن زراره، در رוחاء بقیع است و رוחاء مقبره‌ای است در وسط بقیع که راه‌های گوناگون بر آن میرسد.

در پایان یاد از اسعد بن زراره، گفتنی است او با مرضی که در لسان عرب ذبحه نامیده می‌شود، از دنیا رفت و شاید مراد از ذبحه مرگ ناگهانی باشد. در عبارات دیگر، به جای ذبحه، شهقه آمده است.

### ۳. ابوسعید خدری

شخصیت بزرگوار دیگری که از صحابه صادق پیامبر ﷺ است و در قبرستان بقیع مدفون گردیده، سعد بن مالک بن شیبان انصاری است. او از مشهوران و از بزرگان و اهل فضیلت صحابه آن رسول گرامی است. او شهرت به ابوسعید خدری یافت؛ چون منسوب به خُدَری است که مکانی است به نام خدره.

او از راویان احادیث پیامبر ﷺ و صاحب مکاتبات از آن حضرت و امام علی و امام حسن مجتبی و امام حسین ﷺ است، جایگاهی والا در نزد پیامبر خدا، علی مرتضی، فاطمه زهرا، حسن مجتبی و سیدالشهدا ﷺ داشته است.

وی شاهد بسیاری از سخن‌ها، عمل‌ها و اقدامات پیامبر ﷺ بوده و آگاهی به موقعیت اهل بیت ﷺ و دشمنان آنان داشته است. امیرمؤمنان علی، فاطمه زهرا و حسنین ﷺ در نقل‌های بسیاری، ابوسعید خدری را شاهد بر ایراد سخنانی از پیامبر ﷺ درباره اهل بیت دانسته‌اند و از مردم خواسته‌اند که از ابوسعید خدری فضل اهل بیت ﷺ را بپرسند.

ابن اثیر درباره او می‌نویسد:

أبو سعید الخدری، سعد بن مالك بن شیبان الأنصاری، من مشهوری الصحابة و فضلائهم و هو من الأكثرین من الروایة عنه مات سنة ۷۴ من الهجرة يوم الجمعة و دفن بالبقیع.<sup>۱</sup>

۱. اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۸۹.

ابوسعید خدری، سعد بن مالک بن شیبان انصاری است. او از مشهوران صحابه و فضلالی ایشان بوده و از کسانی است که روایات فراوانی از پیامبر نقل کرده است. در سال ۷۴ پس از هجرت وفات یافت و در بقیع گردید.

وقال الشيخ الطوسي: توفى ابوسعید في يوم الجمعة، سنة أربع و سبعين و دفن بالبقیع و هو ابن أربع و تسعين.<sup>۱</sup>

شیخ طوسی گفته است: ابوسعید خدری، در روز جمعه، در سال ۷۴ ه. ق از دنیا رفت در حالی که دارای سنی ۹۴ ساله بود و در بقیع دفن گردید.

#### وصیت ابوسعید خدری

ابن عساکر، از عبدالرحمان، پسر ابوسعید خدری نقل کرده که گفت: پدرم به من این گونه سفارش کرد: پسر! سن من بسیار بالا رفته و زمان رفتنم فرار رسیده است. سپس گفت: دستم را بگیر. وقتی دستش را گرفتم، گفت: به بقیع برویم. او را درحالی که به دستم تکیه داشت، به بقیع بردم، تا این که به مکانی در بقیع رسیدیم که کسی در آنجا دفن نشده بود. به من امر کرد: پسر! هرگاه از دنیا رفتم مرا در این مکان دفن کن. در آن خیمه‌ای بر پا مکن و آتشی میفروز. بر من گریه نکن. کسی را به جهت دفن من آزار مده. متواضعانه پشت سرم حرکت کن. وقتی مردم ما را می‌دیدند، می‌پرسیدند: به کجا می‌روید؟ چیزی به آنان نگفتم و پدرم از پاسخ دادن منع نمود. آن‌گاه که لحظه وفاتش رسید، او را به بقیع بردم، مردم جمع شدند به گونه‌ای که پر و آکنده از جمعیت شده بود.<sup>۲</sup>

#### ۴. اسید بن حضیر بن سماک اشهلی

وی از بزرگان صحابه پیامبر ﷺ و از نقبا و بزرگان انصار است؛ فردی است که در زمان ورود پیامبر ﷺ و مهاجران (از مکه) به مدینه، خانه‌اش را در اختیار مهاجران قرار

۱. اختیار معرفة الرجال، محمد بن عمر بن عبدالعزیز الکشی، ج ۱، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۹، ص ۲۰۱.

۲. ر.ک: تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۰، ص ۳۹۷.

داد. اموال خود را میان آنان تقسیم کرد و ایشار را برگزید. پدر وی، رئیس قبیله اوس است. یوم بعثت را شاهد بوده. او معروف به «حزیر الکتاب» است. به وسیله مصعب بن عمیر، صحابی پاکباخته پیامبر ﷺ که اولین مبلغ راه رسالت بود، ایمان آورد. در زمان هجرت پیامبر ﷺ، به استقبال آن حضرت آمد و شور و شغف زاید الوصف جوانی انجام داده. تلاش وسیعی کرد تا پیامبر ﷺ در دعوتش در مدینه توفیق یابد. در ورود پیامبر ﷺ، به جمع قبیله خود وارد شد و بشارت به بزرگ‌ترین منت الهی بر اهل یثرب داد. در کتاب بقیع الغرقده درباره وی چنین نوشته شده است:

أسید بن حضیر بن سماک الأشهلی من سادات الأنصار و کان نقیباً و هو ممن شهد العقبین و بدرأ... کنیته ابویحیی، و قد قبل: أبو عتیق... أسلم علی یدی مصعب بن عمیر.<sup>۱</sup>  
 اسید بن حضیر بن سماک اشهلی، از بزرگان انصار است، سرپرستی را (نقابت) داشت. از کسانی است که در دو عقبه حاضر بود و در نبرد بدر حضور داشت. کنیه‌اش ابویحیی و به قولی ابوعتیق است به دست مصعب بن عمیر اسلام آورد.

#### بدرود حیات اسید

اسید بن حضیر بن سماک اشهلی، در دوران خلافت خلیفه دوم، عمر بن خطاب دعوت الهی را لبیک و بدرود حیات گفت و به سوی خالق هستی پرکشید. ابن حبان می‌نویسد:

مات فی شعبان فی خلافة عمر بن الخطاب سنة عشرين، وصلی علیه عمر بن خطاب و دفن بالبقیع.<sup>۲</sup>

در ماه شعبان، در عهد خلافت عمر بن خطاب به سال بیست هجرت حیات را وداع گفت و عمر بن خطاب بر او نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید.

۱. بقیع الغرقده، ص ۲۲۰.

۲. مشاهیر علماء الأنصار، ابوحاتم محمد بن حبان، دارالوفاء، ۱۹۷۶م، ص ۳۳.

### ۵. خنیس بن حذافه

از دیگر یاران مهاجر پیامبر ﷺ خنیس بن حذافه است. او ایمان کامل به پیامبر ﷺ داشت و از کسانی است که با اخلاص کامل به مدینه هجرت کرد و در خانه ارقم بن ابی ارقم، حضور یافت و آیات اولیه فرود آمده را با عشقی راستین نوشید و در جان خود جای داد.

شهد خنیس بدرًا، و مات علی رأس خمسة و عشرين شهراً من مهاجرة النبي ﷺ، و دفنه بالبقیع إلى جانب قبر عثمان بن مظعون.<sup>۱</sup>

خنیس در ماجرای جنگ بدر حضور داشت و در آغاز بیست و پنجمین ماه هجرت رسول گرامی ﷺ دعوت حق را لبیک گفت. پیامبر ﷺ بر جنازه وی نماز گزارد و دستور داد او را در کنار قبر عثمان بن مظعون دفن نمایند.

### ۶. سعد بن معاذ

سعد بن معاذ از اصحاب پیامبر ﷺ و از انصار است. به پیامبر ﷺ ایمان کامل آورد. مردی رشید و تنومند و زیبا صورت بود. در جنگ‌ها، همگام با پیامبر ﷺ شرکت داشت. در ماجرای جنگ خندق حاضر بود. تیری از جانب سپاه دشمن به او اصابت کرد و بر زمین افتاده و به شهادت رسید. او در هنگام شهادت ۳۵ سال داشت.

پیامبر خدا ﷺ فرمان داد بدن ایشان را به مدینه آورده، در بقیع دفن کردند. «فصلی علیه رسول الله ﷺ و دفن بالبقیع»<sup>۲</sup>؛ «پیامبر ﷺ بر او نماز خواند و در بقیع دفن گردید».

#### معطر بودن قبر سعد

روایاتی چند وارد شده که مسلمانان هنگامی که به دستور پیامبر ﷺ جایگاه قبرش را حفر می‌کردند، بوی خوش عطر از آن به مشام حفرکنندگان می‌رسید و آنان از بوی خوش آن سرمست باده معنا و معنویت شدند.

۱. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۹۲.

۲. همان.

روی ابن سعد عن أبي سعيد، قال: كنت أنا ممن حفر لسعد قبره بالبقيع: فكان يفوح علينا من المسك كلما حفرنا قفرة من تراب، حتى انتهينا إلى اللحد.<sup>۱</sup>

ابن سعد از ابی سعید روایت کرده، گفت: من جزو کسانی بودم که برای سعد قبر می‌کنیم. هنگام حفر، بوی بسیار خوشی به ما می‌رسید و هر چه می‌کنیم، این بوی همچنان می‌رسید تا به نهایت حفر لحد رسیدیم.

#### اهمیت وجودی سعد

سعد بن معاذ، به راهنمایی مصعب بن عمیر، راه و شیوه مسلمانی را برگزید. او توانست در مدتی کوتاه، طایفه خود را به اسلام مؤمن سازد و خود با ایمانی پرشور، از صحابه بزرگ پیامبر ﷺ محسوب می‌شد و موقعیتی معنوی و خاص در میان اصحاب یافت. در بدر، پیشاپیش قبیله اوس بود. در نبرد بدر، دو پرچم وجود داشت؛ پرچم مهاجران و مکیان، که در دست علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه بود و پرچم انصاریان و اهل مدینه، که سعد بن معاذ آن را در دست داشت.

سعد بن معاذ و طایفه بنی‌عبد‌الأشهل، در واقعه‌ی احد شرکت داشتند و هم او بود که نماینده پیامبر ﷺ در مذاکره با بنو قریظه بود و حکمیت از جانب آن حضرت را داشت. سمهودی در وفاء الوفا می‌نویسد: «به مناسبت مرگ سعد بن معاذ، عرش تکان خورد».<sup>۲</sup>

با توجه به همین اهمیت وجودی بود که پیامبر ﷺ در بقیع، هنگام دفن سعد بن معاذ سه بار تسبیح گفت و مسلمانان همراهش تسبیح گفتند. بقیع به تموج در آمد، چهره پیامبر ﷺ اندک تغییری یافت که همه پرسیدند: ای فرستاده خدا! از چه رو رنگتان تغییر یافت؟ فرمود: قبر بر سعد سخت گرفت، اما او رهایی یافت.

ابن سعد در طبقات در این باره می‌نویسد:

۱. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۹۰.

۲. وفاء الوفا، ج ۱، ص ۲۸۵.

و رسول الله واقف علی قدمیه فلما وضع فی قبره، تغیر وجه رسول الله و سبح ثلاثاً فسبح المسلمون ثلاثاً حتی ارتجّ البقیع، ثم کبر رسول الله ثلاثاً و کبر أصحابه ثلاثاً حتی ارتجّ البقیع بتکبیره، فقیل یا رسول الله رأینا بوجهک تغیراً و سبحت ثلاثاً، قال: تضایق علی صاحبکم قبره. ثم فرّج الله عنه.<sup>۱</sup>

پیامبر خدا ﷺ روی دو پای مبارک ایستاده بودند و چون سعد در قبر نهاده شد، رنگ چهره‌اش تغییر یافت. سه بار سبحان الله گفتند. مسلمانان هم سه بار تسبیح گفتند. بقیع به هیجان آمد. پیامبر خدا بار دیگر سه بار تکبیر گفتند و اصحاب هم گفتند. بقیع باز هم به حرکت و تموج در آمد. پرسیدند: ای فرستاده خدا، چرا چهره شما تغییر یافت و تسبیح فرمودید؟ فرمود: قبر بر سعد سخت گرفت اما او را وانهاد و آسان شد.

البته روایت شده که علت این فشار بر سعد، اخلاق تندی بود که با خانواده‌اش داشت! خداوند همه ما را از فشار و سختی‌های قبر در امان دارد! ان شاء الله.

#### ۷. مقداد بن اسود

ابوسعید مقداد بن اسود، با نام کامل مقداد بن عمرو بن ثعلبة بن مالک بن ربیعة بن عامر بن مطرود البهرانی الکندی، از صحابه بزرگوار پیامبر اسلام ﷺ است. او از حضرموت به مکه آمد و از نخستین گروندگان به پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ و از کسانی است که تا پایان عمر شریفش، بر ایمان خود استوار ماند. پس از رحلت پیامبر ﷺ در کنار علی علیه السلام بود و جزو شیعیان و پیروان آن حضرت شمرده می‌شد.

مقداد، در رخداد خلافت، در جلسه‌ای، بیان بلند و استواری دارد که به بخشی از آن

اشاره می‌کنیم:

۱. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۳۳.

مَا رَأَيْتُ مِثْلَ مَا أَوْذِيَ بِهِ أَهْلُ هَذَا الْبَيْتِ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ، وَإِنِّي لَأَعْجَبُ مِنْ قُرَيْشٍ تَرَكُوا رَجُلًا مَا كَانَ أَعْلَمَ مِنْهُ وَلَا أَفْضَى مِنْهُ بِالْعَدْلِ.<sup>۱</sup>

من اهل بیته، مانند اهل بیت پیامبر را ندیدم که پس از رحلت آن حضرت، این اندازه مورد آزار و اذیت قرار گرفته باشد. من در شکفتم از قریش، آنان مردی را رها کردند که داناتر و عادلتر از او وجود ندارد.

در همین جلسه، عبدالرحمان بن عوف، به مقداد نهیبی می‌زند و می‌خواهد او را از ادامه گفتارش مانع شود که مقداد با صدای بلند می‌گوید:

إِنِّي أَحَبُّهُمْ لِحَبِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِيَّاهُمْ وَإِنَّ الْحَقَّ فِيهِمْ وَمَعَهُمْ يَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَإِنِّي لَأَعْجَبُ مِنْ قُرَيْشٍ إِنَّمَا تَطَاوَلُوا، وَاللَّهِ لَوْ أَجِدُ عَلَى قُرَيْشٍ أَنْصَارًا لَقَاتَلْتَهُمْ كَقِتَالِ آبَائِهِمْ.<sup>۲</sup>

من به آنان عشق می‌ورزم؛ چنان که پیامبر خدا به آنان عشق می‌ورزید و به خاطر این که حق در میان آنها و با آنها است، ای عبدالرحمان! من از قریش در شکفتم که در حق آنان دستبرد زدند. به خدا سوگند اگر یآوری داشتیم که با قریش بجنگیم، با آنان می‌جنگیدیم؛ چنان که با پدرانشان جنگیدیم.

#### در روز غدیر

بعد از رویداد غدیر و نصب علی عليه السلام به امارت مسلمانان، به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله آن حضرت به گروهی که نامشان را بردند، فرمان دادند: برخیزند و بر علی، به خاطر امیری‌اش بر مسلمانان تبریک بگویند و مقداد جزو آنان بود. آنان از جای برخاسته، بر علی عليه السلام سلام دادند و بیعت کردند. مقداد در آن روز با علی بیعت کرد و تا آخر عمرش بر این بیعت استوار ماند و پیمان را نشکست.

امیر مؤمنان علی عليه السلام خود، ماجرا را این گونه توضیح می‌دهند:

۱. شرح اصول کافی، مولی صالح مازندرانی، ج ۱۲، بی تا، بی نا، ص ۴۶۴.

۲. همان، ص ۴۶۵.

فقال النبي ﷺ: قُمْ يَا سَلْمَانَ، قُمْ يَا مَقْدَادَ، قُمْ يَا جَنْدَبَ، قُمْ يَا عَمَّارَ... فَبَايَعُوا لِأَخِي عَلِيٍّ ﷺ وَ سَلَّمُوا عَلَيْهِ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَامُوا بِاجْمَعِهِمْ فَبَايَعُوا لِي وَ سَلَّمُوا عَلَيَّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ.<sup>۱</sup>

پیامبر ﷺ فرمود: به پا خیزید سلمان، مقداد، جندب و عمار! ... با علی، برادر من بیعت کنید و بر او به عنوان امیر مؤمنان سلام کنید. آنان همگی برخاستند و بر من، به عنوان «امیر مؤمنان» سلام کردند.

### دفاع مقداد از حق علی ﷺ

علی ﷺ در امر خلافت، مدافعان اندکی مانند سلمان، مقداد و ابوذر را داشت. پس از ماجرای سقیفه، در هر جمعی که یاران علی ﷺ حضور داشتند، از آن حضرت دفاع می کردند؛ چنان که سلیم بن قیس هلالی گوید:

فَقَامَ الْمَقْدَادُ فَقَالَ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ بِمَا تَأْمُرُ وَاللَّهِ إِنَّ أَمْرَتِي لِأَضْرِبَنَّ بِسَيْفِي وَإِنْ أَمْرَتِي كَفَفْتُ.  
فَقَالَ عَلِيُّ ﷺ: كُفَّ يَا مَقْدَادُ وَ اذْكُرْ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ مَا أَوْصَاكَ بِهِ.<sup>۲</sup>

مقداد برخاست، پس گفت: ای علی! به چه چیز فرمان می دهی؟ به خدا سوگند اگر مرا مأمور کنی گردنشان را می زنم و اگر بگویی دست نگه دار، دست نگه می دارم. علی ﷺ فرمود: دست نگهدار ای مقداد! و یاد کن عهد پیامبر ﷺ را که برای چنین روزی فرمان به صبر داد.

### عسرت روزگار

مقداد، به لحاظ معیشت، در سختی روزگار می گذراند و بر این عسرت، شاکر و صبور بود؛ چنان که نقل است که علی ﷺ در دوران پیامبر گرامی اسلام ﷺ، در خانه چیزی نداشتند.

عبدالله بن مسعود گوید: علی ﷺ به نزد ابی ثعلبه جهنی رفتند و دیناری برای رفع نیاز

۱. الهدایة الكبرى، حسین بن همدان الخصیبی، مؤسسة البلاغ، بیروت، لبنان، ۱۹۹۱ م، ص ۱۰۲.

۲. سلیم بن قیس الهلالی، التابعی الكبير، تحقیق محمدباقر انصاری زنجانی، بی تا، بی نا، ص ۱۵۶.

زندگی زهرا علیها السلام تهیه کردند. تا برای خانه چیزی فراهم نمایند؛ زیرا سه روز بود که چیزی در خانه برای رفع گرسنگی نداشتند. حضرت، پول را گرفت و به سمت بازار رفت تا چیزی تهیه کند.

فمرّ بالمقداد قاعداً في ظلّ جدار قد غارتا عينا من الجوع فقال له علي عليه السلام: يا مقداد ما أتعذك في هذه الظهيرة في ظلّ هذا الجدار؟ فقال: يا أبا الحسن، أقول كما قال العبد الصالح لما تويّ إلى الظلّ، ربّ إني لما أنزلت إليّ من خير فقير، قال عليه السلام مذ كم؟ فقال: مذ أربع يا أبا الحسن، قال علي عليه السلام: فنحن منذ ثلاث وأنت منذ أربع، أنت أحقّ بالدینار.<sup>۱</sup>

حضرت هنگام گذر از راهی، دید که مقداد در سایه دیواری نشسته و چشمانش به کاسه سر رفته است. پرسید: ای مقداد! چرا وسط ظهر در این جا نشسته‌ای؟ مقداد گفت: ای ابا الحسن! به تو می‌گویم آنچه را که عبد صالح به خدا گفت؛ که ای خدا! من به لقمه‌ای نان محتاجم. حضرت پرسید: مقداد! از چه زمانی غذا نخورده‌ای؟ مقداد گفت: چهار روز است. حضرت فرمود: ما سه روز است که غذا نخورده‌ایم و تو چهار روز! پس آن دینار را به مقداد داده فرمودند: تو به این پول سزاوارتری.

مقداد در حالی که روزگار به عسرت و سختی می‌گذراند، همواره صابر، شکور و سپاسگزار بود؛ «وكان المقداد بن اسود، صبوراً قواماً شكوراً».<sup>۲</sup>

صبر و بردباری مقداد به حدّی بود که سلمان با آن عظمت و مکانت، به پایش نمی‌رسید. ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به سلمان فرمود:

يا سلمان! لو عرض علمك على المقداد لكفر، يا مقداد لو عرض صبرك على سلمان لكفر.<sup>۳</sup>  
ای سلمان! اگر علم تو به مقداد عرضه شود، کافر می‌شود. ای مقداد! اگر صبر تو هم بر سلمان عرضه شود، کافر می‌گردد.

۱. شرح الاخبار، قاضی نعمان المغربي، ج ۲، مؤسسة النشر الاسلامی لجماعه المدرسین، بی تا، ص ۲۶.

۲. همان، ص ۲۸.

۳. همان.

**بهشت، مشتاق مقداد**

مقداد، به جهت عظمت و والایی شانی که داشته، جزو چهار نفری است که بهشت مشتاق دیدار آنها است.

عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدِ الْمَدَائِنِيِّ، عَنْ عَيْسَى بْنِ خَمْرَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: الْحَدِيثُ الَّذِي جَاءَ فِي الْأَرْبَعَةِ. قَالَ: وَمَا هُوَ؟ قُلْتُ: الْأَرْبَعَةُ الَّتِي اشْتَاقَتْ إِلَيْهِمُ الْجَنَّةُ؟ قَالَ: نَعَمْ مِنْهُمْ سَلْمَانٌ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ وَعَمَّارٌ.<sup>۱</sup>

عمرو بن سعید مدائنی نقل کرده از قول عیسی بن حمزه که گفت: از امام صادق عليه السلام درباره آن چهار نفر پرسیدم، حضرت فرمود: کدام چهار نفر؟ گفتم: چهار نفری که بهشت مشتاق آنان است؟ فرمود: آنها سلمان، ابوذر، مقداد و عمار هستند.

مقداد، در ماجرای دفن شبانه زهرا عليها السلام در کنار علی عليه السلام حضور داشت و هرگز روی خوش به مخالفان علی عليه السلام نشان نداد.

**مدفون در بقیع**

مقداد، در سال ۳۳ هجری، در منطقه جرف، سه فرسنگ بیرون مدینه، از دنیا رفت.  
فَحُمِلَ عَلَى رِقَابِ الرَّجَالِ وَكَانَ يَوْمَ مَاتَ ابْنُ سَبْعِينَ سَنَةً، وَصَلَّى عَلَيْهِ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانٍ، وَدُفِنَ بِالْبَقِيعِ.<sup>۲</sup>

مردان مسلمان او را بر دوش خود حمل نموده، به مدینه آوردند. روزی که از دنیا رفت، هفتاد سال داشت. عثمان بر او نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید.

**۸. عبدالله بن مسعود**

ابوعبدالرحمان، عبدالله بن مسعود، از اصحاب گرامی و مشهور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. او از صاحبان مصاحف و مفسران بزرگ قرآن مجید بود. در مکه متولد شد و در کودکی

۱. الاختصاص، محمد بن نعمان المفید، علی اکبر الغفاری، جماعة المدرسین، بی تا، ص ۱۱

۲. الغدیر، ج ۵، ص ۶۸.

به چوپانی گوسفندان عقبه بن ابی معیط اشتغال داشت و تا دوره جوانی به همین کار، برای عقبه ادامه داد.

### اولین دیدار، رخداد یک معجزه

محدثان نقل کرده‌اند که او در آغاز بعثت، بر اثر معجزه‌ای که از پیامبر ﷺ دید، اسلام آورد و به صف مسلمانان وارد شد. شریف مرتضی، در «رسائل المرتضی»، چنین آورده است:

ابو عبدالرحمن عبدالله بن مسعود بن غافل الهذلي حليف بني زهرة، وكان إسلامه قديماً  
وكان سببه أنه كان يرعى غنماً فمرَّ به الرسول وأخذ شاة حائلاً من تلك الغنم، فدرت به  
لبناً غزيراً، فلما رأى هذه من الرسول اسلم به.<sup>۱</sup>

ابوعبدالرحمان عبدالله بن مسعود بن غافل هذلی، هم‌پیمان بنی‌زهرة و از مسلمانان نخستین بود و انگیزه مسلمان شدنش آن بود که روزی هنگام چراندن گوسفندان، پیامبر خدا ﷺ از نزدیکی می‌گذشتند که گوسفندی را گرفته، بر پستان‌هایش که شیر نداشت دست زدند و آن پر از شیر شد و شیری گوارا داد. عبدالله بن مسعود وقتی این اعجاز را از آن حضرت دید، ایمان آورد و مسلمان شد.

او از نخستین مسلمانانی بود که به پیامبر ﷺ ایمان آورد.

بلاذری گوید:

هو سادس ستة دخلوا في الإسلام، وقد هاجر هجرة الحبشة وهجرة المدينة، وشهد بدرًا

### والمشاهد مع الرسول ﷺ.<sup>۲</sup>

او ششمین نفری است که مسلمان شد و به حبشه و سپس به مدینه هجرت کرد. در جنگ بدر حضور یافت و در دیگر معرکه‌ها همگام با پیامبر ﷺ بود.

از شاهکارهای او در جنگ بدر آن بود که سر ابوجهل را با شمشیر خود از تنش جدا کرد. عبدالله از شخصیت‌های نام‌آوری است که هم شیعیان، به دلیل قرابتش با پیامبر ﷺ و

۱. رسائل المرتضی، الشریف المرتضی، ج ۲، دارالقرآن الکریم بقم، اعداد: سید مهدی جرجانی، بی‌تا، ص ۲۰۲.

۲. فتوح البلدان، بلاذری، ج ۴، دارالعلم بیروت، ۱۹۸۷م، ص ۳۰۲.

اعتقاد وافرش به علی علیه السلام و هم اهل سنت، به دلیل منزلتش در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه، به او فراوان احترام می‌نهند و شخصیتش را ممتاز می‌دانند.

### نخستین کسی که قرآن را با صدای بلند خواند

او نخستین کسی است که قرآن مجید را با صدای بلند خوانده است و قرائتی بسیار شیوا و رسا و آمیخته با لحنی زیبا داشته است. نقل است که روزی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام، کنار کعبه اجتماع داشتند، که آنان چنین گفتند:

وَاللَّهِ مَا سَمِعْتُ قُرَيْشَ هَذَا الْقُرْآنَ يُبْهَرُ لَهَا بِهِ قَطُّ، فَمَنْ رَجُلٌ يُسَمِعُهُمْ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ: أَنَا. قَالُوا: إِنَّا نَخْشَاهُمْ عَلَيْكَ، إِنَّمَا نُرِيدُ رَجُلًا لَهُ عَشِيرَةٌ يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْقَوْمِ إِنْ أَرَادُوهُ، قَالَ: دَعُونِي فَإِنَّ اللَّهَ سَيَمْنَعُنِي. قَالَ: فَغَدَا ابْنُ مَسْعُودٍ حَتَّى أَتَى الْمَقَامَ فِي الضَّحَى، رَافِعًا صَوْتَهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ...<sup>۱</sup>

به خدا سوگند قریش هرگز قرآنی را که بر پیامبر نازل شده، نشنیده‌اند. آیا فردی هست که قرآن را به گوش قریش برساند؟ عبدالله مسعود گفت: من قرآن را با صدای بلند می‌خوانم تا قریش بشنوند. اصحاب گفتند: مردی بخواند که قبیله و عشیره‌ای داشته باشد که اگر قریش خواستند به او آزاری برسانند، قبیله‌اش از او دفاع کند. گفت: رهایم کنید، که خداوند شر آنها را از من باز خواهد داشت. سپس شروع کرد و آیات سوره رحمان را با صدای بلند تلاوت کرد.

مورخان آورده‌اند که قریش در شگفت شدند که این چه صدایی و چه کلماتی است؟ و به این جهت، او را کتک می‌زدند و ناسزایش می‌گفتند.

### حافظ قرآن

او حافظ قرآن بود و همه قرآن را از آغاز تا پایان از حفظ داشت و در مواقع بسیاری، پیامبر صلی الله علیه و آله به او می‌فرمود قرآن را از بر بخواند و او استقبال می‌کرد و قرآن را در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله تلاوت می‌کرد.

۱. فتوح البلدان، ج ۴، ص ۳۰۳.

### نزدیکی اش به پیامبر ﷺ

چنان قربتی به پیامبر ﷺ داشت که او را «صاحب السفل لرسول الله ﷺ» می دانستند؛ یعنی کسی که افتخار می کرد کفش های پیامبر ﷺ را به دست گیرد، زیرا هنگامی که پیامبر ﷺ به مسجد یا محفلی وارد می شد، کفش های خود را که درمی آورد، عبدالله بن مسعود، کفش های پیامبر ﷺ را به دست می گرفت و به این کار خود می بالید.

### دیدگاه علی رضی الله عنه درباره ابن مسعود

مورخان آورده اند که گروهی از صحابه در نزد علی رضی الله عنه حاضر بودند.

فقالوا له: «يا أمير المؤمنين، ما رأينا رجلاً كان أحسن خلقاً ولا أرفق تعليماً، ولا أحسن مجالسةً، ولا أشد ورعاً من عبدالله بن مسعود... قال: اللهم إني أشهدك.. اللهم إني أقول مثل ما قالوا، أو أفضل.. لقد قرأ القرآن فأحلّ حلاله، وحرّم حرامه. فقيه في الدين، عالم بالسنّة.»<sup>۱</sup>

گفتند: ای امیر مؤمنان، ما مردی خوش اخلاق تر و نیک فراگیرتر و خوش مجلس تر و پرهیزگارتر از عبدالله بن مسعود ندیده ایم. علی رضی الله عنه چنین گفت: خدایا! تو را گواه می گیرم که من هم آنچه را که صحابه می گویند، معتقدم، بلکه او را برتر از آنچه می گویند، می دانم. او قرآن را قرائت نمود. حلالش را حلال و حرامش را حرام دانست. او دانای در دین و عالم به سنت است.

### مناعت طبع ابن مسعود

ابن مسعود دارای مناعت طبعی عجیب بود. در زمان خلافت عثمان، بیمار و بستری شد، که در همان بیماری هم از دنیا رفت. خلیفه (عثمان) به عیادتش رفت. دید اندوهگین است. پرسید: از چه ناراحتی؟ گفت: از گناهانم. خلیفه پرسید: چه میل داری تا برآورم؟ گفت: مشتاق رحمت خداوندم. خلیفه گفت: اگر موافق باشی، طبیبی بیاورم. عبدالله بن مسعود گفت: طبیب، بیمارم کرده است.

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۸۵.

خلیفه گفت: اگر مایل باشی، دستور دهم عطایی از بیت المال برایت بیاورند؟  
 عبدالله گفت: آن زمان که نیازمند بودم عطا و بخشش به من دریغ می کردی و حتی  
 حقوق مرا از بیت المال قطع کردی، ولی اکنون که نیازی ندارم می خواهی به من، مال  
 عطا کنی؟ گفت: اگر تو را به مال و ثروت نیازی نیست عطاهای من برای دخترانت  
 می ماند و بعد از مرگ تو محتاج نمی شوند.

در پاسخ گفت: دخترانم را نیز به عطاهای تو نیازی نیست؛ زیرا به آنان سفارش کرده‌ام  
 که هر شب، سوره واقعه را بخوانند. چون از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود: اگر کسی هر  
 شب، سوره واقعه را بخواند، فقر و بی چیزی به او روی نمی آورد و محتاج مردم نمی شود.  
 عبدالله بن مسعود دارای اخلاص و حکمتی وافر بود و از محضر پیامبر ﷺ حکمت  
 را فرا گرفته است. همواره دارای اجتهاد بوده و حتی در بستر مرض از اجتهاد و فهم و  
 درک حقایق دینی غفلت نداشته است. عاش سعیداً و مات سعیداً.

#### پاسخ به دعوت الهی

او پس از پیامبر ﷺ تا سال ۳۲ هجرت، به حیات پرافتخار خویش دامه داد. در کنار علی رضی الله عنه  
 زندگی کرد و به سیره آن حضرت با خلفا همکاری نمود تا جایی که به دینش آفتی نرسد.  
 مات بالمدينة سنة ۳۲ من الهجرة النبوية ودفن بالبقيع و كان عمره حين مات بضع  
 وستين سنة.<sup>۱</sup>  
 در مدینه، به سال ۳۲ هجرت از دنیا رفت و در بقیع مدفون گردید و عمر شریفش  
 هنگام مرگ شصت و چند سال بود.

#### ۹. اسامة بن زید

اسامة بن زید بن حارثة بن شراحیل کلبی، کنیه اش ابومحمد و از فرزندان اسلام  
 است که جاهلیت را درک نکرد. اسامة بن زید، خادم پیامبر گرامی اسلام ﷺ است. او

۱. رسائل المرتضی، ج ۲، ص ۲۰۲.

کسی است که پیامبر ﷺ را برگزید و از طریقه و سیره پیامبر ﷺ تبعیت کرد. دارای صفات کریم و خصال برجسته بود. به رغم کمی سن و جوانی‌اش، فردی مؤمن و در ایمان خود محکم و استوار بود.

#### اشتقاق پیامبر ﷺ به اسامه

پیامبر خدا ﷺ به اسامه بن زید علاقه و اشتیاقی وافر داشت و او را فردی دارای صلاحیت و شایستگی می‌دانست. روایاتی را حاکم حسکانی درباره او نقل کرده است:

قالت السيدة عائشة: ما ينبغي لأحد أن يبغض أسامة، بعد ما سمعت رسول الله ﷺ يقول من كان يحب الله ورسوله، فليحب أسامة.<sup>۱</sup>

عایشه گفته است: سزوار نیست که کسی به اسامه خشم بورزد، خصوصاً که از پیامبر اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: هر کس خدا و رسولش را دوست می‌دارد، باید اسامه را دوست بدارد.

#### جیش (لشکر) اسامه

از مواردی که برجستگی و رتبت بالای اسامه را در نزد پیامبر ﷺ نشان می‌دهد، جیش اسامه است که به اختصار به آن اشاره می‌کنیم:

در سال نهم هجرت، وقتی خبر رسید رومیان برای حمله به حوزه اسلامی آماده شده‌اند، پیامبر ﷺ با لشکریان خویش به تبوک رفتند و بدون جنگ بازگشتند، ولی پس از ماجرای حجة الوداع، سپاهی سنگین را فراهم آورد و خود لباس رزم بر تن اسامه بست و به او چنین فرمان داد:

به نام خدا و در راه خدا نبرد کن. با دشمنان خدا بجنگ. سحرگاهان بر اهالی اُبنا یورش ببر و این راه را چنان سریع طی کن که پیش از رسیدن خبر حرکت تو به آنجا، خود و سربازانت به آنجا رسیده باشید.<sup>۲</sup>

۱. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، مؤسسة الطبع والنشر، ۱۹۹۰م، ص ۲۸۷.

۲. فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲ ه.ش، ص ۴۸۶.

تحولات سریع و عجیبی پس از این واقعه در تاریخ روی داد. پیامبر ﷺ در بستر بیماری شدید قرار گرفتند که سرانجام با همین بیماری و تب، به سوی خدا رحلت کردند.

پیامبر ﷺ در اثنای بیماری آگاه شد که در حرکت سپاه از لشکرگاه، کارشکنی‌هایی می‌شود و گروهی به فرماندهی اسامه، طعن می‌زنند. وی از این جریان سخت خشمگین گردیده، آهنگ مسجد کرد...

هان! ای مردم، من از تأخیر حرکت سپاه سخت ناراحتم. گویا فرماندهی اسامه بر گروهی از شما گران آمده و زبان به انتقاد گشوده‌اید. ولی اعتراض و سرپیچی شما تازگی ندارد، پیش از این، از فرماندهی پدر او «زید» انتقاد می‌کردید. به خدا سوگند، هم پدر او شایسته این منصب بود و هم فرزندش برای این مقام لایق و شایسته است. من او را سخت دوست دارم. مردم! درباره او نیکی کنید و دیگران را در حق او به نیکی سفارش کنید. او از نیکان شما است.<sup>۱</sup>

#### هضم نشدن اسامه در فتنه امویان

اسامه در فتنه امویان هضم نشد و هرگز به جانب امویان و غاصبان خلافت علی ﷺ متمایل نشد.

كان يحب علياً كثيراً و يبصر الحق بجانبه... وقال لعلي ﷺ: أنك لو كنت في شدة الأسد، لأحببت أن أدخل معك فيه.<sup>۲</sup>

علی ﷺ را بسیار دوست می‌داشت و حق را با بصیرت در جانب علی می‌دید. روزی به آن حضرت گفت: اگر در لانه شیر قرار گیری، دوست دارم با تو ای علی در آن جایگاه وارد شوم.

۱. فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲ ه.ش، ص ۴۸۸.

۲. شواهد التنزیل، ص ۲۸۰.

### پاسخ اسامه به دعوت الهی

اسامه، عاقبت در سال ۵۴ هجرت و در اواخر خلافت معاویه، دعوت الهی را لبیک گفت و روح مطهرش به لقای الهی شتاب گرفت. او از ابرار و متقین بود. مردم مدینه، بدنش را با عزت برداشته و به قبرستان بقیع برده و در آنجا دفن نمودند. او در هنگام پاسخ به دعوت الهی، ۷۵ سال سن داشت. عاش سعیداً و مات سعیداً مغفوراً.

### ۱۰. ارقم بن ابی ارقم

ارقم بن ابی ارقم قرشی، صحابی بلند مرتبه و والامقام پیامبر ﷺ و از سابقین به اسلام است. در آغاز رسالت پیامبر ﷺ ایمان آورد و چنانکه مورخان آورده‌اند، او سومین نفری است که به پیامبر ﷺ ایمان آورد.

ارقم بن ابی ارقم، علاقه‌ای فراوان و شدید به پیامبر خدا ﷺ و ایمانی عمیق به رسالت آن حضرت داشت. از این رو، می‌کوشید پیامبر ﷺ را در خانه خویش مسکن دهد و مخفی نماید.

### عظمت خانه ارقم

خانه ارقم بن ابی ارقم به قدری در تاریخ شهرت یافت که این خانه، در دل تاریخ اسلامی، بخش مهم و اثرگذار از تاریخ اسلامی محسوب می‌گردد. خانه ارقم، خانه‌ای است که برای نخستین بار دعوت اسلامی در این خانه آغاز گردید و تبلیغ دین در آن انجام شد و اثر مهمی بر دوره‌های بعدی تاریخ اسلامی نهاد.

پیامبر ﷺ پس از آزاری که از مشرکان قریش دیدند، به گونه‌ای رسمی خانه ارقم بن ابی ارقم را محل عبادت و تبلیغ قرار دادند؛ «رسول گرامی اسلام، خانه ارقم را محل عبادت قرار داد و در آنجا به تبلیغ و پرستش پرداخت».<sup>۱</sup>

۱. فروغ ابدیت، ص ۲۴۶.

مورخان مسلمان، خانه ارقم را بزرگ شمرده و درباره آن تعظیم‌ها و تجلیل‌ها نموده‌اند. كانت دارُهُ عَلَى الصفا وهي الدار التي كان النبي ﷺ، يجلس فيها في الإسلام و يدعوا إلى الإسلام في دار الأرقم، حتى تكاملوا أربعين رجلاً، فخرجوا يهرون بالدعوة إلى الله.<sup>۱</sup>

خانه او بالای کوه صفا بود و آن، خانه‌ای بود که پیامبر ﷺ در آن خانه می‌نشست و مردم را به اسلام دعوت می‌کرد، تا به چهل تن رسیدند، سپس از آن خانه بیرون شده، به صورت علنی به نشر دعوت اسلام اقدام نمودند.

ارقم بن ابی ارقم در جمع هجرت‌کنندگان به مدینه بود و در جنگ‌های بدر و أُحد و بسیاری دیگر از جنگ‌ها همگام با پیامبر خدا ﷺ شرکت داشت. پیامبر ﷺ در منطقه زریق مدینه به وی خانه‌ای واگذار کردند و او در آن خانه ساکن شد.

در تاریخ آمده است که ارقم بن ابی ارقم آماده می‌شد تا به بیت المقدس برود. پس از آنکه آماده شد، به حضور پیامبر ﷺ آمد تا با وی وداع کند.

فقال الرسول: ما يخرجك؟ أحاجة أم تجارة؟ قال: لا يا رسول الله، بأبي أنت وأمي، ولكنني أريد الصلاة في بيت المقدس، فقال الرسول: صلاة في مسجدي هذا خير من ألف صلاة فيما سواه من المساجد إلا المسجد الحرام.<sup>۲</sup>

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: چه چیز باعث شد که از مدینه خارج شوی؟ آیا نیازی موجب شد یا برای تجارت می‌روی؟ گفت: هیچ کدام، ای رسول خدا! لکن اراده کرده‌ام به سبب فضل بیت المقدس، در آنجا نماز بگذارم. پیامبر ﷺ فرمود: یک نماز در مسجد من بهتر از هزار نماز در غیر آن است، مگر مسجد الحرام. با سخن پیامبر ﷺ، ارقم بن ابی ارقم از آهنگ خویش منصرف شد و در مدینه ماند.

۱. شواهد التنزیل، ص ۲۱۵.

۲. بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۶۵.

## پاسخ ارقم به دعوت الهی

ارقم، روزگاری آمیخته با عزت و البته پس از پیامبر ﷺ آمیخته با رنج را سپری کرد و در سال ۵۵ هجرت در مدینه وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد.

توفی بالمدينة سنة خمس و خمسين و هو ابن خمس و ثمانين سنة، وصلى عليه سعد بن أبي وقاص، ودفن بالبقيع.<sup>۱</sup>

[ارقم بن ابی ارقم] در مدینه از دنیا رفت. در سال ۵۵ هجرت و در سن ۸۵ سالگی سعد بن ابی وقاص بر او نماز خواند و در بقیع مدفون گردید.

## ۱۱. ابوسفیان بن حارث

ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب نام اوست و گفته‌اند کنیه‌اش نیز همین است؛ یعنی همین ابوسفیان اسم او است. بعضی گفته‌اند نامش مغیره است. پسر عموی پیامبر خدا ﷺ و در واقع برادر رضاعی آن حضرت است.

قال ابن قتیبة: كان أخا رسول الله من الرضاعة، أرضعته حلیمة بلبنها أياماً وكان يألف رسول الله ﷺ فلما بعث عاداه و هجاه، ثم أسلم عام الفتح وشهد يوم حنين...<sup>۲</sup>

ابن قتیبه گوید: او برادر رضاعی پیامبر ﷺ است، چون از حلیمه سعدیه شیر خورده و با پیامبر ﷺ مأنوس بود، اما همین که پیامبر ﷺ به رسالت برانگیخته شد، با آن حضرت موضع دشمنی و عداوت گرفت و در سال فتح مکه اسلام آورد و در جنگ‌هایی مانند حنین شرکت کرد.

## توجه پیامبر ﷺ به ابی سفیان بن حارث

پیامبر ﷺ به ابوسفیان بن حارث توجه و علاقه وافر داشتند به گونه‌ای که درباره‌اش فرموده‌اند:

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۴، ص ۳۲۵.

۲. المعارف، ابن قتیبه، ج ۲، دارالفکر للطباعة والنشر، بی تا، ص ۱۲۶.

أبوسفيان أخي و خير أهلي و قد أعقبني الله من حمزة أباسفيان بن الحارث.<sup>۱</sup>

ابوسفیان، برادر و بهترین عضو خانواده من است. خداوند پس از حمزه، ابوسفیان را به من عنایت کرد.

#### شتافتن به سوی معبود

در سال بیستم هجرت، ابوسفیان بن حارث را دیدند که در بقیع قبری می‌کند و آن را منظم می‌سازد. هنگامی که فهمید، مردم از قضیه آگاه شدند، دچار اضطراب شدید شد و به آنان گفت: من قبر خودم را قبل از مرگ آماده می‌کنم. پس از سه روز در خانه خویش بر بستر قرار گرفت. فرزندان وی بر او گریستند. به آنان گفت: بر من مگریید، من از وقتی که مسلمانی برگزیده‌ام، خطایی مرتکب نشده‌ام.

مات في خلافة عمر سنة عشرين و صَلَّى عَلَيْهِ عمر ودفنه بالبقيع.<sup>۲</sup>

در زمان خلافت عمر، در سال بیستم از هجرت، از دنیا رفت و عمر بر او نماز گزارد و در بقیع دفنش کرد.

#### ۱۲. کلثوم بن هدم

کلثوم بن هدم، شخصیتی بزرگ در میان صحابه است. او کسی است که پیامبر ﷺ در هنگام ورود به مدینه، در قبا به خانه‌اش وارد شد.

کلثوم بن هدم الذي نزل عليه رسول الله ﷺ بقبا لما قدم المدينة.

کلثوم بن هدم، کسی است که پیامبر ﷺ هنگامی که به مدینه آمد، به خانه وی در قبا وارد شد.

او بزرگ قبیله عمرو بن عوف است. عمرو بن عوف قبیله‌ای اوسی بوده، کلثوم بن هدم،

۱. المعارف، ج ۲، ص ۱۲۸.

۲. بقیع الغرقده، ص ۲۱۳.

در قبا از سران و افراد مورد توجه آنجا بود و به عنوان فردی شاخص شناخته می‌شد. او در ماجرای پیمان عقبه، قبل از هجرت پیامبر خدا ﷺ مسلمان شد.

قیل: إِنَّهُ دَفِنَ بِالْبَقِيعِ، وَأَوَّلَ مَنْ دَفِنَ قَبِيلَ أُسْعَدِ بْنِ زُرَّارَةَ.<sup>۱</sup>

گفته شده او در بقیع دفن شد و نخستین کسی است که پیش از اسعد بن زراره دفن گردید.

### ۱۳. جابر بن عبدالله انصاری

جابر بن عبدالله انصاری، از صحابه بلند مرتبه و بزرگوار پیامبر خدا ﷺ و از مخلص‌ترین دوستداران خاندان عصمت و طهارت است. مادرش نسیبه، دختر عقیبه بن عدی، کنیه‌اش ابوعبدالله و یا ابوعبدالرحمان بوده است. وی در سال دوم؛ بعد از عقبه نخستین، با پدر خویش در عقبه حضور داشته است.

او شخصیتی بلندآوازه است که همواره در کنار پیامبر ﷺ بوده و پس از رحلت آن حضرت تا زمان امام باقر (ع) حیات داشته است. او همان کسی است که پیامبر خدا ﷺ به وسیله او به امام باقر (ع) سلام می‌فرستد. جابر در این باره چنین گفته است:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِي يَوْمًا يَا جَابِرُ إِذَا أَدْرَكْتَ وَلَدِي الْبَاقِرَ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ فَإِنَّهُ سَيَبِي وَأَشْبَهُ النَّاسِ بِي...<sup>۲</sup>

همانا پیامبر خدا ﷺ - که درود خدا بر او و آتش باد - روزی به من فرمود: ای جابر! آن‌گاه که فرزندم باقر را ملاقات کردی، از من به او سلام برسان. او هم‌نام من و شبیه‌ترین مردم به من است.

همان‌گونه که اشاره کردیم، وی همواره در کنار پیامبر ﷺ بوده و خود گفته است:

۱. بقیع الغرقده، ص ۷۵.

۲. سلیم بن قیس الهلالی، کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۸۶.

«حضرت رسول، شخصاً در بیست و یک غزوه حاضر بود که من در نوزده غزوه آن شرکت داشتم».<sup>۱</sup>

از منابع تاریخی برداشت می‌شود، جابر در نبردهای بدر و احد شرکت نداشته؛ زیرا پدرش او را از جنگ منع کرد ولی به مسلمانان و مبارزان آب می‌رساند. پس از رحلت پیامبر ﷺ در تمام جنگ‌ها حاضر بود و در نبرد صفین در رکاب امیر مؤمنان، علی علیه السلام افتخار حضور داشت.

#### پدر جابر در کنار پیامبر ﷺ

عبدالله، پسر عمرو خزر جی سلمی، پدر جابر، رئیس قبیله بنی سلمه در عقبه دوم با پیامبر ﷺ بیعت کرد. در جنگ بدر و احد، در رکاب پیامبر ﷺ و ملازم آن حضرت بود و سرانجام در احد به شهادت رسید.

جابر گوید: «آن‌گاه که پدرم در احد تصمیم گرفت به میدان رود، مرا خواند و گفت: فرزندم! من در این جنگ کشته می‌شوم و پس از خود، جز پیامبر ﷺ کسی را از تو دوست‌تر ندارم. قرض‌های مرا بپرداز. تو را درباره خواهرانت سفارش می‌کنم. او نخستین کسی است که پس از شهادتش، گوش و بینی‌اش را بریدند».<sup>۲</sup>

#### بزرگی جابر در نگاه پیامبر ﷺ

جابر بن عبدالله انصاری محبوب پیامبر ﷺ و در نظر آن حضرت، از جایگاه رفیعی برخوردار بود.

در غزوه «ذات الرقاع»، شتر جابر از راه رفتن بازماند و بر زمین خوابید. جابر هر چه نهیب زد، از جای بر نخاست. در این حال، پیامبر ﷺ از انتهای جمعیت رسید و فرمود: جابر! چه می‌کنی؟

۱. پیغمبر و یاران، محمدعلی عالمی، ج ۲، مؤسسه مطبوعاتی افتخاریان، ۱۳۴۶.

۲. همان، ص ۱۱۴.

جابر گفت: پدر و مادرم به فدایت! شترم از راه بازمانده است. پیامبر ﷺ پرسید: چوب یا عصا داری؟

جابر گفت: آری. آن گاه عصایش را به آن حضرت داد و پیامبر ﷺ به وسیله عصا شتر را وادار کرد که از جا برخیزد. پیامبر ﷺ بار دیگر شتر را خواباند و پای مبارکش را بر دست‌های آن گذاشت و به جابر فرمان داد که سوار شتر شود. جابر گوید: هنگامی که سوار شدم، دیدم در اثر قدم‌های پیامبر ﷺ، شترم از همه شتران پیشی گرفت.<sup>۱</sup>

#### پرسش پیامبر ﷺ از قرض‌های پدر جابر

پیامبر ﷺ از جابر پرسید: آیا عبدالله قرض‌هایش را ادا کرد؟

جابر: قرض‌های پدرم باقی است.

پیامبر ﷺ: طلبکاران کیست؟

جابر: مرد یهودی.

پیامبر ﷺ: زمان پرداخت کی است؟

جابر: هنگام خشک شدن و پختن خرما.

پیامبر ﷺ: هرگاه خرما پخته شد، پیش از آن که در آن تصرف کنی مرا آگاه ساز...

جابر پس از خشک شدن و پختن خرما، به یاد پیامبر ﷺ آورد. پیامبر به نخلستان جابر آمد و از هر نوع خرما مشتی برداشت و کناری گذاشت. آن گاه فرمود: به طلبکار بگو بیاید. جابر طلبکار را آگاه کرد و او (مرد یهودی) آمد.

پیامبر ﷺ به وی فرمود: طلب خود را از کدام خرما می‌ستانی؟

یهودی: همه اینها به طلب من کفایت نمی‌کند چه رسد به یک نوع آن!

پیامبر ﷺ: از هر کدام که خواهی شروع کن و طلب خرمای خود را بستان.

یهودی: از خرمای صیہانی آغاز می‌کنم.

پیامبر ﷺ با نام خدا شروع کن به پیمانہ کردن. تمام پیمانہ‌هایش را گرفت و خرما همچنان باقی بود! پیامبر ﷺ به جابر امر کرد باقی خرماها را به خانه خود ببر تا برکت یابد.<sup>۱</sup>

آری، جابر بن عبدالله انصاری، از جایگاهی رفیع نزد پیامبر ﷺ برخوردار بود. از نمونه‌ها و نشانه‌های این علاقه‌مندی، دعوت پیامبر ﷺ از جابر به شرکت در برخی نشست‌های آن حضرت بود. مکرراً به خانه جابر می‌رفت. حفرکنندگان خندق را برای خوردن غذا به خانه جابر برد. برای جابر و پدرش دعا می‌کرد. اخبار غیبیه را در مواقع مختلف به جابر اعلام می‌نمود. جابر را جزو دوستان اهل بیت ﷺ خود نامید و نیز سلام خود را به وسیله ایشان به امام باقر ﷺ رساند و موارد بسیار دیگر که در کتب حدیثی و روایی آمده است.

#### جابر بن عبدالله در قلعه رفیع روایتگری

جابر بن عبدالله انصاری، در سلسله روایت و احادیث، دارای جایگاه بلند و رفیع است. ایشان چون پیوسته در کنار پیامبر ﷺ بود، احادیث نبوی فراوان در سینه‌اش نهفته داشت. از رازهایی خبر داد که از پیامبر ﷺ شنیده بود. از حوادثی فتنه‌خیز گفت که پیامبر آگاهش کرده بود. او ماجراهای فراوانی را به چشم خود دیده بود؛ ماجراهای تخلف از فرمان‌های پیامبر ﷺ، عظمت حادثه‌ها، عظمت پیامبر ﷺ، عظمت علی ﷺ، مظلومیت و غربت خاندان پیامبر ﷺ بعد از رحلت آن حضرت، ماجرای غم پنهان زهرا و علی ﷺ، ماجرای رفتن علی و فاطمه ﷺ به در خانه‌های مهاجر و انصار... همچنین حضور در کنار علی ﷺ و همدردی با آن حضرت در ماجرای دفن فاطمه ﷺ، مظلومیت و غربت بیست و پنج ساله علی ﷺ و حوادث غمبار این دوره، شهادت و غربت علی ﷺ، ماجراهای دردآور دوران امامت امام مجتبی ﷺ، جگر فروریخته آن حضرت در تشت، غم‌های جگرگوشه دیگر زهرا ﷺ و سبط دیگر نبی ﷺ، حسین بن علی ﷺ و

سرهای بریده و بر نیزه قرار گرفته، نظاره صحنه اسیران پس از حادثه غمبار نینوا، غربت امام سجاده علیه السلام و... و بالاخره دعاهای آن گرامی در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و مناجات‌های جانگداز شبانه امام سجاده علیه السلام، ماجرای حرّه و دیدن حمله مسرف بن عقبه تبهکار و سرانجام شهادت سجّاد اهل بیت علیهم السلام و نیز حوادث غمبار دیگر. از همه مهمتر، زیارتش از شهیدان واقعه طف و گریستن و نالیدن بر مزاری که همه عظمت‌ها در آن مدفون گردید؛ مزار سبط نبی صلی الله علیه و آله، سید شهیدان عالم انسانیت و عاقبت، رساندن سلام گرم پیامبر صلی الله علیه و آله به باقر اهل بیت علیهم السلام و البته با این همه، هنوز هم در عظمت جابر و شأنش حرف‌های گفتنی بسیار است و این تصویری در حد و توان ما بود که ارائه کردیم.

بالآخره، او روایتگری صادق، امین، عاشق، دلسوخته، غم‌دیده و هجران‌کشیده است که گویی غم همه تاریخ را در دل خود نهفته داشت.

با این وصف، اگر روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام تا دوره امام باقر علیه السلام را بنگرید، کمتر روایتی است که در سلسله روات آن، شخصیت عظیم جابر، خودنمایی نکند.

#### جابر و حدیث لوح فاطمه علیها السلام

از افتخارات جابر، نقل حدیث لوح و قرار داشتن در سلسله راویان این حدیث است؛ حدیثی که ائمه علیهم السلام، به آن می‌بالیدند. حدیث لوح چنین است:

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرد که پدرم امام باقر علیه السلام به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: مرا با تو حاجتی است، آیا فرصتی هست بیایی با هم بنشینیم و آن حدیث را با شما در میان گذارم؟

جابر: آری ای فرزند رسول‌الله! هر زمان که فرمان دهید، حاضرم.

امام علیه السلام: می‌خواهم مرا از لوحی که دست مادرم زهرا علیها السلام دیده‌ای خبر دهی که در آن چه نوشته بود؟

جابر: خدا را گواه می‌گیرم که در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای تبریک و تهنیت ولادت

حسین بن علی علیه السلام به خانه زهرا علیها السلام رفتیم. لوح سبزی در دست او دیدم که گمان کردم زمرّد است. در آن نوشته‌ای دیدم که مانند نور آفتاب روشن بود. گفتم: دختر پیامبر! پدر و مادرم به قربانت، این چه نوری است؟ زهرا علیها السلام فرمود: این لوحی است که خداوند برای پدرم هدیه فرستاد. در آن است نام پدرم و نام شوهرم و دو فرزندم و نام‌های پیشوایان و جانشینان از فرزندانم. پدرم آن را به من داد تا خوشحالم کند. سپس جابر اضافه کرد که من آن لوح را از مادرت گرفتم و نسخه‌ای از آن برداشتم.

امام علیه السلام: جابر! ممکن است آن را به من نشان دهی؟

جابر: آری.

امام علیه السلام به اتفاق جابر به خانه وی رفتند و جابر قطعه‌ای از پوست نازک بیرون آورد و به امام باقر علیه السلام تقدیم کرد.

امام علیه السلام: جابر! لوح را نگاهدار تا من از حفظ بخوانم و ببین که صحیح است:

به نام خداوند بخشنده مهربان، این نامه‌ای است از خدای عزیز و حکیم که توسط جبرئیل امین از نزد پروردگار جهانیان برای محمد که نور خدا و سفیر او به سوی بندگان و واسطه میان خلق و خالق و دلیل و راهنمای به سوی او است، فرستاده است. محمد! نام مرا بزرگ شمار و نعمت‌هایم را شکر گزار و منکر آن مباش. منم پروردگار عالمیان، جز من خدایی نیست. منم شکننده و خوارکننده ستمگران، هلاک‌کننده سرکشان، پاداش دهنده روز رستاخیز. منم خدا و جز من خدایی نیست، هر که امیدوار به فضل غیر من باشد و یا از غیر عدل من بترسد، او را عذابی دهم که احدی از جهانیان را چنین عذاب نکرده باشم! مرا بپرست و بر من توکل کن. هر پیامبری که فرستادم و مدتش به پایان رسید، برای او جانشینی قرار دادم. تو را بر تمام پیامبران برتر شمردم و وصی تو را بر همه اوصیا فضیلت دادم و تو را به دو فرزند گرامیت محترم داشتم؛ حسن را معدن علم و حسین را نگهبان وحی قرار دادم و او را

شهادت نصیب ساخته، زندگی اش را به سعادت منتهی کردم.

او برترین شهیدان در نزد من، کلمه تامّه و حجّت بالغه من است. با دوستی و دشمنی او است که ثواب و عقاب می‌دهم. اوّل ایشان، بعد از حسین، سیدالعابدین و زینت‌دهنده اولیا و فرزند او همانم جدّ پسندیده‌اش (محمد باقر) شکافنده علم و مرکز دانش من می‌باشد.

ششم آنها جعفر صادق است. آن کس که درباره او شک نماید، هلاکش می‌کنم. هر که او را رد کند مرا رد کرده است. او را درباره شیعیانش مسرور می‌گردانم. پس از او، فرزندش موسی است. در دوران او، فتنه و آشوب‌های تاریک و دهشتناکی رخ می‌دهد ولی وجوب حفظ او همچنان تکلیف من است. هر کس یک آیه از کتاب الهی را تغییر دهد، بر من دروغ بسته است. وای بر کسانی که پس از گذشتن زمان موسی بن جعفر، منکر حق شوند و دروغ ببندند. فرزند او علی بن موسی است؛ کسی که بار سنگین نبوت را بر دوشش می‌نهد و او را به اطلاع کامل بیازمایم. در آخر، اهریمنی متکبر او را می‌کشد و در شهری که بنده صالح، ذوالقرنین بنا کرده، در کنار بدترین آفریده‌هایم (هارون الرشید) مدفون می‌گردد. چشم او را به فرزندش محمد، روشن می‌گردانم. او وارث علم و معدن دانش و محل اسرار من و حجّت و دلیل بر خلق من است. بهشت را جایگاه او قرار می‌دهم. درباره او هفتاد نفر از خاندانش را شفاعت می‌کنم. فرزند او علی است، سعادت را به او می‌دهم. او ولی و یار من است. او داعی به راه خدا، فرزندش حسن، خزانه‌دار علم من و برای جهانیان، مایه رحمت است. در او، کمال موسی و نورانیت عیسی و صبر ایوب مشاهده می‌شود. فرزندش حجت الهی است. به وسیله او تمام فتنه‌ها را از روی زمین برمی‌چینم، و به خاطر او لغزش‌ها را دفع می‌کنم. گرفتاری‌ها و سنگینی‌ها را برمی‌دارم، درود و رحمت بر اینان باد.

جابر: به خدا قسم همین طور است که قرائت کردید.

عبدالرحمان بن سالم که راوی این حدیث است می‌گوید: ابوبصیر گفت: اگر در

مدت عمر خود، جز این حدیث را نمی‌شنیدی تو را کافی بود. آن را جز برای اهل بیت خود و اهلس نقل مکن»<sup>۱</sup>.

#### جابر و علاقه به خاندان پیامبر ﷺ

جابر ازادت عمیقی به خاندان پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ داشت.

امام صادق ﷺ فرمود:

پدرم از پدرش امام زین العابدین ﷺ نقل کرد، همان سالی که امام مجتبیٰ ﷺ از دنیا رفتند، من روزی پشت سر پدر و عمویم از کوچه‌های مدینه می‌گذشتیم، در آن هنگام، تازه به حله بلوغ رسیده یا نزدیک به بلوغ بودم، در راه به جابر بن عبدالله انصاری و انس بن مالک و جماعتی از قریش و انصار برخوردیم. جابر با دیدن امامان، خود را به پای حسن و حسین ﷺ افکند و می‌بوسید، مردی از قریش که از بستگان مروان بود بر او خرده گرفت که با این سن و موقعیتی که از مصاحبت پیامبر خدا ﷺ کسب کرده‌ای، چنین می‌کنی؟ جابر گفت: ای مرد! از من دور شو، اگر فضل و مقام این دو بزرگوار را می‌دانستی، بر من اشکال وارد نمی‌کردی، بلکه خاک زیر پایشان را می‌بوسیدی.<sup>۲</sup>

روایات فراوانی در این باره، در منابع روایی ما وجود دارد که گفته‌اند جابر علاقه فراوان به خاندان عصمت و طهارت ﷺ داشت و نقل‌ها و داستان‌های فراوانی در کتب تاریخی آمده است که پرداختن به آنها، نوشته را از مسیر اصلی خود خارج خواهد کرد و در همین زمینه، باید به زیارت جابر بن عبدالله انصاری در اربعین اشاره کرد که آن گرامی، با چه سوز و گدازی به زیارت امام حسین ﷺ و شهدای کربلا پرداخته است!

۱. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۲، ص ۶۰۶.

۲. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۰۲.

### جابر و حجاج بن یوسف ثقفی

جابر بن عبدالله انصاری، به دلیل عشق عمیق و وافر که به اهل بیت ﷺ و خاندان عصمت و طهارت داشت، همواره به انتشار فضایل علی ﷺ و زهرا ﷺ و اهل بیت ﷺ می پرداخت. به همین دلیل حجاج بن یوسف ثقفی، هنگامی که بر مدینه مسلط شد، جابر و گروهی دیگر را به جرم طرفداری از علی ﷺ و انتشار فضایل آنها دستگیر کرد و مورد آزار و شکنجه قرار داد.

هنگامی که عبدالله بن زبیر در مقابل عبدالملک مروان به دعوی خلافت برخاست، عبدالملک، خلیفه مروانی، حجاج بن یوسف را برای دستگیری وی به مکه فرستاد. عبدالله به خانه کعبه پناه برد. حجاج خانه را آتش زد. پس از دستگیری ابن زبیر، حکومت مکه و مدینه بر او مسلم شد. پس از آنکه مسجد را از سنگ‌ها و خون‌ها پاک کرد، به مدینه رفت و یک ماه یا بیشتر در این شهر توقف کرد. مردم مدینه را به جرم کشتن عثمان، با انواع شکنجه آزار داد. از جمله با مهر فلزی گذاخته، دست جابر بن عبدالله انصاری، آن صحابی بزرگ و یار باوفای پیامبر اسلام را مهر زد... و گردن بسیاری دیگر را مههور ساخت.<sup>۱</sup>

### مرگ جابر و دفن در بقیع

جابر بن عبدالله انصاری، افتخارات زیادی کسب کرد و نامش در تاریخ اسلام بلندآوازه و ماندگار شد.

او از شدت ضعف و در اثر زیادی سن، در سال ۷۷ هجرت دار فانی را وداع گفت. سینه‌اش لبریز از عشق به پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ و پر از معارفی بود که توسط آن گرامیان به او منتقل شده بود.

توفی جابر سنه سبع و سبعین و صلی علیه أبان بن عثمان و کان أمير المدینة و کان عمر

جابر أربعاً و تسعين سنة...<sup>۲</sup>

۱. الغدير، ج ۹، ص ۲۲۴.

۲. تاریخ ابن اثیر، ابی الحسن علی بن محمد الجزری، ج ۱۰، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا، ص ۲۵۷.

جابر، در سال ۷۷ هجری از دنیا رفت و ابان بن عثمان که امیر مدینه بود، بر او نماز گزارد و ۹۴ سال عمر کرد.

جابر بن عبدالله انصاری در بقیع به خاک سپرده شد و قبر پاکش، طبق نقل‌های تاریخی، در ضلع شرقی بقیع است. لیکن حوادث و ماجراهای فراوانی سبب ناپیدایی قبر آن بزرگوار گردید.

«صَلَّى عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ»؛ «فرشتگان آسمان‌ها بر او درود فرستاده و می‌فرستند».

#### ۱۴. صهیب بن سنان

صهیب بن سنان رومی، ابویحیی، که نامش عبدالملک بوده، صحابی معروف پیامبر خدا ﷺ است؛ چنان‌که مبارکفوری در کتاب «تحفة الأحوذی» آورده است:

منزل صهیب در سرزمین موصل، میان دجله و فرات بوده است. رومیان بر این ناحیه دست یافتند و وی به اسارت آنان درآمد و به روم برده شد. دوران کودکی و جوانی‌اش را در رم گذراند. طایفه بنی کلب او را خریده، به مکه آوردند. پس از آن، عبدالله جدعان او را از بنی کلب خرید و مدت‌ها برده عبدالله جدعان بود. چون پیامبر ﷺ به رسالت برگزیده شد، به آن حضرت ایمان آورد و با عبدالله جدعان به مخالفت برخاست. از دست او آزار و اذیت فراوان دید. او از مستضعفان و رجال صفه بود. با پیامبر به مدینه هجرت کرد.<sup>۱</sup>

به نوشته مبارکفوری و برخی دیگر از مورخان، صهیب بن سنان از اصحاب صفه بوده و جزو کسانی است که شب‌ها را به عبادت می‌پرداخت و روزها را در میدان‌های نبرد و جهاد در رکاب پیامبر ﷺ با مشرکان می‌جنگید.

درباره این شخصیت، مطالب چندانی در دست نیست، لیکن روایاتی گویای عظمت

۱. تحفة الاحوذی، ابن عبدالرحیم المبارکفوری، ج ۲، دارالکتب العلمیة، التبیان، ۱۲۸۳ هـ.ق، ص ۳۰۴.

جایگاه او در اندیشه پیامبر است. «الصُّهَيْبُ، هُوَ صُهَيْبُ بْنُ سِنَانٍ، مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ»؛<sup>۱</sup> «صهیب، همان صهیب بن سنان است که غلام و خدمتکار پیامبر خدا ﷺ بود».

### نکاتی بدیع درباره صهیب

چنان‌که پیشتر اشاره داشتیم، پیامبر خدا ﷺ بسیار به صهیب بن سنان علاقه‌مند بود. در روایتی آمده است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند:

مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُحِبِّ صُهَيْبًا حُبَّ الْوَالِدَةِ لَوْلَدَهَا.<sup>۲</sup>

هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، پس دوست بدارد صهیب را، مانند دوستی و محبت مادر به فرزندش.

همچنین در روایاتی دیگر از علی عليه السلام درباره صهیب، به نکاتی بدیع اشاره شده که دلالت بر عظمت شأن و والایی جایگاه او در نزد پیامبر ﷺ و علی عليه السلام دارد:

كَانَ صُهَيْبٌ مِّنْ اعْتَرَلَ الْفِتْنَةَ فِي الْمَدِينَةِ وَاقْبَلَ عَلِيَّ عليه السلام.<sup>۳</sup>

صهیب از کسانی بود که در فتنه‌های مدینه از آنها کناره گرفت و به علی عليه السلام روی آورد.

گرویدن این شخصیت نامی، در فتنه‌های بر باد دهنده و دهشتناک مدینه به علی عليه السلام و کناره‌گیری از این فتنه‌ها، دلالتی روشن بر وجود ضمیری روشن و فکری تابنده در صهیب دارد و اگر نبود این روشنی‌ها و بصیرت‌ها، هرگز صهیب در آن فتنه‌هایی که اصحاب کبار پیامبر ﷺ هم لغزیدند، کناره نمی‌گرفت و به علی عليه السلام ملحق نمی‌شد.

### مرگ و بدرود حیات

حاکم از عبدالله بن نمیر نقل کرده که گفت:

صُهَيْبٌ يَكْنَى أَبُو يَحْيَى وَهُوَ صُهَيْبُ بْنُ سِنَانِ النَّمْرِيِّ مِنَ النَّمْرِ بْنِ قَاسِمٍ، وَكَانَ أَصَابَهُ

۱. التحریر الطاوسی، الشیخ حسن صاحب المعالم، تحقیق فاضل الجواهری، مکتبة آية الله المرعشي، ۱۴۱۱ هـ.ق، ص ۹۲.

۲. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۲۶.

۳. همان، ص ۳۲۷.

سبی فوق بأرض الروم، فقيل: صهيب الروم، بلغ سبعين سنة، و كان يخضب بالحناء، مات بالمدينة في شوال سنة ثمان و ثلاثين و دفن بالبقيع.<sup>۱</sup>

صهیب، با کنیه ابویحیی خوانده می‌شود و او همان صهیب بن سنان نمری، از تیره نمر بن قاسط است. وی به اسارت رفت و در سرزمین رم بود. گفته شده، صهیب رومی، به هفتاد سالگی رسید. عادت او این بود که با حنا خضاب می‌کرد. در مدینه در ماه شوال سال ۳۸ هجری بدرود حیات گفته و در بقیع مدفون گردید.

صهیب بن سنان را در ردیف صحابی پاکبخته و خالص پیامبر ﷺ یاد کرده‌اند که در بیشتر نبردها همراه و در کنار پیامبر ﷺ بود. البته وی در مکه نیز زیسته است که در خانه عبدالله جدعان سختی‌های فراوانی دید.

صهیب بن سنان در نبردهای بسیاری در کنار پیامبر خدا ﷺ بود و افتخارات فراوانی نصیب او گردید. «مات بالمدينة سنة ثمان و ثلاثين في خلافة علي بن أبي طالب»؛<sup>۲</sup> «در مدینه از دنیا رفت، در سال ۳۸ هجری، در زمان خلافت علی (ع)».

طبق نقل ابن اثیر، حاکم مدینه و برخی از مسلمانان بر او نماز گزاردند و در بقیع، دفنش کردند. البته در مطاوی روایی انعکاس یافته که صهیب، در اواخر عمر از مسیر حق انحراف یافت و به مخالفت با بیعت با علی (ع) پرداخت.<sup>۳</sup>

### ۱۵. شمّاس بن عثمان

شمّاس بن عثمان، از قبیله بنی‌مخزوم و فرزند عثمان بن الشرید و صفیه بنت ربیعه بن عبدشمس است. او از مردان و معاریف مکه و از اشراف بلندآوازه این شهر بود که در دوران جاهلیت، به رسم آنان می‌زیست. در اسنادی که مبارکفوری ارائه کرده، او بردگانی داشته و به شدت به رسوم جاهلیت وفادار بوده است.

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۵۰.

۲. تحفة الاحوذی، ج ۲، ص ۳۰۳.

۳. ر.ک: اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۶.

رسالت پیامبر گرامی اسلام ﷺ باعث تحوّل عجیبی در روحیه او گردید. به محضر آن حضرت آمد و تقاضا کرد که اسلام را بر او عرضه نماید. پیامبر خدا ﷺ کلمات وحی را برای او بیان کرد. وی به محض شنیدن بخش‌هایی از کلمات نورانی پیامبر ﷺ، ایمان آورد. در این دوره، آزار فراوانی از قبیله خود و قبیله قریش تحمل کرد. با سختی و شدتی که یاران نخستین پیامبر ﷺ داشتند، او به همراه شخصیت‌های بزرگی مانند جعفر ابن ابی طالب، به دستور پیامبر خدا ﷺ، به حبشه هجرت کرد. بدین‌روی، شماس بن عثمان از مهاجران نخستین است که تمام امکانات و متعلقات را به خاطر ایمان خویش رها کرد. پس از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه و سپری شدن دوران رنج و شکنجه مسلمانان در مکه، به همراه مهاجران نخستین، در هجرت دوم، به مدینه رهسپار شد.

وی در ردیف اصحاب صفّه درآمد و سپس به منزل مبشّر بن عبدمنذر رفت و در منزل وی سکنی گزید. در ماجرای عقد اخوّت میان مسلمانان، پیامبر خدا ﷺ میان او و حنظله بن ابی عامر، عقد اخوّت بست. «شهد البدر و الأحد مع رسول الله...»<sup>۱</sup>؛ «همراه پیامبر ﷺ در بدر و أحد شرکت کرد».

شماس بن عثمان در جنگ احد، جراحات بسیار برداشت. به فرمان پیامبر ﷺ به مدینه انتقال یافت و پس از مدتی در اثر جراحات وارده به شهادت رسید. پیامبر خدا ﷺ بر جنازه وی نماز خواند و در بقیع دفنش کردند.

## ۱۶. ابوقتاده انصاری

اسم او «حارث» و به گفته‌ای «نعمان» و کنیه‌اش ابوقتاده است. وی فرزند «ربیع بن بلدّمه انصاری» است و مادرش «کبشه»، دختر «مظهر بن حزام» می‌باشد. ابوقتاده در زمره اصحاب پیامبر ﷺ و از شجاعان و دلاوران کم‌نظیر و از برترین یاران پیامبر ﷺ است که به همین سبب «فارس رسول الله» لقبش دادند.

۱. شهداء الاسلام فی عصر الرسالة، مؤسسة البحوث الاسلامیة، مرکز الاعلام.

مورخان نگاشته‌اند:

ابو قتاده در تمام غزوه‌ها و جنگ‌های صدر اسلام همراه پیامبر ﷺ بوده لیکن درباره حضور وی در بدر، یک رأی و یک نظر نیستند، لذا برخی او را از بدریون می‌دانند و جمعی هم بر این عقیده‌اند که او از جنگ احد به بعد حضور داشته است.<sup>۱</sup>

#### ابو قتاده و همگامی‌اش با علی علیه السلام

ابو قتاده از یاران مخلص و با وفای امیرمؤمنان بوده و در تمام جنگ‌های زمان خلافت آن حضرت (مانند جمل، صفین و نهروان) حضور داشته و در جمل و صفین، ملازم رکاب آن حضرت بوده است.<sup>۲</sup>

#### ابو قتاده، والی مکه

هنگامی که علی علیه السلام به خلافت رسید، خالد بن عاص بن هاشم بن مغیره مخزومی را که از سوی عثمان والی مکه بود عزل کرد و ابو قتاده انصاری را بر ولایت آن شهر منصوب کرد لیکن پس از مدتی، وی را از سمت خویش برکنار نمود و قثم بن عباس را به جایش گمارد.

ابو قتاده به خاطر عشق وافر که به علی علیه السلام داشت، از مکه راهی کوفه شد و در کنار آن حضرت تا پایان عمر شریفش در کوفه ماند.

آن‌گاه که امیرمؤمنان علیه السلام آماده حرکت به سوی بصره و جنگ با ناکثین گردید، ابو قتاده مطالبی گفت که حکایت از ایمان عمیق او به ولایت آن حضرت و وفاداری نسبت به او داشت.<sup>۳</sup>

امیرمؤمنان علیه السلام در جنگ خوارج، سپاه خود را آرایش داد و فرماندهی میمنه را به

۱. ر.ک: الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۷، ص ۲۳۷.

۲. اسدالغابه، ج ۵، ص ۳۷۹.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۳.

حُجر بن عدی و میسره را به شیث بن ربیع یا معقل بن قیس ریاحی و سواره نظام را به ابویوب انصاری و پیاده نظام را به ابوقتاده انصاری سپرد و خود در قلب لشکر قرار گرفت.<sup>۱</sup> خطیب بغدادی نقل می‌کند: «هنگامی که امیرمؤمنان علی علیه السلام از جنگ با نهروانیان فراغت یافت، ابوقتاده انصاری، با شصت یا هفتاد نفر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله، به مدینه مراجعت نمود».<sup>۲</sup>

ابوقتاده به محض ورود به مدینه، به دیدار عایشه شتافت و گفت و گوهایی میان آنان انجام گرفت. در پایان، عایشه گفت: ای ابوقتاده! نباید چیزی مانع آن شود که من حقی دربارہ علی بن ابی طالب علیه السلام بگویم و آن این است که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم دربارہ علی علیه السلام فرمود: تفرق اُمّتی علی فرقتین، تفرق بینهما فرقة محلّقون رؤوسهم مخفون شواربهم... یقرئون القرآن لاتتجاوز تراقیهم، یقتلهم أحبّ الناس إليّ و أحبّهم إلى الله تعالی.<sup>۳</sup>

اتم به دو گروه تقسیم می‌شوند؛ گروهی از دین خارج می‌شوند، سرهایشان را می‌تراشند، شارب‌های خود را کوتاه می‌کنند. قرآن تلاوت می‌کنند که از حنجره‌شان تجاوز نمی‌کند. این گروه را کسانی می‌کشند که نزد من و خداوند محبوب‌ترین بندگان خداوند.

چون عایشه اقرار به حقانیت علی علیه السلام کرد، ابوقتاده گفت: حال که می‌دانی علی علیه السلام محبوب‌ترین آفریده خدا در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و خداوند است اکنون چرا با او به مخالفت برخاسته‌ای؟! عایشه از پاسخ طفره رفت.

#### تاریخ وفات ابوقتاده

ابوقتاده در سال ۴۸ یا ۵۰ هجری، پس از خلافت امیرمؤمنان و دوران امامت امام مجتبی علیه السلام در مدینه از دنیا رفت و در بقیع دفن گردید.<sup>۴</sup>

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۳.

۲. همان.

۳. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۶۰.

۴. اسدالغابة، ج ۱، ص ۱۲۰.

**۱۷. قیس بن سعد بن عباده**

نامش قیس، کنیه‌اش ابوعبدالله، پدرش سعد بن عباده، رئیس قبیله خزرج بود و مادرش فکهیبه نام داشت. ولادتش را اندکی پیش از ظهور اسلام دانسته‌اند. او در همان روزهای نوجوانی و در سن ۱۲ سالگی به پیامبر خدا ﷺ گرایش یافت و به گروه مسلمانان پیوست و از صحابه مکی پیامبر ﷺ شمرده می‌شود.

با پیامبر خدا ﷺ به مدینه هجرت کرد و پس از غزوه بنی‌المصطلق، در همه جنگ‌های آن حضرت شرکت داشت. در مکه کنار رسول الله ﷺ و در مدینه همگام با آن حضرت بوده و خدمات فراوانی را در جبهه‌های جنگ به اسلام و پیامبر ﷺ نموده است.

**حضور در واقعه غدیر**

طبق نقل ابن اثیر در «أسدالغابه»، قیس بن سعد در واقعه غدیر حضور داشت و با توجه به ایمان عمیقی که به پیامبر ﷺ و بیانات آن حضرت داشت، یکی از دوازده نفری است که با ابوبکر، رویاروی شد و در اثبات فضیلت و حقانیت علی ﷺ دفاعیه‌های فراوانی را ارائه کرد. علی ﷺ او و همراهانش را به آرامش دعوت کرد و آنان به اعتراض کلامی بسنده نکردند.

**حضور در نبردهای دوران امام علی و امام مجتبیٰ ﷺ**

قیس بن سعد در نبردهای جمل، صفین و نهروان، حضوری چشمگیر داشت و به جانبازی پرداخت و جراحاتی برداشت. او در دوران علی ﷺ به فرماندهی شرطه‌الخمیس رسید و از یاران با وفای علی ﷺ بود.<sup>۱</sup>

قیس بن سعد در کنار علی ﷺ افتخار می‌کرد و به خود می‌بالید که همگام با شخصیتی است که محبوبترین فرد در نزد خدا و رسول ﷺ است.

۱. پیغمبر و یاران، ج ۴، ص ۲۳۲.

ایشان، همچنین مدتی را از ناحیه علی علیه السلام فرماندار آذربایجان بود و در زمان امام مجتبی علیه السلام از فرماندهان و پیشقراولان سپاه آن حضرت به شمار می‌رفت و پس از امام مجتبی علیه السلام جزو محبان و پیروان امام حسین علیه السلام بوده است.

### بازگشت به مدینه و لبیک دعوت الهی

چنان‌که از ماجرای زندگی وی برمی‌آید و ابن‌اثیر به آن اشاراتی رمزی و کوتاه نموده، قیس در سال ۱۹ پس از هجرت، در فتح مصر شرکت کرد و مدتی را همانجا ساکن شد تا اینکه در ماجرای اعتراض و شورش مردم مدینه علیه عثمان و قتل وی و خلافت علی علیه السلام به مدینه بازگشت. او همچنین در کوفه، در کنار امیرمؤمنان علیه السلام بود و پس از شهادت آن حضرت، به مدینه بازگشت و در آغاز امامت امام حسین علیه السلام سال ۶۱ ه.ق، در مدینه دار فانی را وداع گفت و در بقیع مدفون گشت.<sup>۱</sup>

### ۱۸. ابورافع

در نام وی اختلاف است؛ بعضی او را طالب و برخی خزیمه خوانده‌اند.<sup>۲</sup> کنیه وی ابورافع است. خاندانش از سابقین و پیشگامان اسلام‌اند. خاندان ابورافع از برترین خانواده‌های شیعه هستند که به نام وی به عنوان «آل ابی‌رافع» شهرت یافته‌اند. مسلمانی ابورافع، در همان روزهای نخستین رسالت روی داد. او دو بار هجرت کرد؛ هجرت به حبشه و هجرت به مدینه. در تمام جنگ‌ها، در کنار پیامبر ﷺ و ملازم رکاب آن حضرت بوده است. جنگ‌های اُحد، بدر، خندق و حنین از جنگ‌هایی است که نام وی در شمار مجاهدان آن صحنه‌ها، به صورتی پررنگ ثبت شده است.

۱. ر.ک: اسدالغابة، حرف ق.

۲. ر.ک: همان، ج ۵، ص ۳۰۳.

### نماز بر دو قبله

روزی که پیامبر ﷺ در مسجد قبلتین (۱۵ شعبان) در حال نماز ظهر، مأمور به تغییر قبله شد، ابورافع در کنار آن حضرت حضور داشت و بر دو قبله نماز گزارد.

### در کنار علی ؑ

بعد از رحلت پیامبر خدا ﷺ ملازم علی ؑ بود و همراه آن حضرت به کوفه رفت و خزانه دار کوفه شد.

ماجراهای فراوانی در باره ابورافع و خزانه داری بیت المال علی ؑ در کتب تاریخی مطرح شده است.<sup>۱</sup>

بعد از شهادت امام علی ؑ با امام حسن مجتبی ؑ به مدینه بازگشت. او از نخستین دانشمندان شیعه محسوب می شد. کتاب «السنن و الأحكام و القضايا» از تصنیفات او است که روایات آن را از حضرت علی ؑ نقل می کند. عبدالله و علی نیز از فرزندان او هستند و از اصحاب و یاران با وفای علی ؑ به شمار رفته اند. کتاب «قضایا امیر المؤمنین» از تصنیفات عبدالله است و علی بن ابی رافع نیز کتاب های بسیاری در فنون فقه نگاشته است.<sup>۲</sup> کتاب هایی در «وضو» و «صلاة» از نوشته های او است.

### مرگ ابورافع و دفن وی در بقیع

به نوشته فاکهی، ابورافع در سال ۵۸ هجرت از دنیا رفت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. اما ابن خلکان و دیگران می نویسند: «توفی فی المدینة فی نفس العام الذی استشهد فیہ الامام امیر المؤمنین و دفن بالبقیع»<sup>۳</sup>؛ «در مدینه، در سالی که علی ؑ به شهادت رسید [سال ۴۰ ه. ق.] وفات یافت و در بقیع مدفون گردید».

۱. فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۲۱۸.

۲. ابورافع، مولی رسول الله، السید ناصر الطیبی، مجمع البحوث الاسلامیة، ۱۴۱۲ ه. ق، ص ۶۴.

۳. وفيات الاعیان، ابن خلکان، ج ۴، ص ۳۴۶.

## ۱۹. جبلة بن عمرو انصاری (ساعدی)

او از یاران بزرگ و با فضیلت پیامبر بود و از فقهای صحابه به شمار می آمد. «کان جبلة ابن عمرو فاضلاً من فقهاء الصحابة»؛ «جبلة بن عمر و از افراد فاضل و از فقهای صحابه بود». وی در کنار پیامبر ﷺ، در جنگ های فراوان، از جمله بدر و أحد و خندق و... حضور داشت و کلمات نورانی پیامبر ﷺ را فرا می گرفت و از پیامبر ﷺ درباره مفاهیم و محتوای آیات می پرسید و آنها را در سینه خود حفظ می کرد.

## در جبهه علی ؑ

پس از رحلت پیامبر ﷺ، جبلة بن عمرو از علی ؑ جدا نشد و در جبهه آن حضرت قرار گرفت. با آن حضرت به کوفه رفت و در نبردهای جمل، صفین و نهروان حضور فعال داشت.<sup>۲</sup> او از متقدمان ماجرای سقیفه بود و همواره از مظلومیت و حقانیت علی ؑ سخن می گفت.

## در برابر عثمان

او با توجه به اعتقاد شدید به حقانیت علی ؑ در برابر خلفا، موضع تنیدی داشت؛ از جمله در برابر عثمان به موضعگیری های صریح می پرداخت. «جبلة بن عمرو نخستین کسی است که با سخنان تند و خشن، به عثمان اعتراض کرد. بدین ترتیب که روزی جبلة در میان گروهی از افراد قبیله بنی سعد نشسته بود و زنجیری در دست داشت، عثمان که از آنجا عبور می کرد، به آنان سلام کرد. مردم جواب سلام او را گفتند. در این هنگام جبلة رو به مردم کرد و گفت: چرا جواب سلام کسی را می دهید که این همه اعمال خلاف مرتکب می شود؟ سپس رو به عثمان کرده، گفت: باید این نورچشمی ها را طرد کنی و گرنه این زنجیر را به گردنت خواهم انداخت. عثمان گفت: کدام نورچشمی ها؟ من برای انجام کارها افراد شایسته را انتخاب می کنم.

۱. اسدالغابة، ج ۵، ص ۱۸۷.

۲. شخصیت های اسلامی شیعه، جعفر سبحانی، چاپخانه علمیه قم، ۱۳۵۹، ص ۱۰۷.

جبله پاسخ داد: آیا مروان، معاویه، عبدالله بن عامری و عبدالله بن سعد ابی سرح را به دلیل شایستگی آنان انتخاب کرده‌ای؟

اینان کسانی هستند که قرآن و پیامبر ﷺ خون بعضی از آنان را هدر اعلام نموده و هیچ ارزشی در اسلام ندارند. عثمان که در برابر سخنان نافذ و اعتراض منطقی جبله پاسخی نداشت، آنجا را ترک کرد. از آن روز اعتراض شروع شد و مردم نسبت به عثمان جری شدند.<sup>۱</sup>

همچنین موضع‌گیری تند او نسبت به عثمان در خصوص داروغه مدینه، حارث بن حکم، در تاریخ مشهور است.

به تسلط حارث بن حکم به بازار مدینه به دستور وی اعتراض کرد. عثمان، حارث را داروغه بازار قرار داده بود و او به دستور و موافقت عثمان، اجناس رسیده از اطراف را می‌خرید و به قیمت دلخواه خود می‌فروخت و مجالی برای بازاریان باقی نمی‌گذاشت. حارث علاوه بر این، کرایه دکانداران و دست‌فروش‌ها را برای خود جمع‌آوری می‌کرد و با مردم، بدرفتاری می‌نمود و هر چه مسلمانان در مورد کوتاه کردن دست حارث از بازار، با عثمان گفت‌وگو کرده بودند، او ترتیب اثر نداده بود و همین امر موجب اعتراض شدید جبله بود.<sup>۲</sup>

باری، جبله نه تنها در زمان حیات عثمان با او مبارزه می‌کرد، بلکه از آنجا که او را عنصری خطاکار می‌دانست، پس از مرگ وی نیز هنگامی که خواستند جنازه او را در قبرستان بقیع دفن کنند، از این کار جلوگیری کرد. از این رو، جنازه عثمان را به حش کوکب بردند و در آنجا به خاک سپردند.<sup>۳</sup>

در بحارالانوار، متنی در خصوص وساطت افراد دارد که جبله، دست از عثمان

۱. شخصیت‌های اسلامی شیعه، ص ۱۰۸ به نقل از تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۱۴.

۲. همان.

۳. الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۵۶۶.

بردارد ولی او همواره بر مخالفت با عثمان اصرار ورزیده و پای فشرده است. در این زمینه، مباحث مفصلی درباره وی در الغدير<sup>۱</sup> وجود دارد که خوانندگان را به آن کتاب ارجاع می‌دهیم.

إِنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ مَشَىٰ إِلَىٰ جَبَلَةٍ وَمَعَهُ ابْنُ عَمِّهِ أَبُو أُسَيْدٍ السَّاعِدِيُّ فَسَأَلَاهُ الْكَفَّ عَنْ عُمَانَ. فَقَالَ وَاللَّهِ لَا أَقْضِرُ عَنْهُ أَبَدًا، وَلَا أَلْقَى اللَّهَ فَأَقُولُ ﴿أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا...﴾<sup>۲</sup>

زید بن ثابت با پسرعمویش ابواسید ساعدی نزد جبله رفته و از او خواستند از عثمان دست بردارد. گفت: هرگز دست از او برنمی‌دارم و نمی‌خواهم خدا را در حالی ملاقات کنم که در برابر سؤال خداوند بگویم: ما از بزرگان و ریسان خود اطاعت می‌کردیم، آنها ما را گمراه کردند.

## ۲۰. حاطب بن ابی بلتعنه

حاطب بن ابی بلتعنه الخالفي اللخمي، متوفای سال ۳۰ هجرت و مدفون در بقیع است. مشهور آن است که چون حطَب (هیزم) جمع می‌کرده، حاطب بر نام اصلی‌اش غالب شد و به تدریج آن را به فراموشی سپرد. حاطب اهل یمن بود و به مکه آمد و در مکه، چون عشیره و قبیله‌ای نداشت، هم‌پیمان زبیر بن عوام، برادرزاده حضرت خدیجه رضی الله عنها گردید و پس از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله به رسالت مبعوث شد، درکنار کوه ابوقبیس، آن حضرت را ملاقات کرد و به وی ایمان آورد و شهادتین بر زبان جاری ساخت.

او یکی از یاران پاک نهاد و با کفایت و دانشمند حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود که روایاتی هم در فضیلت و مقام والای او از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: یکی از غلامانش به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و از حاطب شکایت کرد و گفت:

۱. الغدير، ج ۹، ص ۲۱۲.

۲. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۹۲.

ای فرستاده خدا، حاطب به جهنم می‌رود؟ پیامبر در پاسخ وی فرمودند: نه؛ زیرا او در جنگ بدر و حدیبیه شرکت داشت و خدای متعال از کسانی که در بدر بوده‌اند، راضی است.<sup>۱</sup>

### مهاجری بدری

حاطب بن ابی بلتعہ، در نزد پیامبر ﷺ جایگاهی برجسته داشت و شخصیتی بود بلند آوازه. او با پیامبر ﷺ از مکه به مدینه هجرت کرد و افتخار شرکت در جنگ بدر نصیبش شد.

و حاطب مهاجری بدری، له کرامة عند الرسول.<sup>۲</sup>

حاطب، شخصیتی بدری و مهاجری بود که در نزد پیامبر جایگاهی والا و موقعیتی ارجمند داشت.

او همچنین در حدیبیه همراه پیامبر ﷺ حضور داشت و شاهد پیمان حدیبیه نیز بود.

### روایتگر حضرت رسول ﷺ

حاطب، راوی احادیث پیامبر خدا ﷺ بود و از آن حضرت روایات فراوانی را نقل کرده است که به دو نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. عن حاطب بن أبي بلتعنة مرفوعاً عن رسول الله ﷺ: «مَنْ زَارَنِي بَعْدَ مَوْتِي فَكَأَنَّمَا

زَارَنِي فِي حَيَاتِي وَمَنْ مَاتَ فِي أَحَدِ الْحَرَمَيْنِ بُعِثَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْأَمْنِينَ».<sup>۳</sup>

از حاطب بن ابی بلتعہ، از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده که آن حضرت فرمود: هر کس مرا بعد از مرگم زیارت کند، گویا در دوران حیاتم مرا زیارت کرده و هر کس در یکی از دو حرم (مکه و مدینه) از دنیا برود، روز قیامت از عذاب الهی در امان است.

۱. پیغمبر و یاران، ج ۲، ص ۲۰۷.

۲. اجوبه مسائل جارالله، السید شرف الدین، مطبعه عرفان، صیدا، لبنان، ۱۳۷۳ ه.ق، ص ۲۴.

۳. الغدیر، ج ۵، ص ۳۰۹.

۲. عن حاطب بن أبي بلتعه قال: قال رسول الله ﷺ: «يزوج المؤمن في الجنة اثنتين وسبعين زوجة من نساء الآخرة واثنتين من نساء الدنيا»<sup>۱</sup>.

هر مؤمنی در بهشت، با هفتاد و دو زن بهشتی ازدواج می‌کند و دو نفر آنها از زنان دنیا می‌باشند.

### نامه حاطب به مشرکان

پس از آنکه پیامبر ﷺ در حدیبیه، با قریش و اهل مکه پیمان بست، از شرایط آن پیمان این بود که هر طایفه دیگری اگر خواست با پیامبر ﷺ و قریش پیمان ببندند، آزاد است و کسی نباید به ایشان حمله و تجاوز کند. قبیله خزاعه داخل پیمان پیامبر خدا ﷺ شدند و طایفه بنوبکر با قریش پیمان بستند، ولی با تحریک قریش و کمک آنها، بنوبکر به خزاعه شیبخون زدند، پس از آن ترسیدند که مبادا پیامبر ﷺ تصمیم به جنگ با آنها بگیرد، از این رو، درصدد کشف و فهم این مطلب برآمدند که آیا پیامبر ﷺ با آنها وارد جنگ خواهد شد یا خیر. پیامبر ﷺ هم تصمیم گرفت به قصد فتح مکه حرکت کند و از خدا خواست که اهل مکه از تصمیم او آگاه نشوند. در این میان، حاطب که مسلمان شده و به مدینه هجرت کرده بود و خانواده‌اش در مکه به سر می‌بردند و چون یمنی بودند کسی را در مکه نداشتند، قریش نزد خانواده او آمده، پیشنهاد کردند که نامه‌ای به حاطب بنویسند و به او بگویند که قریش را در جریان تصمیم پیامبر ﷺ بگذارد که آیا به قریش حمله خواهد کرد یا خیر؟ خانواده حاطب پذیرفتند و نامه‌ای نوشته، به زنی به نام ساره دادند که به مدینه ببرد و به حاطب بدهد. هنگامی که ساره به مدینه رفت، پیامبر خدا ﷺ پرسید: آیا مسلمانی انتخاب کرده و به اینجا آمده‌ای؟ گفت: نه. فرمود: آیا به مدینه کوچ کرده‌ای؟ گفت: نه. پیغمبر ﷺ پرسید: پس چه چیزی باعث شد که به این سفر بیایی؟ گفت: ای پیامبر خدا ﷺ، شما در مکه پناهگاه و آقای من بودید، همه رفتند و

من محتاج شما شدم، اکنون آمده‌ام تا به من کمک کنید.

پیامبر ﷺ فرمودند: جوانان مکه چه شدند مگر به تو کمکی نمی‌کنند؟

ساره (از آنجا که ساره آوازه خوان مکه بود، طبیعی بود که جوانان مکه یاری‌اش کنند)

گفت: بعد از پیشامد بدر و کشته شدن بزرگان قریش آنها دیگر دل و دماغی ندارند.

پیامبر ﷺ به بنی‌هاشم فرمود: به او کمک کنید. بنی‌هاشم هم کمک شایانی به وی رساندند و مرکب و توشه و لباس به او دادند. حاطب نیز نامه‌ای برای اهل مکه نوشت و به همراه ده دینار و یک برده به وی داد و در نامه به اهل مکه نوشته بود که محمد در صدد جنگ با شما است، احتیاط نگه‌دارید!

وقتی ساره به سوی مکه راه افتاد، جبرئیل نازل شد و پیامبر ﷺ را از اقدام حاطب آگاه کرد. پیامبر ﷺ زبیر را فرستاد و فرمود: تا فلان محل بروید، در آنجا زنی را در هودجی خواهید یافت که نامه‌ای با فلان مشخصات در دست دارد، آن را از وی بازستانید و برگردید. آنان به محل معهود آمدند و ساره را در هودج یافتند. هرچه تفتیش کردند چیزی نیافتند. او سوگند یاد کرد که چیزی همراه من نیست.

زبیر پیشنهاد کرد که برگردیم. علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه فرمود: پیامبر ﷺ و همچنین جبرئیل به ما دروغ نگفته‌اند، شمشیر را کشید و فرمود: نامه را بده و گرنه گردنت را می‌زنم. ساره وقتی وضع را چنین دید، از لای موی سرش نامه را بیرون آورد و به ایشان داد. آنان نامه را نزد پیامبر آوردند.

رسول الله ﷺ حاطب را به حضور خواست و از وی پرسید: این نامه از آن تو است؟ حاطب

گفت: آری، ای فرستاده خدا. فرمود: چه چیزی تو را واداشت که چنین نامه‌ای بنویسی؟

حاطب در پاسخ حضرت گفت: از زمانی که مسلمان شده‌ام به کفر برگشته و پیوسته به راه شما ایمان داشته و دارم. همان‌طور که می‌دانید هر یک از مهاجران به مدینه بستگانی در مکه دارند که از خانواده خود حمایت کند، اما من چون اهل مکه

نیستم، کسی را در این شهر ندارم. خواستم راهی بیابم که به وسیله آن، خانواده‌ام مورد آزار قرار نگیرند.

پیامبر ﷺ فرمود: حاطب راست می‌گوید. به او جز سخن نیک نگویید. عمر گفت: ای پیامبر خدا ﷺ اجازه دهید گردن این منافق را بزنم!  
حضرت فرمود: عمر! تو چه می‌دانی؟! خداوند به اهل بدر توجهی ویژه دارد و گناهانشان را بخشیده و بهشت را بر آنان واجب کرده است.<sup>۱</sup>  
در این هنگام بود که آیه مبارکه سوره ممتحنه نازل شد که:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ...﴾ (ممتحنه: ۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید [به طوری] که با آنها اظهار دوستی کنید و حال آنکه قطعاً به آن حقیقت که برای شما آمده، کافرند [و] پیامبر [خدا] و شما را [از مکه] بیرون می‌کنند که [چرا] به خدا، پروردگارتان ایمان آورده‌اید، اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من بیرون آمده‌اید. [شما] پنهانی با آنان رابطه دوستی برقرار می‌کنید، در حالی که من به آنچه پنهان داشتید و آنچه آشکار نمودید، دانانترم.

#### حاطب و سفارتش به مصر

از کارهای مهم و پر ارزش حاطب، که معرف شخصیت وی نیز می‌باشد، بردن نامه پیامبر ﷺ به مقوقس، پادشاه مصر است. هنگامی که آن حضرت تصمیم گرفت به

۱. بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۵۷۶. «یا حاطب! ما حملک علی ما صنعت؟ قال: یا رسول الله ما بی أن لا أكون مؤمناً بالله ورسوله، ولکنی أردت أن تكون لی عند القوم ید دفع الله بها عن أهلی و مالی، و لیس من أصحابک أحد إلا و له هناك من قومیه من یدفع الله به عن أهلی و مالی، قال: صدق، لا تقولوا له إلا خيراً، قال: فعاد عمر، فقال: یا رسول الله قد خان الله ورسوله و المؤمنین، دغی فلاضرب عقه. قال: أ و لیس من أهلی بدر، و ما یدرک لعل الله اطلع علیهم، فقال اعملوا ما شئتم فقد أوجبت لكم الجنة».

سلاطین و زمامداران نامه بنویسد و آنان را به آیین اسلام دعوت کند، نامه‌ای هم به مقوقس، حاکم مصر نوشت. پس از مهر کردن نامه فرمود: چه کسی حاضر است این نامه را به مقوقس برساند و از خدا اجر و مزدش را بگیرد؟

حاطب گفت: من این دستور را انجام می‌دهم. پیامبر ﷺ فرمود: «بارک الله فیک یا حاطب».

حاطب نامه را گرفته، با پیامبر ﷺ و اهل خویش خداحافظی کرد و راهی مصر شد. راه طولانی میان مدینه و مصر را پیمود ولی آن‌گاه که وارد مصر شد، به او گفتند پادشاه در اسکندریه، در ویلای مخصوص کنار دریا است. حاطب خود را به اسکندریه رساند ولی نگهبانان مانع از ورودش به ویلا شدند و نگذاشتند نامه را به مقوقس برساند. در این هنگام نقشه‌ای به ذهنش خطور کرد و سوار کشتی شده، در ساحل دریا، مقابل کاخ شاهنشاهی، نامه را سر چوبی بلند کرد تا سلطان مصر متوجه گردید و او را احضار کرد.

حاطب با وقار و شهامت، به حضور سلطان مصر رفت و نامه پیامبر اسلام ﷺ را به سلطان داد. پس از آنکه سلطان نامه را گشود و آن را خواند، به حالت اعتراض رو به حاطب کرده، گفت: اگر کسی که این نامه را از جانب آورده‌ای پیغمبر و فرستاده خدا است، چرا به کسانی که آزارش می‌دهند و از وطن بیرونش کرده‌اند نفرین نمی‌کند تا هلاک شوند؟!

حاطب که از قرآن و دستورات آن مطالبی مهم را فرا گرفته بود، بی‌درنگ در پاسخ سلطان گفت: مگر عیسی پیامبر نبود، پس چرا به یهودانی که در مقام کشتنش بودند نفرین نکرد؟ مقوقس از پاسخ حکیمانه حاطب شادمان شد و گفت: «أحسنت، أنت حکیم من عند حکیم»؛ «تو حکیمی و از جانب حکیمی خردمند آمده‌ای».

حاطب که زمینه را مناسب دید گفت:

إِنَّهٗ كَانَ قَبْلَكَ مِنْ يَزْعُمُ أَنَّهُ الرَّبُّ الْأَعْلَى - يَعْنِي فِرْعَوْنَ - فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَ الْأُولَى فَانْتَقَمَ بِهِ، ثُمَّ انْتَقَمَ مِنْهُ، فَاعْتَبِرْ بِغَيْرِكَ، وَ لَا يَعْتَبِرْ غَيْرَكَ بِكَ.<sup>۱</sup>

همانا پیش از تو مردی (فرعون) در این آب و خاک سلطنت داشت که خیال می کرد، او پروردگار بزرگ جهانیان است. خداوند مورد مؤاخذه و عذابش قرار داد و به ذلت و خواری دنیا و آخرت گرفتارش کرد. پس تو که وارث این آب و خاکی، از سرگذشت او عبرت گیر و زندگی خود را مایه عبرت دیگران قرار مده. سپس او را موعظه کرد و موعظه هایش در مقوقس تأثیری عمیق گذاشت. مقوقس، علائم و نشانه های وجودی پیامبر ﷺ را از حاطب پرسید و حاطب به خوبی آنها را پاسخ داد. مقوقس به رسالت پیامبر اذعان و اعتراف کرد، ولی ایمان نیاورد. هدایایی را برای پیامبر خدا ﷺ فرستاد؛ از جمله هدایا، دو خواهر بودند به نام سیرین و ماریه قبطیه که حاطب آنها را سالم به حضور پیامبر ﷺ آورد. پیامبر ﷺ سیرین را به عقد حسّان بن ثابت و ماریه را به عقد خود در آورد. ابراهیم از ماریه قبطیه تولد یافت.

#### مرگ حاطب بن ابی بلتعنه

پس از رحلت پیامبر گرامی ﷺ حاطب در مدینه ماند. دوران خلافت ابوبکر را سپری کرد. دوران عمر را دید و در عصر خلافت عثمان، دیده از جهان فرو بست. عثمان بر جنازه وی نماز خواند و در حشّ کوكب، منطقه ای در وسط قبرستان بقیع مدفون گردید.

#### ۲۱. حکیم بن حزام

حکیم بن حزام، پسر برادر حضرت خدیجه کبری (علیها السلام) در دوره جاهلیت از اشراف و برجستگان مکه بود و از افراد دارای مکانت و موقعیت در آن دوران محسوب

۱. الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۲، ص ۵۴۰.

می‌گردید. دارالندوه که مرکز شورا و مجلس مشورتی قریش در دوره جاهلیت بود، در اختیار وی قرار داشت. هرگاه قریش تصمیم می‌گرفتند در دارالندوه گرد هم آیند، باید از او اجازه می‌گرفتند. او مسلمانی برگزیده بود و دارالندوه تا دوره خلافت و حاکمیت معاویه در اختیار او بود اما در این زمان او دارالندوه را در ازای صد هزار درهم به معاویه فروخت و تمام قیمت آن را صدقه داد و به فقرا و مساکین بخشید. به این جهت عبدالله بن زبیر بر او ایراد گرفت که «بعث مکرمه قریش» یعنی تو، عزت و شرافت قریش را فروختی! در پاسخ گفت: «ذهب المکارم إِلَّا التقوی»؛ «جز پرهیزکاری، همه عزت‌ها از بین رفت».

حکیم بن حزام، در بدر جزو لشکر قریش بود، ولی به نحو عجیبی از صحنه جنگ گریخت و از مرگ رهایی یافت که پس از آن، شدیدترین و جدی‌ترین سوگندش این بود: «والذی نجانی یوم بدر»؛ «سوگند به خدایی که مرا در جنگ بدر نجات داد».<sup>۱</sup>

حکیم بن حزام سیزده سال پیش از عام الفیل به دنیا آمد. در فتح مکه مسلمان شد و در جنگ حنین همراه پیامبر ﷺ شرکت داشت. به دلیل تأثیر عمیقی که مسلمانی او برجای گذاشت و نقش بارزی که در ماجرای جنگ حنین داشت، پیامبر ﷺ صد شتر به وی بخشید تا بدین وسیله هم او را در مسلمانی، بر اسلام دلگرم سازد و هم ترغیبی باشد برای عشیره و قبیله او درگرایش به اسلام، که چنین هم شد.

«حکیم بن حزام، مردی سخاوتمند، بخشنده و دارای طبعی عالی بود؛ از جمله پس از مسلمان شدنش به حج رفت و صد شتر قربانی کرد و صد غلام را با خود مُحرم نمود و در وقوف به عرفه، به گردن هر یک از آنان طوق طلائی افکند که بر آنها این جمله نقش بود: «عتقاء الله عن حکیم بن حزام»؛ «آزاد کرده‌های خدا از جانب حکیم بن حزام».

از طبع بلند او همین بس که در زمان خلیفه اول و دوم، حتی از حق خود از

۱. پیغمبر و یاران، ج ۲، ص ۲۸۲.

بیت المال گذشت تا اینکه عمر در میان مردم اعلام کرد: مردم! گواه باشید که هر چه به حکیم اصرار می‌کنیم حق خود را از بیت المال بستاند، نمی‌پذیرد! وی تا دم مرگ از کسی چیزی قبول نکرد.<sup>۱</sup>

او طبع بلند و صفت مناعت را از یک جمله پیامبر ﷺ کسب کرد. او خود می‌گوید: دو بار از پیامبر خدا ﷺ تقاضای کمک کردم، فرمود: مال و ثروت دنیا، ظاهری خوش دارد و شیرین است، هرگاه کسی با حفظ سخاوت و شرافت، مالی به دست آورد بر او مبارک است و اگر با پست گردانیدن نفس و پست‌طبعی به دست آورد، بر او مبارک نباشد. آن‌گاه او مانند کسی است که هر چه می‌خورد سیر نمی‌شود و علاوه «وَالْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ يَدِ السُّفْلَى»<sup>۲</sup>؛ «دست بالا بر دست زیرین برتری دارد».

حکیم گفت: «ای پیامبر خدا، به آن‌ خدایی که تو را به پیامبری برانگیخت، پس از این، نه از شما و نه غیر شما چیزی نخواهم پذیرفت».<sup>۳</sup>

#### حکیم بن حزام در فتنه‌های پس از پیامبر ﷺ

پس از رحلت پیامبر خدا ﷺ در فتنه‌هایی که در ماجرای خلافت پیش آمد، حکیم بن حزام کناره گرفت و انزوا اختیار کرد ولی چنان‌که در «اسدالغابه» آمده، پس از روی کار آمدن علی ع جانب آن حضرت را گرفت. واقعیت این است که اسناد تاریخی اشاره چندان روشنی در این باره ندارد.

#### بدرود زندگی

حکیم، سرانجام در سال ۵۴ یا ۵۸ هجری، در مدینه دیده از جهان فرو بست. خلیفه سوم (عثمان بن عفان) بر جنازه او نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید.

۱. پیغمبر و یاران، ج ۲، ص ۲۸۲.

۲. مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر، ج ۱، ص ۲۳۱.

۳. همان.

## ۲۲. قتاده بن نعمان

قتاده بن نعمان، برادر ابوسعید خدری از طرف مادر و از طایفه خزرج است. او اهل مدینه بوده و از انصار محسوب می‌گردد. قتاده همراه اهل مدینه، در عقبه، خدمت پیامبر ﷺ رسید و مفتخر به پذیرش اسلام شد. در جنگ‌های فراوانی در کنار آن حضرت بود؛ مانند بدر، أُحُد، خندق، حنین، تبوک و جنگ‌های دیگری که پیامبر ﷺ در آنها حضور داشت.

در فتح مکه همراه پیامبر ﷺ بود و پرچم بنی‌ظفر را در دست داشت و در میان یاران آن حضرت، از تیراندازان به نام و معروف محسوب می‌شد.

«در جنگ أُحُد تیری به چشمش اصابت کرد و آن را از حدقه بیرون آورد و برگونه‌اش آویخت. در همان حال، خدمت پیامبر ﷺ آمده و گفت: «ای پیامبر گرامی، تازه با زنی ازدواج کرده‌ام که او را زیاد دوست می‌دارم، می‌ترسم اگر مرا در این حال ببیند، علاقه‌اش را از من ببرد. پیامبر با دستن مبارکش چشم او را در جایش گذاشت و این‌گونه دعا کرد: «اللهم اكسها جمالاً»؛ «خدایا! او را زیبا گردان!» در اثر دعای پیامبر، چشم قتاده از اول بهتر و زیباتر شد و بر بینایی‌اش افزون گشت و هرگز مریض نشد»<sup>۱</sup>.

## قتاده، روایتگر صادق

قتاده بن نعمان انصاری خزرجی، از راویان صادق پیامبر ﷺ است که روایات فراوانی در سلسله روایت شیعه و اهل سنت از او نقل گردیده و معلوم است که در حفظ کلام رسول الله ﷺ اصرار بلیغی داشت.

از جمله روایات نقل شده از او، روایت زیر است که به عنوان نمونه به آن اشاره می‌کنیم:

عن قتادة بن نعمان بن زيد قال: قال رسول الله ﷺ: «نزل عليّ جبريل بأحسن ما كان يأتيني

صورة فقال: إن السلام يقرئك السلام يا محمد ويقول: إني أوحيت إلي الدنيا أن تمرري وتنكدي

۱. ابن عبد البر، الاستيعاب، ج ۳، ص ۱۲۷۶.

وتضيقني وتشددي على أوليائي حتى يجبولقائي وتوسعي وتسهلي وطبسي لأعدائي حتى يكرهوا لقائي فإني جعلتها سجنًا لأوليائي وجنةً لأعدائي... رواه الطبراني و...<sup>۱</sup>

قتادة بن نعمان بن زید روایت کرده که پیامبر خدا ﷺ فرمود: جبرئیل با زیباترین صورت به نزد من آمد و گفت: ای محمد! خدای متعال به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: وحی کردم به دنیا که سخت بگیر و در فشار قرار ده و در تنگنا بگذار اولیا و دوستانم را تا اینکه در جست‌وجوی دیدار من و درخواست وسعت و آسانی از ناحیه من باشند و بر دشمنانم آسان گیر تا اینکه دیدار مرا ناخوش دارند؛ زیرا که من دنیا را زندان اولیای خود و بهشت دشمنانم قرار دادم.

این روایت را طبرانی و دیگران هم روایت کرده‌اند.

#### اجابت آخرین دعوت

قتادة بن نعمان، بعد از پیامبر ﷺ در مدینه مرارت‌های زیادی را شاهد بود و همه را تحمل کرد و هرگز در ایمانش خللی ایجاد نگردید.

قتاده در سال ۲۳ هجرت، در ۶۵ سالگی از دنیا رفت. عمر، بر جنازه او نماز گزارد و در قبرستان بقیع مدفون گردید و در جوار رحمت حق آرامید.<sup>۲</sup>

#### ۲۳. مالک بن قیس (ابوخیثمه)

مالک بن قیس، اهل مدینه و از طایفه خزرج است. کنیه‌اش ابوخیثمه و به کنیه شهرت دارد. او از یاران با وفای پیامبر ﷺ بود، «در جنگ أحد، خندق، حنین، ذات السلاسل، ذات العشیره و حمراء الاسد، در حالی که جراحاتی از جنگ أحد به تن داشت شرکت کرد».<sup>۳</sup>

۱. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، نورالدین علی بن ابی‌بکر الهیثمی، ج ۱۰، ص ۲۸۹، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی‌تا.

۲. اسدالغابه، ج ۴، ص ۹۱.

۳. همان.

«هو مَن شهد بَدراً و ما بعدها من المشاهد»<sup>۱</sup> «او از کسانی است که در بدر و دیگر مشاهد حضور داشت.»

ابوخیثمه در جنگ تبوک؛ مانند چند تن دیگر از خواص یاران پیامبر ﷺ از رفتن به میدان جنگ خودداری کرد ولی پس از ده روز از حادثه تبوک و رفتن پیامبر به میدان جنگ، به شدت پشیمان شد و طی ماجرابی، به سمت تبوک حرکت کرد.

«پس از ده روز از حرکت پیامبر خدا ﷺ، یک روز ظهر هنگام گرمای شدید تابستان مدینه، به خانه آمد. در میان باغی که داشت برای هر یک از دو همسر خود سایبانی ساخته بود، که در تابستان در آن زندگی می‌کردند. چون وارد شد، دید زنانش هر کدام دیوارهای سایبان خود را آب پاشیده‌اند تا هوای داخل خنک شود و هر یک کوزه آب خنکی آماده کرده و غذای مطبوعی تهیه دیده‌اند و به انتظار وی نشسته‌اند. ابوخیثمه نگاهی به وضع زنان افکند و با خود گفت: انصاف نیست که پیامبر خدا ﷺ در زیر آفتاب و در مقابل باد و گرما باشد ولی ابوخیثمه در زیر سایبان و آب سرد و غذای آماده و در کنار همسران زیبایش در آسایش به سر برد. به خدا سوگند وارد هیچ یک از خانه‌های شما نمی‌شوم و از آب سرد و غذای گرم استفاده نمی‌کنم تا به پیامبر ﷺ ملحق شوم. وسایل سفرم را آماده کنید که من رفتنی شدم. زنان در مقام تهیه وسایل سفر همسرشان شدند و ابوخیثمه شتر خود را آماده کرد و به سوی تبوک راه افتاد.

وی در میان راه با عمیر بن وهب جمحی رفیق شد. همین که نزدیک سپاه پیامبر ﷺ شدند، ابوخیثمه به رفیق خود گفت: من به جهت تخلف از همراهی با پیامبر ﷺ گناهکارم. قدری تأمل کن تا تنها به حضور پیامبر ﷺ بروم و از آن حضرت عذر بخواهم. ابوخیثمه وقتی نزدیک اردوی پیامبر ﷺ رسید، شخصی به پیامبر ﷺ عرض کرد:

۱. نیل الاوطار، محد بن علی شوکانی، ج ۵، ص ۳۸۷، دار الجلیل بیروت، ۱۹۷۳ م.

کسی از راه دور می‌رسد. پیامبر ﷺ فرمود: خدا کند ابوخیثمه باشد! چون نزدیک‌تر شد، گفتند: به خدا سوگند او ابوخیثمه است!

وی شترش را خوابانید و شرفیاب حضور پیامبر ﷺ گردید. حضرت به او فرمود: ابوخیثمه! از تو انتظار همین بود. او داستان حرکتش را به عرض پیامبر ﷺ رسانید و پیامبر ﷺ درباره‌اش دعا کرد.<sup>۱</sup>

در سیره ابن هشام آمده است: مالک بن قیس (ابوخیثمه)، ماجرای تخلف خود از شرکت در جنگ تبوک و سپس رفتنش به این جنگ را چنین سروده است:

لَمَّا رَأَيْتُ النَّاسَ فِي الدِّينِ نَافِقُوا أَتَيْتُ الَّتِي كَانَتْ أَعْفَى وَأَكْرَمًا  
وَبَايَعْتُ بِالْيَمِينِ يَدِي لِحَمْدِ فَلَمْ أَكْتَسِبْ إِثْمًا وَلَمْ أَغْشَ مُحْرَمًا  
تَرَكْتُ خَضِيئًا فِي الْعَرِيشِ وَصِرْمَةً صَفَايَا كِرَامًا بُسْرَهَا قَدْ تَحَمَّامًا  
وَكُنْتُ إِذَا شَكَ الْمُنَافِقُ أَسْمَحْتُ إِلَى الدِّينِ نَفْسِي شَطْرَهُ حَيْثُ يَمَّمًا<sup>۲</sup>

چون دیدم مردم در دین نفاق می‌کنند، من راهی را برگزیدم که به تقوی و بزرگواری نزدیک‌تر بود. با دست راستم با پیامبر بیعت کردم و گناهی را مرتکب و حرامی را انجام ندادم. حتی زنان زیبا را در سایه گذاشتم و از درختان خرمای پرباری که رسیدنش نزدیک بود دست کشیدم. هنگامی که منافق در دین شک می‌کرد، روانم به همان سوی که دین به آن توجه می‌دهد روی می‌آورد.

از جمله دعاهاى ابوخیثمه، این است:

اللَّهُمَّ وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ، وَلَا تَنْزِعْ عَنِّي صَالِحَ مَا أَعْطَيْتَنِي.<sup>۳</sup>

خدایا! مرا یک چشم به هم زدن به خودم وا مننه و از من امور شایسته‌ای را که عطا کرده‌ای دریغ مدار.

۱. سیره، ابن هشام، ج ۲، ص ۵۲۱.

۲. همان، ج ۴، ص ۱۶۳؛ الروض الأنف، ج ۴، ص ۲۹۵.

۳. سیره، ابن هشام، ج ۴، ص ۱۶۳.

ابوخیثمه در سال ۲۵ هجری، در اواخر خلافت عمر، از دنیا رفت و در بقیع، مقبره عمومی شهر مدینه مدفون گردید.

#### ۲۴. ابی بن کعب، سید القراء

او از فضلا و فقهای صحابه پیامبر ﷺ و کاتب وحی نبی بوده و استاد مسلم قرآن؛ در حفظ، قرائت، تفسیر و در ارائه آرای پیامبر ﷺ بوده است. ابی بن کعب، از جمله دوازده نفری است که در عقبه با پیامبر ﷺ بیعت کرد و در تمهید زمینه ورود آن حضرت به مدینه، تلاش‌های بسیار کرد. ابی بن کعب، خود نقل کرده است که: «پیامبر خدا ﷺ از من پرسید: کدام آیه از کتاب خدا نزد تو بزرگ‌تر و کریم‌تر است؟

گفتم: آیه: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ...﴾ (آیه الکرسی).

پیامبر ﷺ در این هنگام، دستی به سینه‌ام زد و فرمود: یا ابا المنذر، این علم تو را گوارا باد! از این زمان، او به این کنیه (ابو المنذر) معروف گردید.<sup>۱</sup>

ابی بن کعب نقل کرده که: «عصر روز سقیفه، به جمعی از انصار برخوردم. پرسیدند: از کجا می‌آیی؟

گفتم: از نزد اهل بیت پیغمبر ﷺ.

گفتند: در چه حالی بودند؟

گفتم: جمعیتی که خانه ایشان محل فرود آمدن جبرئیل و خوابگاه پیغمبر خدا بود و اکنون وحی از خانه ایشان قطع شد و حق مسلم آنها از دست رفته، چگونه می‌توانند باشند؟ این جمله را ابی بن کعب نقل کرد و گریست و کسانی که حاضر بودند نیز به سختی گریستند.

۱. پیغمبر و یاران، ج ۱، ص ۱۷۲.

و نیز نقل کرده که چون سوره ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾<sup>۱</sup> نازل شد، جبرئیل عرضه داشت: یا رسول الله! خداوند امر فرموده است این سوره را به ابی بن کعب پیاموزی! ابی گفت: یا رسول الله! خداوند مرا نام برد؟ فرمود: آری، سپس گریست. از وی پرسیدند: خوشحال شدی؟ گفت: چرا خوشحال نشوم با آنکه خدا فرموده است: از فضل و رحمت پروردگار باید خوشحال شوندم.

#### ابی بن کعب، مؤید به روح القدس

در میان صحابه پیامبر ﷺ تعداد انگشت شماری هستند که مؤید به روح القدس بوده‌اند؛ از جمله آنها همین شخصیت بلندآوازه است که پیامبر ﷺ در حقیقت فرمود: «يَا أَيُّ مَا زِلْت مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ»<sup>۲</sup>؛ «ای ابی، تو همواره مؤید به روح القدس هستی». علت مؤید بودن او به روح القدس، انس همواره او با قرآن بوده است. که خودش نقل کرده است:

و عن أبي بن كعب أن رسول الله ﷺ قال: مثل القرآن في قلب المؤمن فكما أن هذا المصباح يستضاء به.<sup>۳</sup>

از ابی بن کعب نقل شده که پیامبر گرامی اسلام فرمودند: داستان و مثل قرآن در قلب مؤمن، مانند چراغی است که به وسیله آن نور حاصل می‌گردد.

#### ابی بن کعب، راوی خبیر و آگاه نبی

ابی بن کعب، روایتگری بزرگ است که خبیر و بینا است و از نبی گرامی ﷺ روایات فراوان نقل کرده است که چون تعداد این روایات قابل احصا و شمارش نیست به یک روایت کوتاه اشاره می‌کنیم:

۱. نور: ۹۸.

۲. بحار الانوار، ج ۸، ص ۲۴.

۳. همان، ج ۴، ص ۲۴.

رَوَى أَبِي بَنْ كَعْبٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: بُشِّرَ هَذِهِ الْأُمَّةَ بِالسَّيِّئِ وَالرَّفْعَةِ وَالنُّصْرَةِ وَالتَّمَكِينِ فِي الْأَرْضِ. فَمَنْ عَمِلَ مِنْهُمْ عَمَلًا لِذُنُوبِهِ لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ.<sup>۱</sup>

ابی بن کعب گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: بشارت ده این امت را به برجستگی و بلندمرتبگی و یاری الهی و قدرت در زمین. پس هر کس از آنان عمل آخرت را برای دنیا انجام دهد، در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت.

روایات نقل شده از ابی بن کعب، به لحاظ کثرت و انبوهی، بیشترین است.

#### قرائت ابی بن کعب، مطلوب امامان شیعه علیهم‌السلام

از مطاوی روایات برمی‌آید که قرائت ابی بن کعب، در نزد امامان، به عنوان یک قرائت مطلوب و شاخص شمرده می‌شد.

از جمله روایاتی که بر این موضوع دلالت می‌کند این روایت است که امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «أَنَا أَهْلُ بَيْتِ نَقَرَأُ الْقُرْآنَ كَمَا قَرَأَهُ أَبِي بَنْ كَعْبٍ»؛ «ما خاندانی هستیم که قرآن را مانند ابی بن کعب قرائت می‌کنیم».

این جمله بلندای شأن و علو رتبه و شخصیت منیع او را در نظرها مجسم می‌سازد و نیز نشان می‌دهد که او از جانب ائمه علیهم‌السلام مورد تأیید بوده است.

#### ابی بن کعب و دفاع از خاندان رسالت

در ماجرای خلافت، تعدادی از یاران علی علیه‌السلام در مجلس ابوبکر بودند و به مخالفت شدید با خلافت خلیفه اول پرداختند و به وی اعتراض کردند. یکی از قوی‌ترین، داناترین و عالم‌ترین آنها ابی بن کعب بود که خطبه‌ای طولانی و بلیغ را در آن مجلس ایراد کرد. اکنون به دلیل اهمیت آن خطبه، قسمتی از آن را نقل می‌کنیم.

عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيِّ عليه‌السلام قَالَ: لَمَّا خَطَبَ أَبُو بَكْرٍ

۱. بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۱۲۲.

۲. همان، ص ۱۲۵.

قَامَ أَبِي بَنْ كَعْبٍ يَوْمَ جُمُعَةٍ وَ كَانَ أَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ هَاجَرُوا وَ اتَّبَعُوا مَرْصَاةَ الرَّحْمَنِ وَ أَنْتَى اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي الْقُرْآنِ وَ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ وَ أَنْتَى اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي الْقُرْآنِ تَنَاسَيْتُمْ أَمْ نَسَيْتُمْ أَمْ بَدَلْتُمْ أَمْ عَيَّرْتُمْ أَمْ خَدَلْتُمْ أَمْ عَجَزْتُمْ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَامَ فِينَا مَقَامًا أَقَامَ ﷺ لَنَا عَلِيًّا فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ وَ مَنْ كُنْتُ نَبِيًّا فَهَذَا أَمِيرُهُ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: يَا عَلِيُّ، أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، طَاعَتُكَ وَاجِبَةٌ عَلَيَّ مَنْ بَعْدِي؟ أَوْ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَوْصِيكُمْ بِأَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا فَقَدَّمُوهُمْ وَ لَا تَقَدِّمُوهُمْ وَ أَمَرُوهُمْ وَ لَا تَأْمُرُوا عَلَيْهِمْ؟ أَوْ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَهْلُ بَيْتِي الْأَيْمَةُ مِنْ بَعْدِي؟ أَوْ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَهْلُ بَيْتِي مَنَارُ الْهُدَى وَ الْمُدْلُونَ عَلَيَّ اللَّهُ؟ أَوْ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ الْهَادِي لِمَنْ ضَلَّ؟... أَفَمَا تَفْقَهُونَ؟ أَمَا تُبْصِرُونَ؟ أَمَا تَسْمَعُونَ؟ ضَرَبْتُ عَلَيْكُمْ الشُّبُهَاتِ فَكَانَ مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ رَجُلٍ فِي سَفَرٍ أَصَابَهُ عَطَشٌ شَدِيدٌ حَتَّى خَشِيَ أَنْ يَهْلِكَ فَلَقِيَ رَجُلًا هَادِيًا بِالطَّرِيقِ، فَسَأَلَهُ عَنِ الْمَاءِ؟ فَقَالَ: أَمَا مَكَ عَيْنَانِ إِحْدَاهُمَا مَالِحَةٌ وَ الْأُخْرَى عَذْبَةٌ، فَإِنْ أَصَبْتَ مِنَ الْمَالِحَةِ ضَلَلْتَ وَ هَلَكْتَ وَ إِنْ أَصَبْتَ مِنَ الْعَذْبَةِ هَدَيْتَ وَ رُوِيَ فَهَذَا مَثَلُكُمْ أَبْتَهَا الْأُيُومَةُ الْمُهِمَّةُ كَمَا زَعَمْتُمْ... وَ إِنَّكُمْ بَعْدَهُ لَنَاقِضُونَ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ إِنَّكُمْ عَلَيَّ عَتْرَتِهِ لِمُخْتَلِفُونَ وَ مُتَبَاعِضُونَ... فَقَدْ تَحَارَيْتُمْ وَ زَعَمْتُمْ أَنَّ الْاِخْتِلَافَ رَحْمَةٌ، هَيْهَاتَ أَبِي كِتَابُ اللَّهِ ذَلِكَ عَلَيْكُمْ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا...﴾<sup>۱</sup>

از یحیی بن عبدالله بن حسن، از پدرش، از جدش، از علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: چون ابوبکر نخستین خطبه خلافت را خواند و آن روز جمعه، اول ماه مبارک رمضان بود، ابی بن کعب برخاست و خطبه‌ای خواند و چنین گفت: ای مهاجران که هجرت کردید برای رضایت خدا؛ ای انصار که خداوند در قرآن از آنها ستایش

کرد، فراموش کردید یا خود را به فراموشی زده‌اید؟ آیا تغییر نمودید؟ آیا خواری را برگزیدید؟ آیا ناتوانی پیشه کردید؟ آیا نمی‌دانید که پیامبر خدا ﷺ علی را به امامت برگزید و فرمود: «هر کس که من مولای اویم، این علی، مولای او است؟» آیا نمی‌دانید که پیامبر ﷺ فرمود: «ای علی، تو نسبت به من همچون هارونی نسبت به موسی، اطاعت تو بعد من بر مردم واجب است؟» آیا نمی‌دانید که پیامبر خدا ﷺ فرمود: شما را سفارش می‌کنم درباره علی و اهل بیت. پس آنها را مقدم بدانید و بر آنها پیشی نگیرید. فرمانشان را اطاعت کرده، به آنها فرمان ندهید؟ آیا نمی‌دانید که پیامبر خدا ﷺ فرمود: اهل بیت من امامان بعد از من هستند؟ آیا نمی‌دانید که پیامبر خدا ﷺ فرمود: اهل بیت من نشانه‌ها و معیارهای هدایت‌اند که مردم را راهنمایی به حق می‌کنند؟ آیا شما نمی‌دانید که پیامبر خدا ﷺ فرمود: ای علی، تو هدایتگر گمراهانی؟ آیا درک نمی‌کنید؟ آیا بصیرت ندارید؟ آیا نمی‌شنوید؟ شبهات و فتنه‌ها بر شما عارض شد؟ داستان شما همچون داستان مردی است که در سفری تشنگی شدید بر او عارض شده باشد که به معرض هلاکت رسیده، پس مردی را می‌نگرد که می‌تواند هدایت‌گر باشد. از او جای آب را می‌پرسد و او می‌گوید: پیش روی تو، دو چشمه است؛ یکی چشمه‌ای که آبش شور شده است و دیگری چشمه‌ای که آبی گوارا دارد و می‌گوید از آب شور که بخوری هلاک می‌شوی و آب گوارا رحمت و حیات است. این است داستان شما ای امت فریب خورده... شما پس از پیامبر پیمان الهی را شکستید و شما بر عترت آن حضرت جفا کردید و با همه روشن بودن راه، در آن با یکدیگر اختلاف کردید. به اختلاف افتادید و اختلاف خود را - به گمان باطلتان - رحمت دانستید! هیهات، دور باد رحمت و مغفرت از شما! این کتاب خدا است که می‌فرماید: «از آنان مباشید که با هم تفرقه کردند».

ابی بن کعب، سپس رو به ابوبکر نمود و اعتراض‌های تنیدی به وی کرد که تو

گمراه‌شده‌ای؟! همه کارهای خیری که انجام دادی تباه گردید...

## سخنرانی ابی بن کعب اثر عمیقی در تاریخ نهاد

این است اثر وجودی ابی بن کعب، حامی آل محمد ﷺ که در تاریخ دوره اول اسلامی نقشی اساسی و مهم از خود برجای گذاشت. سینه‌اش ملامت از اسرار نهفته‌ای بود که پیامبر رحمت ﷺ به او منتقل کرده بود و صندوق سؤالی بود و مؤید به روح القدس، حامی با وفای علی علیه السلام در شب‌های تاریک و دی‌جور دوره پس از رحلت نبی مکرم، که سخنانش در صندوق تاریخ همچنان مضبوط است و نقل‌هایی که او از رسول گرامی کرده، در جای‌جای منابع و متون فقهی، حدیثی، تاریخی، عرفانی و حتی فلسفی امت اسلامی درخشش دارد.

در ضمن، روایات فراوانی از ابی بن کعب در فضیلت هریک از امامان شیعه علیهم السلام نقل شده که جای تعقیب آنها در این نوشتار وجود ندارد.

## وفات ابی بن کعب

در تاریخ وفات این شخصیت بلندمرتبه اسلامی، میان مورخان اختلاف است؛ این مسأله از تاریخ ۱۹ تا ۳۶ هجرت در نوسان است ولی از نقل‌های مجلسی در «بحارالانوار» و طبرسی در «احتجاج» بر می‌آید که تاریخ وفات ابی بن کعب در سال ۳۶ قمری است؛ دوران پس از انتقال خلافت به علی علیه السلام او از دنیا مفارقت کرد، درحالی که مؤید به روح القدس بود و نام بلندش در دل تاریخ معارف دینی همچنان می‌درخشد.

جایگاه دفن وجود مبارکش در وسط روحاء است که محلی است در قبرستان بقیع.

در «مستدرک سفینة البحار» نقلی است به این مضمون که:

سنة ۱۹ مات أبی بن کعب و زینب بنت جحش و ابوالهثیم بن تیهان و أسید بن حضیر و ابوسفیان بن الحارث بن عبدالمطلب و دفنوا بالبقیع و وقع النار فی الحرّة و حجّ بعده عمر.<sup>۱</sup>

۱. مستدرک سفینة البحار، الشیخ علی النمازی، ج ۵، ص ۲۱۰، مؤسسة النشر الاسلامی لجماعة المدرسین.

در سال ۱۹ هجری (قمری)، ابی بن کعب و زینب بنت جحش و ابوالهیثم بن تیهان و اسید بن حضیر و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب وفات کردند و در بقیع مدفون شدند و آتشی در حرّه مدینه افتاد و بعد از آن عمر به حج رفت.

### ۲۵. ابوالهیثم بن التیهان الاشهلّی

نام ابوهیثم بن تیهان انصاری، «مالک» بوده و از یاران و صحابه صادق و راستین پیامبر گرامی ﷺ است. حاکم نیشابوری درباره وی می‌نویسد:

عن محمد بن اسحاق قال: و شهد العقبة الأولى و الثانية من الأنصار، ثم من بني عبدالأشهلّ أبو الهيثم بن التيهان و اسمه مالك حليف لهم و هو نقيب شهد بدرًا و لا عقب له.<sup>۱</sup>

از محمد بن اسحاق نقل است که درباره ابوالهیثم گفت: در عقبه اول و دوم به حضور پیامبر ﷺ رسید و از انصار شمرده شد. او از طایفه بنی عبدالأشهلّ، معروف به ابوالهیثم بن تیهان و نامش مالک است. سوگند خورده با پیامبر و نقیب و بزرگ مدینه بوده، در بدر حضور یافته و پس از او فرزندی نبوده است.

چنان‌که در بحث مربوط به ابی بن کعب هم دیدیم، نام او در کنار ابی بن کعب آمده و از دوازده نفری است که در روز حاکمیت ابوبکر، به او اعتراض و از حق ربوده شده علی علیه السلام دفاع کرد.

### ابوالهیثم و خلافت ابوبکر

ابو الهیثم، از گروه دوازده نفری است که به ابوبکر، در روزی که خطبه خلافت پس از پیامبر ﷺ را برای او کین بار خواند، اعتراض کردند و به شدت به حمایت از علی علیه السلام برخاستند. ابوالهیثم بن تیهان پس از خزیمه بن ثابت برخاست و چنین گفت:

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۲۸۵.

ابوبکر! به خاطر نداری زمانی را که پیامبر ﷺ علی بن ابی طالب را در روز غدیر بر سر دست بلند کرد و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»؟ مردم دو دسته شدند، عده‌ای گفتند: پیغمبر با این عمل می‌خواهد علی را خلیفه و جانشین خود کند، دسته‌ای دیگر گفتند: می‌خواهد عظمت و احترامش را تثبیت نماید. در پی این مشاجره برای حلّ مطلب، کسی را به حضور پیامبر ﷺ فرستادند تا کشف مطلب کند. حضرت فرمود: پس از من علی فرمانده شما است و از من گذشته و بعد از من او خیرخواه‌ترین افراد است.<sup>۱</sup>

#### اختلاف در تاریخ وفات ابن تیهان

در تاریخ وفات یا شهادت ابن تیهان، اختلاف فاحش وجود دارد و این اختلاف در همه منابع به چشم می‌خورد. حاکم نیشابوری آن را در سنه بیست هجرت، در دوران خلافت عمر ثبت کرده است. ولی از برخی متون بر می‌آید که او در جنگ صفین، در رکاب علی عنه السلام شرکت داشت و در صفین به شهادت رسیده است. برخی مؤلفین، مانند حاکم نیشابوری، وفات او را در سال بیستم هجرت و برخی دیگر سال ۳۷ هجرت نوشته‌اند. به دلیل اهمیت مسأله، هر دو نقل را بررسی می‌کنیم:

چنان‌که اشاره شد، حاکم نیشابوری، استیعاب و برخی دیگر، نقل اول را آورده و گفته‌اند: زمان مرگش دوره خلافت عمر بود که وی بر جنازه‌اش در بقیع نماز گزارد و منابع دیگر، مرگ یا شهادت وی در صفین را نقل کرده‌اند.

#### ابوالهیثم در بقیع

از نقل‌هایی که در زیر می‌آید نیز چنین استفاده می‌شود که: ابوالهیثم در سال ۲۰ ه. ق. از دنیا رفت و در بقیع مدفون گردید.

۱. بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۸.

حاکم نیشابوری در مستدرک آورده است:

و حَدَّثَنَا إِبرَاهِيمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي حَبِيبَةَ: سَمِعْتُ شَيْخَ أَهْلِ الدَّارِ؛ يَعْنِي بَنِي عَبْدِ الْأَشْهَلِ، يَقُولُونَ مَاتَ أَبُو الْهَيْثَمِ بْنِ التَّيْهَانِ سَنَةَ عَشْرِينَ بِالْمَدِينَةِ.  
وِإيضاً حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ رَاشِدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ قَالَ: تَوَفَّى أَبُو الْهَيْثَمِ بْنِ التَّيْهَانِ فِي خِلافةِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ بِالْمَدِينَةِ وَصَلَّى عَلَيْهِ وَدُفِنَ بِالْبَقِيعِ.<sup>۱</sup>

ابراهیم بن اسماعیل بن ابی حبیبه روایت کرده که گفت: از شیوخ اهل الدار؛ یعنی بنی عبدالاشهل شنیدم که می گفتند: «ابوالهیثم بن تیهان در سال بیست هجری در مدینه وفات یافت».

همچنین سعید بن راشد از صالح بن کیسان نقل کرده که گفت: «ابوالهیثم بن تیهان در دوره خلافت عمر بن خطاب در مدینه وفات یافت و عمر بر او نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید».

برخی منابع هم به حضور او در صفین گواهی داده اند.

#### ابن تیهان در کلام علی علیه السلام

کلامی از مولا علی علیه السلام نشان می دهد که ابوالهیثم در ردیف اول یاران آن حضرت قرار داشته است:

أَيُّنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ؟ أَيُّنَ عَمَّارٍ وَ أَيُّنَ ابْنِ التَّيْهَانِ وَ أَيُّنَ دُؤَالِ الشَّهَادَتَيْنِ وَ أَيُّنَ نَظَرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنِيَّةِ وَ أُبْرِدَ بَرءٌ وَسِهِمُ إِلَى الْفَجْرَةِ؟ - قَالَ - ثُمَّ ضَرَبَ بِبِيَدِهِ عَلَى لِحْيَتِهِ الشَّرِيفَةِ الْكَرِيمَةِ فَأَطَالَ الْبُكَاءَ ثُمَّ قَالَ علیه السلام:  
أَوُّهُ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ وَ تَدَبَّرُوا الْفُرْصَ فَأَقَامُوهُ أَحْيَاؤُ السُّنَّةِ وَ  
أَمَاتُوا الْبِدْعَةَ...<sup>۲</sup>

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۲۸۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۱.

**۲۶. نوفل بن حارث**

او فرزند حارث بن عبدالمطلب، پسر عموی پیامبر خدا ﷺ است و از نظر سن از تمام افراد بنی هاشم بزرگ‌تر بوده و همسال عباس، عموی پیامبر ﷺ بوده است. نوفل به اجبار در جنگ بدر با مشرکین همراه شد ولی اشعاری از او نقل شده که می‌رساند وی راضی به پیروزی پیامبر ﷺ در بدر بوده و در همین جنگ به اسارت لشکر اسلام در آمد. پیامبر ﷺ به او پیشنهاد کرد فدیه خود را پردازد و آزاد شود. نوفل گفت: مال و ثروتی ندارم. پیامبر خدا ﷺ فرمود: نیزه‌هایی را که در جدّه داری بده. نوفل هزار عدد نیزه در جده داشت که کسی از آنها آگاه نبود. در این هنگام عرض کرد: اکنون یقین کردم که شما پیامبر خدایید؛ زیرا هیچ کس جز خدا نمی‌دانست که من در جده چه دارم. آن نیزه‌ها را داد و آزاد شد و راه مسلمانی پیش گرفت.<sup>۱</sup> در جنگ احد سه هزار نیزه به پیامبر داد و آنها را میان سربازان اسلام تقسیم کردند. نوفل از جمله ده نفری بود که در میدان جنگ استقامت ورزید و از صحنه نبرد فرار نکرد. او به مدینه هجرت کرد و پیامبر ﷺ در نزدیکی مسجد خانه‌ای به وی و عباس عمویش بخشید که با یک دیوار از هم جدا می‌شد.

**مرگ نوفل بن حارث**

نوفل بن حارث در سال ۱۵ هـ. ق در دوره خلافت عمر، در مدینه بدرود زندگی گفته و عمر بر جنازه وی نماز خواند و در بقیع مدفون گردید.

**۲۷. براء بن معرور**

براء بن معرور، از قبیله خزرج و از صحابی مدنی و انصاری است. او از پیروان راستین و با وفای پیامبر خدا ﷺ است. در پیمان عقبه، در میان جمعیت هفتاد نفری

۱. طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۴، ص ۴۴.

اهل یثرب حضور داشت که در تاریکی شب، هنگام خفتن کفار قریش، با عشق و شوقی بی حد و با ابراز وفاداری و جانفشانی در راه آرمان‌های نبوی، دست بیعت به پیامبر ﷺ داد و با کلماتی که حاکی از ایمان و عشق سرشار وی به آن حضرت بود، اظهار ارادت نمود و قول داد که تا آخرین رمق حیات خویش، از پیامبر خدا ﷺ حمایت و پشتیبانی کند.

رضی الدین علی بن یوسف مطهر حلّی آورده است:

وَبَيْعَةُ الْعُقَبَةِ الثَّانِيَةِ وَكَانُوا سَبْعِينَ رَجُلًا وَامْرَأَتَيْنِ وَاخْتَارَ ﷺ مِنْهُمْ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا لِيَكُونُوا كُفَلَاءَ قَوْمِهِ؛ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَالْبَرَاءُ بْنُ مَعْرُورٍ، وَعَبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ، وَ...<sup>۱</sup>

در بیعت عقبه دوم، هفتاد مرد و زن بودند، که پیامبر ﷺ دوازده تن از آنان را به نقابت و نمایندگی خویش برگزید، تا آن که به عنوان نماینده پیامبر در میان قومش باشند؛ از جمله آنان، جابر بن عبدالله انصاری و براء بن معرور و عبادة بن صامت بودند.

#### براء بن معرور نخستین بیعت‌کننده در عقبه

ابن معرور، از پیشگامان در بیعت با پیامبر ﷺ بود و نخستین کس در میان هفتاد و دو نفر مرد و زن در عقبه که با پیامبر ﷺ دست بیعت داد.

أَوَّلُ مَنْ بَايَعَ مِنْهُمْ الْبَرَاءُ بْنُ مَعْرُورٍ ثُمَّ تَبَاعَى النَّاسُ.<sup>۲</sup>

از میان آنها، نخستین کسی که با پیامبر ﷺ بیعت کرد، براء بن معرور بود. سپس دیگران با آن حضرت دست بیعت دادند.

کسانی که از مدینه عازم مکه شده بودند، در ایام تشریق با پیامبر خدا ﷺ دیدار کردند و از آن حضرت خواستند نشستی را با آنان داشته باشد.

قَالَ أَسْعَدُ بْنُ زُرَّارَةَ: فَلَمَّا فَرَعْنَا مِنَ الْحُجِّ وَكَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي وَاَعَدْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَمَعَنَا

۱. العدد القوية، رضی الدین علی بن یوسف مطهر حلّی، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ق، ص ۱۱۹.

۲. همان.

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ حَرَامٍ أَبُو جَابِرٍ سَيِّدٌ مِنْ سَادَاتِنَا، وَشَرِيفٌ مِنْ أَشْرَافِنَا، أَخَذَنَا مَعَنَا... ثُمَّ دَعَوَانَاهُ إِلَى الْإِسْلَامِ وَأَخْبَرَنَا بِمِيعَادِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِيَّانَا الْعَقَبَةَ. قَالَ: فَأَسْلَمَ وَشَهِدَ مَعَنَا الْعَقَبَةَ، وَكَانَ نَفِيًّا... فَنِمْنَا تِلْكَ اللَّيْلَةَ مَعَ قَوْمِنَا فِي رِحَالِنَا، حَتَّى إِذَا مَضَى ثُلُثُ اللَّيْلِ خَرَجْنَا مِنْ رِحَالِنَا لِمِيعَادِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى اجْتَمَعْنَا فِي الشَّعْبِ عِنْدَ الْعَقَبَةِ، وَنَحْنُ سَبْعُونَ رَجُلًا وَمَعَنَا امْرَأَتَانِ مِنْ نِسَائِنَا؛ نُسَيْبَةُ بِنْتُ كَعْبٍ أُمُّ عِمَارَةَ، وَأَسْمَاءُ بِنْتُ عَمْرِو أُمِّ مَنِيعٍ. قَالَ فَتَكَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَتَلَا الْقُرْآنَ وَدَعَا إِلَى اللَّهِ وَرَغَبَ فِي الْإِسْلَامِ ثُمَّ قَالَ: أَبَايَعُكُمْ عَلَيَّ أَنْ تَمْتَعُونِي مِمَّا تَمْتَعُونَ مِنْهُ نِسَاءَكُمْ وَأَبْنَاءَكُمْ قَالَ: فَأَخَذَ الْبِرَاءُ بْنُ مَعْرُورٍ يَدَيْهِ ثُمَّ قَالَ: نَعَمْ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَتَمْنَعَنَّكَ مِمَّا تَمْنَعُ مِنْهُ أُرْرْنَا.<sup>۱</sup>

اسعد بن زراره گوید: چون از اعمال حج فراغت یافتیم، در شبی که پیامبر ﷺ به ما وعده داده بود حاضر شدیم. عبدالله بن عمرو بن حزام ابوجابر، سید و بزرگ مدینه را که همراه خود برده بودیم نیز با ما در عقبه حاضر شد که او را به اسلام فراخواندیم و او مسلمانی برگزید. در عقبه هفتاد مرد بودیم، دو زن نیز با ما بودند؛ نسیبه دختر کعب، معروف به ام عماره و اسماء دختر عمرو، معروف به ام منیع. پیامبر ﷺ در آن شب و در میان آن جمع، آغاز به سخن کرد و قرآن تلاوت نمود و ما را به اسلام فراخواند. سپس فرمود: من با شما بیعت می‌کنم بر این‌که شما دشمنان را از من دفع کنید؛ چنان‌که از زنان و فرزندانتان دفع می‌کنید. در آن هنگام براء بن معرور دست پیامبر ﷺ را گرفت و چنین گفت: آری قسم به آن‌که تو را به پیامبری برانگیخت و به حق برانگیخت، ما دفع می‌کنیم از وجود شما دشمنان را، همان‌گونه که از فرزندان و زنانمان چنین می‌کنیم.

در متنی دیگر آمده است که براء بن معرور گفت:

ای پیامبر خدا، ما فرزندان میدان‌های جنگیم و اهل مقاومتیم و این مقاومت و جنگجویی را از نیاکانمان به ارث برده‌ایم. خاطرتان آسوده که پیوسته با شما خواهیم بود.

### مسلمانی براء در مدینه

براء بن معرور، مانند بسیاری از مدنی‌ها، پیش از هجرت مسلمان شد. او به وسیله تبلیغات مُصعب بن عمیر اسلام را برگزید و قلبی پر از عشق و ایمان به پیامبر ﷺ داشت و در این راه، سر از پا نمی‌شناخت. وقتی در عقبه به محضر آن حضرت شرفیاب شد، بار دیگر شهادتین را بر زبان جاری ساخت.

### نماز به سوی کعبه

از رخداد‌های برجسته و مسائل عجیب در زندگی براء بن معرور آن بود که همواره کینه یهود را در دل داشت و از همین روی، پس از مسلمان شدنش، خوش نداشت که به سوی بیت‌المقدس نماز بخواند، از این رو در سفری که از یشرب به مکه، برای دیدار با پیامبر ﷺ می‌رفت، با همین ذهنیت، به سوی کعبه نماز گزارد و هنگام مرگ خویش وصیت کرد که به سوی کعبه دفنش کنند؛ «وَلَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ أَوْصَى أَنْ يُدْفَنَ وَيُسْتَقْبَلَ بِهِ الْكَعْبَةَ»<sup>۱</sup>.

«در میان راه مکه و مدینه، به همراهان خود گفت: دلم راضی نمی‌شود. این بنا؛ یعنی خانه کعبه را پشت سر قرار دهم و به سمت شام و بیت‌المقدس نماز بگزارم، بلکه به سوی کعبه به نماز می‌ایستم. همراهان گفتند: ما نشنیده‌ایم که پیامبر ﷺ جز به سوی شام و بیت‌المقدس نماز بخواند، ما مخالفت با پیامبر ﷺ نمی‌کنیم. براء گفت: اما من به سوی کعبه نماز می‌گزارم؛ چون هنگام نماز رسید، او به سوی مکه و بقیه به سوی بیت‌المقدس نماز گزاردند. چون وارد مکه شدند، به کعب بن مالک گفت: پسر برادرم، بیا با هم نزد پیامبر ﷺ برویم تا از عمل خود بپرسیم؛ زیرا با مخالفت با شما فکرم ناراحت است.

آن دو، پیش‌تر پیامبر ﷺ را ندیده بودند اما هنگامی که وارد مسجد شدند، با نگاه

۱. نفس الرحمان فی فضائل سلمان، میرزا حسین نوری طبرسی، تحقیق جواد قیومی، ۱۳۶۹ ه.ش، ص ۷۵.

اول آن حضرت را شناختند. براء نزدیک شد و گفت: ای فرستاده خدا، خداوند مرا به اسلام هدایت کرد و به روش دیگر مسلمانان، به سوی بیت المقدس نماز می گزاردم، لیکن در این سفر که به مکه می آمدم، دلم راضی نشد که این خانه (کعبه) را پشت سر قرار دهم و لذا به سوی مکه نماز خواندم. دوستان و همراهانم به من اشکال کردند، شما چه می فرمایید؟ پیامبر ﷺ فرمود: من به سوی بیت المقدس نماز می گزارم، اگر صبر می کردی بهتر بود، سپس به سوی بیت المقدس برگشت و به جانب آن نماز گزارد.<sup>۱</sup>

#### براء بن معرور، نقیب مدینه

براء بن معرور در بیعت عقبه، از سوی پیامبر خدا ﷺ به نقابت و مهتری قومش در مدینه برگزیده شد. این کار به دلیل جایگاه و عظمتی بود که براء در نزد پیامبر داشت. او در فاصله پیمان عقبه، تا هجرت پیامبر خدا ﷺ به یثرب، در این شهر تلاش گسترده‌ای در انتقال پیام‌های پیامبر ﷺ به قوم خویش نمود و بیشتر آنان، توسط براء بن معرور مسلمانی را برگزیدند.<sup>۲</sup>

#### نماز پیامبر خدا ﷺ و علی بن ابی طالب بر جنازه براء بن معرور

روایات در تاریخ وفات براء بن معرور گوناگون است؛ برخی وفات او را یک ماه پیش از هجرت دانسته‌اند. این روایات با روایات متواتر دیگری که وفات وی را در چهار ماه نخست هجرت دانسته، متناقض است و ظهور بیشتر روایات، حاکی از آن است که براء در چهار ماه نخست هجرت پیامبر ﷺ در مدینه از دنیا رفته است.

علامه مجلسی رحمته الله علیه مرگ او را در چهار ماه نخست هجرت دانسته است. وی می نویسد:

هنگامی که جنازه براء بن معرور را نزد پیامبر خدا ﷺ آوردند تا بر او نماز بگزارد، فرمود: علی بن ابی طالب کجا است؟ گفتند: او به قُبا، در پی کار یکی از مسلمانان

۱. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۸۸

۲. ر.ک: همان، ص ۶۱۸.

رفته است. پیامبر خدا ﷺ نشست و بر او نماز نخواند. گفتند: ای فرستاده خدا، چرا بر او نماز نمی‌خوانی؟ گفت: خدای بزرگ فرمود: نماز او را به تأخیر اندازم تا علی هم برسد و در نمازش حاضر شود و او را نسبت به سخنی که در حضور من به او گفت، حلال کند. یکی از افرادی که شاهد داستان گفت‌وگوی براء با علی بود گفت: ای فرستاده خدا، براء با علی شوخی کرد و سخنی جدی نگفت تا خداوند او را بدان مؤاخذه و سرزنش کند. پیامبر ﷺ فرمود: اگر جدی گفته بود، خدای متعال همه اعمالش را نابود می‌ساخت، گرچه از عرش تا فرش زر و سیم صدقه داده باشد، اما او شوخی کرد و در این مورد، از سوی علی حلال شده است، اما من می‌خواهم که کسی از شما نیندازد علی از براء ناخشنود است. از این رو می‌خواهم علی حلالیت را ابراز کند تا خداوند بر قرب و بلندی مقام او در بهشت بیفزاید. چیزی نگذشت که علی بن ابی‌طالب حاضر شد و در برابر جنازه ایستاد و گفت: ای براء، خدایت رحمت کند! تو مردی بسیار روزه‌دار و نمازگزار بودی و در راه خدا از دنیا رفتی. آن‌گاه پیامبر خدا ﷺ فرمود: اگر میتی از دعای پیامبر بی‌نیاز بود، بی‌شک این دوست شما با دعای علی درباره او بی‌نیاز شده (یعنی دیگر با دعای علی، براء نیازی به دعای رسول الله ندارد) سپس پیامبر خدا ﷺ برخاستند و بر جنازه براء نماز گزارند و در بقیع، بدن مطهرش را دفن نمودند.<sup>۱</sup>

پیامبر خدا ﷺ چون از تجهیز و تکفین براء بن معرور فارغ شدند و در مجلس عزا نشستند، فرمودند: شما ای بازماندگان و اولیای براء، به تبریک سزاوارترید تا تسلیت؛ زیرا برای براء در حجاب‌های آسمان، قبه‌ای بر پا شد تا روحش به آسمان عروج کند. روح او را به بهشت بردند و همه خازنان بهشتی، روحش را دریافت نمودند.<sup>۲</sup>

۱. الامام علی رضی الله عنه، احمد الرحمانی الهمدانی، مرکز انتشارات فرهنگی منیر، ۱۳۷۷ ه.ش، ص ۷۷۴.

۲. همان، ص ۷۷۵.

«وَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِ وَكَبَّرَ أَرْبَعًا وَدَفَنَهُ بِالْبَقِيعِ»<sup>۱</sup>؛ «و پیامبر خدا ﷺ بر جنازه او نماز گزارده، چهار تکبیر گفتند و در بقیع دفنش کردند».

### ۲۸. بشر بن براء بن معرور

شخصیت نام‌آور دیگری که در بقیع دفن گردیده، بشر بن براء بن معرور است. براء ابن معرور، فرزندی دارد به نام بشر که او نیز از بزرگان و اشراف مدینه است و در عقبه با پیامبر خدا ﷺ بیعت کرد و در بدر و أُحُد و دیگر غزوات پیامبر ﷺ شرکت داشت و در راه پیامبر ﷺ و آرمان‌های والای آن حضرت جانفشانی‌های فراوان نمود. روایات فراوانی حضور او را در عقبه مورد تأکید قرار داده‌اند.

وكان أهل بيعة العقبة الآخرة، ثلاثة وسبعين رجلاً و امرأتين وهم: أسيد بن حضير النقيب، أبو الهيثم بن التيهان النقيب... البراء بن معرور النقيب، بشر بن البراء الخزرجي و...<sup>۲</sup>  
و اهل بیعت عقبه آخر، هفتاد و سه مرد و دو زن بودند... که از جمله آنان، اسید بن حضیر نقیب، ابوالهیثم بن تیهان، نقیب قوم خویش، براء بن معرور، نقیب قومش و بشر بن براء بن معرور خزرجی بودند.

### همراه با پیامبر ﷺ در خیبر

از غزوه‌هایی که در آن، بشر بن براء بن معرور، بیش از همیشه، در کنار پیامبر ﷺ بوده، حادثه فتح خیبر است. هنگام نماز و در زمان غذا خوردن، با پیامبر ﷺ بوده است. پیامبر خدا ﷺ به ایشان علاقه داشته و این علاقه را بارها به وی اظهار کرده‌اند.

### توطئه یهود بر ضد پیامبر ﷺ و شهادت بشر

هنگامی که پیامبر خدا ﷺ، خیبر را فتح کرد و پیش از آن، در غزوه‌های فراوانی بر یهود چیره شد، بر آنان سنگین آمد، از این رو زنی یهودی به نام زینب دختر حارث،

۱. نفس الرحمان فی فضائل سلمان، ص ۷۵.

۲. هجرة النبي الى المدينة...، مركز المصطفى، ۱۳۷۸ ه.ش، ص ۱۰۰.

برادرزاده مرحب، برای گرفتن انتقام از پیامبر ﷺ در قتل برادرش مرحبِ خیبری، در ماجرای فتح خیبر، تصمیم گرفت به گونه‌ای پیامبر را به قتل برساند و به ایشان سم بخوراند. بنابراین پرسید: پیامبر ﷺ از اعضای گوسفند، کدام عضو را بیشتر از همه دوست می‌دارند؟ گفتند: پیامبر ﷺ دست گوسفند را دوست دارد. به این جهت، گوسفندی را ذبح کرده و همه آن را کباب کرد و سم در اعضای آن، به خصوص دست‌هایش قرار داد و خدمت پیامبر خدا ﷺ آورد. پیامبر ﷺ لقمه‌ای از آن غذا در دهن گذاشتند و بی‌درنگ از دهن بیرون آورده، فرمودند: دست نگهدارید که این غذا، خودش می‌گوید من مسموم هستم. همه یاران دست کشیدند؛ ولی بشر بن براء ابن معرور قبل آن، لقمه‌ای را فرو برده بود که همین لقمه به شدت در وجود او اثر گذاشت و همانجا از دنیا رفت. و در واقع به شهادت رسید توسط زنی یهودی، که بر اساس تحریک دیگر یهودیان در آن غذا سم ریخته بود.

حدَّثنا وهب بن بقیة، حدَّثنا خالد، عن محمد بن عمرو، عن أبي سلمة، أنَّ رسول الله ﷺ أهدت له يهودية بخير شاة مصلية... كانت زينب بنت الحارث زوجة سلام بن مشكم ولم يأكل النبي ﷺ والأكمل كان بشر بن براء بن معرور، فمات بشر بن براء بن معرور الأنصاري.<sup>۱</sup>

وهب بن بقیة گوید خالد برای ما روایت کرد از محمد بن عمرو، و او از ابوسلمه که زنی یهودی، به نام زینب دختر حرث (حارث) همسر سلام ابن مشکم، گوسفندی مسموم را برای پیامبر خدا ﷺ آورد، اما حضرت از آن تناول نکرد و فقط در دهانش گذاشت و بیرون آورد، اما بشر بن براء بن معرور، لقمه‌ای خورد و در اثر آن سم، از دنیا رفت.

البته در سندهای مورد اعتماد تاریخی آمده است که پیامبر خدا ﷺ گرچه از آن غذا

۱. اهم مناظرات الشيعة، الانتصار، العاملي، دار السيرة، بيروت، لبنان، ۱۴۲۱ ه.ش، ص ۴۸۷.

نخورد، اما همان لقمه‌ای را که در دهان خویش گذاشت، اثر سم در وجود مبارکش باقی ماند و گاهی در وجود آن گرمی اثر می‌گذاشت و حال ایشان را منقلب می‌ساخت و به همین جهت بسیاری از مورخان عقیده دارند که پیامبر ﷺ در اثر همان سم زن یهودی، به شهادت رسیده‌اند و مرض آخرین ایشان اثر سم زن یهودی بوده که در خیبر به پیامبر ﷺ داده شده است.

#### موعظه بشر در برابر یهود

بشر بن براء بن معرور، همراه با معاذ بن جبل در جریان خبثات‌های مکرر یهود، به میان آنان رفته و به موعظه‌شان پرداخته است.

در کتاب «متفرقات در اسباب نزول» این‌گونه آمده است:

نزلت هذه الآية في بني قريظة و بني نضير؛ ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ، فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾<sup>۱</sup>.

این آیه درباره بنی قریظه و بنی نضیر نازل شده است: و آن‌گاه که کتابی از نزد خدا برای آنان آمد و آن تصدیق می‌کرد آنچه را که به آنان نازل شده بود و آنها از قبل اظهار فتح و پیروزی کردند و چون آنچه را که می‌شناختند به آنان داده شد، به آن کفر ورزیدند. پس لعنت خدا بر کافران باد!

در تفسیر این آیه، ابن عباس که آشنا به علم تفسیر از جانب پیامبر ﷺ شد، کلمه «يَسْتَفْتِحُونَ» را چنین تفسیر کرده است:

يستفتحون، أي: يستنصرون على الأوس و الخزرج لرسول الله ﷺ قبل مبعثه: فلما بعثه الله من العرب و لم يكن من بني إسرائيل كفروا به.<sup>۲</sup>

۱. متفرقات فی اسباب النزول، مرکز المصطفی، ۱۳۷۶ ه. ش، مرکز الرسالة، ص ۲۶.

۲. همان، ص ۳۷.

آنها اظهار می‌داشتند که پیروز خواهند شد؛ یعنی به وسیله پیامبر خدا ﷺ بر اوس و خزرج غلبه خواهند کرد؛ هنگامی که خداوند پیامبر را از عرب برانگیخت و از بنی اسرائیل برنینگیخت به ایشان کفر ورزیدند.

ابن عباس ادامه داده است: پس از اظهار کفر یهود، دو نفر به نزد یهود رفته و آنها را شماتت کردند؛ یکی معاذ بن جبل و دیگری بشر بن براء بن معرور بود.

فقال بشر بن البراء بن معرور، يا معشر اليهود: اتقوا الله و أسلموا، فقد كنتم تستفتحون علينا بمحمد و نحن أهل الشرك، و تصفونه، و تذكرون أنه مبعوث، فقال سلام بن مشكم: ما جاءنا بشيء نعرفه و ما هو بالذي كنا نذكر لكم فأنزل الله تعالى هذه الآية...<sup>۱</sup>

بشر بن براء بن معرور گفت: ای جماعت یهود، تقوا پیشه کنید و مسلمان شوید. شما کسانی بودید که پیش از رسالت محمد ﷺ بر ما، طلب و اظهار نصرت می‌کردید و او را به صفات نیک می‌ستودید. حال چرا این موضع را گزیده‌اید؟ سلام بن مشکم گفت: محمد چیزی را که ما می‌خواستیم نیاورده و آنچه را یاد می‌کردیم محقق نکرده، سپس این آیه نازل شد....

مورخان آورده‌اند که پیامبر خدا ﷺ از همان سم دچار مریضی شد، مادر بشر به عیادت پیامبر ﷺ آمد. حضرت به وی فرمودند: «ای مادر بشر، اثر همان لقمه‌ای که در خیبر با پسر تو خوردم، گاهی در من ظاهر می‌شد تا اینکه این بار نفسم را قطع می‌کند».

فقال ﷺ يا أم بشر، ما زالت أكلة خيبر التي اكلت بخيبر مع ابنك تعاودني، فهذا أوان قطعت امهري فكان المسلمون يرون أن رسول الله ﷺ مات شهيداً مع ما أكرمه الله به من النبوة.<sup>۲</sup>

پیامبر ﷺ فرمود: ای مادر بشر، همواره لقمه خیبر که با پسر تو خوردم، مرا به

۱. متفرقات فی اسباب النزول، مرکز المصطفی، ۱۳۷۶ ه.ش، مرکز الرسالة، ص ۳۸.

۲. بقیة اخبار مرض النبی و وفاته، مرکز المصطفی، مرکز الرسالة، ۱۳۷۸ ه.ش، ص ۹۴.

مرض وا داشت که امروز هم برای همان به عیادتم آمده‌ای. پس اکنون زمان قطع نفس من است و مسلمین اعتقاد دارند که پیامبر خدا ﷺ شهید از دنیا رفته، به اضافه کرامتی که خدا به او به نبوت فرموده.

البته در مطاوی و مسانید تاریخی آمده است که پیامبر خدا ﷺ، پس از شهادت بشر، زن یهودی را آوردند و دستور دادند که او را به سزای عملش برسانند و او را کشتند.

#### مدفون در بقیع

پیامبر خدا ﷺ بشر بن براء بن معرور را در بقیع دفن کرد و خود، شخصاً بر جنازه‌اش نماز گزاردند. رحمت و غفران و رضوان الهی، بر این حماسی پاکباخته و شهید «فَصَلِّ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ وَدُفِنَ بِالْبَقِيعِ»<sup>۱</sup>؛ «پیامبر بر او نماز گزاردند و در بقیع دفن گردید».

#### ۲۹. عبدالله بن سلام

از دیگر یاران مخلص، با وفا و صادق پیامبر خدا ﷺ عبدالله بن سلام است. وی بر آیین یهود بود، که با شنیدن آوازه پیامبر خدا ﷺ - به اینکه در مکه، مردی از عرب به رسالت برانگیخته شده و نامش «محمد» است - به مکه رهسپار شد تا به حضور آن حضرت برسد و با توجه به اخباری که در تورات خوانده بود، می‌خواست استفاده کند که آیا نشانه‌هایی که تورات درباره پیامبر خاتم ﷺ داده، صحیح است یا خیر؟ در مجمع الزوائد هیشمی آمده است:

یوسف بن عبدالله بن سلام، از پدرش عبدالله بن سلام، نقل کرده آن‌گاه که عبدالله ابن سلام یهودی بود به احبار یهود گفت: من با پدرانم و با ابراهیم و اسماعیل عهدی بسته‌ام در زمانی که محمد فرستاده خدا می‌آید، به دین او بگرویم، به این جهت، چون شنیدم که پیامبر خدا ﷺ در مکه به رسالت برانگیخته شد، به مکه رفتم،

۱. بعض ما جاء فی غزوة خیبر، مرکز المصطفی، مرکز الرسالة، ۱۳۷۸ ه.ش، ص ۱۲۷.

پیامبر ﷺ را در موسم حج، در منا دیدم، تا چشمان پیامبر به من افتاد، پرسید: تو عبدالله سلامی؟ گفتم: آری. فرمود: نزد من بیا. نزدیکش رفتم. حضرت از من پرسید: «أَشْهَدُكَ بِاللَّهِ، يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ أَمَا مَجِدُنِي فِي التَّوْرَاتِ رَسُولَ اللَّهِ؟» «تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا نام مرا در تورات، به عنوان رسول الله ندیده‌ای؟» گفتم: نام و سیمای شما را در تورات خوانده‌ام. سپس از ایشان خواستم خدا را برایم توصیف کند. آن حضرت سوره توحید را برایم تلاوت کردند. به ایشان عرض کردم: ای فرستاده خدا، چگونه می‌توانم به آیین شما وارد شوم؟ فرمود: بگو: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ»؛ «من شهادتین بر زبان جاری ساختم و مسلمانی برگزیدم».<sup>۱</sup>

#### بازگشت به مدینه و انتظار پیامبر ﷺ

عبدالله بن سلام وقتی مسلمان شد، به مدینه بازگشت و چون در میان یهودیان می‌زیست اسلامش را کتمان کرد و پوشیده داشت و نمازش را مخفیانه، به شیوه اسلامی می‌گزارد و منتظر بود که پیامبر خدا ﷺ به مدینه هجرت کند. خودش چنین نقل کرده است: شنیدم که پیامبر خدا ﷺ به مدینه هجرت کردند؛ فریاد مردم مدینه را در انتظار نبی شنیدم. جمعیت انبوهی منتظر قدم آن حضرت بودند. من بالای درخت خرمایی رفتم و چون پیامبر ﷺ نزدیک شدند خودم را از روی درخت انداختم تا به حضورش شرفیاب گردم، چون پیامبر ﷺ مرا دید، فرمود: ای عبدالله بن سلام، یقین دارم که اگر موسی را هم می‌دید، این گونه از بالای درخت خودت را نمی‌انداختی! گفتم: آری، ای فرستاده خدا، من شوق به زیارت شما دارم و از دیدار شما به حدی خوشحالم که با دیدن موسی، چنین خوشحال نخواهم شد: «فَأَجَلَسَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَجْرِهِ وَمَسَحَ عَلَيَّ رَأْسِي وَسَمَّانِي يَوْسُفَ»؛ «پیامبر ﷺ مرا در کنار خود نشاند و دست مبارکش را بر سرم کشید و نامم را یوسف گذاشت».

۱. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹، ص ۳۲۶.

۲. همان، ص ۲۲۷.

## در کنار پیامبر خدا ﷺ

عبدالله بن سلام، پس از هجرت پیامبر ﷺ، همواره در کنار آن حضرت بود و در بسیاری از نبردها، در رکابش حضور داشت. در بدر و أُحُد و احزاب و حنین شرکت کرد و از یاران باوفا و صادق پیامبر گرامی ﷺ بود.

طبق نقل طبرانی، عبدالله بن سلام، در حفر خندق و در ماجرای غزوه احزاب در کنار پیامبر و علی رضی الله عنهما بود و در هنگام حفر خندق، اشعاری در دفاع از پیامبر ﷺ به صورت حماسی می خواند.

## نزول آیه قرآن در شأن وی

وقتی عبدالله بن سلام مسلمان شد، بر یهود گران آمد و آنان پیوسته درصدد بودند که با وی مرتبط شده، از او بخواهند که اسلامش را انکار کند. این آیه مبارکه در همین زمینه، نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (آل عمران: ۱۱۸)

ای مؤمنان! بیگانگان را همراز خود مگیرید، چه آنها از هیچ گونه آسیب‌رسانی در حق شما کوتاهی نمی کنند. دوست دارند شما در رنج باشید. همانا دشمنی از گفتارشان پیداست، و کینه‌ای که دلشان نهان می‌دارد بزرگ‌تر است. به راستی ما آیات را برای شما بیان کردیم اگر اندیشه کنید.

## راوی رسول الله ﷺ

عبدالله بن سلام، راوی صادق پیامبر ﷺ بود و روایات فراوانی را از پیامبر خدا ﷺ در سینه خود داشته و در هر مجلسی آنها را بیان می‌کرد. بدین روی، در کتب روایی معتبر، عبدالله بن سلام، از راویان برجسته پیامبر خدا ﷺ معرفی گردیده است.

برای نمونه، دو - سه روایت را که او از پیامبر ﷺ نقل کرده، می آوریم:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَنْ تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الوُضُوءَ، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ، أَوْ أَرْبَعًا - شَكَّ سَهْلٌ - يُحْسِنُ فِيهِمَا الرُّكُوعَ وَالْحُشُوعَ، ثُمَّ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ غَفْرَةً<sup>۱</sup>.

عبدالله بن سلام گوید: شنیدم از پیامبر خدا - درود خدا بر او باد - که می فرمود: هر کس وضو بگیرد و وضویی نیکو بگیرد، سپس قیام کرده، دو یا چهار رکعت نماز بگذارد و رکوع درستی انجام دهد و با خشوع و حضور قلب نماز را اقامه کند، سپس از خداوند طلب مغفرت نماید، خداوند همه گناهایش را می بخشد.

وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ، أَنَّهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ وَ لَا إِيْمَانُ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ.<sup>۲</sup>

عبدالله بن سلام نقل کرده که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: حیا نشانه ایمان است و ایمان ندارد کسی که حیا ندارد.

وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: خَيْرُ النِّسَاءِ مَنْ تَسَرَّكَ إِذَا أَبْصَرْتَكَ وَ تَطِيعَكَ إِذَا أَمَرْتَ وَ تَحْفَظُ غَيْبَتَكَ فِي نَفْسِهَا وَ مَالِكِ.<sup>۳</sup>

عبدالله بن سلام از پیامبر خدا ﷺ نقل کرده که فرمود: بهترین زن آن است که خوشنودت سازد آن گاه که به او می نگری و اطاعتت کند آن گاه که فرمانش می دهی و در غیاب تو خود را برای حفظ کند و نگاهبان مالت باشد.

عبدالله بن سلام همچنین روایات بسیاری در زمینه های مختلف از پیغمبر خدا ﷺ نقل کرده است و در سلسله راویان غدیر خم و فضایل علی عليه السلام، به صورت مبسوط منعکس است که به جهت خودداری از طولانی شدن بحث، از اشاره به آنها صرف نظر کرده و خوانندگان را به کتب تاریخی در این زمینه ارجاع می دهیم.

۱. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۲، ص ۲۷۸.

۲. همان، ج ۱، ص ۹۱.

۳. همان، ج ۴، ص ۲۷۲.

## مدافع خلافت

در کارنامه زندگی عبدالله بن سلام، همگامی با علی رضی الله عنه پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله انعکاس کامل دارد. ولی در ماجرای انقلاب مردم علیه عثمان، از اینکه خلیفه‌کشی در میان مسلمانان رایج شود، به شدت بیمناک بود و مردم را از آن برحذر می‌داشت. طبرانی از عبدالله بن سلام نقل کرده است:

حين هاج الناس في أمر عثمان: أيها الناس لا تقتلوا هذا الشيخ واستعبوه فإنه لن تقتل أمة نبينا فيصلح أمرهم حتى يهراق دماء سبعين ألفاً منهم ولن تقتل أمة خليفته فيصلح أمرهم حتى يهراق دماء أربعين ألفاً. فلم ينظروا فيما قال وقتلوه.<sup>۱</sup>

هنگامی که مردم در مخالفت با عثمان شورش کردند و درصدد کشتن وی برآمدند، چنین گفت: ای مردم، این پیرمرد را نکشید و رهایش کنید؛ زیرا هیچ امتی پیامبرش را نکشت مگر این که شیرازه امورشان از هم گسست و سزاوار بود که خون هفتاد هزار نفرشان بر زمین بریزد و هرگز نمی‌کشد امتی خلیفه‌ای را مگر اینکه سزاوار است خون چهل هزار نفرشان بریزد. آنان به گفته وی توجه نکردند و خلیفه را کشتند.

عبدالله بن سلام بعد از قتل عثمان می‌گفت: «مردم با این عمل خود، باب فتنه علیه خلیفه به حق را گشودند».

البته نیک می‌دانیم که علی رضی الله عنه هم در ماجرای انقلاب مردم مدینه علیه عثمان، هرگز راضی به کشته شدن خلیفه نبودند و به همین جهت حسنین رضی الله عنهما و محمد حنفیه را مأمور کردند که از خلیفه نگرهبانی کنند و حتی خلیفه را که در مزیقه بی‌آبی قرار داده بودند، سیراب سازند و برایش آب ببرند و شاید عبدالله بن سلام هم از همین جهات، مخالف کشته شدن خلیفه بوده است.

۱. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹، ص ۹۲.

گفتار علی علیه السلام درباره عبدالله بن سلام

علی علیه السلام درباره عبدالله بن سلام، جمله‌ای را بیان کرده که بسیار مهم است. آن حضرت در پیشامد ماجرای فرموده است: «دعوه فانه منّا اهل البيت»؛ «رهايش سازيد كه او فردی از ما اهل بیت است».

فجلس عبدالله بن سلام بعد قتل عثمان أيام في الطريق لعلی، فقال: أين تريد يا علی؟ فقال: أريد أرض العراق. قال: عبدالله بن سلام: لا تأتي العراق وعلیک بمنبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. فوثب به أناس من أصحاب علي وهموا به فقال علي: دعوه فإنه منّا أهل البيت.<sup>۱</sup>

عبدالله بن سلام، چند روز بعد از قتل عثمان، در راه علی علیه السلام نشست، تا آن حضرت را ببیند. هنگامی که آن حضرت اراده داشت به عراق برود، او را دید، پرسید: به کجا اراده کرده‌ای یا علی؟ حضرت فرمود: می‌خواهم به عراق بروم. عبدالله بن سلام گفت: به عراق مرو و بر تو باد به قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم. اصحاب علی با او برخورد کردند و می‌خواستند مانع از گفتار او شوند، حضرت فرمود: رهايش سازيد كه او فردی از ما اهل بیت است.

فضایل عبدالله سلام فراوان است و او در واقع، عالم به شریعت بود و جزو کسانی است که معاذ بن جبل همواره دیگران را سفارش می‌کرد که از علم عبدالله بن سلام بهره گیرند.

لذا ذهبی، در سیر اعلام النبلاء آورده است که عبدالله بن سلام، جزو کسانی است که «عنده علم الكتاب»؛ «در نزد او است علم کتاب».<sup>۲</sup>

عبدالله سلام، به مناسبت اسم‌گذاری که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای او کرد، نام فرزند بزرگ خود را یوسف نهاد و یوسف نیز شخصیتی ممتاز نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محسوب می‌گردید.

۱. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹، ص ۹۲.

۲. ر.ک: سیر اعلام النبلاء، الذهبی، ج ۲، ص ۴۱۸.

**عبدالله بن سلام، مدفون در بقیع**

ابن حنّان<sup>۱</sup> گوید: عبدالله بن سلام از بهترین صحابه پیامبر خدا ﷺ بود؛ «وَهُوَ مِنْ خِيَارِ صَحَابَةِ الرَّسُولِ» یعنی او از نیکان و بهترین‌های اصحاب پیامبر ﷺ بود که در سال ۴۳ هـ.ق، در مدینه در گذشت. مسلمانان پیکر او را با اندوه به بقیع برده و بر آن نماز گزاردند و در بقیع مدفونش کردند.

**۳۰. کعب بن عمرو**

کعب بن عمرو از دیگر آرمیدگان در بقیع است. وی مشهور به ابوالیسر و دارای پیشینه‌ای نیک بوده و از اصحاب باوفای پیامبر خدا ﷺ است که در کتب رجال نام برده شده است.

**حضور در پیمان عقبه**

کعب از کسانی است که همراه با یثربیان، در آخرین پیمان عقبه حضور داشته و با پیامبر خدا ﷺ بیعت می‌کند. مسلمانی او در یثرب، به وسیله مُصعب بن عُمیر بوده است.

**حضور در بدر و بیعت رضوان**

کعب بن عمرو، هم در بیعت رضوان حضور داشته و هم در بدر. علامه امینی در کتاب ارزشمند «الغدیر» او را در زمره کسانی یاد می‌کند که در بیعت رضوان و بدر حضور داشته و در جلد نهم کتاب یاد شده آورده است:

در روز جنگ جمل، گروهی از برجستگان صحابه پیامبر خدا ﷺ، زیر پرچم علی عَلِيٌّ حضور داشتند. آنان از نامداران امت بودند و بیشترشان در جنگ صفین، همراه حسن و حسین، در کنار علی عَلِيٌّ و در رکاب آن حضرت بودند. اینها کسانی بودند که هم در بیعت رضوان حضور داشتند و هم در بدر.<sup>۲</sup>

۱. تاریخ الصحابة، ج ۴، ص ۲۸۰؛ کتاب النقات، ج ۳، ص ۳۲۸.

۲. الغدیر، ج ۹، ص ۲۶۷.

علامه سپس از نام آنها یاد می‌کند و می‌نویسد:

۱. اُسَید بن ثعلبه انصاری، بدری؛ ۲. ثابت بن عبیدانصاری، بدری که در صفین کشته شد... ۳. کعب بن عمرو، ابوالیسر یا ابوزعنه، بدری، که در بیعت رضوان حضور داشت.<sup>۱</sup>

### شجاع در میدان‌های رزم

کعب بن عمرو در میدان‌های رزم و نبرد، دلاوری بزرگ و فردی شجاع و نترس بود که در ماجرای اسیر گرفتن گروهی از کفار قریش، پیامبر خدا ﷺ به او فرمود: «أَعَانَكَ عَلَيْهِم مَلَكٌ كَرِيمٌ»<sup>۲</sup>؛ «فرشته‌ای کریم تو را بر آنان یاری داد».

### راوی احادیث پیامبر ﷺ

کعب بن عمرو، یا ابوالیسر، از راویان احادیث پیامبر خدا ﷺ بود که از او روایات فراوانی در مسانید صحیح فریقین باقی مانده است که جهت دوری از طولانی‌شدن بحث، از آوردن نمونه خودداری می‌کنیم.

### مدفون در بقیع

طبق نقل ابن حجر عسقلانی، کعب بن عمرو (ابوالیسر) در سال ۵۵ هـ.ق در مدینه وفات یافت. «صَلَّى عَلَيْهِ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ دُفِنَ بِالْبَقِيعِ»<sup>۳</sup>.

### ۳۱. سهل بن سعد ساعدی خزرجی؛ ابوالعباس

او از بزرگان اصحاب است که در بیعت عقبه حضور داشته و در جنگ‌های بدر و اُحُد شرکت کرده و از بزرگ‌ترین افتخاراتش آن است که مدتی خادم پیامبر خدا ﷺ بوده و در غدیر خم، ماجرای نصب علیؑ به مقام امامت مسلمانان را از نزدیک دیده

۱. الغدير، ج ۹، ص ۲۶۸.

۲. بعض ما جاء في جبرئيل و بعض الملائكة، مركز المصطفى، ص ۱۶۲۴.

۳. تهذيب التهذيب، ابن حجر عسقلانی، ج ۸۰، دارالكتاب العربي، ۱۹۸۷ م، ص ۴۳۷.

است. وی در حدیث شاهدخواهی علی رضی الله عنه بر ماجرای غدیر و حاضران در آن، از هفده نفری است که در حضور خلیفه اول (ابوبکر) به پاخاستند و شهادت قاطع دادند و سوگند صریح یاد کردند که به چشم خود دیدند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ماجرای غدیر خم، علی رضی الله عنه را به رهبری امت بعد از خویش، نصب کردند.

#### سهل بن سعد، همراهی صادق برای پیامبر ﷺ

سهل بن سعد ساعدی همراهی صادق برای پیامبر صلی الله علیه و آله بود و تقریباً تمام دوران رسالت را با آن حضرت همراهی کرد؛ به گونه‌ای که کمتر غزوه‌ای است او در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله حضور نداشته باشد. اگر بخواهیم تمام موارد همگامی و حضورش با پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را بنگاریم، از حد یک مقاله فراتر خواهد رفت، لذا به بیان نمونه‌ای از آن همگامی اکتفا می‌کنیم:

سهل بن سعد گوید:

جُرِحَ وَجْهُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ... يَوْمَ أُحُدٍ... وَ كُسِرَتْ رِبَاعِيَّتُهُ وَهَشِمَتْ الْبَيْضَةُ عَلَى رَأْسِهِ الشَّرِيفِ فَكَانَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَغْسِلُ الدَّمَ وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يَسْكُبُ عَلَيْهَا بِالْمِجَنِّ فَلَمَّا رَأَتْ فَاطِمَةُ أَنَّ الْمَاءَ لَا يَزِيدُ الدَّمَ إِلَّا كَثْرَةً أَخَذَتْ قِطْعَةً حَصِيرٍ فَأَحْرَقَتْهُ حَتَّى صَارَ رَمَادًا ثُمَّ أَلْصَقَتْهُ بِالْجُرْحِ فَاسْتَمْسَكَ الدَّمُ.<sup>۱</sup>

در ماجرای جنگ احد، صورت پیامبر صلی الله علیه و آله جراحی یافت و چهار دندان پیشین آن رسول گرامی شکست و بر سر شریفش در اثر جراحت ورمی ایجاد شد، فاطمه رضی الله عنها پیامبر را مداوا می‌کرد و خون را از پیشانی آن حضرت می‌شست و علی رضی الله عنه با ظرفی آب می‌ریخت. فاطمه رضی الله عنها وقتی دید آب بر خون چیره نمی‌شود و خونریزی بند نمی‌آید، قطعه حصیری را برداشت و آن را سوزانده، خاکسترش را بر محل جراحت بست و خون بند آمد.

۱. أضواء على الصحيحين، الشيخ محمد صادق النجفي، مؤسسة المعارف الإسلامية، ۱۴۱۹ هـ. ق، ص ۲۴۷؛ اسرار الفاطمية، الشيخ محمد فاضل المحمودي، ص ۲۵۹؛ صحيح مسلم، ج ۵، ص ۱۷۸.

## سهل، روایتگری ولایتمدار

سهل بن سعد، یکی از راویان خاندان رسالت است. روایتگری است که ولایت علی علیه السلام را در دل داشت و روایات بسیاری از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در امامت علی علیه السلام نقل کرد. او بسیاری از روایات را که نقل کرده، خود ناظر، شاهد و شنونده از پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است. به نمونه‌ای از این روایات اشاره می‌کنیم:

حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي حَازِمٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ رضي الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ يَوْمَ حَيْبَرَ: لَأُعْطِينَ هَذِهِ الرَّأْيَةَ عَدَا رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ يُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ. قَالَ: فَبَاتَ النَّاسُ يَدُوكُونَ لَيْلَتَهُمْ أَيُّهُمْ يُعْطَاهَا فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّاسُ عَدَوْا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كُلُّهُمْ يَرْجُو أَنْ يُعْطَاهَا، فَقَالَ: أَيْنَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟ فَقِيلَ: هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ، قَالَ: فَأَرْسَلُوا إِلَيْهِ فَأَتَى بِهِ فَبَصَقَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي عَيْنَيْهِ وَدَعَا لَهُ فَبَرَأَ حَتَّى كَانَتْ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ فَأَعْطَاهُ الرَّأْيَةَ، فَقَالَ عَلِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَقَاتِلْتَهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا. فَقَالَ: انْفُدْ عَلَى رَسَلِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ، ثُمَّ اذْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِيهِ، فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ.<sup>۱</sup>

یعقوب بن عبدالرحمان از ابن حازم نقل کرده که گفت: سهل بن سعد ساعدی به من خبر داد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر فرمود: پرچم را سحرگهان به مردی خواهم داد که خداوند فتح و پیروزی را به دست او محقق می‌سازد؛ مردی که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند. سهل گفت: مردم شب را به صبح آوردند، در حالی که در این اندیشه بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را به چه کسی خواهد سپرد؟! آن‌گاه که صبح شد، خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند و هر کدام امیدوار بودند که پرچم به او داده شود، اما پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: کجا است

۱. المسانید، محمد حیاة الانصاری، ج ۱، بی تا، بی نا، ص ۱۱۷ و ج ۲، ص ۲۰۴.

علی بن ابی طالب؟ گفته شد: علی درگیر درد چشم است. پیامبر ﷺ فرمود: او را بیاورید. علی را آوردند. حضرت از آب دهانش به چشم علی کشید و برایش دعا کرد. چشم علی ﷺ بهبود یافت. گویی که دردی نداشته است! در این هنگام پیامبر ﷺ پرچم را به علی سپرد. علی ﷺ خطاب به پیامبر ﷺ گفت: من با آنان می‌جنگم تا همچون ما، به مسلمانی درآیند. پیامبر ﷺ فرمود: پیشگامانی را بفرست و به اسلام دعوتشان کن و به آنان بگو که خدا درباره ایشان چه چیزی را دوست می‌دارد. سوگند به خدا که اگر یک نفر به وسیله تو هدایت شود، برای تو بهتر است از تمام نعمت‌های روی زمین.

#### پایداری سهل در ولایت علی ﷺ

کینه آل مروان نسبت به اهل بیت ﷺ را به خوبی می‌دانیم و نیز آگاهییم که بیشترین کینه را، این دودمانِ مطرود نسبت به علی ﷺ داشته‌اند. در همین راستا مروانین می‌کوشیدند یاران علی را نیز به انواع آزارها و اذیتها، شکنجه کنند. از این رو، فردی از آل مروان که از سوی معاویه بر مدینه گماشته شده بود، دستور داد سهل بن سعد ساعدی را بیاورند. وقتی سهل را حاضر کردند، آن فرد دستور داد که سهل به علی ﷺ ناسزا گوید، اما سهل از این کار خودداری کرد و حاضر به سب علی ﷺ نشد. آن فرد خبیث گفت: حال که حاضر نیستی، علی را دشنام داده، ناسزا بگویی، بگو خداوند ابوتراب را لعنت کند (!) سهل گفت: برای علی، نامی محبوبتر از ابوتراب نیست و هنگامی که او را با کینه «ابوتراب» می‌خوانند، خوشحال می‌شود و من هرگز چنین کاری را نمی‌کنم؛ زیرا خودم شاهد بودم که علی ﷺ در خانه نبود و پیامبر خدا ﷺ به خانه علی رفتند و دیدند او در خانه نیست، از دختر خویش فاطمه ﷺ پرسیدند: علی کجا است؟ فاطمه ﷺ عرض کرد: از خانه بیرون رفت. پیامبر به سمت مسجد رفتند و دیدند علی ﷺ در گوشه‌ای از کوچه منتهی به مسجد، روی خاک‌ها نشسته و بر

چهره‌اش مقداری گرد و غبار است. حضرت به ایشان فرمود: برخیز ای ابوتراب! پس از این، علی رضی الله عنه خوش‌ترین کلمه را کلمه ابوتراب می‌دانست و هرگاه به این کینه خوانده می‌شد، خوشنود می‌گردید.<sup>۱</sup>

بدین‌سان، سهل بن سعد از ناسزاگویی به علی رضی الله عنه خودداری ورزید و مورد آزارها و شکنجه‌های بسیاری واقع شد و همواره مورد عذاب قرار می‌گرفت.

### سهل و نقل حدیث قهقری

حدیثی است که سهل بن سعد ساعدی آن را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که در مضامین حدیثی، معروف به «حدیث قهقری» است. مضمون آن چنین است:

عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ... لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ أَقْوَامٌ أَعْرِفُهُمْ وَيَعْرِفُونِي، ثُمَّ يُحَالُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ، ... فَأَقُولُ: إِنَّهُمْ مِنِّي، فَيُقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدَثُوا بِعَدِكَ، فَأَقُولُ: سُبْحَقًا سُبْحَقًا لِمَنْ غَيَّرَ بَعْدِي، «وَيُقَالُ: إِنَّهُمْ أَزْدُوا بِعَدِكَ عَلَيَّ أَذْبَارَهُمُ الْقَهْقَرَى».<sup>۲</sup>

از سهل بن سعد ساعدی است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت، اقوامی بر من وارد می‌شوند که من آنها را می‌شناسم و آنها هم مرا می‌شناسند. سپس میان من و آنها حایل و مانع ایجاد می‌شود. من به خداوند عرض می‌کنم: آنان از من هستند. در جوابم گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که آنان بعد از تو چه‌ها کردند؟! من می‌گویم: وای، وای بر کسانی که بعد از من، سنتی را تغییر داده باشند و گفته می‌شود، آنان به عقب برگشتند و قهقری اختیار کردند.

### سهل، ناظر کاروان اسیران کربلا و سرها بر نیزه‌ها

سهل بن سعد ساعدی، خود نقل کرده که آهنگ بیت‌المقدس کردم. به شام که رسیدم، دیدم شهری است پردرخت و خوش آب و هوا و نیز دیدم که همه شهرها را

۱. المنتخب من صحاح الستة، محمد حياة الأنصاري، بی‌تا، بی‌نا، ص ۲۲.

۲. مناقشة عقائدية، السيد بدرالدين الكاظمي، المملكة العربية السعودية، نشر الحجاز، ۱۳۹۷ هـ.ق، ص ۹.

آذین بسته‌اند و سردرهایی مجلل ساخته‌اند. اسب‌ها را زین کرده و محفل‌هایی نصب نموده‌اند و مردم هلهله می‌کردند و جشن گرفته بودند. زنانی هم دف و چنگ می‌زدند و شادی را افزون می‌ساختند.

با خود گفتم: آیا شامیان عیدی دارند که چنین شادمانی می‌کنند؟ از مردی پرسیدم: مگر شما عید دارید؟ گفت: گویا شامی نیستی؟ از کدام دیاری؟ گفتم: از اهالی مدینه‌ام. گفت: شگفت نیست که امروز از آسمان خون ببارد و زمین اهلش را به کام خود فرو برد. پرسیدم: برای چه؟! گفت: اکنون اسیران آل‌الله و سر مطهر حسین علیه السلام را بر نیزه کرده، می‌آورند.

فَقُلْتُ وَاعَجَبًا يُهْدَى رَأْسُ الْحُسَيْنِ وَالنَّاسُ يَفْرَحُونَ. قُلْتُ مِنْ أَيِّ بَابٍ يُدْخَلُ فَأَشَارُوا إِلَيَّ بِبَابٍ يُقَالُ لَهُ بَابُ سَاعَاتٍ قَالَ فَبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ حَتَّى رَأَيْتُ الرَّيَابَاتِ يَتَلَوْنَ بَعْضُهَا بَعْضًا فَإِذَا نَحْنُ بِفَارِسٍ بِيَدِهِ لِيَوَاءَ مَنْزُوعِ السَّنَانِ عَلَيْهِ رَأْسٌ مِنْ أَشْبِهِ النَّاسِ وَجْهًا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ.<sup>۱</sup>

گفتم: وای بر این مردم، که سر حسین بن علی علیه السلام به ظالمی هدیه داده شود و آنان شادمانی کنند. پرسیدم: آنان را از چه دری وارد شام می‌کنند؟ آن مرد گفت: از باب ساعات. در همین اثنا دیدم که پرچم‌ها پشت سر یکدیگر آمدند. سواری را دیدم که پرچمی وارونه بر دست دارد و نیزه‌ای و بر بالای نیزه سری را دیدم که شبیه‌ترین صورت را به رسول گرامی اسلام ﷺ دارد.

عَنْ كَامِلِ الْبَهَائِيِّ، قَالَ سَهْلُ بْنُ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ: رَأَيْتُ الرَّؤُوسَ عَلَى الرَّمَاحِ وَيَقْدُمُهُمْ رَأْسُ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَتَنْظَرْتُ إِلَيْهِ كَأَنَّهُ يَضْحَكُ، وَرَأْسَ الْإِمَامِ عليه السلام، كَانَ وَرَاءَ الرَّؤُوسِ، أَمَامَ الْمُحَدَّرَاتِ وَلِلرَّأْسِ الشَّرِيفَةِ مَهَابَةٌ عَظِيمَةٌ وَ يُشْرِقُ مِنْهَا النُّورُ بِلِحْيَةِ مُدَوَّرَةٍ قَدْ خَالَطَهَا الشَّيْبُ وَصَلَبَ عَلَى شَجَرَةٍ. فَاجْتَمَعَ النَّاسُ حَوْلَهَا يَنْظُرُونَ إِلَى النُّورِ

۱. الامام الحسين، الحاج حسين الشاكري، بي تا، بي تا، ص ۲۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۲۷.

السَّاطِعِ فَأَخَذَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، دَعَاهُمْ ابْنُ زِيَادٍ مَرَّةً أُخْرَى فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ وَ أَيْنَ رَأْسِ  
الْحُسَيْنِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَالْأَنْوَارِ الْإِلَهِيَّةِ تَتَصَاعَدُ إِلَى عَنَانِ السَّمَاءِ...<sup>۱</sup>

از کامل بهایی نقل شده است که سهل بن سعد ساعدی گفت: سرها را بر نیزه دیدم و پیشاهنگ آنان، سر مطهر عباس بن علی علیه السلام بود. به او نگریستم، گویا که می‌خندید و سر مطهر امام علیه السلام پشت سر همه سرها قرار داده شده بود و پیش روی زنان حرم عصمت و طهارت. آن سر مطهر مهابت و جلالتی بزرگ داشت که از آن نوری به آسمان ساطع بود؛ سری که پیری بر آن عارض گشته بود و بر درختی نهاده بودند. مردم، گرد آن سر نورانی و مطهر جمع شده بودند و نور جلالتش را می‌نگریستند و آن سر مطهر قرائت قرآن می‌نمود. آنان را ابن زیاد فراخواند و سر مطهر حسین را پیش او بردند و سر را پیش روی خود نهاد، در حالی که انوار الهی از آن سر نورانی به آسمان کشیده می‌شد.

#### سهل بن سعد، روایتگر حدیث فاطمه علیها السلام

سهل بن سعد ساعدی روایتگر حدیث فاطمه زهرا علیها السلام است؛ روایتی که حضرت زهرا از پدر بزرگوارش نقل فرموده، که پدرم به علی علیه السلام فرمود: ای علی! تو خلیفه من بعد از منی و بعد از تو، فرزندان حسن، و بعد از فرزندان حسن، فرزندان حسین علیه السلام، و بعد از حسین، فرزندش علی بن الحسین علیه السلام و پس از او، فرزندش محمد بن علی الباقر علیه السلام و پس از او، فرزندش جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و بعد از او فرزندش موسی بن جعفر علیه السلام، و پس از او، فرزندش علی بن موسی الرضا علیه السلام و پس از او، فرزندش محمد بن علی الجواد علیه السلام و پس از فرزندش علی بن محمد الهادی علیه السلام و پس از او، فرزندش حسن بن علی العسکری علیه السلام، و بعد از او فرزندش که نامش هم نام من است و خداوند به وسیله او، زمین را پر از عدل و داد می‌نماید پس از آنکه از جور و ستم پر شده باشد؛

۱. الامام الحسین، ص ۲۳۲.

يَفْتَحُ اللَّهُ بِهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا فَهُمْ أُمَّةٌ الْحَقُّ وَالْأَسِنَّةُ الصِّدْقِ مَنْصُورٌ مَنْ  
نَصَرَهُمْ مَخْذُولٌ مَنْ خَدَّهُمْ<sup>۱</sup>.

خداوند به دست مهدی ﷺ شرق و غرب عالم را فتح می کند. آنان، امامان حق و زبان‌های راستین خدایند. پیروز است کسی که آنان را یاری کند و خوار و بی‌مقدار است کسی که آنان را خوار شمارد.

### جنایت حجاج بن یوسف ثقفی در حق سهل

حجاج بن یوسف ثقفی که از پلیدترین و جنایتکارترین حاکمان دوران اموی بود، جنایات فراوانی را بر یاران علی و طرفداران اهل بیت ﷺ وارد نمود؛ از جمله آن جنایات، جنایتی بود که بر جابر بن عبدالله انصاری و سهل بن سعد ساعدی وارد ساخت. حجاج، ایشان را به جرم دوستی اهل بیت ﷺ احضار کرد و فرمان داد از علی ﷺ، آن امیر تقوا و عدالت و پاکی بیزاری بجوبند؛ اما هیچ‌یک از آن دو شخصیت بزرگ و برخی از کسانی که با آنها بودند، حاضر به چنین کاری نشدند. آنها در برابر دژخیم تاریخ ایستادند و بر ولایت علی ﷺ و تبعیت از آن حضرت پای فشردند، ولی حجاج دستور داد بر دست و گردن آنها آهنی سرخ شده قرار دادند. دست‌های هر دو بزرگوار و گردن آنها را با آهن گداخته علامت نهادند تا به زعم خود، مردم عبرت گیرند و ولایت علی ﷺ را فرو نهند!

كَانَ الْحِجَّاجُ بْنُ يُوسُفَ الثَّقَفِيِّ، قَدْ خَتَمَ فِي يَدِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ وَفِي عُنُقِهِ وَفِي  
يَدِ سَهْلِ بْنِ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ وَعُنُقِهِ، يُرِيدُ إِذْلَاقَهُمْ وَأَنْ يَجْتَنِبَهُمُ النَّاسُ.<sup>۲</sup>

حجاج بن یوسف ثقفی به دست و گردن جابر بن عبدالله انصاری و به دست و گردن سهل بن سعد ساعدی با آهن گداخته علامت نهاد و سرخ کرد و غرضش آن بود که آنها را خوار سازد و به مردم بگوید که از آنها دوری جویند.

۱. المهدي المنتظر، الحاج حسين الشاكري، ج ۱، چاپخانه ستاره، ۱۴۲۰ هـ. ق، ص ۱۸۵.

۲. تدوين السنة الشريفة، السيد محمدرضا الجلالی، بی‌نا، ۱۴۱۲ هـ. ق، ص ۴۷۸.

**مدفون در بقیع**

در آغاز اشاره داشتیم که سهل بن سعد، اراده بیت المقدس کرده بود که در شام با حادثه مؤلمه اسارت خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام و فرزندان و زنان و خواهران گرامی امام حسین علیه السلام مواجه شد.

تواریخ معتبری، مانند «مروج الذهب» مسعودی و «الاستیعاب» نقل کرده‌اند که سهل ابن سعد ساعدی همراه کاروان اسیران به کربلا بازگشت و تا زمانی که در قید حیات بود، در مدینه ماند و در صدمین سال حیاتش در سال ۹۱ ه. ق، دار فانی را وداع گفت و در قبرستان بقیع مدفون گردید.

ابوالعباس سهل بن سعد الأنصاري الخزرجي الساعدي، المتوفى ۹۱ ه. في المدينة، و

**دفن بالبقيع.<sup>۱</sup>**

ابوالعباس، سهل بن سعد انصاری خزرجی ساعدی، در ۹۱ ه. ق در مدینه وفات یافت و در بقیع دفن شد.

**۳۲. جبیر بن مطعم**

جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف، صحابی جلیل القدر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پسر عموی آن حضرت است. پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله بر روش خود که بر سیره قبایل موجود در مکه بود، ثابت ماند، ولی در ماجرای فتح مکه، در زمره طلقا بود که به دست پیامبر آزاد شد و مورد لطف آن حضرت قرار گرفت و بعد از آن، به اسلام گروید و به خوبی اسلام را درک کرد و به احکام نورانی اسلام تشرف یافت و عامل به دستورات اسلام بود:

هو ابن المطعم بن عدي الذي هو من الطلقاء الذين حسن اسلامهم.<sup>۲</sup>

۱. الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۳۳۴.

۲. اسد الغابة، ج ۵، ص ۲۸۷ و ج ۱، ص ۳۲۳.

او پسر مطعم بن عدی است که جزو آزادشدگان است؛ آنان که اسلامشان نیکو شد و به نیکی به آن عمل کردند.

پدر او مردی بزرگوار بود که در مکه پیامبر را، هنگام بازگشت از طائف پناه داد و از این رو است که پیامبر ﷺ در دوران رسالتش از مطعم بن عدی به نیکی یاد کرده است. **ثُمَّ كَانَ ابْنُهُ جُبَيْرٌ شَرِيفًا مُطَاعًا وَ لَهُ رِوَايَةٌ أَحَادِيثٌ، رَوَى عَنْهُ وَلَدَاهُ الْفَقِيهَانِ مُحَمَّدٌ وَ نَافِعٌ، وَ سَلِيْمَانُ بْنُ صُرْدٍ، وَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ، وَ آخَرُونَ وَ أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، وَ كَثِيرٌ مِنَ الرِّوَاةِ.**<sup>۱</sup> پسر وی (مطعم) که جبیر باشد، فردی بود شریف و مطاع (که دیگران اطاعتش می کردند). او احادیثی را بیان کرده که دو فرزندش محمد و نافع و سلیمان بن صرد خزاعی و سعید بن مسیب و دیگران و ابوسلمه بن عبدالرحمان و بسیاری از روایان احادیث، از او نقل روایت و حدیث کرده اند.

**وَ قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ وَ غَيْرُهُ قَالُوا: أَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبَهُمْ، فَأَعْطَى جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ مِئَةَ مِنَ الْإِبِلِ... كَانَ جُبَيْرٌ مِنْ حُلَمَاءِ قُرَيْشٍ وَ سَادَتِهِمْ، وَ كَانَ يُؤَخِّدُ عَنْهُ النَّسَبَ.**

ابن اسحاق نقل کرده که عبدالله بن ابوبکر و دیگران گفته اند: پیامبر خدا ﷺ به کسانی برای تألیف قلوب هدایایی دادند؛ از جمله به جبیر بن مطعم صد شتر عنایت کردند و جبیر از انسان های بردبار قریش و از بزرگان آنها شمرده می شد و قریش خود را مفتخر می دانستند که نسبتشان را با او بیان بدارند و خود را به او منسوب نمایند.

### عالم به انساب عرب

جبیر بن مطعم در علم انساب مهارت فراوان داشت. برخی از مورخان نوشته اند: «وَ كَانَ جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ، أَعْلَمُ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ»<sup>۲</sup>؛ «جبیر بن مطعم، داناترین مردم به نسب عرب بود».

۱. اسد الغابة، ج ۱، ص ۳۲۴.

۲. شرح احقاق الحق، السيد المرعشی، ج ۱۲، من منشورات مکتبه آیت الله المرعشی، بی تا، ص ۹۰.

از این رو، بسیاری از کسانی که می‌خواستند از قبیله خود آگاهی یابند و بدانند که نسبتشان قرشی است یا غیر قرشی و یا از قبایل زیرمجموعه قریش بوده‌اند، به او مراجعه می‌کردند و او به درستی پاسخشان را می‌داد و این، نشانه هوش بالا و فطانتی بود که در جبیر بن مطعم وجود داشت.

#### روایتگر روایاتی از پیامبر خدا ﷺ

جبیر بن مطعم، روایاتی را از پیامبر خدا ﷺ نقل کرده که به نمونه‌ای از آن اشاره می‌کنیم:

عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَلَسْتُ بِوَلِيِّكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: إِنِّي أَوْشَكَ أَنْ أَدْعَى فَأُجِيبَ وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا.<sup>۱</sup>

از جبیر بن مطعم نقل است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمود: ای مردم، آیا من سرپرست و حاکم و صاحب اختیار شما نیستم؟ گفتند: آری، ای فرستاده خدا! فرمود: یقین دارم که به زودی از سوی خدا دعوت می‌شوم و دعوت حق را اجابت می‌کنم، من می‌روم و در میان شما دو امر گرانها و ارزشمند را باقی می‌گذارم؛ کتاب خدا و عترتم. پس بنگرید که بعد از من چگونه پاسشان می‌دارید.

شخصیت بزرگ جبیر بن مطعم، سبب شده است که بسیاری از مورخان او را به عنوان راوی حدیث غدیر خم به حساب آورده و از زمره آل محمد ﷺ یادش کرده‌اند.

#### دفن در بقیع و تاریخ وفات

جبیر بن مطعم، روزگار خود را با عزت در کنار پیامبر ﷺ سپری کرد و با حلم و بردباری ویژه رفتار نمود. او از بزرگان قریش بود و پس از رحلت پیامبر ﷺ، در مدینه

۱. خلاصه عقبات الانوار، السید حامد النقوی، ج ۲، سید علی حسینی میلانی، بی‌نا، ۱۴۰۴ ه.ق، ص ۲۴۱.

روزگار گذرانند و در دفاع از علی علیه السلام مبالغه زیاد کرد.

جبیر در سال ۵۵۷ ه. ق و به گفته مدائنی در سال ۵۸ و یا ۵۹ وفات نموده و در قبرستان بقیع دفن شده است.<sup>۱</sup>

### ۳۳. نوفل بن حارث

نوفل بن حارث بن عبدالمطلب در نزد پیامبر ﷺ شخصیتی محترم و معزز داشت. او پسر عموی آن حضرت بود و از تمام افراد بنی هاشم که شیوه مسلمانی برمی‌گزیدند، سن و سال بیشتری داشت. او هم‌سن عباس عموی پیامبر ﷺ بود. نوفل بن حارث بر اثر تعصب ویژه‌ای که داشت در مکه مسلمان نشد، لیکن همواره اسلام را محترم می‌شمرد. نوفل، ناگزیر همراه مشرکان در جنگ بدر حضور یافت، لیکن اشعاری از او نقل شده که نشان می‌دهد وی به پیروزی پیامبر ﷺ و لشکر اسلام یقین داشته است. او در جنگ بدر اسیر شد. پیامبر ﷺ به وی پیشنهاد کرد که فدیه خود را بپردازد و آزاد شود. نوفل گفت: مال و ثروتی ندارم. پیامبر ﷺ به او فرمود: نیزه‌هایی که در جدّه داری بده. نوفل هزار عدد نیزه در جده داشت که احدی از آن آگاه نبود. در این هنگام خطاب به پیامبر گفت: اکنون یقین کردم که تو پیامبر خدایی؛ زیرا هیچ‌کس جز خدا نمی‌دانست که من در جده چه دارم. آن نیزه‌ها را داد و آزاد شد و آیین اسلام را برگزید.<sup>۲</sup>

### لطف پیامبر به نوفل بن حارث

بر اساس شواهد تاریخی، پیامبر ﷺ در چندین مورد به نوفل بن حارث لطف فراوان نمود و این به خاطر نقشی است که نوفل در دادن ابزار جنگی به پیامبر ﷺ ایفا کرده بود؛ چه آنکه «در جنگ حنین، سه هزار نیزه فراهم ساخت و به پیامبر ﷺ بخشید تا آنها

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۹۵؛ تاریخ ابن خیاط، ص ۲۷۲؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۹۸.

۲. پیغمبر و یاران، ج ۵، ص ۲۹۶.

را میان سربازان جبهه اسلام تقسیم کنند. همچنین طبق نقل ابن سعد در طبقات، بسیاری از افراد در جنگ حنین پا به فرار گذاشتند اما نوفل جزو ده نفری بود که استقامت ورزیدند و در مقابل دشمن ایستادند و از نبرد نگریختند.<sup>۱</sup> اشاره شد که در برابر از خودگذشتگی‌ها و کمک‌های قابل توجه نوفل به مسلمانان، مانند دادن وسایل دفاعی به آنان، پیامبر خدا ﷺ به وی لطف فراوان کرد؛ از جمله اینکه، پس از هجرت نوفل به مدینه، پیامبر ﷺ در نزدیکی مسجد، خانه‌ای به او و عباس بخشید که با یک دیوار از هم جدا می‌شد. او تا زمانی که زنده بود، در آن خانه زیست و همواره آن خانه را از الطاف پیامبر ﷺ به خودش می‌دانست و در نزد همگان به آن افتخار می‌کرد.

#### بدرود حیات و دفن در بقیع

نوفل بن حارث، در قضایای دوره خلافت، بی‌طرف ماند ولی در دل، حق را به علی ع و خاندان رسالت داد. عاقبت در سال ۱۵ هجری، در زمان خلافت عمر، از دنیا رفت و در بقیع مدفون گردید:

فَحَمَلَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بَيْنَ الْعُمُودَيْنِ حَتَّى وَضَعَهُ بِالْبَقِيعِ وَصَلَّى عَلَيْهِ بِالْبَقِيعِ.<sup>۲</sup>

او را عمر بن خطاب، میان دو ستون حمل کرد تا آنکه در بقیع بر زمین نهاد و بر او در بقیع نماز خواند و دفنش نمود.

#### ۳۴. ابو عبس، عبدالرحمان

أَبُو عَبْسِ بْنِ جَبْرِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ زَيْدِ بْنِ جِشْمِ بْنِ حَارِثَةَ وَأَسْمَهُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ.<sup>۳</sup>

ابو عبس فرزند جبر بن عمرو بن زید بن جشم بن حارثه بن حارث اوسی است و اسم او عبد الرحمان است.

۱. ر.ک: طبقات، ج ۴، ص ۴۴.

۲. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۶۱۶.

۳. سیر اعلام النبلاء، جزء ۱۰، ص ۴۰۵.

او صحابه پیامبر خدا است که در نبردها و جنگ‌های بدر و احد شرکت داشت. از او فرزندان زیادی در مدینه باقی ماند. همه روزه به حضور پیامبر می‌رسید تا از حال آن بزرگوار آگاه باشد و در تاریخ دوره اسلامی اش نگاشته شده که روزی را بدون رسیدن به محضر پیامبر ﷺ، به پایان نبرد و در جمعه و جماعت مقید به شرکت بود.

#### علم کتابت

او به کتابت عربی آشنایی کامل داشت و با خطی خوش، عربی را می‌نگاشت و در موارد فراوانی، به دستور پیامبر خدا ﷺ، متن‌های مهم را می‌نگاشت که در سلسله روایت حدیثی، نقل‌های چندی که به دستور پیامبر ﷺ نگاشته وجود دارد.

#### شکستن بت‌ها

وقتی پیامبر ﷺ به ابوعبس فرمان داد همراه ابورده بن نیار، مأموریت شکستن بت‌های بنی حارثه را به عهده بگیرند، در او شور زایدالوصفی به وجود آمد و به همراه ابورده رفتند و بت‌های قبیله بنی حارثه را درهم شکستند. پیامبر ﷺ میان او و خنیس بن حذافه سهمی، که در بخش‌های پیشین شرح حال او را آوردیم، پیمان اخوت و برادری بست.

#### شرکت ابوعبس در قتل کعب بن اشرف

سریه‌ای در مدینه روی داد به نام «سریه قتل کعب بن اشرف». این سریه در ماه ربیع‌الاول سال سوم هجرت برای قتل کعب بن اشرف ترتیب داده شد.

کعب بن اشرف، شاعر بود و پیامبر ﷺ و اصحابش را هجو می‌کرد و در اشعار خود کافران قریش را بر ضد مسلمانان برمی‌انگیخت. هنگامی که پیامبر ﷺ به مدینه آمد، مردم مدینه ترکیبی از گروه‌های مختلف بودند. طوایف اوس و خرج جمعیت مسلمانان را تشکیل می‌دادند. طوایف دیگر (یهودیان و مشرکان) با این دو طایفه هم‌پیمان بودند. مشرکان و یهودیان مدینه، پیامبر ﷺ و اصحاب آن حضرت را به شدت

آزار می‌دادند و خداوند متعال پیامبر خود و مسلمانان را به شکیبایی و گذشت فرمان می‌داد تا اینکه در مورد آنان آیه‌ای نازل شد.

﴿لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾  
(آل عمران: ۱۸۶)

به یقین همه شما در احوال و جان‌های خود آزمایش می‌شوید! و از کسانی که پیش از شما به آنها (کتاب) آسمانی داده شده (یهود) و همچنین از مشرکان، سخنان آزار دهنده فراوان خواهید شنید و اگر استقامت کنید و تقوا پیش بگیرید، شایسته‌تر است؛ زیرا این، از کارهای مهم و قابل اطمینان است.

البته آیات دیگری هم در همین راستا نازل شد.

کعب بن اشرف از ناسزا گفتن و آزار رساندن به پیامبر ﷺ و مسلمانان خودداری نمی‌کرد. بلکه در این امر زیاده‌روی داشت. هنگامی که زید بن حارثه برای بشارت دادن پیروزی بدر بیرون آمد و کعب بن اشرف اسیران را در اسارت دید، ناراحت شده، به قوم خود گفت: «وای بر شما! به خدا سوگند امروز زیر زمین برای شما بهتر از روی زمین است. اینها که کشته و اسیر شدند، سران و بزرگان مردم بودند. شما چه فکر می‌کنید؟» آنها گفتند: «تا زنده هستیم با محمد دشمنی می‌ورزیم». کعب بن اشرف گفت:

چه ارزشی دارد؟ او خویشان خود را لگدکوب کرد و از میان برد. ولی من پیش قریش می‌روم و آنها را برمی‌انگیزم و برای کشته‌شدگانشان مرثیه می‌سرایم. شاید آنها راه بیفتند و من هم همراه آنها می‌آیم. اینجا بود که عازم مکه شد.<sup>۱</sup>

کعب، مرثیه‌ها سرود و اشعار حسان بن ثابت را هجو کرد. چون حسان بن ثابت شنید، به هجو کعب آغاز کرد. مکیان موضع کعب را نپذیرفتند و او ناگزیر شد که از مکه به مدینه

۱. عیون الاثر فی فنون المغازی و الشمال، سیدالناس، ابوالفتح محمد، بیروت، دارالقلم، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۱، ص ۳۴۸.

باز گردد. چون خبر آمدن او به مدینه رسید، پیامبر ﷺ فرمود: «خدایا! در ازای اشعاری که او سروده و شری که آشکار ساخته، به هر طریقی که صلاح میدانی او را جزا ده!»

#### تضمیم پیامبر ﷺ

پیامبر خدا ﷺ به مسلمانان فرمود: چه کسی شرّ کعب بن اشرف را از من دفع می‌کند؟ چند تن از آنان اعلام آمادگی کردند و گفتند: ای فرستاده خدا، ما می‌توانیم شرّ او را دفع کنیم. آنان عبارت بودند از: محمد بن مسلمه، ابونائله، ابوعبس بن جبر و حارث بن اوس. «آنان گفتند: ای پیامبر خدا، ما او را می‌کشیم. به ما اجازه بده که هر چه لازم باشد بگوییم. جز این چاره‌ای نیست. پیامبر فرمود: هر چه می‌خواهید بگویید»<sup>۱</sup>.

ابونائله و ابوعبس نزد کعب رفتند و در ظاهر، از محمد ﷺ بدگویی کردند و گفتند: او ما را به زحمت انداخته است! به هر طریقی بود او را آماده کردند که مثلاً با آنان در نابدی پیامبر ﷺ همکاری کند. او پیشنهاد آنان را پذیرفت اما تضمین خواست. ابونائله و ابوعبس برای اینکه بتوانند با خود سلاح همراه ببرند، گفتند به تو سلاح جنگی می‌دهیم و او پذیرفت. این چهار نفر، شبانه حضور پیامبر ﷺ رسیدند و ماجرا را به پیامبر ﷺ گفتند. حضرت فرمود: کار خوبی کرده‌اید، اکنون به یاد و نام خدا بروید. پیامبر ﷺ آنان را تا بقیع بدرقه کرد و آنها به سمت خانه کعب بن اشرف به راه افتادند. ابوعبس و همراهان چون کنار خانه کعب رسیدند، دو تن از ایشان (ابونائله و ابوعبس) او را صدا زدند. کعب بن اشرف که تازه عروسی کرده بود، چون برخاست، زنش گوشه لباسش را گرفت و پرسید: کجا می‌روی؟ گفت: با آنان قراری دارم. نائله برادر رضاعی من است، اگر می‌دانست خوابم بیدارم نمی‌کرد و با دست خود جامه‌اش را گرفت و رفت.<sup>۲</sup>

پس از ساعتی گفت و گو، آن چهار تن به کعب اطمینان دادند که همراه او خواهند بود و

۱. البداية و النهاية، ج ۴، ص ۵۰.

۲. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۴.

از وی خواستند که با هم، برای ادامه گفتگو به شرح العجور بروند و به راه افتادند. نائله دست به موهای کعب برد و گفت: چه موهای زیبا و معطری داری؟ کعب گفت: آری، این عطر را همه روزه به موهایم می‌مالم. بالاخره اطمینان یافت که مسأله‌ای نیست و خطری تهدیدش نمی‌کند. ابونائله بار دیگر به موهای او دست زد و همان سخن را تکرار کرد و باز مسافتی رفتند. دفعه سوم، ابونائله دست خود را به موهای او برده، آن را به چنگ گرفت و محکم به عقب فشار داد و به حارث و ابوعبس گفت: بکشید دشمن خدا را! آن دو با شمشیر به جانش افتادند و شَرش را از سر اسلام و مسلمانان کوتاه کردند.

#### بدرود حیات و دفن در بقیع

ابوعبس، صحابی پاکبخته پیامبر ﷺ تا زمان خلافت عثمان در مدینه روزگار گذراند، لیکن متأسفانه نقل چندانی از چگونگی موضع‌گیری‌ها و عقایدش پس از رحلت پیامبر ﷺ در دست نیست، اما قدر مسلم آن است که نکوهشی در منابع و مطاوی تاریخی از وی نشده است. در هر حال در سال ۳۴ هـ. ق. در دوره خلافت عثمان، بدرود حیات گفت و در بقیع دفن گردید:

مات أبو عبس في سنة أربع وثلاثين في خلافة عثمان بن عفان و هو ابن سبعين سنة وصلّى عليه عثمان و دفن بالبقع.<sup>۱</sup>

ابوعبس، در سال سی و چهارم هجرت، در دوره خلافت عثمان از دنیا رفت، در حالی که هفتاد سال از سن وی گذشته بود. عثمان بر او نماز خواند و در بقیع دفنش کردند.

#### ۳۵. عبدالله بن امّ مکتوم

نامش عبدالله فرزند عمرو است. او در مکه به دنیا آمد و در همان شهر زیست تا آنکه پیامبر خدا ﷺ رسالت یافت و مبعوث گردید. پس از شنیدن دعوت پیامبر ﷺ به جمع یاران آن حضرت پیوست و مسلمانی برگزید و شیفته آیات وحی شد.

۱. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۵۱.

## هجرت به مدینه

ابن امّ مکتوم، صحابی صادق پیامبر ﷺ، همواره در کنار آن حضرت بود و چون آن گرامی، به مدینه هجرت کرد، ابن امّ مکتوم هم پس از چند روز، همراه با کاروان مهاجران، به مدینه النبی هجرت نمود و همواره صداقت و ارادتش به پیامبر ﷺ را حفظ کرد و تا پایان عمر آن حضرت و پس از رحلت ایشان، ملازم آرمان‌هایش بود.

## ابن امّ مکتوم، مؤذن پیامبر ﷺ

پیغمبر خدا ﷺ دو مؤذن داشت: مؤذنی مشهور و نامدار به نام «بلال بن رباح حبشی» و عبدالله بن امّ مکتوم؛

- كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُؤَذِّنَانِ؛ أَحَدُهُمَا بِلَالٌ وَالْآخَرُ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ وَكَانَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ أَعْمَى وَكَانَ يُؤَذِّنُ قَبْلَ الصُّبْحِ.<sup>۱</sup>

پیامبر خدا ﷺ دو مؤذن داشت؛ یکی از آن دو، بلال (ابن رباح حبشی) بود و دومی، عبدالله بن امّ مکتوم که نابینا بود و پیش از صبح (برای نماز شب) اذان می‌گفت.

- وَكَانَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ يُؤَذِّنُ قَبْلَ بِلَالٍ بِالصُّبْحِ وَكَانَ يُؤَذِّنُ بِلَالٌ بَعْدَ ابْنِ أُمِّ مَكْتُومٍ.<sup>۲</sup>

ابن امّ مکتوم پیش از بلال اذان می‌گفت و بلال بعد از ابن امّ مکتوم.

در روایتی دیگر این‌گونه آمده است که در ماه مبارک رمضان پیامبر ﷺ فرمودند:

إِذَا أَدَانَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ فَكُلُوا فَإِنَّهُ يُؤَذِّنُ بِاللَّيْلِ وَإِذَا أَدَانَ بِلَالٌ فَامْسِكُوا.<sup>۳</sup>

هرگاه ابن امّ مکتوم اذان گفت، بخورید که او در شب اذان می‌گوید و هر گاه بلال اذان گفت امساک کرده و از خوردن باز ایستید.

در واقع، اذان ابن امّ مکتوم به معنای اعلام این نکته بوده که مردم بدانند دارند وارد

۱. بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۱۱۱.

۲. کشف اللتام، بهاء الدین محمد بن حسن بن محمد اصفهانی، معروف به فاضل هندی، منشورات مکتبة المرعشی، ۱۴۰۵ هـ.ق،

ج ۱، ص ۲۰۷.

۳. الحدائق الناضرة، ج ۷، ص ۳۳۸.

صبح می‌شوند، مواظب باشند که بعد از او بلال اذان خواهد گفت. به خوبی می‌دانیم که شأن مؤذن در صدر اسلام، شأن والایی بوده و مقامی معنوی است که پیامبر خدا ﷺ این مقام معنوی را به افرادی می‌دادند که در نظر ایشان، برای این امر، صالح و شایسته بودند و البته به معنای آن نیست که دیگر صحابه صادق پیامبر ﷺ این محبوبیت و جایگاه را نداشته‌اند؛ زیرا به افراد معدودی برای گفتن اذان نیاز بوده است.

#### امامت بر مردم در نماز جماعت

عبدالله بن ام‌مکتوم، فردی نابینا بوده که به دستور پیامبر ﷺ بر مردم اقامه جماعت می‌کرد؛ زیرا او هم دارای تقوا و ملکه عدالت نفسانی بود و هم در نماز قرائتی زیبا داشت و از همین رو، هنگامی که برخی از یاران پیامبر ﷺ از ایشان درباره امامت جماعت به وسیله ابن ام‌مکتوم پرسیدند: حضرت فرمود: «يَوْمُكُمْ أَفْرُوكُمْ»؛ «باید با قرائت‌ترین شما بر شما امامت کند».

و آن‌گاه که افراد از پیامبر ﷺ می‌پرسیدند: آیا می‌شود نابینا بر مردم اقامه جماعت کند؟ می‌فرمود: «إِمَامَةٌ ابْنِ أُمِّ مَكْتُومٍ فَضْلٌ لَكُمْ»<sup>۲</sup>؛ «امامت ابن ام‌مکتوم فضیلتی است بر شما». علامه حلّی در تذکرة الفقها این‌گونه نگاشته است:

أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اسْتَخْلَفَ ابْنَ أُمِّ مَكْتُومٍ يَوْمَ النَّاسِ وَ كَانَ أَعْمَى. قَالَ الشَّعْبِيُّ: غَزَا النَّبِيُّ ﷺ ثَلَاثَ عَشْرَةَ غَزْوَةً، كُلٌّ ذَلِكَ يَقْدَمُ ابْنَ أُمِّ مَكْتُومٍ يَصَلِّيَ بِالنَّاسِ.<sup>۳</sup>

پیامبر خدا ﷺ ابن ام‌مکتوم را جانشین خویش ساخت تا بر مردم اقامه جماعت کند، در حالی که نابینا بود. شعبی از قول پیامبر ﷺ نقل کرده که پیامبر ﷺ در سیزده غزوه ابن ام‌مکتوم را پیش انداخت تا برای مردم نماز جماعت بخواند.

۱. الحدائق الناضرة، ج ۴، ص ۲۱۹.

۲. همان، ج ۴، ص ۲۲۰.

۳. الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۲۰۵.

قال ابن حجر: رواه جماعة من أهل العلم بالنسب والسيره: أنّ النبي استخلف ابن أمّ مكتوم ثلاث عشر مدّة في الأبواء وبواط، وذي العشيرة و غزوته في طلب كرز بن جابر، و غزوة السويق و غطفان و غزوة أحد و حمراء الأسد و نجران و ذات الرقاع و في خروجه في حجة الوداع و في خروجه إلى بدر... و كان النبي ﷺ يستخلفه على المدينة، يصليّ بالناس عاتمة غزواته، استخلفه على المدينة في غزوة بني النضير و غزوة الخندق و في غزوة بني قريظة و غزوة بني لحيان.<sup>۱</sup>

ابن حجر و جماعتی از اهل علم که دانش سیره و نسب را می دانستند، نقل کرده اند که پیامبر ﷺ در سیزده غزوه ابن امّ مکتوم را جانشین خویش کرد؛ مانند ابواء و بواط و ذی العشیره و غزوه ای که پیامبر در جستجوی کرز بن جابر بود و غزوه غطفان و اُحد، و حمراء الأسد و نجران و ذات الرقاع و نیز هنگام رفتن به حج و داع و در جنگ بدر او را برای امامت جماعت در مدینه جانشین خود کردند... و نیز پیامبر او را جانشین خویش می ساخت تا در مدینه بماند و در تمام غزوه ها بر مردم امامت جماعت کند. همچنین او را در غزوه بنی نضیر، خندق، بنی قریظه و غزوه بنی لحيان جانشین خویش ساخت که در مدینه بر مردم امامت جماعت کند.

#### درسی از زندگی ابن امّ مکتوم

در منابع تاریخی نقل شده که روزی ابن امّ مکتوم به خانه پیامبر ﷺ رفت. زمانی که او وارد خانه شد، دو تن از همسران پیامبر ﷺ در نزد پیامبر ﷺ بودند. آنها پوشش و حجاب نگرفتند، پیامبر ﷺ به آنان دستور داد که حجاب خود برگیرند.

آن دو گفتند: ای فرستاده خدا، او نابینا است! پیامبر ﷺ پرسید: آیا شما هم نابینا هستید؟  
روته امّ سلمة قالت: كنت أنا و میمونة عند النبي ﷺ فأقبل ابن امّ مکتوم فقال:  
«احتجبا عنه» فقلنا: إنه أعمى، فقال: أفعمياوان أنتما؟!<sup>۲</sup>

۱. الاصابة، ج ۴، ص ۴۹۵.

۲. الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۱۷۶.

ام سلمه روایت کرده که من و میمونه نزد پیامبر ﷺ بودیم و ابن ام مکتوم وارد شد، پیامبر خدا ﷺ فرمودند: حجاب خود برگیرید. گفتیم: او که نابینا است، چه نیازی به حجاب است؟ فرمود: آیا شما هم نابینا هستید؟

در روایت دیگر آمده است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَهَا أُدْخِلَا الْبَيْتَ. فَقَالَتْ إِنَّهُ أَعْمَى. فَقَالَ: إِنَّ لَمْ يَرَ كُفًا فَإِنَّكُمْ تَرِيَانَهُ.<sup>۱</sup>  
پیامبر ﷺ به ایشان (دو تن از همسرانش) فرمودند: وارد خانه شوید. آنان گفتند: ابن ام مکتوم ما را نمی بیند. حضرت فرمودند: او شما را نمی بیند، شما که او را می بینید. از این ماجرا، به خوبی می توان فهمید که زنان در مسأله حجاب باید نهایت دقت را بکنند و در هر حالی، خود را از نامحرم بیوشانند.

نزول آیات سوره عبس درباره ابن ام مکتوم

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى \* أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى \* وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى \* أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ  
الذِّكْرَى﴾ (عبس: ۱-۴)

چهره درهم کشید و روی برتافت، از اینکه نابینایی به سراغ او آمده بود! تو چه می دانی شاید او پاکی و تقوا پیشه کند، یا متذکر گردد و این تذکر به حال او مفید باشد!

مرحوم طبرسی نقل کرده است:

قيل نزلت الآيات في عبدالله بن أم مكتوم وهو عبدالله بن شريح ابن مالك بن ربيعة الفهري من بني عامر بن لؤي وذلك أنه أتى رسول الله ﷺ وهو يناجي عتبة بن ربيعة و أبا جهل بن هشام و العباس بن عبدالمطلب و أمية بن خلف، يدعوهم إلى الله و يرجو إسلامهم فقال: يا رسول الله أفرثني و علمني مما علمك الله، فجعل يناديه و يكرر النداء و لا يدري أنه مشغل مقبل على غيره حتى ظهرت الكراهة في وجه رسول الله ﷺ

لقطعه کلامه... فنزلت الآيات، و كان رسول الله بعد ذلك يكرمه و إذا رآه، قال: مرحباً بمن عاتبني فيه ربي و يقول له: هل لك من حاجة؟ و استخلفه على المدينة مرتين في غزوتين.<sup>۱</sup>

گفته شده، آیات اول سوره عبس، درباره عبدالله بن اممکتوم نازل شده است؛ در زمانی که پیامبر خدا ﷺ با عتبه و ابوجهل بن هشام و عباس بن عبدالمطلب و امیه بن خلف، گفت و گو می کرد تا آنها را ارشاد و هدایت کند و به اسلام فرا بخواند، که در این هنگام، عبدالله بن اممکتوم وارد شد و گفت: ای پیامبر! بخوان بر من آنچه را که بر تو نازل شده و آموزشم ده. این سخن را مکرر با صدای بلند می گفت و نمی دانست که پیامبر ﷺ مشغول گفت و گو و ارشاد دیگران بود، که نوعی کراهت در چهره حضرت ظاهر شد، به خاطر آنکه کلام رسول را قطع نمود. پس در این هنگام این آیات (آیات نخست سوره عبس) نازل شد. پیامبر ﷺ بعد از این ماجرا او را احترام می کردند و هرگاه ایشان را می دیدند، می فرمودند: درود بر کسی که خدا درباره او به من عتاب کرد و خطاب به او (ابن اممکتوم) فرمود: ای ابن اممکتوم، آیا حاجتی داری از من بخواهی؟ و پیامبر ابن اممکتوم را بارها به جای خود بر مدینه جانشین ساختند.

برخی از مفسران نقل کرده اند که کراهت در چهره حضرت رسول نبود بلکه در چهره امیه بن خلف بود که نابینایی وارد شد و...

البته منظور ما این نیست که کراهت در چهره چه کسی ظاهر شده، مراد آن است که آن فرد یا پیامبر ﷺ مورد عتاب قرار گرفته؛ زیرا ابن اممکتوم زمینه پذیرش و هدایت داشته؛ چنان که بعداً هم این نکته نمودار شد و لذا پیامبر او را مورد تکریم و احترام قرار داد.

### نابینایی، معلّم قرآن

ابن امّکتوم، حافظه‌ای قوی و سرشار داشت. با اینکه چشمانش نمی‌دید، قرآن را حفظ بود و به افراد دیگر می‌آموخت و پیامبر خدا ﷺ هم به ابن امّکتوم دستور دادند که او قرآن را به دیگران بیاموزد.

بخاری به اسناد خود از ابن اسحاق از براء بن معرور آورده است که می‌گفت: از اصحاب نبی گرامی ﷺ نخستین کسانی که در مدینه بر ما وارد شدند، مصعب بن عمیر و عبدالله بن امّکتوم بودند که قرآن کریم را به ما می‌آموختند و ما هم به سخنان آنها گوش فرا می‌دادیم و قرآن را از آن دو فرا گرفتیم.<sup>۱</sup>

### بدرود زندگی

ابن امّکتوم، بعد از رحلت نبی گرامی ﷺ تا سال ۲۳ ق. در قید حیات بود. تاریخ، از زندگی او پس از رحلت پیامبر ﷺ نقل چندانی ندارد، جز اینکه در نقل‌ها وارد شده که او در جنگ قادسیه هم حضور داشت و اذان می‌گفت و قرآن تلاوت می‌کرد.

وقد غزا ابن امّ مکتوم، و كان يمسك الراية في بعض حروب القادسية.<sup>۲</sup>

ابن امّکتوم در جنگ‌ها و غزوات حضور داشت و پرچم را در بعضی از جنگ‌های قادسیه به دست می‌گرفت.

در هر حال، ابن امّکتوم، تا سال ۲۳ هـ. ق. در قید حیات بود و خدمات فراوانی را به اسلام کرد.

او در زمان خلافت عمر، زندگی را بدرود گفت و در جوار حق آرمید؛ «صَلَّى عَلَيْهِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَ دُفِنَ بِالْبَيْعِ»<sup>۳</sup>؛ «عمر بن خطاب بر جنازه‌اش نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید».

۱. کشف الفهارس، سید محمدباقر حجتی، انتشارات سروش، ۱۳۷۰ هـ. ش، ص ۱۳۲.

۲. تفسیر الثعالی، عبدالرحمان بن محمد بن مخلوف الثعالی، ج ۵، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۹۷ م، ص ۲۵۴.

۳. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۱۴.

نکته قابل یادآوری این است که فردی نابینا این همه محبوبیت می‌یابد. معلّم قرآن و نیز جانشین پیامبر ﷺ در مدینه در غیاب او می‌شود و در نماز، امام مردم می‌شود و هرگز راه انحراف نمی‌رود و پیامبر ﷺ به او فوق‌العاده احترام می‌گذارد.

### ۳۶. قیس بن عاصم منقری

قیس بن عاصم بن سنان بن خالد بن منقر بن عبید بن مقاعس التمیمی المنقری، کنیه‌اش ابوعلی و یا ابوظحّه و یا ابوقبیصه بوده که بیشتر مورخان نام‌آور گفته‌اند: او همان ابوعلی، قیس بن عاصم منقری است.

قدم فی وفد بنی تمیم علی رسول الله ﷺ و ذلك فی سنة تسع، فلما رآه رسول الله ﷺ قال:  
هذا سید أهل الوبر. و كان عاقلاً حلیماً مشهوراً بالحلم.<sup>۱</sup>

او (قیس بن عاصم) در سال نهم هجرت، با جمعی از بنی تمیم بر پیامبر خدا ﷺ وارد شد، چون فردی عاقل و حلیم و مشهور به حلم بود، پیامبر ﷺ تا او را دیدند، فرمودند: این مرد، آقای انسان‌ها است.

### تحریم شراب در عهد جاهلیت

به این دلیل که فردی عاقل و خردمند بود و ضررهای شراب را می‌دانست، پیش از ظهور اسلام، خوردن شراب را بر خود حرام کرد و دیگر لب و دهان خویش را بر آن آلوده نمی‌ساخت و می‌گفت: شراب زایل‌کننده خرد و اندیشه است. تحریم شراب از این رو بود که او در دوره جاهلیت تجارت شراب داشت، روزی به اندازه‌ای شراب آشامید که از خود بی‌خود شد؛ لذا در حال مستی گریبان ناموس خویش گرفت و بر وی سخنان بیهوده گفت و به ماه می‌نگریست و یاوه می‌گفت، چون به هوش آمد، ماجرای سخنان بیهوده‌اش را به وی گفتند. از کار خویش به شدت نفرت یافت، همانجا شراب‌ها را بریخت و افراد گماشته بر شراب را آزاد کرد، پول‌های کسب شده از راه

۱. الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۱، ص ۴۰۰.

تجارت شراب را به مستمندان داد و آن را بر خود تحریم کرد و سوگند خورد که هرگز لب به شراب آلوده نسازد. او آن‌گاه این اشعار را سرود:

رَأَيْتَ الْخَمْرَ صَالِحَةً وَفِيهَا خِصَالٌ تُفْسِدُ الرَّجُلَ الْحَلِيمَا  
 فَلَا وَ اللَّهُ أَشْرَبَهَا صَحِيحًا وَلَا أَشْفَى بِهَا أَبْدَأَ سَقِيمَا  
 وَلَا أَعْطَى بِهَا ثَمَنًا حَيَاتِي وَلَا أَدْعُو لَهَا أَبْدَأَ نَدِيمَا  
 فَإِنَّ الْخَمْرَ تَفْضَحُ شَارِبِيهَا وَتَجْنِيهِمْ بِهَا الْأَمْرَ الْعَظِيمَا<sup>۱</sup>

شراب چیز خوبی است؛ ولی در آن خصوصیتی است که مرد حلیم را تباه می‌کند. به خدا سوگند، در حال صحتم هرگز آن را نخواهم آشامید و هرگز از آن به عنوان معالجه استفاده نخواهم کرد. تا زنده‌ام پولی برایش هزینه نمی‌کنم و همنشین خود را به آن نخواهم خواند؛ زیرا شراب، آشامنده‌اش را رسوا می‌کند و منشأ خطرهای بزرگی است.

#### پند و اندرز پیامبر ﷺ به قیس بن عاصم

انسان‌های خردمند و با هوش همواره در پی کسب دانش و معرفت‌اند و در هر مرتبه‌ای از دانش که باشند باز هم می‌کوشند تا از افراد لایق و اندیشمند بهره ببرند. قیس که خود مردی حکیم است، همین که به پیامبر خدا ﷺ دست می‌یابد، همواره در کنار آن حضرت قرار می‌گیرد و ملتسانه می‌خواهد که از شریعه علم نبی بهره گیرد. قیس در جلسه نخست پس از مسلمانی‌اش، از محضر پیامبر خدا ﷺ، تقاضای پند و موعظه کرد.

خلیفه بن حصین گوید: از قیس بن عاصم منقروی شنیدم که می‌گفت: بر پیامبر خدا ﷺ وارد شدم که در میان جماعتی از بنی تمیم بود. از آن حضرت موعظه خواستم، فرمود: با آب سدر غسل کن. امرش را اطاعت کردم و به محضرش رفتم. بار دیگر عرض کردم: مرا موعظه فرما تا به آن سود برم. پیامبر ﷺ فرمود:

يَا قَيْسُ، إِنَّ مَعَ الْعِزِّ ذُلًّا، وَإِنَّ مَعَ الْحَيَاةِ مَوْتًا، وَإِنَّ مَعَ الدُّنْيَا آخِرَةً، وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ

حَسِيْبًا، وَعَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَّقِيْبًا، وَإِنَّ لِكُلِّ حَسَنَةٍ ثَوَابًا، وَلِكُلِّ سَيِّئَةٍ عِقَابًا، وَإِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا، وَإِنَّهُ يَا قَيْسُ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ قَرِيْنٍ يُدْفَنُ مَعَكَ، وَهُوَ حَيٌّ، وَتُدْفَنُ مَعَهُ وَأَنْتَ مَيِّتٌ، فَإِنْ كَانَ كَرِيْبًا أَكْرَمَكَ، وَإِنْ كَانَ لَيْبًا أَسْلَمَكَ، لَا يُخَشِّرُ إِلَّا مَعَكَ، وَلَا تُخَشِّرُ إِلَّا مَعَهُ، وَلَا تُسْأَلُ إِلَّا عَنْهُ، وَلَا تُبْعَثُ إِلَّا مَعَهُ، فَلَا تُجْعَلُهُ إِلَّا صَالِحًا، فَإِنَّهُ إِنْ كَانَ صَالِحًا لَمْ تَأْتَسْ إِلَّا بِهِ، وَإِنْ كَانَ فَاحِشًا لَا تَسْتَوْحِشُ إِلَّا مِنْهُ وَهُوَ عَمَلُكَ.<sup>۱</sup>

بدان ای قیس! که با عزت، ذلت و خواری همراه است و با زندگی مرگ، و با دنیا آخرت، و با هر چیزی حسابگری است و با هر چیزی مراقب و نگهداری است. هر حسنه‌ای را ثوابی است و هر گناهی را عقوبتی و هر مدتی را پایانی. ای قیس! برای تو ناچار رفیقی باید در قبرت، در حالی که تو مرده‌ای و او زنده است. اگر رفیق خوبی باشد، تو را گرمی می‌دارد و اگر بد باشد، تو را تسلیم نکبت و عذاب سازد. او جز با تو محشور نخواهد شد و جز با تو برانگیخته نمی‌شود و جز درباره تو از او نخواهند پرسید و در قیامت جز با او مبعوث نشوی. پس همنشین قبر خود را قرار مده مگر امری صالح و نکو و شایسته، که اگر خوب باشد نجات دهد و اگر بد باشد برای تو منشأ ترس شود. و آن، عمل و کردار تو است.

در متن روایت آمده است که قیس به پیامبر ﷺ گفت:

ای رسول گرامی! اگر این سخنان شما به شعر درآید، مطلوب است. فردی از صحابه به نام صلصال که در گفتن شعر مهارت داشت، آن را این گونه به شعر در آورد:

تَخَيَّرَ قَرِيْبًا مِنْ فِعَالِكَ إِنَّمَا	قَرِيْنُ الْفَتَىٰ فِي الْقَبْرِ مَا كَانَ يَفْعَلُ
فَلَا بُدَّ لِلْإِنْسَانِ مِنْ أَنْ يُعِدَّهُ	لِيَوْمٍ يُنَادَى الْمَرْءُ فِيهِ فَيُقْبَلُ
فَإِنْ كُنْتَ مَشْغُولًا بِشَيْءٍ فَلَا تَكُنْ	بِغَيْرِ الَّذِي يَرْضَى بِهِ اللَّهُ تَشْغَلُ
فَمَا يَصْحَبُ الْإِنْسَانَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ	وَمِنْ قَبْلِهِ إِلَّا الَّذِي كَانَ يَعْمَلُ
أَلَا إِنَّمَا الْإِنْسَانُ ضَيْفٌ لِأَهْلِهِ	يَقِيْمُ قَلِيْلًا عِنْدَهُمْ ثُمَّ يَرْحَلُ <sup>۲</sup>

۱. اعلام الدین فی صفات المؤمنین، حسن بن ابی الحسن دیلمی، مؤسسه آل‌البیت، بی‌تا، ص ۳۳۲.

۲. همان، ص ۳۳۳.

از کردار خویش، دوستی برای خود برگزین که رفیق آدمی در گور (برزخ) همانا اعمال او است. پس ناگزیر، انسان باید عملی را برای روز رستاخیز و روزی که فراخوانده می‌شود برگزیند. پس اگر به کاری سرگرم می‌شوی، مراقب باش کاری باشد که رضای خدا در آن است. پس پیش و پس از مرگ، جز عمل انسان، همنشینش نخواهد بود. همانا آدمی در جمع خانواده‌اش میهمانی بیش نیست که اندکی در میان ایشان درنگ و سپس به سرای آخرت کوچ خواهد کرد.

#### قیس، حلیم و بردبار

در تاریخ عرب، حلم و بردباری را به احنف بن قیس مثال می‌زنند لیکن با این حال وقتی از احنف بن قیس پرسیدند حلم را از که آموختی؟ گفت: از قیس بن عاصم منقری. یک بار او را دیدم که روبروی خانه‌اش تکیه به شمشیر کرده و مردم را پند و اندرز می‌داد. در این میان، کشته‌ای را با مردی که دست‌هایش را بسته بودند، آوردند. به قیس گفتند: این پسر برادر تو است که پسرت را کشته است! اما به خدا سوگند، قیس نه تکیه‌اش را از شمشیر گرفت و نه سخنش را قطع کرد، بلکه به سخنانش ادامه داد و بی‌آنکه حواسش به هم بریزد و یا لکنتی به او دست دهد، سخنش را به پایان رساند. چون از سخنرانی فارغ شد، متوجه پسر برادرش گردید و گفت: پسر برادرم! بد کاری مرتکب شدی، خدایت را نافرمانی کردی، رحم و خویشاوندی خود را بریدی! تیر خود را درباره خودت به کار انداختی و افرادت را کم کردی!

سپس پسر دیگرش را طرف سخن قرار داد و گفت: «بازوهای پسر عمویت را باز کن و برادرت را به خاک بسپار و صد شتر دیه برادرت را از مال من به مادرت تقدیم کن؛ زیرا او از عشیره و فامیلی دیگر است».<sup>۱</sup>

۱. اسد الغابة، ص ۲۲۹.

**حضور قیس در فتح مکه، حنین و طائف**

بیشتر اشاره شد که قیس بن عاصم در سال نهم هجرت، به پیامبر خدا ﷺ ایمان آورد، اما در عین حال، بسیاری از مورخان نوشته‌اند که سال هشتم و قبل از فتح مکه رخ داده و لذا در فتح مکه هم شرکت داشت و در حنین و طائف نیز با پیامبر خدا ﷺ بود و در کنارش با دشمنان او جنگید.

وَكَانَ شَيْخًا عَالِمًا حَلِيمًا مُعَمِّدًا وَ شَاهِدَ الْفَتْحِ وَالْحَنِينِ وَالطَّائِفِ.<sup>۱</sup>

قیس، پیرمردی عالم، دارای حلم و سن زیاد بود که در فتح مکه و حنین و طائف نیز حضور داشت.

**همراه کاروان به دربار هرقل**

در سال نهم هجرت، پیامبر ﷺ چند نفر را به دربار هرقل فرستاد که نامه پیامبر ﷺ را به او برسانند و به اسلام دعوتش کنند، در میان آن چند نفری که به دربار هرقل رفتند قیس بن عاصم منقری، فرد دانای حلیم و بردبار بود.

هنگامی که فرستادگان پیامبر ﷺ، مقابل هرقل قرار گرفتند، هرقل بدون فرد مترجم گفت: چه کسی داناترین شما است که از او پرسش‌هایم را بپرسم؟ همه آنان، به قیس ابن عاصم نگریستند. هرقل خطاب به قیس گفت: به حق دینی که داری، از معجزات پیامبرتان چه دیده‌ای؟

قیس در پاسخ وی گفت: در سفری با پیامبر بودم که مردی عرب خدمت ایشان رسید، پیامبر از او پرسید: آیا گواهی می‌دهی که خدایی جز خدای عالم نیست و من فرستاده خدایم؟ مرد عرب گفت: چه کسی هست به آنچه که می‌گویی گواهی دهد؟ پیامبر به درختی که در آن حوالی بود اشاره کرده، فرمودند: این درخت گواهی می‌دهد.

۱. معنی معجزات الأنبياء، مرکز الرساله، بی‌تا، ص ۲۳۹.

پیامبر درخت را فراخواند و درخت نزدیک آمد و سه بار پیامبر از او شهادت و گواهی خواست و درخت سه مرتبه به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر گواهی داد. سپس پیامبر به درخت امر کرد که به جای خود باز گردد و درخت بازگشت.

هرقل گفت: ما در کتاب خود خوانده‌ایم که فردی از امت پیامبر شما اگر گناهی کند، بر او یکی نوشته شود و اگر عملی خیر انجام دهد، ده ثواب برایش می‌نویسند. قیس گفت: آری، او پیامبر ما است که این آیه بر او نازل شد: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا﴾.

هرقل گفت: پیامبری که موسی به وجود او بشارت داده، در روز قیامت گواه بر مردم و شاهد بر آنها است. قیس گفت: آری، چنین است، قرآن هم فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾؛ «ما ای پیامبر، تو را شاهد، بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده فرستادیم».

#### نصایح قیس هنگام مرگ

قیس به هنگام مرگش، این جملات را - که برای همیشه و همه انسان‌ها راهگشا است - خطاب به فرزندان‌ش بیان کرد:

يَا بَنِي خُدُوَا عَنِّي، فَإِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ أَنْصَحَ لَكُمْ مِنِّي، إِذَا أَنَا مَتَّ فِسُودُوا كِبَارَكُمْ لَا تَسُودُوا صِغَارَكُمْ فَيَسْفَهُ النَّاسُ كِبَارَكُمْ وَتَهُونُوا عَلَيْهِمْ وَعَلَيْكُمْ بِإِصْلَاحِ الْمَالِ، فَإِنَّهُ مِنْبَهَةٌ الْكَرِيمِ، وَيُسْتَعْنَى بِهِ عَنِ اللَّئِيمِ، وَإِيَّاكُمْ وَالْمَسْأَلَةَ، فَإِنَّهَا آخِرُ كَسْبِ الرَّجُلِ، فَإِذَا مَتَّ فَلَا تَنُوحُوا عَلَيَّ... .

فرزندانم! از من فراگیرید که فردی مشفق‌تر و ناصح‌تر از خودم برایتان سراغ ندارم. هرگاه من مُردم، بزرگانتان را محترم شمارید و بر خود سیادت و آقایی دهید، ولی افراد کم‌مایه و کوچک را سیادت ندهید که مردم، بزرگان شما را سفیه و نادان می‌پندارند و برحذر می‌دارم شما را از اینکه چیزی از مردم بخواهید که آخرین کسب و تلاش شما خواهد شد. هرگاه مُردم، بر من نوحه و زاری نکنید.

هنگامی که قیس از دنیا رفت، عبده بن طیب درباره‌اش چنین سرود:

عليك سلام الله، قيس بن عاصم  
ورحمته ما شاء أن يترحمها  
فما كان قيس هلكته هلكت واحد ولكن بنيان قوم تهدما

سلام ورحمت خدا بر تو ای قیس بن عاصم! تا آن زمان که رحمتش شامل حال مخلوقات است. مرگ قیس مرگ یک فرد نبود، بلکه مرگ او بنیان قومی را درهم ریخت.

#### قیس، مدفون در بقیع

قیس بن عاصم، تا سال ۲۰ هجرت در قید حیات بود و در دوره خلافت عمر، خلیفه دوم، بدرود زندگی گفت؛ «فَصَلَّى عَلَيْهِ عُمَرُ وَجَمَاعَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَدَفَنُوهُ فِي الْبَقِيعِ»؛ «عمر با گروهی از مسلمانان بر او نماز گزاردند و در بقیع دفنش کردند».

#### ۳۷. عبدالله بن عتیک

عبدالله بن قیس بن اسود، از طایفه بنی سلمه، مردی انصاری و اهل مدینه است. او از نامداران مدینه و از صحابه و یاران با وفای پیامبر خدا ﷺ است. عبدالله بن عتیک، با تبلیغات مُصعب بن عمیر، در جریان رسالت پیامبر قرار گرفت. او برای دیدن پیامبر ﷺ به مکه رفت و آن حضرت را در عقبه ملاقات کرد و اسلام آورد.

#### ابن عتیک، مجاهدی انصاری

عبدالله بن عتیک، دارای روحیه جهادگری و مبارزه بود و از این رو، در بیشتر جنگ‌ها شرکت داشت و خود در سریه‌ای پیشگام بود و آرمان پیامبر ﷺ را محقق ساخت.

سریه‌ای از سریه‌ها، در تاریخ به نام عبدالله بن عتیک معروف است. این سریه، در منابع مختلف تاریخی ضبط گردیده و مورخان اتفاق نظر دارند که عبدالله بن عتیک در آن نقشی اساسی داشت و ابن ابی‌الحقیق را به قتل رساند.

در تاریخ آمده است بعد از قتل کعب بن اشرف، که برضد پیامبر ﷺ توطئه‌های فراوان داشت، جمعی از یاران آن حضرت به حضورش رفتند و گفتند:

یا رسول الله، أرسلنا إلى ابن أبي حقيق، فأرسل أبا قتادة و ابن عتيك وأبيض بن الأسود، وعبدالله بن أنيس، وقال لهم: لا تقتلوا صبياً ولا امرأة. فذهبوا فدخلوا الدار ليلاً، وغلقوا على كل قوم باهم من خارج، حتى إذا استغاثوا لم يستطيعوا أن يخرجوا، ثم صعدوا إليه في عليّة له إليها عجلة فإذا هم به نائم أبيض كأنه القرطاس، فتعاطوه بأسيافهم فضربوه، فصرخت امرأته فهموا أن يقتلوها، فذكروا نبي رسول الله ﷺ لا تقتلوا امرأة ولا صبياً فنزلوا...<sup>۱</sup>

ای فرستاده خدا! ما را به سوی ابن ابی‌حقیق بفرست، تا به قتلش رسانده و مسلمین را از شرش برهانیم. پیامبر ﷺ اباقتاده و ابن‌عتیک و عبدالله بن انیس را فرستادند و به آنها فرمودند: کودک و زنی را نکشید، آنها شبانه رفتند و به خانه ابن ابی‌حقیق وارد شدند. قبل از رفتن، در خانه افراد آن محل را از پشت بستند، که نتوانند خارج شده و فریاد بزنند و او را برهانند. سپس از دیوار پله‌ها بالا رفتند، دیدند که خواب است. او را در خواب به قتل رساندند و با شمشیر بر بدنش تاختند. همسرش فریاد زد، اراده قتلش نمودند، اما ناگهان این سفارش پیامبر یادشان آمد که کودک و زن را نکشید. توضیح این نکته لازم است که ابن ابی‌حقیق مخفیانه بر ضد پیامبر ﷺ توطئه می‌کرد و زمینه را برای جنگ و توطئه قریش بر ضد آن حضرت آماده می‌ساخت. پس لازم بود شرش از دامن مسلمانان برطرف شود؛ لذا پیامبر ﷺ اراده کرد و اصحاب یاد شده و در

۱. اخبار المدينة المنورة، ابو زید عمر بن شبه النمیری البصری، ج ۲، ص ۴۶۳.

رأس آنها عبدالله بن عتیک رفتند و شرابن ابی حقیق را از سر پیامبر ﷺ و اسلام کوتاه کردند. این واقعه در سال ششم هجرت، در ماه رمضان رخ داد.

معروف شدن این سریه به «سریه عبدالله بن عتیک»، نشان از آن دارد که ابن عتیک، شجاعت و دلیری فوق العاده‌ای داشته و پیامبر ﷺ او را سردسته گروه انصار نمود تا بروند و شرابن ابی الحقیق را برطرف سازند. در دیگر متون تاریخی، ماجرای سریه یاد شده، مفصل آمده و نقش عبدالله بن عتیک به صورت پررنگی مطرح گردیده است که در این نوشتار به همین حد اکتفا کردیم و جهت یادآوری عظمت عبدالله بن عتیک، آن را کافی می‌شماریم.

عبدالله بن عتیک، در نبرد بدر و أحد و خندق و بسیاری از نبردهای دیگر شرکتی فعال داشته و پیامبر بارها در سخنان خود از او به نیکی یاد کرده است.

#### ابن عتیک راوی پیامبر ﷺ

عبدالله بن عتیک، روایات فراوانی را از قول پیامبر ﷺ نقل کرده و همین معنا، ملازمت و همراهی ایشان با پیامبر ﷺ را حکایت می‌کند که در اینجا به نقل دو روایت از ابن عتیک که از پیامبر خدا نقل کرده است می‌پردازیم:

۱. عَنْ ابْنِ جَابِرِ بْنِ عَتِيكٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ مِنَ الْغَيْرَةِ مَا يُحِبُّ اللَّهُ، وَمِنْهَا مَا يُبْغِضُ اللَّهُ، فَأَمَّا الْغَيْرَةُ الَّتِي يُحِبُّ اللَّهُ، فَالْغَيْرَةُ فِي اللَّهِ، وَإِنَّ مِنَ الْخِيَلَاءِ مَا يُحِبُّ اللَّهُ، أَنْ يَتَحَيَّلَ الْعَبْدُ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الْقِتَالِ، وَأَنْ يَتَحَيَّلَ عِنْدَ الصَّدَقَةِ، وَأَمَّا الْخِيَلَاءُ الَّتِي يُبْغِضُ اللَّهُ، فَالْخِيَلَاءُ لِغَيْرِ الدِّينِ.<sup>۱</sup>

از ابن عتیک انصاری نقل شده که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمود: نوعی از غیرت است که خدا آن را دوست می‌دارد و نوع دیگر را مبغوض می‌شمارد، آن غیرتی را که خداوند دوست دارد، غیرت در راه خداست و غیرتی که دشمنش می‌شمارد، غیرت در غیر راه خداست. فخر و تفاخر هم، چنین است؛ خداوند نوعی از آن را دوست

۱. موارد الظمان، محمد بن حبان، الهیثمی، بی‌تا، بی‌نا، ص ۳۱۹.

می‌دارد و نوع دیگر را دشمن؛ نوعی که دوست می‌دارد آنجا است که انسان در میدان جنگ و جهاد در راه خدا بر خود فخر و مباهات می‌کند. (چراکه ادای تکلیف کرده است) اما تفاخری که در نزد خدا مبعوض است، تفاخر در غیر راه خداوند است.

۲. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَتِيكٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَحَرَّ عَنْ دَابَّتِهِ فَمَاتَ أَوْ لَدَغَتْهُ حَيَّةٌ فَمَاتَ أَوْ مَاتَ حَنْفًا أَنْفِهِ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.<sup>۱</sup>

از عبدالله بن عتیک نقل شده که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: هر کس از خانه خود، در راه خدا و برای خدا خارج شود و از مرکب خود بیفتند و بمیرد و یا ماری او را نیش زند و بمیرد و یا به مرگ ناگهانی گرفتار گردد، اجرش بر خداوند است.

#### ابن عتیک، مدفون در بقیع

برخی از مورخان؛ مانند خیرالدین زرکلی نگاشته‌اند که او در یمامه به شهادت رسید، اما مورخان نام‌آور دیگر؛ چون طبری، مقریزی، حاکم حسکانی و حاکم نیشابوری، نامش را در ردیف کسانی ثبت کرده‌اند که در مدینه وفات یافت و در خلافت عمر از دنیا رفت و عمر بر جنازه‌اش نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید.

صالحی شامی در کتاب «سبل الهدی و الرشاد» آورده است:

عبدالله بن عتیک بن قیس بن الأسود بن الحارث الأنصاري الأوسي، من أجلّة أصحاب

الرسول، توفى في المدينة في خلافة عمر، فصلّى عليه و دفنه في البقيع.<sup>۲</sup>

عبدالله بن عتیک بن قیس بن اسودبن حارث انصاری اوسی، از بزرگان صحابه پیامبر است. او در مدینه، در دوره خلافت عمر وفات یافت. عمر بر وی نماز گزارد و در بقیع دفنش کرد.

۱. تفسیر القرطبی، ابن عبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی، ج ۱۲، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ هـ. ق، ص ۸۹.

۲. سبل الهدی و الرشاد، محمد بن یوسف الصالحی الشامی، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۹۹۳ م، ص ۹۵.

## ۳۸. حکیم بن حزام

نامش حکیم بن حزام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی، قریشی اسدی است. او سیزده سال پیش از عام الفیل به دنیا آمد و یکصد و بیست سال عمر کرد.<sup>۱</sup> او در درون خانه کعبه متولد شد و مادرش فاخته او را در آب زمزم غسل داد. حاکم نیشابوری می‌نویسد:

و أمه فاخنة، بنت زهير بن أسد بن عبد العزى وكانت ولدت حكيماً في الكعبة وهي حامل فضرها المخاض وهي في جوف الكعبة فولدت فيها فغسله في حوض الزمزم ولم يولد قبله في الكعبة أحد.

حکیم بن حزام برادر حضرت خدیجه کبری، همسر گرامی پیامبر خدا ﷺ است. او در عهد جاهلیت از بزرگان اشراف و قریش بود. طبق نقل‌های مکرر تاریخی، دارالندوه، مرکز مشورتی قریش، در اختیار وی بوده که در دوران معاویه، آنجا را صد هزار درهم به وی فروخت و تمام قیمت آن را صدقه داد و میان مستمندان و بینوایان مکه توزیع کرد. ابن اثیر در «أسد الغابه» چنین نگاشته است: «حکیم بن حزام، پس از آنکه دارالندوه را به معاویه فروخت، عبدالله بن زبیر بر او طعنه زد و ایراد گرفت که «بِعْتَ مَكْرَمَةَ قُرَيْشٍ؟» یعنی عزت و شرافت قریش را فروختی؟! وی در پاسخ گفت: «ذَهَبْتُ الْمَكَارِمُ إِلَّا التَّقْوَى»؛ «جز پرهیزکاری، همه عزت‌ها از بین رفته‌اند».<sup>۲</sup>

## فتح مکه و مسلمانی حکیم بن حزام

حکیم بن حزام در ماجرای فتح مکه مسلمانی برگزید و در شمار صحابه بزرگ پیامبر گرامی اسلام ﷺ در آمد و پس از مسلمانی، به مدینه مهاجرت شخصی کرد و در کنار پیامبر ﷺ همواره ملازم آن حضرت بود؛ به گونه‌ای که پرسش‌های فراوانی را از آن

۱. مستدرک، ج ۳، ص ۴۸۳.

۲. اسد الغابه، ج ۵، ص ۲۵۲.

حضرت می‌کرد که پرسش‌های جالبی است و در مطاوی تاریخی و حدیثی معروف است.

حکیم، در بدر جزو لشکر قریش بود، لیکن به‌گونه عجیبی گریخت و از کشته شدن نجات یافت که پس از آن، سخت‌ترین و شدیدترین سوگندش آن بود که: «وَالَّذِي نَجَّانِي يَوْمَ بَدْرٍ!»؛ «قسم به کسی که در روز جنگ بدر مرا نجات داد».<sup>۱</sup>

پر واضح است که اگر در جنگ بدر، به دست مسلمانان کشته می‌شد، در حال شرک بود و دیگر توفیق مسلمانی و تشرّف به اسلام را نداشت و از آن همه فیض و برکات باز می‌ماند.

#### سخاوت و جود حکیم بن حزام

حکیم بن حزام مردی با سخاوت و دارای طبعی بلند و روحی بخشنده و کریم بود. او به جهت شکرانه نعمت مسلمانی‌اش، بعد از مسلمانی و هجرت به مدینه، به حج رفت و صد شتر قربانی کرد و صد غلام را لباس احرام پوشاند تا در وقوف به عرفه آنها را آزاد کند. غلام‌ها را به مکه برد و در عرفه به گردن هر یک طوق طلائی افکند که بر آنها این جمله نقش شده بود: «عُتِقَاءُ اللَّهِ عَنِ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ»؛ «این‌ها از سوی حکیم، آزادشده‌های راه خدایند».

از طبع بلند او همین بس که در زمان ابوبکر و عمر، حتی از حق خود از بیت‌المال هم گذشت و نپذیرفت تا آنکه عمر در میان مردم اعلام کرد: «مردم! شما گواه باشید هرچه به حکیم اصرار می‌کنم، حق خود را از بیت‌المال بستاند، نمی‌پذیرد. او تا لحظه مرگ هم از کسی چیزی قبول نکرد».<sup>۳</sup>

۱. پیغمبر و یاران، ج ۲، ص ۲۸۲.

۲. اسد الغابة، ج ۲، ص ۴۰.

۳. پیغمبر و یاران، ج ۲، ص ۲۸۳.

## حکیم بن حزام و صله رحم

از ویژگی‌های بارز و برجسته وی، صله رحم بود. حتی آن‌گاه که بنی‌هاشم در کنار پیامبر ﷺ بودند و در شعب ابوطالب در محاصره اقتصادی به سر می‌بردند و کسی جرأت نداشت با مسلمانان مراوده و داد و ستد داشته باشد و مشکلی را از آنها برطرف نماید، حکیم بن حزام در چنین موقعیتی خطیر و حساس، برای زندانیان و محصورشدگان شعب، غذا می‌فرستاد و آنها را به طور رایگان و به جهت صله رحم، به مسلمانان و پیامبر ﷺ تقدیم می‌کرد.

علامه مجلسی در بحارالانوار آورده است:

روزی حکیم بن حزام برای مسلمانانی که در شعب محاصره شده بودند آذوقه می‌برد، ابوجهل با وی برخورد کرد و پرسید: کجا می‌روی و این آذوقه‌ها چیست؟ حکیم گفت: آنها را برای محمد و یارانش می‌برم. ابوجهل اعتراض کرد و گفت: این مخالفت با قراردادی است که امضا کرده‌ای، تو را رسوا خواهم کرد! جلوی او و آذوقه‌ها را گرفت و گفت: نمی‌گذارم آنها را به شعب ابوطالب ببری. از حکیم بن حزام اصرار و از ابوجهل منع و اعتراض... تا اینکه کار به زد و خورد انجامید. ابوالبختری که از قریش بود، به پشتیبانی از حکیم برخاست و گفت: ابوجهل! حیا نمی‌کنی؟! این مرد گندمی را که از عمه‌اش پیش او بوده برایش می‌برد و تو مانع ادای حق می‌شوی؟ درگیری به آنجا رسید که ابوالبختری با استخوان ساق پای شتر بر سر ابوجهل کوبید و سر وی مجروح شد و خون جاری گشت. تمام این ماجرا را حمزة بن عبدالمطلب از نزدیک می‌دید، لیکن از خوف آنکه مخالفت‌ها شدیدتر شود، دخالت نکرد.<sup>۱</sup>

در زندگی حکیم بن حزام، صله رحم جایگاه خاصی داشت؛ چنان‌که در مدینه

۱. بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۱۹.

همواره برای عمه‌های پیامبر ﷺ هدایایی می‌برد و به نوعی آنها را از نظر مالی تأمین و حمایت می‌کرد؛ زیرا دوران مدینه دوران عسرت مسلمانان بود و عمه‌های پیامبر ﷺ از مکه به مدینه مهاجرت کرده بودند. حکیم به آنها و به عموم بنی‌هاشم کمک می‌رساند. او در دوره جاهلیت نیز بسیار صله رحم می‌کرد. بعد از آنکه مسلمان شد، از پیامبر خدا ﷺ پرسید: ای فرستاده خدا، آیا اموری مانند صله رحم، که در عهد جاهلیت انجام داده‌ام، برایم خیری دارد؟ پیامبر ﷺ فرمود: «أَسَلَمْتَ عَلَيَّ مَا أَسَلَفْتَ مِنْ خَيْرٍ»؛ «آنچه در گذشته عمل خیر انجام داده‌ای، نیکو و سالم است.»

و بدین‌سان پیامبر ﷺ به وی اطمینان داد که آنچه در گذشته و دوره جاهلیت صله رحم انجام داده، در نظر خدا نیکو و منشأ برکت است.

#### حکیم بن حزام، راوی پیامبر ﷺ

از افتخارات بزرگ حکیم بن حزام آن است که از پیامبر ﷺ روایات فراوانی را نقل کرد. برای نمونه به سه روایت که ایشان از پیامبر ﷺ نقل کرده، اشاره می‌کنیم:

۱. رَوَى حَكِيمُ بْنُ حِزَامٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى أَنْ تُقَامَ الْحُدُودُ فِي الْمَسَاجِدِ.<sup>۲</sup>

حکیم بن حزام نقل کرده که پیامبر خدا ﷺ از جاری شدن حدود الهی در مساجد نهی کردند.

۲. وَقَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَكِيمَ بْنَ حِزَامٍ عَنِ بَيْعِ مَا لَيْسَ عِنْدَهُ، فَقَالَ: لَا تَبِعْ مَا لَيْسَ عِنْدَكَ يَعْنِي مَا لَا تَمْلِكُ.<sup>۳</sup>

همانا پیامبر خدا ﷺ حکیم بن حزام را نهی کردند از فروش چیزی که در اختیارش نیست. پس فرمودند: آنچه را که نزد تو نیست، نفروش؛ یعنی چیزی را که مالک آن نیستی.

۱. المحلی، أبو محمد علی بن أحمد بن سعید بن حزم الأندلسی القرطبی الظاهری، ج ۱۰، دارالفکر، بی‌تا، ص ۲۰۱.

۲. الخلاف، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ هـ. ق، ص ۲۱۲.

۳. تذکره الفقهاء، جمال الدین حسن بن یوسف، علی بن مطهر الحلی، مکتبه المرتضویه، بی‌تا، ص ۱۲۸.

۳. عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ قَالَ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَعْطَانِي ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا حَكِيمُ إِنَّ هَذَا الْمَالَ خَصْرَةٌ حُلُوءَةٌ، مَنْ أَخَذَهُ بِسَخَاوَةٍ نَفْسٍ، بُورِكَ لَهُ فِيهِ، وَمَنْ أَخَذَهُ بِإِسْرَافِ النَّفْسِ لَمْ يُبَارَكْ لَهُ فِيهِ، وَكَانَ كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلَا يَشْبَعُ وَالْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى.<sup>۱</sup>

حکیم بن حزام گفت: از پیامبر ﷺ درخواست کمک مالی کردم، عطايم کرد. بار دیگر درخواست کردم، باز عطايم کرد، بار سوم درخواست کمک کردم، باز هم عطا کرد. آن گاه فرمود: ای حکیم، این مال، سبزه‌ای شیرین است، هر کس آن را با سخاوت دریافت کند، بر او مبارک خواهد بود، و هر کس او را با نفسانیت و برتری‌جویی بخواد، خداوند در آن برکتی قرار نخواهد داد و او همچون فردی خواهد بود که بخورد و سیر نشود و بدان که دست فراتر و بخشنده، بهتر است از دستی که امساک کرده و بخل می‌ورزد.

اگر به منابع فقهی و حدیثی شیعه و اهل سنت رجوع کنید، خواهید دید که حکیم ابن حزام در رأس راویان پیامبر ﷺ است.

#### شنونده صدایی عجیب از آسمان

حکیم بن حزام، در جنگ بدر در سپاه کفر حضور داشته، او خود نقل می‌کند که در روز جنگ بدر، برای شکست سپاه اسلام اجتماع نمودیم. اما واقعه‌ای عجیب دیدم و از آن روز در دلم این نکته ایجاد شد که پیامبر خدا ﷺ از جانب خدا مورد تأیید قرار گرفته و به نوعی مترصد فرصت بودم که موقعیت برایم مهیا شود تا به او ایمان بیاورم:

عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ قَالَ: التَّقِيْنَا فَأُقْتِلْنَا، فَسَمِعْتُ صَوْتًا وَقَعَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ مِثْلَ وَقَعِ الْحَصَاةِ فِي الطَّسْتِ وَ قَبْضِ النَّبِيِّ ﷺ الْقَبْضَةَ فَرَمَى بِهَا فَأَنْهَرْنَا...<sup>۲</sup>

۱. شرح المهدب، ابی زکریا محی الدین النووی، دارالفکر، بی‌تا، ص ۲۴۶.

۲. مغازی واقدی، ج ۱، ص ۹۶.

از حکیم بن حزام نقل است که گفت: در روز بدر گرد آمدیم تا با پیامبر بکنجیم، ناگهان صدایی از آسمان شنیدم که به زمین می‌آمد؛ مانند افتادن سنگ‌ریزه‌ها در طشت. پیامبر از آن سنگ‌ریزه‌ها گرفتند و به سوی ما انداختند و ما از ترس آن سنگ‌ریزه‌ها گریختیم.

### پاسخ حکیم بن حزام به دعوت الهی

حکیم بن حزام، عمری طولانی داشت. بعد از رحلت پیامبر ﷺ همواره در مدینه بود و تا سال ۵۴ هجری، دوران حکومت معاویه، به دعوت الهی پاسخ گفت و از دنیا رخت بر بست. اهالی مدینه جمع شده، بر جنازه‌اش نماز گزارند و در بقیع دفنش کردند.

حکیم بن حزام بن خویلد بن أسد بن عبد العزى بن قصي القرشي الأسدي... و كان من المؤلفه قلوبهم... وتوفي سنة أربع وخمسين أيام معاوية...<sup>۱</sup>

حکیم بن حزام، فرزند خویلد، فرزند اسد بن عبد العزى، فرزند قصی قرشی اسدی است... و او از مؤلفه القلوب بود... در سال ۵۴ ق. در دوران حکومت معاویه از دنیا رفت.

حاکم نیشابوری در «المستدرک» آورده است:

و حکیم بن حزام، مات بالمدينة سنة أربع وخمسين وهو ابن مائة وعشرين سنة و دفن بالبقيع.<sup>۲</sup>

حکیم بن حزام در سال ۵۴ هجرت در مدینه وفات یافت و جنازه‌اش در بقیع مدفون گردید.

۱. اسد الغابة، ج ۱، ص ۲۷۸.

۲. المستدرک، ج ۳، ص ۴۸۳.

**فصل سوم:**

**دیگر صحابه پیامبر ﷺ**



## مقدمه

### وَعَجَّ عَلَى أَرْضِ الْبَقِيعِ الَّذِي تَرَابُهُ يَجْلُو قَدَى النَّاطِرِ<sup>۱</sup>

در آغاز این سلسله مقالات - که مربوط است به شناخت بقیع و تاریخ پرفراز و فرودش و نیز شرح حالی است از شخصیت‌های مدفون آن - گروه نخست از دفن‌شدگان در بقیع را به بررسی گذاشتیم. این گروه و طبقه، از یاران صادق و راستین پیامبر ﷺ بودند که در کنار آن حضرت ماندند و صداقت استواری خویش در میدان‌های جهاد و مبارزه و همگامی با پیامبر ﷺ را به اثبات رساندند.

از این پس به شرح حال گروه و طبقه‌ای دیگر خواهیم پرداخت که نگارش شرح حال آنان، قدری دشوارتر است؛ چه آنکه در منابع تاریخی فراوانی، شرح زندگی بسیاری از یاران پیامبر ﷺ آمده، لیکن با تأسف، به محل دفن آنان اشاره چندانی نشده و در بقیع نیز اثری از آنان بر جای نمانده است. پر واضح است که شمار این طبقه از یاران پیامبر ﷺ بیش از طبقه نخست و یاران صادق آن حضرت است که در شماره‌های پیشین از آنان یاد شد.

گروهی که در مباحث بعدی، به معرفی آنان می‌پردازیم، صحابه‌ای هستند که پس از پیامبر ﷺ، از مسیر نورانی او فاصله گرفتند و حتی برخی از آنان، جفا بر آل رسول ﷺ را پیشه خود کردند و بالاخره در تاریخ، مسیر انحرافی گشودند!

---

۱. کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۵۳؛ مدائح الانوار، ص ۲۳۶.

تاریخ اسلام از رفتار بعضی از آنان دردهای جانفرسا به دل دارد، چه آنکه ایشان در دوران غربت اهل بیت علیهم السلام، یار ظالم و معاند مظلوم شدند. گاه سکوت را گزیدند و گاه به هوای مُلک و ریاست، حقیقت را قربانی امیال درونی خود کردند و از آیات کریمه قرآن، پیرو و متشابهات شدند؛

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ﴾  
(آل عمران: ۷)

آنان که در قلب هایشان کژی و انحراف بود، از تشابهات پیروی کردند، به قصد فتنه‌جویی و تأویلی نفس‌گرایانه.

تعصّب، زیغ، کژی و انحراف، تمایل به حاکمیت تبار و قبیله، قربانی کردن حقیقت، برافروختن آتش کینه‌های بدری و خیبری، اصالت‌دادن به تبار و نژاد و قبیله، به جای اصالت دادن به سفارش‌ها و توصیه‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و... پیشه آنان بود.

برخی‌شان آل پیامبر صلی الله علیه و آله را آزردهند، خاندانی که خداوند در وصفشان فرمود: ﴿...يُرِيدُ اللَّهُ لِيُدْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾<sup>۱</sup> و سرانجام کارشان به آنجا رسید که در سال ۶۱ پس از هجرت، آتشی در طف برافروختند و حادثه‌ای دردناک به وجود آوردند و گلوبی را که بوسه پیامبر صلی الله علیه و آله را خاطره داشت، با خنجری از ستم و به نام خدا بریدند و خود را حقیقت! پنداشتند؛ ﴿قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ﴾<sup>۲</sup>  
اکنون به شرح حال این گروه از دفن‌شدگان در بقیع می‌پردازیم:

#### ۱. ابوهزیره دوسی

در نام وی اختلاف بسیار است، به‌طوری که اگر مروری به کتاب‌های تاریخ و حدیث داشته باشیم، خواهیم دید هرکسی، با نامی از او یاد کرده است و در مقام

۱. احزاب: ۳۳.

۲. آل عمران: ۱۸.

بررسی آن نام‌ها، به شخص واحدی می‌رسیم که آن شخص، کسی جز ابوهریره نیست. از ابوهریره با نام‌های زیر یاد کرده‌اند:

۱. ابوهریره بن عامر بن عبد ذی الشری بن طریف بن عتاب بن الدوسی؛
۲. عبدشمس بن صخر؛ ۳. عبد تمیم؛ ۴. سعد بن حارث؛ ۵. عبدالعزی؛ ۶. ابن عتبه بن عمرو بن عیسی بن حرب بن سعد بن ثعلبه بن عمرو بن نهم بن دوس؛ ۷. عامر بن عبدغنم؛ ۸. سعید بن دوس؛ ۹. عبد بن سگین و ... .

به‌جا است در این باره، به کتاب «الاستیعاب فی معرفة الصحابه»، اشاره‌ای داشته

باشیم:

أبوهریره الدوسی، صاحب رسول الله ﷺ ودوس هو ابن عُدثان بن عبدالله بن زهران بن كعب بن الحارث بن كعب بن مالك بن نصر بن الأزد بن الغوث. قال خليفة بن خياط: أبوهریره هو عمير بن عامر بن عبد ذی الشری بن طریف بن عتاب بن أبي صعب بن منبه بن سعد بن ثعلبة بن سليم بن فهم بن غنم ابن دوس... اختلفوا في اسم أبي هريرة واسم أبيه اختلافاً كثيراً لا يحاط به ولا يضبط في الجاهلية والإسلام فقال خليفة: ويقال: اسم أبي هريرة عبدالله بن عامر ويقال: برير بن عسرة. ويقال: سكين بن دومة. وقال أحمد بن زهير سمعت أبي يقول اسم أبي هريرة عبدالله ابن عبدشمس ويقال: عامر... ويقال: عبدنهم بن عامر، ويقال: عبدغنم، ويقال: سعيد بن دوس، ويقال: كردوس و...<sup>۱</sup>

ابوهریره دوسی، صحابی پیامبر خدا ﷺ است و دوس، عُدثان بن عبدالله بن زهران ابن كعب بن حارث بن كعب بن مالك بن نصر بن ازد بن غوث است. خليفة بن خياط گوید: ابوهریره، همان عمیر بن عامر بن عبد ذی الشری بن طریف بن عتاب ابن ابی صعب بن منبه بن ثعلبه بن سلیم بن فهم بن غنم ابن دوس است. مورخان، در

۱. الاستیعاب فی معرفة الصحابة، ج ۴، صص ۱۷۶۹ و ۱۷۷۰.

نام ابوهریره و نام پدرش اختلاف کرده و هر یک چیزی نوشته‌اند، به طوری که احاطه و ضبط آنها در دوره جاهلیت و اسلام ناممکن است! خلیفه همچنین افزوده است: می‌گویند نام ابوهریره، عبدالله بن عامر است و گفته‌اند بریر بن عشرقه است و سَکین بن دومه نیز نوشته‌اند. احمد بن زهیر گوید: از پدرم شنیدم که می‌گفت: اسم ابوهریره، عبدالله بن عبد شمس است و گفته‌اند: عامر است و عبدنهم نیز نوشته‌اند و برخی هم عبدغتم نامیده‌اند. سعید بن دوس نام دیگر او است و وی را دوس هم گفته‌اند و ... .

ابن عبدالبرّ این اختلاف را به حدّی زیاد دانسته که می‌گوید: رسیدن به اسم واقعی ابوهریره ناممکن است! وی نام‌های ابوهریره را به دو بخش تقسیم می‌کند: نام‌هایی که در جاهلیت به آنها خوانده می‌شد و نام‌هایی که بعد از مسلمانی بر او نهادند. او با عناوین زیر به آنها پرداخته است: «أما في الجاهلية...» و «أما في الاسلام...»<sup>۱</sup>

ابن عبدالبرّ تعدادی از نام‌های ابوهریره در دوران جاهلیت را ذیل عنوان «أما في الجاهلية» آورده و برخی از نام‌های وی بعد از مسلمان شدنش را هم در عنوان «و أما في الاسلام» ثبت می‌کند. او اسم خاصی را برای ابوهریره مشخص نمی‌کند و آنها را متعدّد و نامعلوم می‌داند ولی با قطع و یقین می‌توان گفت که شخصیتی در میان صحابه پیامبر خدا ﷺ با نام ابوهریره بوده و این از مسلمّات تاریخی است.

### علل اختلاف در نام وی

چندین دلیل برای اختلاف در نام وی نوشته‌اند که به سه مورد آن اشاره می‌کنیم:

۱. برخی گفته‌اند: علت اختلاف در نام‌های وی و پدرش، تصحیف و تحریف است؛ مانند برّ، که آن را برید و یزید نوشته و خوانده‌اند، یا عمرو، که عمیر و عامر هم گفته‌اند و یا سکن، که سکین هم خوانده شده است.

۱. الاستیعاب، ج ۴، ص ۵۷۰.

۲. نقل نام‌های متعدد برای پدرش که به وسیله مورخان، به صورت تخمینی و حدس و گمان نوشته شده است.

۳. نقل روایات فراوان از وی، دلیل دیگری است بر اختلاف نام او؛ بدین صورت که هر راوی نامی برایش بیان کرده تا شبهه‌ای پیش نیاید که چرا این همه روایت به وسیله او نقل شده، تا در نتیجه، روایات وی، موهون و سست جلوه نکند. ابوهریره، نامی بود که پیامبر ﷺ بر او نهاد.

#### مسلمانی ابوهریره

ابوهریره در دو سال آخر عمر شریف پیامبر ﷺ اسلام آورد. او در سال هشتم هجرت، همراه طایفه اشعری - که ابوموسی اشعری هم جزو ایشان بود - به مدینه مهاجرت کردند و در خیبر، هنگامی که قلعه فتح شد و غنایم جنگی جمع‌آوری و آماده تقسیم گردید، بر پیامبر ﷺ ایمان آورده، مسلمان شدند. ابوهریره آن‌گاه که چشمش به غنایم افتاد، از پیامبر ﷺ تقاضای سهم کرد.

گرچه حضرت تصمیم داشتند که سهمی به او بدهند، لیکن از آنجا که وی با ابان بن سعید اختلاف و خصومت داشت، پیشنهاد کرد که ابان بن سعید از غنیمت محروم شود. این پیشنهاد بر ابان که در جنگ شرکت کرده بود گران آمد و با لحن توهین‌آمیزی به او گفت: ای وُبر<sup>۱</sup> از کوه (قدوم ضأن) آمده و به ما آویخته‌ای؟! سرانجام، این اختلاف سبب شد که پیامبر ﷺ چیزی به وی ندهد.<sup>۲</sup>

ابن عبدالبر<sup>۳</sup> نوشته است: «أسلم أبوهريرة عام خيبر و شهدها مع رسول الله ﷺ».

ابوهریره در سال فتح خیبر اسلام آورد و در آن جنگ با پیامبر خدا ﷺ همراه بود.

۱. حیوانی است به اندازه گربه و دارای سُم.

۲. پیغمبر و یاران، ج ۱، ص ۱۵۶.

۳. الاستیعاب فی معرفة الصحابة، ج ۴، ص ۱۷۷۱.

## ابوهریره، در صَفَه

به نقل از بسیاری از مورخان، ابوهریره بعد از مسلمانی، در صَفَه زندگی می‌کرد و همراه صَفَه‌نشینان بود. هنگام مسلمان شدنش سی ساله بود و حرص فراوانی در شنیدن سخنان پیامبر ﷺ داشت. او در خوردن غذا و سیر کردن خود جدیت داشت و در این مورد زبانزد بود.

در جایی می‌گوید: «در صَفَه مسجد زندگی می‌کردم، روزی با روزه تا شام به سر بردم و همچنان از شکم گرسنه رنج می‌بردم، در این هنگام برای قضای حاجت از مسجد دور شدم، چون برگشتم طعامی را که اغنیای قریش برای اهل صَفَه می‌فرستادند، خورده بودند، با خود گفتم: اکنون کجا بروم؟ کسی گفت: نزد عمر بن خطاب برو، در حالی که عمر مشغول تعقیب نماز بود، به نزد وی رفتم، منتظر ماندم تا از نماز فارغ شد، چون به خانه رهسپار شد، نزد وی رفتم، گفتم: قرائت مرا گوش کن. در حالی که جز طعام نظری نداشتم، عمر نیز به آیاتی چند از سوره آل عمران که تلاوت نمودم، گوش داد، ولی هنگامی که به خانه رسید داخل خانه شد و مرا به حال خود گذاشت».<sup>۱</sup> مانند همین ماجرا را برای ابوبکر نقل می‌کند و می‌گوید: «او هم به من توجهی نکرد». و نیز می‌گوید: «جعفر بن ابوطالب در نظرم محبوب است و از این رو می‌گفت: «أفضل أصحاب الرسول، جعفر بن ابی طالب»<sup>۲</sup>؛ «برترین فرد در بخشندگی، در میان اصحاب پیامبر، جعفر بن ابی طالب است».

علت این مسأله را هم خودش نقل کرده و گفته است: «هرگاه برای سیر کردن شکم خود، نزد جعفر می‌رفتم، او مرا سیر می‌کرد».

وی در جنگ صفین، هنگام خوردن شام و نهار، بر سر سفره معاویه می‌نشست و هنگام نماز پشت سر علی بن ابوطالب رضی الله عنه می‌ایستاد و هرگاه جنگ شدت می‌گرفت، به

۱. پیغمبر و یاران، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۷۷۴.

کوه‌های اطراف می‌رفت. وقتی دلیل این کارش را پرسیدند، گفت: «مضیره معاویه اُطیب و أدسم و الصّلاة خلف علی رضی الله عنه أفضل»<sup>۱</sup>؛ «سفره معاویه بهتر و چرب‌تر است ولی نماز پشت سر علی رضی الله عنه فضیلت بیشتری دارد».

درباره تمایل شدید ابوهریره به سیر کردن شکم، مورخان اهل سنت هم اشاراتی دارند؛ برای نمونه، ابن عبدالبرّ، می‌نویسد:

ثمّ لزمه وواظب علیه رغبةً في العلم راضياً بشيخ بطنه فكانت يده مع يد رسول الله صلى الله عليه وسلم.<sup>۲</sup>  
ملازم پیامبر صلى الله عليه وسلم بود و او را مواظبت می‌کرد، به خاطر رغبتی که به علم داشت و حرصی که بر سیر کردن شکم داشت، همواره دست او در سفره پیامبر صلى الله عليه وسلم بود.  
ابوهریره، به همین دلیل که تمایل فراوانی به سیر کردن شکم خود داشت، در زمان معاویه و چنان‌که اشاره داشتیم، در ماجرای جنگ صفین، لقب «شیخ المضیره» را به خود گرفت.

این لقب در زمان معاویه به او داده شد. مضیره، نام غذایی مخصوص، لذیذ و منحصر به فرد بود که از طرف دستگاه خلافت اموی، برای نویسندگان و شاعران وقت که با حکومت همکاری داشتند و به دعوت معاویه در سفره‌های دربار حضور می‌یافتند، ترتیب داده می‌شد و آن، ترکیبی از گوشت تازه گوسفند یا بره و شیر و روغن و ادویه‌جات رایج آن روزگار بود که اشراف‌زادگان می‌خوردند، شاعران دربار، با خوردن آن غذاهای لذیذ به وجد می‌آمدند و در مدح امرا و خلفا، شعر می‌سرودند. روایتگران نیز به جعل حدیث می‌پرداختند. این غذا آن قدر لذیذ بود که مردم بیچاره و حتی توانگر، غذاهای خوشمزه خود را تمثیل به مضیره معاویه می‌کردند... به دلیل حضور و رغبت شدید ابوهریره به این سفره و غذا، او را شیخ المضیره لقب دادند.<sup>۳</sup>

۱. پیامبر و یاران، ج ۱، ص ۱۶۱.

۲. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۷۷۱.

۳. الاصابة فی تمييز الصحابة، ابن حجر عسقلانی، ج ۳، دارالجيل بیروت، ۱۹۹۲م، ص ۳۷.

### ابوهریره و اعتراف به عظمت علی علیه السلام

ابوهریره بارها به فضیلت علی علیه السلام اعتراف کرده است. او می‌گوید: «معاذ بن جبل را دیدم که به علی بن ابی طالب چشم می‌دوخت. به او گفتم: چرا این همه به علی چشم می‌دوزی گویی که تا کنون او را ندیده‌ای؟ گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ»؛ «نگاه به چهره علی عبادت است».

ابن ابی‌الحدید معتزلی گوید:

چون ابوهریره با معاویه به کوفه آمد شب‌ها در باب کنده می‌نشست و مردم در مجلس او شرکت می‌کردند. جوانی از کوفه آمده نزدش نشست و گفت: ای ابوهریره تو را به خدا آیا از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ای که در حق علی بن ابی طالب فرمود: خداوندا! دوست بدار هر که او را دوست بدارد و دشمن دار، هر که او را دشمن بدارد؟ گفت: آری.<sup>۱</sup>

### روایات فراوان به نقل از ابوهریره!

با این‌که ابوهریره در سال هشتم هجرت، مسلمانی برگزید و کمتر از دو سال در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بود، اما به حدی روایت از آن حضرت نقل کرده که این کثرت نقل، او را در معرض اتهام قرار داده و بسیاری از مورخان و اهل حدیث، حتی از اهل سنت، در صحّت همه روایات او تردید دارند. تا آنجا که این قضیه، حتی مورد اعتراض عمر و عثمان قرار گرفت! علی علیه السلام او را به دلیل نقل این همه روایت نکوهش کرد.

نخستین کسی که او را از نقل خبر منع کرد، عمر بن خطاب بود. وی هنگامی که شنید ابوهریره روایاتی را به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهد که اصل و ریشه ندارد، او را به حضور خواست و از نقل حدیث منع نمود و در مرتبه دوم او را با تازیانه ادب کرد. اما او باز از جعل حدیث دست برنداشت و به تبعید تهدید شد. خلیفه دوم اعلام کرد که اگر از نقل حدیث دست نکشد، به سرزمین دوس، (که وطن اصلی وی بوده)

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۴؛ داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۷م، ص ۳۰۲.

تبعید خواهد شد؛ چنان‌که به کعب‌الاحبار هم اعلام کرد اگر از نقل احادیث دست نکشی، به سرزمین میمون‌ها تبعیدت خواهم نمود.<sup>۱</sup>

کثرت روایات ابوهریره و عدم تناسب بسیاری از محتوای روایاتش، موجب شد که او به عنوان جعل‌کننده حدیث شهرت یابد که از نقل و بسط این مطالب خودداری می‌گردد.

### ابوهریره و حکومت بحرین

پیامبر خدا ﷺ پس از بازگشت از جعرانه، علاء حضرمی را با جمعی، از جمله ابوهریره به بحرین، نزد منذر بن ساوی فرستاد، منذر را به اسلام دعوت کردند. او اسلام آورده و در مسلمانی استواری گزید. همه بستگان منذر هم مسلمانی برگزیدند. مسیحیان هم به دادن جزیه راضی شدند. علاء به ابوهریره گفت: پیامبر به من در حق تو سفارش کرد، بگو چه کاری از من برای تو ساخته‌است؟ ابوهریره گفت: مرا مؤذن خود قرار ده. ابوهریره مؤذن او شد و همچنان در بحرین بود تا این‌که علاء فوت کرد. عمر او را به حکومت بحرین برگزید، ولی پس از چندی، مطالبی که با امانتداری وی سازش نداشت به عمر گزارش شد، لذا او را عزل نمود و عثمان بن ابی‌العاص را به جایش منصوب کرد. پس از مراجعت از بحرین معلوم شد که ابوهریره چهارصد هزار دینار با خود آورده است... عمر گفت: آنچه سرمایه اصلی‌ات بوده، به اضافه خرج کنونی‌ات بردار و بقیه را به بیت‌المال بسپار. پس دستور داد دوازده هزار از او بگیرند.<sup>۲</sup>

### ابوهریره و اعتراف به عظمت علی، حسنین و اهل بیت ﷺ

روایات فراوانی در میان نقل‌های ابوهریره وجود دارد که وی به مقام، عظمت و جایگاه والای علی، حسنین و اهل‌بیت ﷺ اعتراف کرده است، که نقل تمام این روایات به درازا می‌کشد.

۱. پیغمبر و یاران، ج ۱، ص ۱۵۸ به نقل از کتاب ابوهریره، ص ۸۴.

۲. همان، ص ۱۶۲.

اصبح نباته در حضور معاویه از ابوهریره پرسید: ای یاور پیامبر ﷺ به آن خدایی که غیر او خدایی نیست و عالم به غیب و حضور است و به حق پیامبر ﷺ سوگندت می‌دهم که آیا در غدیر خم بودی؟ گفت: آری، در روز غدیر بودم. پرسید: از پیامبر ﷺ درباره علی چه شنیدی؟ گفت: شنیدم که فرمود:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَدَلَهُ.<sup>۱</sup>

هر که من مولای اویم، این علی، مولای او است. خدایا! دوست بدار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که علی را دشمن می‌دارد. خدایا! یاری کن هر که علی را یاری کند و خوار بگردان، هر که علی را خوار نماید.

#### رویکردانی از علی ﷺ و گرایش به معاویه

ابوهریره، در واقع به دلیل فضایل برجسته‌ای که در علی ﷺ سراغ داشت، به ایشان علاقه‌مند بود و آن حضرت را دوست می‌داشت و لذا حدیث غدیر را به طور مفصل نقل کرده و در مواقف مختلفی که از وی راجع به ماجرای غدیر پرسش کرده‌اند، کلیت ماجرا را توضیح داده و خبر ائمه اثنا عشر را با نام هریک از امامان، از قول پیامبر خدا ﷺ نقل کرده است. اما هنگامی که دوران معاویه می‌رسد و حاکمیت به دست او می‌افتد و بخشش‌های هدفمندانه سیاسی او آغاز می‌شود، ابوهریره به سمت معاویه گرایش می‌یابد و زمینه را برای تثبیت حاکمیت وی مهیا می‌کند و اخباری را درباره او جعل و وضع می‌نماید. در هر حال، ابوهریره به فرزندان ابوالعاص خدمات فراوان می‌کند. محمود ابوریه، از دانشمندان بزرگ اهل تسنن، در کتاب خویش با عنوان «شیخ المضیره ابوهریره» تلاش‌های گسترده ابوهریره در تضعیف چهره امیرمؤمنان و فضیلت‌سازی برای معاویه را شرح داده، می‌نویسد:

۱. همان، به نقل از سفینه، ص ۱۶۴.

ابوهریره از وضع و جعل احادیث در طعن علی رضی الله عنه چیزی فرو نگذاشت و همزمان در خصوص آل ابی العاص به صورت عموم و معاویه به صورت خاص وضع نمود که شأن آنها را بالا ببرد.<sup>۱</sup>

### مرگ ابوهریره و دفن در بقیع

ابوهریره، قصری در عقیق داشت که در همان قصر درگذشت. فرزندان عثمان او را از قصرش به مدینه حمل کرده، در بقیع به خاکش سپردند؛ کانت وفاته فی قصره بالعقیق فحمل الی المدینه فکان ولد عثمان بن عفان یحملون سریره حتی بلغوا به البقیع حفظا بما کان من رأیه فی أبیهم وصلی علیه الولید بن عتبة بن أبی سفیان وکان یومئذ أمیراً علی المدینه.<sup>۲</sup>

وفات ابوهریره در سال ۵۷ هجری رخ داد، که در این سال، سنش به ۷۸ می‌رسید.<sup>۳</sup>

### ۲. عبدالرحمان بن عوف

عبدالرحمان بن عوف الزهری، نسبش به چند واسطه به مرّة بن کعب می‌رسد. مادرش امّ کلثوم، دختر عتبه است. او صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و هشتمین فردی است که اسلام آورد. عبدالرحمان ۲۱ سال پیش از بعثت به دنیا آمد. نامش در جاهلیت «عبد عمرو» بود که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به «عبدالرحمان» تغییر داد. او از قبیله بنی زهره و پسر عموی سعد بن ابی وقاص و داماد عثمان و از نخستین مهاجران به مدینه است. او در مهاجرت به حبشه نیز حضور داشته است.

۱. شیخ المصیبره ابوهریره، علامه محمود ابوری، دارالمعارف مصر، بی تا، ص ۲۰۰.

۲. ابوهریره، سید عبدالحسین شرف الدین، انتشارات انصاریان، قم، بی تا، ص ۲۱۰.

۳. همان، ص ۲۱۱.

### شرکت در صحنه‌های مهم

عبدالرحمان بن عوف، آن‌گاه که مسلمان شد، در صحنه‌های مهم، حضوری فعال داشت. در نبردهای بدر و أُحُد، از کسانی بود که در میدان جهاد، مقاومت و رشادت از خود بروز داد.

### نقش عبدالرحمان بن عوف در انتخاب عثمان

انتخاب خلفا، پس از رحلت پیامبر ﷺ به یک شیوه و روش نبود؛ زیرا هر یک از خلفای سه‌گانه به نوعی خاص و به شکلی ویژه برگزیده شدند. هنگامی که خلیفه دوم دانست روزهای آخر عمر خویش را می‌گذراند و از گوشه و کنار به او گفته می‌شد جانشین تعیین کند و عایشه به وسیله عبدالله فرزند حذیفه پیامی فرستاد که: «امت محمد را بی‌شبان نگذار؛ زیرا که از فتنه می‌ترسم...»<sup>۱</sup>

لَا تَدْعُ أُمَّةَ مُحَمَّدٍ بِلَا رَاعٍ اسْتَخْلَفَ عَلَيْهِمْ وَلَا تَدْعُهُمْ بَعْدَكَ هَمَلًا فَإِنِّي أَخْشَى عَلَيْهِمُ  
الْفِتْنَةَ... ۲

امت محمد را بی‌راهنما و حاکم مگذار، خلیفه را برگزین و امت را رها مکن که من بر امت محمد، از فتنه می‌ترسم. فرزند خلیفه به پدر خود همین نکته را گفت. برخی می‌گفتند «فرزند عمر، عبدالله باشد، اما خود خلیفه از بی‌کفایتی فرزندش آگاه بود و این رأی را نپذیرفت»<sup>۳</sup>.

پس عمر شش تن را برگزید که عبارت بودند از: علی رضی الله عنه، عثمان، طلحه، زبیر، سعد ابن ابی وقاص و عبدالرحمان بن عوف. وقتی اینان پیرامون بستر خلیفه گرد آمدند، او با چهره‌ای گرفته و تند به ایشان گفت: لابد همه می‌خواهید زمام امور را پس از من به

۱. الامامة و السياسة، ابن قتیبه الدینوری، ج ۱، انتشارات الشریف الرضی، ۱۴۱۳ هـ. ق، ص ۲۲.

۲. الغدیر، ج ۷، ص ۱۳۳.

۳. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۳.

دست گیرید؟! در این هنگام خطاب به یک یک آنان، به جز علی رضی الله عنه سخنانی گفت و با ذکر دلایلی، هیچ یک را شایسته تصدی خلافت ندانست. آن گاه رو به علی رضی الله عنه کرد و در سراسر زندگی آن حضرت نقطه ضعفی، جز شوخ طبعی و مزاحی ایشان! نیافت و افزود: اگر او زمام امور را به دست گیرد، مردم را به مسیر حق و طریق آشکار، راهبری خواهد کرد.

فلما أحسَّ بالموت، قال لابنه: اذهب إلى عائشة وأقرئها مني السلام واستأذنها أن أقبر في بيتها مع رسول الله ومع أبي بكر، فأتاها عبدالله بن عمر، فأعلمها فقالت: نعم وكرامة، ثم قالت: يا بني أبلغ عمر سلامي وقل له لا تدع أمة محمد بلا راع استخلف عليهم ولا تدعهم بعدك هملاً، فإني أخشى عليهم الفتنة... فأرسل إليهم جميعهم وهم علي بن أبي طالب و عثمان بن عفان و طلحة بن عبيدالله و الزبير بن العوام و سعد بن أبي وقاص و عبدالرحمن بن عوف...<sup>۱</sup>

وقتی خلیفه دوم مردن خویش را نزدیک دید، به فرزندش عبدالله دستور داد که: نزد عایشه برو و سلام مرا برسان و از او اجازه بگیر که در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر دفن شوم. عبدالله نزد عایشه رفت و او را به این مطلب آگاه ساخت. عایشه گفت: مانعی نیست. سپس گفت: فرزندم! سلامم را به خلیفه برسان و به او بگو که امت محمد صلی الله علیه و آله را بی نگاهبان و بی زمامدار نگذار و برای خود جانشین تعیین کن و بعد از خود، امت را یله و رها مگذار که من از فتنه می ترسم! پس عمر، به سوی شش تن؛ علی بن ابی طالب رضی الله عنه، عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمان بن عوف فرستاد که گرد آیند و...

به جز طلحه - که غایب بود - همگی گردآمدند. عمر در پایان این جلسه، فرمانی اکید و آمیخته با خشونت صادر کرد. ابن قتیبه، در کتاب خویش، ماجرا را با تفصیل گزارش کرده و این گونه می نویسد:

۱. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۴۲.

إن استقام أمر خمسة منكم وخالف واحد فاضربوا عنقه، وإن استقام أربعة واختلف اثنان فاضربوا أعناقهما، وإن استقر ثلاثة واختلف ثلاثة فاحتكموا إلى إبنی عبدالله، فأی الثلاثة قضی فالخليفة منهم وفيهم، فإن أبی الثلاثة الآخرون ذلك فاضربوا أعناقهم.<sup>۱</sup>

اگر پنج نفر رأی واحدی داشتند و یک نفر مخالف بود، گردن آن یک نفر را بزنید و اگر چهار نفر هم رأی شدند و دو نفر مخالفت کردند، گردن آن دو را بزنید و اگر سه نفر متحد شدند و سه نفر مخالفت کردند، فرزندانم عبدالله را حکم قرار دهید، هر یک از دو گروه (سه نفره) که رأی آورد، خلافت مربوط به آنان و در میان آنها است (که یکی گزینش می‌شود) و اگر سه نفر دوم مخالفت کردند، گردنشان را بزنید.

به گزارش ابن قتیبہ، جمع حاضر (که شش نفر بودند) گفتند: ای خلیفه، نظر خود را بگو تا به آن عمل کنیم. عمر گفت: ای سعد! آنچه مانع من در انتخاب تو است، برخورد شدید و سخت‌گیری تو در امر امت است و ای عبدالرحمان بن عوف، آنچه مانع من از گزینش تو است، این است که تو فرعون این امتی.

سپس غش کرد و بار دیگر به هوش آمد و این‌گونه گفت: ملاک انتخاب و تنها شخصی که سخنش برای دیگران حجت است، عبدالرحمان بن عوف می‌باشد. به هرکس که او رأی داد، همه به او رأی دهید!<sup>۲</sup>

عبدالرحمان بن عوف خطاب به علی علیه السلام گفت: ای علی، با تو بیعت کنم و حکومت را به تو واگذارم، آیا طبق کتاب خدا و سنت پیامبر و عمل ابوبکر و عمر حکم می‌رانی؟ علی علیه السلام فرمود: حکومت بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبر آری، اما عمل به سیره شیخین، نه؛

۱. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۴۳.

۲. همان، ص ۴۵.

أن عبدالرحمن بن عوف قال لعلي: يا علي، هل أنت مبایعی علی کتاب الله وسنة نبيه  
وفعل أبي بكر وعمر؟ فقال علي عليه السلام: أما كتاب الله وسنة نبيه فنعم، وأما سيرة الشيخين  
فلا.<sup>۱</sup>

بدین صورت، عبدالرحمان بن عوف، به حق عمل نکرد و خلافت اسلامی را به  
خارج از مسیر خود سوق داد...!

#### عبدالرحمان و حرکت به سوی دوزخ

گفته‌اند که روزی کاروان عبدالرحمان بن عوف به مدینه رسید. کاروان وی چنان  
بزرگ بود که ولوله در شهر افکند. عایشه پرسید: چه خبر است؟ گفتند: شتران  
عبدالرحمان رسید. عایشه گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: عبدالرحمان بر صراط  
افتان و خیزان می‌رود؛ چنان‌که گویی به دوزخ افتاده است! عبدالرحمان بن عوف وقتی  
این خبر را شنید، گفت: شتران و آنچه بر پشت دارند، در راه خدا باشد، شمارشان  
پانصد بود.<sup>۲</sup>

#### عبدالرحمان بن عوف و مکننت مالی

در سال‌های نخست خلافت عثمان، عبدالرحمان در حد افراط، از عطایایی بهره‌مند  
شد.

عثمان ۲/۵۶۰/۰۰۰ دینار به وی بخشید، اما در اواخر عمر خلافت عثمان، بر سر  
مسائلی؛ از جمله مسأله خلافت بعد از عثمان، او به اختلاف و مخالفت با عثمان  
پرداخت.

گزارش ثروت انبوه عبدالرحمان و بخشش‌های بی‌جهت خلیفه به وی را، همه  
مورخان نوشته‌اند:

۱. وضوء النبی، السید علی الشهرستانی، ج ۱، بیروت، ۱۴۱۵ ه. ق. مطابق ۱۹۹۴ م، ص ۱۹۳.

۲. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۴۹.

فالمعروف عن ابن عوف أنه كان صاحب ثروة هائلة وأموال وفيرة، بلغت: ألف بعير، و  
مائة فرس، وعشرة آلاف شاة، وأرضاً كانت تزرع على عشرين ناضحاً، وخرجت  
كل واحدة من الأربع بنصيبها من المال الذي تركه، فكان أربعة وثمانين ألفاً.<sup>۱</sup>

معروف و مشهور آن است که عبد الرحمان بن عوف، دارای ثروتی انبوه بود و  
اموال فراوانی اندوخته داشت (به او داده شده بود) که به هزار شتر و هزار اسب و  
ده هزار گوسفند می رسید و زمینی که بیست تن آن را آبیاری می کردند. هر  
چهار نفر نصیبی را دریافت کردند که به حد هشتاد و چهار هزار دینار می رسید.

بیشتر ثروت عبدالرحمان را خلیفه سوم به او بخشیده بود.

#### مرگ عبدالرحمان بن عوف و خاکسپاری اش در بقیع

عبدالرحمان، در زمان خلافت عثمان بیمار شد و عثمان به عیادتش رفت اما از آنجا  
که وی طمع در خلافت داشت و عثمان روی خوش به وی نشان نداده بود، از او  
روی گرداند و سخن نگفت.

عبدالرحمان بن عوف در سال ۳۲ ق. دوران خلافت عثمان، در مدینه از دنیا رفت.

عثمان بر او نماز گزارد و در بقیع به خاکش سپردند.<sup>۲</sup>

عن عبدالواحد بن محمد بن عبدالرحمن بن عوف، قال: أوصى عبد الرحمن بن عوف  
- رضي الله عنه - إن هلك بالمدينة أن يدفن إلى عثمان بن مظعون، فلما هلك حفر له عند  
زاوية دار عقيل الشرقية فدفن هناك.<sup>۳</sup>

عبدالواحد فرزند عبدالرحمان بن عوف گوید: عبدالرحمان وصیت کرد که اگر در  
مدینه از دنیا رفت، در کنار قبر عثمان بن مظعون دفن شود. هنگامی که از دنیا رفت،  
در زاویه شرقی دار عقیل، قبری برایش کردند و در آنجا مدفون گردید.

۱. وضوء النبی، ج ۱، ص ۷۳.

۲. السیرة النبویة، ج ۱، ص ۲۱۳.

۳. تاریخ المدینة المنورة، ج ۱، ص ۱۱۵.

**۳. مغیره بن شعبه**

مغیره بن شعبه بن ابی عامر بن مسعود ثقفی (ابوعیسی یا ابوعبدالله)، در شهر طائف به دنیا آمد. او پسر برادر عروه بن مسعود ثقفی، دیگر صحابی پیامبر ﷺ بود. در سال پنجم هجرت، آیین مسلمانی برگزید.

**شیوه مسلمانی مغیره**

به دلیل اینکه تزویر و مکر، جزو سرشت و ذات مغیره بوده، طبق نقل‌های مورخان، مسلمان شدنش هم واقعی نبوده است؛ زیرا در سفری که با گروهی از قبیله بنی ثقیف به مصر، نزد مقوقس داشتند، با خود هدایایی می‌برند و مقوقس هم به آنان هدایایی می‌دهد. هدایا فراوان بوده و مغیره که در آن جمع، از همه فروتر بوده، از سر مکر، دستمالی بر سر می‌بندد و خود را به مریضی می‌زند. آنها که شراب همراه داشتند و می‌خواستند بیاشامند، به مغیره تعارف کردند اما او عذر آورد و گفت: سردرد دارم، نمی‌توانم بیاشامم، معذورم دارید. در عوض، من جام‌های شما را پر از شراب می‌کنم. آنان پذیرفتند و مغیره از سر مکر، به آنها شراب فراوان خوراند تا آنجا که بی‌هوش افتادند! اینجا بود که همه را کشت و هدایا را صاحب شد و از ترس قبیله بنی ثقیف، به طائف نرفت و راهی مدینه شد و نزد پیامبر ﷺ رفت. پیامبر که از ماجرای وی آگاه بود، او را نکوهش کرده، اسلامش را پذیرفت. بنابراین، مسلمانی‌اش از سر مکر و تزویر بود و حقیقت نداشت.<sup>۱</sup>

**مغیره و کارنامه‌اش**

کارنامه مغیره با مسلمانی او سازگار نیست. در منابع تاریخی، می‌توان فرازهای ذیل را در کارنامه نادرخشانش دید:

۱. اسلام آوردنش به خاطر ترس از قبیله بنی ثقیف و به طمع حضور در نظام

۱. طبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۴.

سیاسی - اجتماعی آن روز، در کنار پیامبر ﷺ .

۲. همگامی با جناح سیاسی مخالف در سقیفه.
۳. همگامی فعال با تغییردهندگان مسیر خلافت، از علی رضی الله عنه به خلیفه اول.
۴. شرکت در هجوم به خانه فاطمه زهرا، دخت گرامی پیامبر ﷺ.
۵. گرفتن رشوه، با حرص و طمع.
۶. مخالفت با علی رضی الله عنه و فرزندان پاکش، به شکل گسترده.
۷. طراحي برای خلافت یزید و سعایت گسترده در این ماجرا.
۸. هموار کردن راه برای تداوم آزار به خاندان عصمت و طهارت رضی الله عنهم.
۹. سرپیچی از شرکت در جیش اسامه و ... .  
توضیح برخی موارد پیش گفته:

#### همکاری در تغییر مسیر خلافت

به دلایل بسیار، پیامبر ﷺ را به عنوان خلیفه و جانشین خود مشخص کرده بود و از این تصمیم حضرت، می توان برداشت کرد که تنها او صلاحیت بر این کار را داشته است. مغیره بن شعبه، جلو خانه پیامبر ﷺ خلیفه اول و دوم را دید و از آنان پرسید: از چه رو اینجا نشسته اید؟ گفتند: منتظریم این مرد (علی بن ابی طالب) بیرون بیاید تا با او بیعت کنیم. مغیره گفت: می خواهید این خاندان را بر مردم مسلط کنید تا آنها را بدوشند؟! خلافت را در قریش توسعه دهید تا بعداً نیز ادامه یابد. به پیشنهاد او، آنان بر این تصمیم مصمم شدند و به سقیفه رفتند و پیش آمد آنچه نباید...<sup>۱</sup>

#### مغیره، در جمع مهاجمان به خانه فاطمه رضی الله عنها

مغیره بن شعبه، با حمله کنندگان به خانه علی و فاطمه همراه شد. آنان به خانه فاطمه هجوم بردند و مغیره با لگد در خانه را شکست که به پهلوئی آن حضرت خورد.

۱. پیغمبر و یاران، ج ۵، ص ۲۷۲.

امام حسن مجتبیٰ علیه السلام خطاب به مغیره می فرماید: «أَنْتَ ضَرَبْتَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَدْمَيْتَهَا»؛ «تو بر پیکر فاطمه ضربتی وارد کردی و با آن ضربه بی هوشش ساختی».

در تاریخ، از نام مهاجمان به خانه فاطمه یاد شده و عبدالزهره مهدی، در کتاب «الهجوم علی بیت فاطمه»، از این افراد نام می برد: «... ۲. خالد بن ولید ۳. قنفذ ۴. عبدالرحمان بن عوف ۵. سلمة بن سلامه ۶. مغیره بن شعبه و...»<sup>۲</sup>.

نوشته اند که مهاجمان ۲۲ نفر بوده اند و مغیره شکننده در بود.

#### مغیره و خطاهایی که مرتکب شد

او در زمان خلافت خلیفه دوم و سوم، مدتی نسبتاً طولانی، حاکم شهرهای بصره و کوفه بوده و در این مدت، اعمالی مرتکب شد که از مهم ترین نقاط تاریک زندگی اش محسوب می شود.

ثقفیان و دیگر اعراب، او را به مکاری و توطئه گری می شناختند. ظاهر آن است که وی، نقشی ویژه در کشتن مخالفان خلیفه دوم و مخالفان بنی امیه داشته است. فرزندخواندگان حارث در تلاشی که برای انتقام از مغیره انجام دادند، مدرکی به دست آورده و آن را در ازای کشتن عقبه، حارث و افرادی از قبیله بنی ثقیف افشا کردند و در صدد برآمدند وی را به قتل رسانند. فرزندخواندگان حارث متوجه شدند که نافع، نفع، زیاد و شبل بن معبد در بصره، مغیره را با امّ جمیل دیده اند. آنان این خبر را میان مردم انتشار دادند و (در بصره) از امامت مغیره برای نماز جلوگیری کردند.<sup>۳</sup>

در حالی که چنین خبری میان مردم پیچید، خلیفه دوم وی را از بصره به کوفه، که مرکز استان بزرگ تری بود، انتقال داد و در واقع او ترفیع درجه یافت و حتی این سخن در میان عرب شهرت یافت که:

۱. الهجوم علی بیت فاطمة، عبد الزهره مهدی، ۱۴۲۱ ه. ق. بی جا، ص ۱۱۸.

۲. همان.

۳. زندگی ابابکر و بستگانش، الشیخ نجاح الطائی، ۱۳۸۰ ه. ش. بی جا، ص ۹۳ به نقل از طبقات ابن سعد.

غضب الله عليك، كما غضب أمير المؤمنين [عمر بن الخطاب] على المغيرة، عزله عن  
البصرة واستعمله على الكوفة!<sup>۱</sup>

خداوند بر تو خشم کند، همانطور که عمر بر مغیره خشم کرد. او را از بصره عزل و  
به کوفه فرستاد و حکومتش داد!

#### نقش کلیدی مغیره در ولایتعهدی یزید

از کارهایی که مغیره مرتکب شد، طرح و جا انداختن موضوع ولایتعهدی یزید بود  
و در واقع این کار، با طراحي و نقشه‌ریزی مغیره انجام شد. مورخان نوشته‌اند که معاویه  
می‌خواست او را از حکومت کوفه عزل کند و سعید بن عاص را به جایش بگمارد،  
مغیره که چنین دید، نزد یزید رفته، گفت: چرا معاویه به فکر تو نیست و تو را جانشین  
خودش معرفی نمی‌کند؟! یزید با شنیدن این موضوع تحریک شد و به پدرش معاویه  
پیشنهاد داد و در ضمن گوشزد کرد که مغیره توان عملی ساختن این کار را دارد. با  
شناختی که معاویه از گذشته و کارنامه یزید داشت و از سویی با امام حسن مجتبی علیه السلام  
شرط کرده بود که کسی را به جانشینی خود تعیین نکند، فکر می‌کرد مردم این موضوع  
را نمی‌پذیرند و این کار نشدنی است، لیکن با پیشنهاد مغیره امیدوار گردید و بار دیگر  
حکومت کوفه را که از حساس‌ترین مراکز اسلامی بود، به او واگذار کرد و فرمان داد  
که مقدمات این کار را در کوفه فراهم کند و از مردم آن سامان برای یزید بیعت بگیرد.<sup>۲</sup>

#### مغیره و افتادن به دامن مرگ

در سال چهل و نهم هجرت، در کوفه طاعون آمد و جمعی فراوان به آن مرض  
مردند. مغیره که استاندار کوفه بود، برای حفظ جان خویش به قصد مدینه، از کوفه  
بیرون رفت، غافل از این که گرفتار طاعون شده بود! او با خواری تمام چشم از جهان

۱. مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۳۸۲.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۸۶.

بست و در گورستان بقیع به خاک سپرده شد. البته درباره محل دفن و مرگ او اختلافی در تاریخ وجود دارد؛ برخی مرگ او را در همان کوفه دانسته‌اند اما نویسندگانی مانند صاحبان استیعاب، الکامل و قاموس نوشته‌اند که مرگ او در مدینه بوده است.<sup>۱</sup>

#### ۴. سعد بن ابی وقاص

سَعْد (مالک) بن أَبِي وَقَاصٍ بنِ أَهْيَبِ بنِ عَبْدِ مَنَافٍ، از طایفه قریش و قبیله بنی‌زهره است.

#### اسلام سعد بن ابی وقاص

سعد بن ابی وقاص، از اسلام آورندگان نخستین است که در مکه و تحت الشجره، به پیامبر خدا ﷺ ایمان آورد.

و هَذَا سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَاصٍ مِنْ جُمَلَةِ السَّابِقِينَ وَ الْمَبَيعِينَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ.<sup>۲</sup>

سعد بن ابی وقاص از پیشگامان به اسلام و بیعت کنندگان تحت شجره به پیامبر گرامی اسلام ﷺ است.

#### هجرت به مدینه

پس از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه، سعد نیز هجرت کرد و به مدینه آمد. او با این که از امرای عرب بود، لیکن هرآنچه در مکه داشت و انهداد و هجرت به مدینه را برگزید.

#### شرکت سعد در میدان‌های نبرد

سعد در بیشتر غزوات همراه پیامبر ﷺ بود و به فارس عرب شهرت داشت. فردی دلیر، ترس و شجاع بود. او در اُحُد حاضر بود و نیز در نبرد بدر اسیر گرفت و به حضور پیامبر ﷺ آورد.

۱. ر.ک: قاموس الرجال و الاستیعاب.

۲. رسائل، محمد بن الحسن بن علی بن الحسن الطوسی، شیخ الطائفة، بی تا، بی نا، ص ۱۲۹.

أَنَّ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ وَ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ اشْتَرَكُوا فِيهَا يَغْنَمُونَهُ، يَوْمَ بَدْرٍ فَغَنِمَ سَعْدٌ بَعِيرَيْنِ وَ قَيْلَ بَلِّ أَسْرَ أَسِيرَيْنِ.<sup>۱</sup>

سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن مسعود و عمار بن یاسر در جمع آوری غنیمت شرکت داشتند و سعد دو اسیر را خدمت حضرت رسول ﷺ آورد.

منابع تاریخی گواهی می‌دهند که او در خیبر و احزاب و حنین و همه مراسم و حجة الوداع و فتح مکه حضور داشته و افتخارات فراوانی نصیبش گردیده است.

#### نقل روایت از پیامبر ﷺ

او احادیث بسیاری را از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده است. در سلسله راویان احادیث اهل سنت بوده و روایاتی به ایشان منسوب است. البته برخی از کتب شیعه نیز از سلسله راویان پیامبر خدا ﷺ دانسته‌اند.

محبی‌الدین نووی روایات فراوانی را از ابن ابی‌وقاص نقل کرده و او را مصدر روایات بخاری و مسلم دانسته است؛ مثلاً آورده است:

عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ وَ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَ... وَ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ... وَ حَدِيثِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَ الْبَزَّازُ وَ الدَّارِقُطْنِيُّ وَ ابْنُ حِبَّانَ...<sup>۲</sup>

از سعد بن ابی وقاص و عمار یاسر و... و جابر بن سمره... و حدیث سعد بن ابی‌وقاص و... روایت کرده آن را مسلم و بزار و الدارقطنی و ابن حبان... .

در هر حال، به دلیل همراهی فراوان با پیامبر خدا ﷺ مسموعات و مشاهدات فراوانی داشته که آنها را نقل کرده است.

اهل سنت، احکام جنائز را از او فراوان آورده‌اند. ناگفته نماند که برخی در اصل مسأله تشکیک کرده و گفته‌اند که از او روایات فراوان نقل نشده و این، کتب اهل سنت

۱. الحاوی الکبیر، ماوردی، ج ۶، ص ۱۰۵۸.

۲. شرح المذهب، ابو زکریا، محبی‌الدین بن شرف النووی، ج ۶، دارالفکر، بی‌تا، ص ۳۵۹.

است که روایات فراوان به او نسبت داده‌اند. ابن حجر، این تشکیک را مطرح نموده، می‌گوید: روایات اندکی از او نقل شده است.

حدث سائب بن يزيد، صحبت سعد بن أبي وقاص كذا وكذا سنة فلم أسمع به و حدث عن رسول الله ﷺ إلا حديثاً واحداً.<sup>۱</sup>

سائب بن یزید گفته، سالی را با سعد بن ابی وقاص بودم، در مدت این یک سال، او از پیامبر خدا ﷺ یک حدیث روایت کرد.

ابن حجر، همین نکته را دلیل شمرده است که روایات فراوان نبوده، بلکه اندک بوده است.

در عین حال، افراد دیگری چون ابن قدامه، در کتاب مغنی مدعی است که سعد بن ابی وقاص جزو روات کثیرالروایه است.<sup>۲</sup>

#### شهادت سعد بن ابی وقاص بر سبقت علی علیه السلام در ایمان

سعد در نقل‌های خود گواهی داده است که علی علیه السلام نخستین ایمان‌آورنده به پیامبر ﷺ در میان مردان است:

شهد سعد بن أبي وقاص الصحابي، بأن علياً أول المسلمين إيماناً.<sup>۳</sup>

سعد بن ابی وقاص شهادت داده که از مسلمانان، علی علیه السلام نخستین کسی است که ایمان آورد.

عن السدي قال: سمعتُ سعد بن أبي وقاص يقول: عليٌّ أول المسلمين مسلماً.<sup>۴</sup>

از سدی نقل شده که گفت: شنیدم از سعد بن ابی وقاص که می‌گوید: علی علیه السلام اولین کسی است که اسلام آورد.

۱. ر.ک: التلخیص الحبیر، احمد بن علی بن حجر العسقلانی، ج ۵، دارالفکر، بی تا، ص ۳۹۴.

۲. المغنی، ج ۳، ص ۲۳۵.

۳. مناقب امیرالمؤمنین، محمد بن السلیمان الکوفی، ج ۱، مجمع احیاء الثقافت، قم، ۱۴۱۲ هـ.ق، ص ۲۹۱.

۴. همان.

همچنین سعد در سلسله روایت حدیث غدیر قرار دارد: «رَوَى سَعْدُ قِصَّةَ غَدِيرِ حُجْمٍ»<sup>۱</sup>  
 همچنین محمد بن سلیمان کوفی، حدیث منزلت را از قول سعد نقل کرده است:  
 عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَلَّفَ عَلِيًّا فِي أَهْلِهِ، ثُمَّ لَحِقَ بِهِ، فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ  
 مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.<sup>۲</sup>  
 از سعد بن ابی وقاص نقل شده که پیامبر خدا ﷺ علی را در اهل خود جانشین  
 ساخت، سپس او را به خود چسبانید و فرمود: ای علی، نسبت تو به من، مانند هارون  
 است به موسی، جز این که بعد از من پیامبری نخواهد آمد.

محمد بن سلیمان کوفی، طریق دیگری را هم از سعد بن ابی وقاص نقل کرده است:  
 عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجَةِ النَّبِيِّ، إِنَّ النَّبِيَّ قَالَ لِعَلِيٍّ أَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ  
 مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.<sup>۳</sup>  
 از سعد بن ابی وقاص، از ام سلمه، همسر پیامبر نقل شده که پیامبر به علی فرمود: آیا  
 خوشنود نمی شوی که نسبت تو به من، همانند هارون باشد به موسی؟ جز این که بعد  
 از من پیامبری نخواهد آمد؟

همچنین حدیث سدّ ابواب، غیر باب علی را سعد بن ابی وقاص نقل کرده است.

### سعد بن ابی وقاص از عشره مبشره!

در حدیث منسوب به پیامبر ﷺ، که در واقع اهل سنت آن را نسبت داده اند و جزو  
 مجعولات تاریخ بعد از پیامبر ﷺ است، سعد بن ابی وقاص، جزو ده نفری است که  
 بشارت بهشت به آنها داده شده است.

محبی الدین نووی، در کتاب «المجموع» آورده است: «سعد بن ابی وقاص... هو أحد

۱. مناقب امیرالمؤمنین، محمد بن سلیمان الکوفی، ج ۱، مجمع احیاء الثقافة، قم، ۱۴۱۲ هـ.ق، ص ۲۹۱.

۲. همان، ص ۵۱۳.

۳. همان.

العشرة المشهود لهم بالجنة<sup>۱</sup>؛ «سعد بن ابی وقاص، یکی از ده نفری است که شهادت داده شد به آنها که اهل بهشت اند».

محبی الدین نووی در مجلدات مجموع خود، روایات فراوانی را از سعد بن ابی وقاص، از پیامبر خدا ﷺ نقل کرده است.

#### سعد بن ابی وقاص فاتح قادیسیه

سعد در فتح قادیسیه امیر لشکر بوده و با رشادت تمام قادیسیه را فتح کرده است. او در این نبرد «فارس الاسلام» لقب گرفت. پس از آن به همین لقب شهرت یافت. این مسأله، حدیثی جالب دارد که نقل آن به طولانی شدن نوشتار می انجامد، لذا از آن پرهیز می کنیم.

#### عضو شورای انتخاب خلیفه

وی در شورای شش نفره انتخاب خلیفه، از سوی عمر بن خطاب برگزیده شد. نفسانیات حاکم بر انسان، او را هم گرفتار کرد و موجب شد که چشمانش را بر حق ببندد. او در این شورا جانب علی علیه السلام را نگرفت و عثمان را به خلافت برگزید.

#### تخلف از بیعت با علی علیه السلام

سعد بن ابی وقاص از کسانی است که از بیعت با علی علیه السلام تخلف کرد و در زمره مخالفان آن حضرت قرار گرفت:

وكان سعد بن أبي وقاص قد اعتزل علياً... ولم يحضر في دومة الجندل وقال في جواب ابنه عمر بن سعد... فاحضر دومة الجندل فإنك صاحبها غداً. فقال: مهلاً يا عمر، إني سمعت رسول الله - صلى الله عليه - يقول: يكون من بعدي فتنة خير الناس فيها الخفي التقي.<sup>۲</sup>

۱. شرح المهدب، ج ۳، ص ۴۰۸.

۲. وقعة صفين، نصر بن مزاحم، مؤسسة العربية الحديثة، ۱۳۸۲ هـ. ق، ص ۵۲۸.

سعد بن ابی وقاص، از علی علیه السلام فاصله گرفت و در دومة الجندل (نبرد صفین) حاضر نشد، پسرش عمر بن سعد به او گفت: به دومة الجندل برو که تو امیر آن خواهی شد. پاسخ داد: سکوت کن، شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بعد از من فتنه‌ای پدید می‌آید، بهترین مردم انسانی است که خود را مخفی دارد و دوری گزیند. آری، او با این برداشت غلط و انحرافی، از یاری علی علیه السلام دست کشید.

#### فرزند فاسد سعد

سعد بن ابی وقاص پسری دارد فاسد که نامش عمر است. او حادثه کربلا را پدید آورد و قلب ذریه و آل پیامبر را آزد و خون بهترین‌ها را به طمع حکومت ری و دنیای فانی بر زمین ریخت.

#### سعد بانی شهر کوفه

شهر کوفه را سعد بن ابی وقاص به دستور خلیفه دوم بنا نهاد. جرجی زیدان، ادیب و مورخ مسیحی لبنانی می‌نویسد:

سعد پس از فتح عراق و غلبه بر ایرانیان، در مدائن فرود آمد و چند تن را به مدینه فرستاد تا مژده فتح را به عمر برسانند. عمر فرستادگان سعد را زرد و نزار دید و از ایشان سبب تغییر این حالت را پرسید. گفتند: بوی آب و هوای شهرها، رنگ ما را دگرگون کرده و عمر دستور داد سرزمینی را برای اقامت مسلمانان در نظر بگیرند که با مزاج آنان سازگار باشد. سعد زمینی را در کنار فرات، در نزدیکی حیره انتخاب کرد و در آغاز مانند بصره، خانه‌ها را با نی ساخت. اما چون پس از چندی نی‌ها آتش گرفتند با اجازه عمر، خانه‌ها را از خشت ساختند و کوفه بنا شد. کوفه در نزد شیعه، مقامی ارجمند دارد؛ زیرا که حضرت علی علیه السلام آنجا را مقرر خلافت خود قرار داد و در همانجا کشته شد.<sup>۱</sup>

۱. تاریخ تمدن، جرجی زیدان، ج ۲، امیر کبیر، بی‌تا، ص ۱۸۷.

## سعد بن ابی وقاص مدفون بقبیع

مورخان و شرح حال نویسان، درباره محل دفن سعد بن ابی وقاص مطلبی را نقل کرده‌اند که خلاصه آن چنین است: «او در اواخر عمر خود، یکی از دوستانش را به زاویه شرقی خانه عقیل، در کنار بقیع برد و از او خواست خاک‌های سطحی زمینی را کنار بزند، سپس چند عدد میخ که به همراه داشت، به عنوان علامت و نشانه به آنجا کوبید و وصیت کرد جنازه‌اش را در آن محل به خاک بسپارند و پس از مدتی که در قصر خود، در وادی عقیق و بیرون شهر از دنیا رفت، بدنش را به مدینه منتقل کردند و طبق وصیتش، در همان محل که علامت‌گذاری شده بود دفن نمودند».<sup>۱</sup>

ابن دهقان... فخر جنانا حتی دللتهم علی ذلك الموضع، فوجدوا الاوتاد، فحفروا له هناك و دفنوه.<sup>۲</sup>

ابن دهقان (که به دستور سعد بن ابی وقاص، میخ‌ها را کوبید) گوید: پس از مرگ سعد، مردم را به قبر او و محل انتخابی او راهنمایی کردم. میخ‌ها را یافتند و قبرش را کنده و در همانجا دفنش نمودند.

جنازه‌اش را تا بقیع مشایعت کردند و مروان حکم بر جنازه‌اش نماز گزارد. مقبره او در بیست متری شرقی مقبره مالک بن انس و در جهت شمال شرقی دار عقیل قرار دارد.

## ۵. سعید بن زید

سعید بن زید، فرزند عمرو بن نُفیل بن عبد العزّی بن ریاح بن عبدالله بن فُرط است. پدرش از کسانی است که پیش از بعثت پیامبر ﷺ از پرستش بت‌ها دوری جست و

۱. اسد الغابة، ج ۲، ص ۲۹۳، «عن عبد الرحمن بن خارجة قال: أخبرني ابن دهقان قال: دعاني سعد بن أبي وقاص فخرجت معه إلى البقيع وخرج بأوتاد حتى إذا جاء من موضع زاوية دار عقيل الشرقية الشامية، أمرني فحضرت، حتى إذا بلغت باطن الارض ضرب فيها الاوتاد، ثم قال: إن هلكت فادلهم على هذا الموضع يدفنوني فيه. فلما هلك، قلت: ذلك لولده...».

۲. تاریخ المدینة المنوره، ج ۱، ص ۱۱۶.

آن‌گاه که آن حضرت به رسالت مبعوث شد، به آیین اسلام گروید و ایمان آورد. سعید بن زید از ایمان آورندگان نخستین در مدینه است. او پیش از خلیفه دوم عمر بن خطاب ایمان آورد.

كان سعید من أوائل من أسلم، فقد أسلم قبل دخول رسول الله ﷺ دار الأرقم... و كان إسلامه قبل عمر و أسلم عمر في بيته، فسعيد زوج فاطمة أخت عمر.<sup>۱</sup>

سعید از جمله کسانی است که در آغاز بعثت ایمان آورد. او قبل از ورود پیامبر ﷺ به خانه ارقم (برای تبلیغ مخفیانه دین) مسلمان شد. اسلام آوردن وی قبل از عمر بوده و عمر در خانه او مسلمانی برگزید. پس سعید همسر و شوهر فاطمه، خواهر عمر است.

#### عظمت پدر سعید

پدر سعید از شخصیت‌های ممتاز مکه در دوران پیامبر ﷺ بوده و قبل از بعثت آن حضرت، از پرستش بت‌ها روی گردانید و به این جهت، درباره نزول آیه شریفه ۱۷ و ۱۸ سوره زمر، اختلاف شده است که آن، درباره وی نازل شده یا ابوذر غفاری و یا سلمان فارسی:

﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿۱۷﴾  
الَّذِينَ يَسْمَعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا  
الْأَلْبَابِ ﴿۱۸﴾ (زمر: ۱۷ و ۱۸)

و کسانی که از عبادت طاغوت پرهیز کردند و به سوی خداوند بازگشتند، بشارت از آن آنهاست. پس بندگان مرا بشارت ده، همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند، آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها خردمندان‌اند.

۱. الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۱۸۲.

## نقش سعید بن زید در اسلام عمر

همان گونه که پیش تر اشاره شد، سعید بن زید شوهر خواهر عمر بن خطاب بوده و او در مسلمان شدن عمر تأثیر داشته است.

از انس بن مالک نقل شده که گفت: عمر بن خطاب درحالی که شمشیرش حمایل بود، از خانه خارج شد که مردی از بنی زهره او را دید. به او گفت: عمر! به کجا اراده کرده‌ای؟ گفت: می‌خواهم بروم محمد را بکشم! آن فرد گفت: چگونه امنیت خواهی داشت از بنی هاشم و بنی زهره اگر محمد را بکشی؟ عمر گفت: چگونه تو را می‌بینم گویا کودک شده‌ای و دینت را ترک کرده‌ای؟ آن فرد گفت: آیا بر امری شگفت، آگاهت نمایم؟ همانا خواهرت و همسر وی دین تو را ترک گفته‌اند. عمر به نزد آنها آمد در حالی که مردی از مهاجرین که خباب خوانده می‌شد، نزدشان بود. وقتی خباب صدای عمر را شنید، از ترس پنهان شد. عمر به خواهرش و همسر وی وارد شد در حالی که سوره طه را تلاوت می‌کردند. عمر پرسید: چه داستان شگفتی از شما شنیدم! ماجرا از چه قرار است؟ گفتند: غیر از ماجرای که گذشته و پیامبر هدایت‌گری می‌کند، داستان دیگری نیست.<sup>۱</sup>

عمر به آنان گفت: شاید شما از دین خود برگشته‌اید؟ سعید بن زید به وی چنین گفت: ای عمر! اگر حق در غیر دین تو باشد چه می‌کنی؟ عمر با او درگیر شد و ضربه‌ای شدید بر سعید وارد کرد. خواهرش آمد که از شوهر خود دفاع کند، او را هم زد و به زمین انداخت، خواهرش گفت: ای عمر اگر حق در غیر دینت باشد، باز تعصب می‌ورزی؟ و سپس گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله».

عمر وقتی نتوانست مانع از گرایش خواهرش به دین جدید شود، مأیوس شده،

۱. اغتيال النبي ﷺ، الشيخ نجاح الطائي، بيروت، دارالمهدى، ۱۴۱۹هـ.ق. ۱۹۹۸م، ص ۱۷؛ نفحات الأزهار، السيد على الميلاني، ج ۵، ص ۱۹۷، چاپ مهر، ۱۴۱۴هـ.ق.

گفت: این نوشته را به من بدهید تا ببینم چه مطلبی است؟ عمر می خواند و خواهرش می گفت: «إِنَّكَ نَجِسٌ، لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ». حرکت کن، غسل کن و وضو بگیر. عمر غسل کرده، وضو گرفت و آن گاه نوشته را گرفته، خواند:

﴿طه﴾ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ \* إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَن يَخْشَىٰ \* تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَىٰ \* الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ \* لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ \* وَإِن تَجَهَّرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَىٰ... فلما انتهى عمر الى قول القرآن ﴿إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾ \* وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ \* إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾<sup>۱</sup>.

پس از این آیات، گفت: مرا به نزد محمد راهنمایی کنید. خباب که سخن عمر را شنید، از مخفی گاه خارج شده، گفت: عمر! تو را بشارت می دهم به اسلام، که در نهایت عمر خدمت پیامبر ﷺ رسید و مسلمانی برگزید.

#### جهاد و همگامی با پیامبر ﷺ در جنگها

از منابع عمده تاریخی برمی آید که سعید بن زید در کنار پیامبر ﷺ در جنگهای فراوانی شرکت داشت و پس از رحلت آن حضرت، چنان که از منابع اهل سنت بر می آید، در کنار خلفا در جنگهای مختلفی حضور داشت؛ مثلاً در جنگ یرموک، در کنار عمر، خلیفه دوم و در فتح دمشق حضور جدی داشته است.

#### جایگاه سعید بن زید در منابع اهل سنت

در منابع مورخان اهل سنت، وی از جایگاهی برخوردار است که بسیار بلند مرتبه می نماید، چنان که آورده اند وی مستجاب الدعوه بوده است.

۱. نفعات الأزهار، ج ۵، ص ۱۹۸.

## یک - سعید، مستجاب الدعوه

از هشام بن عروه روایت شده که به نقل پدرش گفت: اروی دختر او یس، گمان می کرد که سعید بن زید قسمتی از زمینش را غصب و به زمین خود ملحق کرده است و او پیوسته این گمان را در شهر مدینه واگو می کرد تا اینکه پیش مروان حکم رفت و به او شکایت برد. مروان عده ای را به نزد سعید فرستاد تا با او سخن بگویند. هنگامی که با او سخن گفتند، سعید، با کمال شگفتی پرسید، چگونه من به او ظلم کرده باشم و حال آنکه از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: اگر کسی به اندازه وجبی از زمین کسی را ظالمانه بگیرد، خداوند او را از هفت زمین به گردش می آویزد. مروان گفت: آیا دلیلی بعد از این سخن وجود دارد؟ سعید علیه آن زن دعا (نفرین) کرد. خدایا! این زن گمان برده که من به او ستم روا داشته ام. خدایا! اگر دروغ گفته، چشم وی را نابینا کن و او را در چاه آن زمین بیفکن! زمینی که نسبت به آن با من نزاع دارد. خدایا! از حق و حقیقتی که در من است، بین مسلمانان نوری ایجاد فرما! بعد از مدت اندکی، بارانی در مدینه و در وادی عقیق آمد و از حدی که آنان در آن اختلاف داشتند، گذشت و برای مسلمانان ظاهر شد که او صادق و راستگو است. آن زن پس از یک ماه نابینا شد و در حالی که داخل آن زمین دور می زد، به چاه حفر شده آن زمین افتاد.<sup>۱</sup>

اینها و نمونه هایی از این گونه نقل ها در منابع مورخان اهل سنت، حاکی از آن است که از نظر آنان، سعید بن زید شخصیتی مستجاب الدعوه بوده است.

## دو - سعید، در گروه عشره مبشره

نکته دیگری که در احایث و منابع روایی عالمان اهل سنت به چشم می خورد، فضیلتی است که برای سعید بن زید نقل گردیده مبنی بر اینکه وی از ده نفری است که به آنها وعده بهشت داده شده و پیامبر خدا ﷺ آنها را اهل بهشت خوانده است.

۱. یاران جوان رسول الله ﷺ، یوسف عبدالکریم العیسایی، مترجم: نورالنساء ملازاده، بی جا، بی تا، ص ۱۸۴.

عشره مبشره، واژه ترکیبی مصطلح در تاریخ و حدیث اهل سنت است که بر طبق این حدیث، پیامبر ﷺ به ده نفر بشارت بهشت داده است؛ یعنی این ده نفر قطعاً بهشتی هستند و حتی با وجود گناهان متعدد، هرگز داخل جهنم نخواهند شد. حدیث مبشره از چند طریق نقل شده که در این چند طریق، در متن حدیث اختلاف وجود دارد. فقط دو طریق آن را مورد اشاره قرار می‌دهیم:

#### الف) طریق عبدالرحمان بن عوف

احمد حنبل در مسند و ترمذی در سنن و نسائی در فضائل الصحابه، از قتیبة بن سعید از عبدالعزیز بن محمد الدرداوردی از عبدالرحمان بن حمید از پدرش عبدالرحمان عوف نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: ابوبکر در بهشت است و عمر در بهشت است و عثمان در بهشت است و علی در بهشت است و طلحه در بهشت است و زبیر در بهشت است و عبدالرحمان بن عوف در بهشت است و سعید (سعید بن زید) در بهشت است و ابوعبیده جراح در بهشت است.<sup>۱</sup>

#### ب) طریق سعید بن زید (که تقریباً همین‌گونه است).

این دو تن، خودشان از عشره مبشره هستند. روایت عبدالرحمان عوف، تنها از طریق عبدالرحمان بن حمید زهری نقل شده که خود عبدالرحمان بن حمید، جزو صحابه نیست و تابعی بوده و عبدالرحمان بن عوف را درک نکرده است؛ زیرا دقیقاً متولد سال ۳۲ ق. است که سال وفات عبدالرحمان بن عوف است که بنابراین سند، این روایت کاملاً مخدوش است.

روایت سعید بن زید هم در کوفه و معاصر با معاویه اظهار شده است. سؤال مهم در اینجا این است که اگر این صحابی روایت را از پیامبر ﷺ شنیده، چرا در نقل آن، تا زمان معاویه کتمان کرده و به تأخیر انداخته و تنها در زمان معاویه آن را اظهار کرده

۱. مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، دارالحدیث، قاهره، ۱۹۸۵م، ص ۱۹۳.

است؟ در حالی که در زمان‌های گذشته؛ یعنی زمان خلافت خلفا نیاز بیشتری به آن بوده است.

از سوی دیگر، چرا این روایت را خلیفه اول و دوم در اثبات حقانیت خلافت خود نقل نکرده‌اند؟ از سوی دیگر در این سند، چرا نامی از شخصیت‌های وارسته‌ای چون سلمان، ابوذر، عمار و مقداد که از صحابی بزرگ هستند و در ردیف چهار نفر اول حدیث قرار دارند، برده نشده است؟

به علاوه اینکه در متن حدیث می‌توان مناقشه زیاد کرد؛ از جمله اینکه اگر این ده نفر، بشارت به بهشت داده شده‌اند، نباید بینشان هیچ‌گونه اختلاف و تعارضی وجود داشته باشد و با هم به مخالفت پردازند در حالی که مخالفت‌های آشکاری میان آن ده نفر وجود داشته است. طلحه و زبیر به جنگ با امام علی علیه السلام پرداختند. بسیاری از شخصیت‌های مهاجر و انصار بر ضد عثمان قیام کردند. برخی قصد جان او نموده، به قتلش راضی بودند و پس از قتلش به مدت سه روز به جسدش بی‌احترامی کردند.

چگونه می‌شود بزرگانی از صحابه با کسی که از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله به او بشارت داده شده، چنین رفتار کنند؟! چرا عبدالرحمان بن عوف که یکی از طرق این روایت است، در روز شورا بر علی علیه السلام شمشیر می‌کشد و می‌گوید: بیعت کن و الا تو را می‌کشیم؟ چرا مروان، طلحه بن عبیدالله، صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله را که جزو عشره مبشره است، می‌کشد و... در این باره پرسش‌های بسیاری وجود دارد، چون نوشتار حاضر در این صدد نیست، از طرح آنها خودداری کرده، تنها به همین مقدار که اشاره شود سعید بن زید در احادیث اهل سنت جزو عشره مبشره است حدیث یاد شده را آوردیم.

### سه - سعید در میدان‌های جنگ

در مسانید اهل سنت آمده است: سعید بن زید در میدان‌های جنگ احد و خندق و بسیاری از غزوات دیگر شرکت داشته، ولی در بدر حضور نیافته است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله

ایشان و طلحه را به سرزمین‌های شام برای آگاهی از حرکت قریش فرستادند. آنان وقتی برگشتند، نبرد بدر پایان یافته بود.

#### مرگ سعید بن زید

سعید در وادی عقیق ساکن بود و در همانجا در سال ۵۱ ه. ق بدرود حیات گفت. او را به مدینه آوردند و در بقیع به خاک سپردند. سعد بن ابی وقاص بر وی نماز گزارد.<sup>۱</sup>

#### ۶. سلمة بن اکوع

سلمة بن اکوع، از صحابه پیامبر خدا ﷺ است. او در بیعت رضوان با پیامبر ﷺ بیعت کرد که در کنار آن حضرت باشد تا زمانی که جان در بدن دارد. او فردی شجاع و نترس بود.

#### شرکت در میدان جنگ

سلمة بن اکوع همراه پیامبر ﷺ در جنگ‌های مختلفی شرکت داشت. او خود گفته است: غزوات مع النبی ﷺ سبع غزوات و خرجت فیها یبعث من البعوث سبع غزوات.<sup>۲</sup> با پیامبر اکرم ﷺ در هفت غزوه بودم و در هفت مرحله با مبارزان و مجاهدان از مدینه خارج شدم.

چنان‌که از منابع تاریخی برمی‌آید، وی در کنار خلفای سه‌گانه وفاداری خود را اظهار نموده و در سال ۳۲ ه. ق بدرود حیات گفته و در بقیع به خاک سپرده شده است.

#### ۷. حکم بن ابی‌العاص

حکم بن ابی‌العاص، پسر ابی‌العاص فرزند امیة بن عبدشمس از تیره بنی‌امیه و عموی عثمان بن عفان، خلیفه سوم است. او همان کسی است که پیامبر اکرم ﷺ درباره پدر او و فرزندانش فرمود:

۱. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۸۰.

۲. همان، ج ۶، ص ۲۸۱.

إِذَا بَلَغَ بَنُو أَبِي الْعَاصِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا اتَّخَذُوا دِينَ اللَّهِ دَعَاءً وَ عِبَادًا لِلَّهِ حَوْلًا وَ مَالًا لِلَّهِ دُولًا...<sup>۱</sup>

هنگامی که فرزندان ابی‌العاص به سی تن برسند، دین خدا را بازیچه، بندگان خدا را رام و برده، مال خدا را در میان خود دست به دست کنند و با صالحان به چنگ و ستیز برخیزند. فاسقان را حزب و دسته نابکار خود قرار دهند.

حکم بن ابی‌العاص و فرزندانش، پس از خلافت خلیفه سوم، بر مقدرات امور مسلط شدند و این آینده‌نگری پیامبر ﷺ، جامه عمل پوشید.

#### دشمنی با پیامبر ﷺ

حکم بن ابی‌العاص، کینه‌ای شدید از پیامبر ﷺ در دل داشت و این کینه را همواره بروز می‌داد:

عن البلاذري إنَّ الحکم بن أبي العاص كان جار رسول الله ﷺ في الجاهلية و كان أشدَّ جيرانه أذى له في الإسلام.<sup>۲</sup>

از بلاذری نقل است که حکم بن ابی‌العاص در دوره جاهلیت، همسایه پیامبر خدا ﷺ بود و از دشمن‌ترین همسایه‌ها و آزاردهنده‌ترین آنها بود.

سلیم بن قیس هلالی می‌نویسد: او پشت سر پیامبر ﷺ راه می‌رفت و حضرتش را مسخره می‌کرد و با اشاره دست و انگشتان به پیامبر ﷺ اهانت می‌نمود و هنگامی که رسول الله ﷺ به نماز می‌ایستاد، پشت سر پیامبر ﷺ به تمسخر می‌پرداخت. او در مکه همسایه پیامبر ﷺ بود و آزار و اذیت‌های بسیاری به آن حضرت می‌نمود تا اینکه در ماجرای فتح مکه از روی ناچاری مسلمان شد و به مدینه کوچ کرد و با این وصف از کار خود دست برداشت، البته با یک تفاوت و آن اینکه در مکه پیش روی پیامبر ﷺ آزار و اذیت می‌نمود و در مدینه پشت سر و پنهانی.

۱. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۶۸.

۲. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ص ۲۰۸.

گاهی، وقتی پیامبر ﷺ در حال حرکت بود، حکم از پشت سر با حرکات دست و سر و پا از حضرت تقلید می‌کرد! هنگامی که آن حضرت سخن می‌گفت، او با حرکات چشم و لب، تقلید پیامبر ﷺ می‌نمود، تا اینکه روزی حضرت او را در همین حال دید و فرمود: «کن كذلك»؛ همین‌گونه باش. با این نفرین، او مبتلا به ارتعاش دست و سر گردید و تا دم مرگ، با ارتعاش و لقوه به سر می‌برد، حتی وقتی پشت سر حضرت به نماز می‌ایستاد، با حرکات دست او را مسخره می‌کرد. از همه اینها گذشته، اخبار و اسرار پیامبر ﷺ را انتشار می‌داد و فاش می‌ساخت، تا آنجا که روزی پیامبر ﷺ در حجره یکی از زنانش بود، حکم از شکاف در به داخل حجره نگاه کرد. حضرت متوجه شد و با حربه‌ای در تعقیب او از حجره بیرون آمد و فرمود: اگر به او دست می‌یافتم، چشمش را از حدقه در می‌آوردم! کیست که مرا علیه این مرد لعین کمک کند؟ سپس دستور تبعید او و فرزندانش را صادر کرد و فرمود: او و خاندان و فرزندانش نباید در مدینه بمانند و آنها را به طائف تبعید کرد.<sup>۱</sup>

#### پیش‌بینی پیامبر خدا ﷺ درباره حکم

پیامبر خدا ﷺ درباره حکم بن ابی‌العاص پیش‌بینی‌هایی کردند که از میان آنها، به دو مورد اشاره می‌کنیم:

به زودی این مرد با کتاب خدا و سنت پیامبر مخالفت خواهد کرد و از نسل وی فتنه‌جویانی پدیدار خواهند شد که دود فتنه آنان به آسمان می‌رسد! بعضی از اصحاب گفتند: او کوچک‌تر و حقیرتر از آن است که بتواند چنین کارهایی بکند! حضرت فرمود: بله، می‌کند و بعضی از شما نیز در آن روز پیرو او خواهید بود.<sup>۲</sup>

در آینده بر منبرم می‌روند و مردم را می‌فریبند! در واقع خواب پیامبر ﷺ هم که دیدند بوزینگانی بر منبرش می‌روند، همان شجره خبیثه و ملعونه بنی‌امیه و فرزندان عاص است که در قرآن مجید آمده است:

۱. پیغمبر و یاران، ج ۲، ص ۲۷۴.

۲. بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۶۴.

﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي آرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَخُوفُهُمْ مِمَّا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا﴾ (اسراء: ۶۰)

... و آنچه در خواب به تو نشان دادیم و داستان درخت ملعون که در قرآن آمده است چیزی جز آزمایش مردم نبود. ما مردم را می ترسانیم، ولی تنها به کفر و سرکشیشان افزوده می شود!

این شجره ملعونه، دوازده نفر بودند. دو تن از افراد اوائل هستند از قبیله تیم و عدی و سه تن از بنی امیه اند و هفت تن از اولاد ابی العاص می باشند. وقتی آیه فوق بر پیامبر ﷺ نازل شد، آن حضرت اندوهگین گردید و از جبرئیل پرسید: آیا در عهد من چنین رخ می دهد؟

قال: لا و لكن تدور رحى الإسلام من مهاجرك فتلبث بذلك عشيراً، ثم تدور رحى الإسلام على رأس خمسة و ثلاثين من مهاجرك فتلبث بذلك خمساً ثم لا بد من رحى ضلالة و هي قائمة على قطبها ثم ملك الفراعنة.<sup>۱</sup>

جبرئیل پاسخ داد: نه، بلکه چون چرخ اسلام ده سال از هجرتت بچرخد و دگر بار تا سی و پنج هجری به گردشش ادامه دهد و آن گاه پنج سال بگردد، آن گاه چرخ گمراهی به گردش افتد و سلطنت فرعونى نمودار گردد.

#### تبعیدی پیامبر ﷺ

حکم بن ابی العاص روزی بر در خانه پیامبر ﷺ آمد و اجازه خواست وارد شود، حضرت صدای وی را شناخت و فرمود: اجازه دهید وارد شود که لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او و بر کسانی که از پشت او به وجود می آیند که اینها در دنیا به شوکت رسند و در آخرت، حقیرترین و پست ترین مردم اند. آنان مردمانی مکار و حيله گرند مگر نیکانشان که آنان نیز اندک اند.

۱. الغدير، ج ۱، ص ۲۰۰.

مره جهنی که از صحابی است، روایت کرده که حکم بن ابی العاص اذن دخول بر حضرت رسالت گرفت. حضرت فرمود: بر وی اذن دهید. لعنت خدا بر او و بر هر که از صلب او بیرون آید! جز بر مؤمنان از ایشان و مؤمنان از ایشان اندک‌اند. در دنیا خوب بخورند و خوش باشند و در آخرت ضایع باشند! صاحب مکر و خدعه‌اند، در دنیا بر آنان عطا می‌شود و در آخرت نصیبی ندارند.<sup>۱</sup>

پیامبر گرامی اسلام ﷺ به دنبال کینه‌توزی‌ها و آزار و اذیت‌هایی که حکم بن ابی العاص می‌کرد، او را به طائف تبعید کرد و فرمود: تا زنده‌اند از تبعیدگاهشان بازگردانده نشوند.

خلافت خلیفه سوم، آغاز یک بازگشت به دوره پیشین و جاهلیتی بود که پیامبر ﷺ با آن به ستیز برخاسته بود.

عثمان از تحبیب و تکریم دشمنان دیرین پیامبر ﷺ راهی برای تقلیل و هتک حرمت آن حضرت جسته بود. دنباله‌روان اموی‌اش تاکتیک هتک احترام پیامبر ﷺ را از راه هتک احترام علی علیه السلام و خاندان پیامبر ﷺ پیش گرفتند و رسم لعن علی از بالای منابر را پدید آوردند. ابوبکر و عمر جرأت نکرده بودند دشمنان اصلاح‌ناپذیر پیامبر ﷺ را که به همین سبب تبعید و طرد کرده بود، از تبعید به‌در آورند و آنان را مقرب گردانیده، به مقامات عالی بگمارند... عثمان، عموی خویش حکم بن ابی العاص را که پیامبر ﷺ طرد و تبعید کرده بود، با خانواده‌اش با حال تکریم به مدینه بازآورد و او و فرزندان را با عطایای مخصوص و بی‌حساب تقدیر کرد و دست او و فرزندان را در اداره امور مهم بازگذاشت.<sup>۲</sup> وقتی اهالی مدینه دیدند که حکم با لباس‌های کهنه و مندرس، چند رأس بز لاغر را جلو انداخته و وارد دارالخلافه مدینه شد، از بدبختی و بیچارگی او و همراهانش در شگفت

۱. شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، حاج میرزا ابوالفضل تهرانی، بی‌جا، بی‌تا، ص ۲۲۶.

۲. انقلاب تکاملی اسلام، جلال الدین فارسی، چاپخانه علمی، ۱۳۵۷ ه. ش، ص ۴۴۹.

بودند و با نظر اعجاب می‌نگریستند؛ اما ناگهان دیدند که وقتی از خانه عثمان بیرون آمد، لباس‌های فاخر و گرانبها بر تن داشت؛ از جمله پالتو و پوستین خز در بر کرده بود.<sup>۱</sup>

#### بخشش‌های بی‌حد به حکم بن ابی‌العاص

خلیفه سوم، پس از آوردن حکم به مدینه، بخشش‌های فراوانی از اموال مسلمین به آنها کرد. ابن ابی‌الحدید در شرح اوضاع آن زمان می‌نویسد:

خمس غنایم ارمنستان را به مروان حکم بخشید. فدک را نیز به تیول او داد. به علاوه چهارصد هزار درهم نقد از خزانه به عبدالله بن خالد بن اسید اموی که از او تقاضای بخشش کرده بود بدون هیچ‌گونه مجوز شرعی بخشید. به حکم بن ابی‌العاص که از دشمنان سرسخت اسلام و از تبعیدی‌های پیامبر ﷺ بود به خاطر خویشاوندی صد هزار درهم عطا کرد. بازاری بود در مدینه به نام بازار «نهر روز» که پیغمبر ﷺ در آمدش را وقف بینوایان کرده بود، عثمان آن را به تیول حرث ابن حکم برادر مروان بن حکم داد.<sup>۲</sup>

#### مرگ و دفن او در بقیع

حکم بن ابی‌العاص تا سال ۳۲ هجرت، بر حیات ننگین خود ادامه داد و در همان سال از دنیا رفت. فرزندش مروان بر جنازه‌اش نماز گزارد و در بقیع دفن شد.

#### ۸. سمرة بن جندب

سمرة بن جندب بن هلال بن حریج بن مرة بن هزن بن عمرو، مکنی به اباسلیمان است. وی در سال دوم یا سوم هجرت مسلمانی برگزیده و از آغاز مسلمانی نسبت به فرایض بی‌مبالاتی داشت. درباره شرکت او در غزوات، گزارش روشنی در تاریخ دیده نمی‌شود و تقریباً این بخش، حلقه مفقوده در تاریخ است.

۱. پیغمبر و یاران، ج ۲، ص ۲۷۵.

۲. شرح نهج البلاغة، ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۹۸.

### سمرة بن جندب و درخت خرما

زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند: سمرة بن جندب درخت خرمایی در باغستان مردی از انصار داشت. خانه انصاری در ابتدای باغ بود و سمرة هرگاه می‌خواست وارد باغ شود، بدون اجازه می‌رفت کنار درخت خرمایش. انصاری تقاضا کرد هر وقت می‌خواهی داخل باغ شوی اجازه بگیر. سمرة به سخن او ترتیب اثر نداد و بدون اجازه وارد می‌شد. انصاری به حضرت رسول صلی الله علیه و آله شکایت برد و جریان را بیان کرد. حضرت از پی سمرة فرستاده و او را از شکایت انصاری آگاه کردند و دستور دادند هر گاه خواستی داخل شوی، اذن بگیر. سمرة امتناع ورزید. آن جناب فرمود: پس درخت خود را بفروش. قیمت زیادی هم به وی پیشنهاد کردند. او راضی نشد. پیامبر صلی الله علیه و آله قیمت پیشنهادی را بالا و بالاتر برد، اما او نپذیرفت تا اینکه فرمودند: در مقابل این درخت، درختی در بهشت برایت ضامن می‌شوم. او باز از واگذاری درخت امتناع کرد! پس پیامبر صلی الله علیه و آله به انصاری دستور داد:

اذْهَبْ فَأَقْلَعْهَا وَ أَرْمِهَا إِلَيْهِ فَإِنَّهُ لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ.<sup>۱</sup>

برو درخت را از جا کنده، در برابرش بینداز که در اسلام زیان و زیان رساندن به دیگران مجاز نیست.

از حدیث ضرار، فهمیده می‌شود که سمرة بن جندب حتی در حال حیات خودش، برای پیامبر صلی الله علیه و آله حرمتی قائل نبود؛ زیرا اگر حرمت می‌داشت، فرمان ولایی و الهی آن حضرت را عمل می‌کرد مطابق آیه کریمه:

﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (حشر: ۷)

آنچه را که پیامبر به شما دستور می‌دهد انجام دهید و از آنچه که بازتان می‌دارد، دست نگه دارید.

۱. الايضاح، فضل بن شاذان النيسابوري، تحقيق جلال الدين الحسيني الاربموي، بی‌نا، بی‌تا، ص ۵۴۳.

## شراب فروشی سمرة بن جندب

سمرة بن جندب حتی در دوران خلافت خلیفه دوم، به فروش خمر می پرداخت. مسلم در صحیح خود از قول ابن عباس آورده است که گفت:

بلغ عمر أن سمرة باع خمرًا فقال: قاتل الله سمرة ألم يعلم أن رسول الله ﷺ قال: «لعن الله اليهود حرمت عليهم الشحوم أن يأكلوها فحملوها فباعوها»<sup>۱</sup>.

به عمر خبر رسید که سمرة شراب می فروشد، پس فرمود: خدا بکشد سمرة را، مگر نمی داند که پیامبر ﷺ گفت: خدا لعنت کند یهود را، خدا بر آنها فروش پیه را حرام کرد، اما آنها بردند و فروختند!

و نیز از قول عمر این گونه نقل شده است:

قال عمر بن الخطاب و هو يخطب على المنبر: لعن الله سمرة بن جندب كان أول من تجر الخمر في الاسلام و لا يجل من البيع إلا ما يجل أكله.<sup>۲</sup>

عمر بن خطاب در حالی که بر منبر بود، گفت: خدا لعنت کند سمرة بن جندب را، او نخستین کسی بود که در اسلام، تجارت خمر کرد و چیزی فروخت که حلال نیست و ممنوع است. و حلال نیست مگر چیزی که خوردنش حلال است.

غزالی در احیاء العلوم می نگارد:

ما ترك الناس الربا بأجمعهم كما لم يتركوا شرب الخمر و سائر المعاصي حتى روي أن بعض أصحاب النبي ﷺ باع الخمر. فقال عمر: لعن الله فلاناً هو أول من سن بيع الخمر.<sup>۳</sup>

همه صحابه ربا را ترک نکردند، همچنان که شرب خمر را و حتی دیگر گناهان را تا آنجا که نقل شده است: بعضی از اصحاب (سمرة) شراب فروختند و خریدند.

۱. المأثورة، محمد بن ادریس الشافعی، السنن دارالمعرفة، بیروت، ۱۴۰۶ هـ. ق، عبدالمعطي مقلجی، ص ۲۸۴.

۲. الايضاح، ص ۶۶.

۳. احیاء علوم الدین، محمد بن محمد غزالی، ج ۱، ص ۱۲۰۷، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.

پس عمر گفت: خدا لعنت کند فلانی را، او نخستین کسی است که سنت بیع شراب را نهاد.

سمرة بن جندب، افزون بر فروش شراب، به دستور معاویه، آیاتی را که در فضیلت علی علیه السلام آمده بود در شأن ابن ملجم مطرح کرد و روایاتی را به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت داد که خود، ماجرای مفصل و از حد نوشتار کنونی خارج است. سمرة بن جندب در کنار خلفا حضوری فعال داشت و در دوران معاویه، فرمانداری بصره مدتی به او وانهاده شد و در آنجا مسکن گزید و لکن طبق برخی نقل‌ها، از فرمانداری عزل گردید، مریض شد و به مدینه بازگشت.

#### مرگ سمرة بن جندب

سمرة بن جندب نفرین شده پیغمبر صلی الله علیه و آله است؛ زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله از اعمال او ناخشنود بوده و نفرینش کردند که خداوند در دنیا نیز او را به آتش بیفکند. او در وجود خود احساس گرما و سوزش و حرارتی شدید می‌کرد و همواره سعی می‌کرد خود را به آب سرد بیندازد تا از حرارت بدنش کاسته شود. «کان سمرة یتعالج نفسه بالباردة»<sup>۱</sup>؛ «سمره می‌خواست خودش را با آب سرد معالجه نماید».

مرگ سمرة در سال ۵۸ یا ۵۹ هـ. ق بود. «و نقل ابن اثیر. أنه مات سنة ثمان و خمسين و قيل: سنة تسع و خمسين»<sup>۲</sup>؛ «بن اثیر نقل کرده که سمرة در سال ۵۸ و گفته شده در سال ۵۹ وفات یافت». گروهی از مورخان محل دفن وی را بصره دانسته‌اند؛ اما برخی نظیر ابن اثیر که زندگی وی را شرح داده، می‌نویسد: بعد از گرفتار شدنش به مریضی، به مدینه آمد و در مدینه از دنیا رفت و در بقیع مدفون گردید.<sup>۳</sup>

۱. اسدالغابة فی معرفة الصحابة، ج ۷، ص ۳۷۷.

۲. همان، ص ۳۷۸.

۳. همان، ص ۳۸۰.

## توضیحی اجمالی در باب عدالت صحابه

در میان عالمان و گروه‌های اهل سنت، مطلبی مطرح است با عنوان «عدالت صحابه» که با استناد به احادیثی، آن را به عنوان مسأله‌ای قطعی و مسلم مطرح کرده‌اند. البته ما درصدد بررسی مستندات روایات و نوع دلالت و محتوای آن نیستیم؛ بلکه تنها در این زمینه کافی است بدانیم که در قرآن مجید، برخی از صحابه پیامبر ﷺ، منافق شمرده شده‌اند و برخی از کسانی بوده‌اند که به پیامبر ﷺ آزار می‌رسانده‌اند و نیز پیامبر خدا ﷺ پیش‌بینی کرده‌اند که برخی از اصحاب راه ارتداد پیش خواهند گرفت و... اما چون گزارشی از سمرة بن جندب ارائه شده، به دو سه نکته از آن اشاره می‌کنیم:

۱. از مواردی که همه اهل سنت نیز آن را پذیرفته‌اند این است که سمرة بن جندب، شراب فروشی می‌کرد و خلیفه دوم، به این جهت از او ناراضی بوده و او را لعن کرده است. پیش‌تر روایتش را نقل کردیم. این روایت را محمد بن ادریس شافعی در «السّنن المأثورة» که در دارالنشر بیروت در سال ۱۴۰۶ به چاپ رسیده، در صفحه ۲۸۳ و ۲۸۴ نقل کرده است.

ابوبکر عبدالرزاق بن همّام الصنعانی در کتاب «المصنف» خود که در المکتب الاسلامی در بیروت در سال ۱۴۰۳ به چاپ رسیده، در صفحه ۸ و ۱۹۵ نقل کرده است. احمد بن حنبل در مسند خویش، در جلد اول که در دارالنشر مؤسسه قرطبه مصر به چاپ رسیده، در صفحه ۲۵ نقل کرده و بسیاری از عالمان اهل سنت، این حدیث را از متواترات احادیث درباره سمرة بن جندب دانسته‌اند.

۲. اگر بخواهیم به روایاتی مانند: «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم» تمسک کنیم، باید کسانی که به اقتدای افرادی نظیر سمرة بن جندب، شراب فروشی را پیشه کنند، باعث هدایتشان باشد در حالی که پیامبر ﷺ به شدت با آن مخالفت کرد و قرآن کریم، استعمال و ساخت و فروش خمر را مطلقاً حرام دانسته و این از مسلمات فقه اهل سنت نیز می‌باشد.

۳. آیا هر کس که پیامبر ﷺ را دیده و آن حضرت را ملاقات کرده، می‌توان صحابی شمرد؟ چون اهل سنت در تعریف صحابی نکات متناقض و حتی ضد اصول بیان کرده‌اند.

محمد بن اسماعیل بخاری (امام بخاری) در صحیح بخاری (أصح الكتاب بعد القرآن عند السنة) در باب فضائل اصحاب النبي ﷺ، در تعریف صحابه چنین می‌نگارد:

و من صحب النبي ﷺ أو رآه من المسلمين فهو من أصحابه.<sup>۱</sup>

صحابی رسول الله ﷺ کسی است که همراه و همنشین پیامبر ﷺ بوده یا درحالی که مسلمان بوده، او را دیده است.

با توجه به این حدیث و چنین تعریفی از صحابه، باید تمام منافقین، نظیر عبدالله بن ابی و تمام کسانی که پیامبر ﷺ در حیات خودشان از آنها ناخشنود بودند و پیامبر ﷺ از آنها درد دل‌ها کرده، باید جزو صحابه باشند که این نکته با هیچ برهان عقلی قابلیت اثبات و تأیید ندارد.

#### مناقشات در حدیث از ناحیه اهل سنت

در حدیث «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم» اهل سنت و علمای بزرگی از آنان مناقشه کرده‌اند. ابن تیمیه می‌نویسد: «این حدیث ضعیف است. علمای علم حدیث آن را تضعیف کرده‌اند».<sup>۲</sup>

از ناحیه افراد زیادی از عالمان اهل سنت؛ مانند بزّار، رجال‌شناس بزرگ اهل سنت، دارقطنی، ابن قیم جوزی، حمزة الجزری و بسیاری دیگر، مفاد این حدیث را مورد مناقشه و تضعیف قرار داده‌اند.

۱. صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، نشر دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۱ ه.ق، ص ۱۸۸.

۲. منهاج السنة، ابن تیمیه، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۹۸۸ م، ج ۴، ص ۲۹۳.

## فصل چهارم:

وابستگان و خویشاوندان پیامبر ﷺ

و اهل بیت ﷺ



در بخش‌هایی که گذشت، به شرح حال دو گروه از صحابی غنوده در بقیع پرداختیم و چهره و جایگاه آنان را شناسانیم؛ گروهی که صادق و راستین بودند و تا پایان عمر بر پیمان خویش با خدا و رسول پایدار و استوار ماندند و گروهی که در پیچ و خم راه‌های جریان‌های خطرناک تاریخی افتادند و از مسیر مستقیم به انحراف رفتند؛ راهی که خلاف آرمان‌های رسول نور و رحمت بود. در این بخش، به شناسایی شخصیت‌هایی از منسوبان نسبی پیامبر خواهیم پرداخت تا یاد کردی باشد از آن بزرگواران و مورد استفاده باشد برای خوانندگان.

#### ۱. ابراهیم، فرزند محبوب پیامبر ﷺ

پیامبر خدا ﷺ هفت فرزند داشت که همگی - جز ابراهیم - از خدیجه کبری بودند؛ قاسم، طاهر، زینب، امّ کلثوم، رقیه، زهرا و ابراهیم که از ماریه قبطیه زاده شد. اکنون به اختصار از چگونگی تولد ابراهیم از ماریه قبطیه خواهیم نوشت: «در سال هفتم هجرت، پیامبر خدا ﷺ برای ابلاغ رسالت خویش، نمایندگان را به نقاط مختلف گسیل داشت. حاطب بن ابی‌بلتعه را نیز نزد مقوقس حاکم مصر فرستاد، مقوقس که بزرگ قبطیان بود، به نامه پیامبر ﷺ احترام گذاشت و در پاسخ، نام پیامبر ﷺ را بر نام خویش مقدم داشت. مقوقس، هدایای گرانبهایی برای پیامبر ﷺ فرستاد که در میان آنها کنیزی بود به نام ماریه»<sup>۱</sup>. در بسیاری از منابع تاریخی آمده است: مقوقس حاکم مصر، همراه نامه‌ای که برای

---

۱. بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۱۸۳.

پیامبر ﷺ فرستاد، دو کنیز به پیامبر ﷺ بخشید و هدیه کرد؛ یکی ماریه قبطیه و دیگری خواهر وی سیرین و غلامی نیز به نام جریح را مأمور کرد که خدمتگزار آنان باشد. حاکم مصر گرچه با همه احترام این هدایا را فرستاد، لیکن اسلام نپذیرفت. ماریه از اهل کتاب بود؛ لذا پیامبر ﷺ او و خواهرش سیرین را به عنوان هدیه پذیرفت. آن حضرت ماریه را به عقد خویش و سیرین را به عقد حسان بن ثابت در آورد. «مقوقس، پادشاه اسکندریه، ماریه را با سیرین - که هر دو بی‌مانند بودند - همراه تحفه‌ها و هدایای بی‌شماری برای پیغمبر ﷺ فرستاد؛ از جمله هدایای مقوقس، قاطر مخصوصی به نام دلدل بود که در عربستان، جز آن قاطری وجود نداشت، به اضافه، هزار مثقال طلا و بیست قواره پارچه مصری و کاسه‌ای بلورین که ظرف مخصوص آبخوری حضرت شد و غلامی به نام جریح. پیغمبر ﷺ سیرین را به عقد حسان بن ثابت، شاعر مخصوص خویش درآورد و ماریه را خود به همسری برگزید»<sup>۱</sup>.

#### مسلمانی ماریه

ماریه، دختر فردی به نام شمعون بوده که بعد از آمدن به مدینه، در حضور پیامبر ﷺ مسلمان شد و به عقد آن حضرت درآمد. در وصف ماریه نوشته‌اند: «كَانَتْ بَيْضَاءَ، جَعْدَةً جَمِيلَةً»<sup>۲</sup>؛ «او سفیدروی بود و دارای موهای مجعد (پیچیده) و زیبا».

#### اسکان ماریه در مشربه

ماریه قبطیه، به دلیل زیبایی و جمالی که داشته و نیز از پیامبر ﷺ حامله شده بود، مورد حسد همسران آن حضرت قرار گرفت، لذا حضرت وی را در مشربه؛ یعنی باغ و بستانی که مخیریق یهودی، به پیامبر ﷺ بخشید، جای دادند.

۱. اسد الغابة، ج ۱، ص ۱۵۶.

۲. الاصابة، ج ۴، ص ۳۹۱.

سمهودی می‌نگارد: «مشربه، محل مرتفعی بوده، در داخل باغ خرماي متعلق به پیامبر ﷺ».<sup>۱</sup>

این باغ، پیش از آنکه در اختیار پیامبر ﷺ قرار گیرد، ملک شخصی یهودی بود به نام مُخیرِیق، که مسلمانان برگزید و در اُحد به شهادت رسید. آن فرد (مخیرِیق) باغ را به پیامبر ﷺ بخشید.

وی از یهودیان بنی‌نضیر مدینه و از عالمان ثروتمند آنها بوده است. او به هنگام جنگ اُحد اقوام و عشیره‌اش را جمع کرد و به آنان گفت: ای جماعت یهود! شما می‌دانید که محمد همان پیامبری ﷺ است که ما و پدرانمان منتظرش بودیم و اکنون یاری رساندن به او، بر همه واجب است. پس به پا خیزید و از وی در مقابل دشمنانش دفاع کنید. یهودیان گفتند: امروز شنبه است! (به عقیده یهود در این روز جنگ جایز نبود). مخیرِیق در پاسخ آنها گفت: وای بر شما! دیگر شنبه‌ای نیست و دین یهود با آمدن پیامبر ﷺ اسلام منسوخ گردید. مخیرِیق وقتی دید موعظه‌اش در هم‌کیشانش مؤثر واقع نشد، خود آماده جنگ با مشرکان شد و هنگام رفتن به اُحد، این‌گونه وصیت کرد:

إِنْ أَصَبْتُ فَمَا لِي لِمُحَمَّدٍ، يَصْنَعُ فِيهِ مَا شَاءَ.

اگر من در این جنگ کشته شدم، همه ثروت من از آن محمد است و هرگونه صلاح بداند تصرف خواهد کرد.

او سرانجام در جنگ اُحد به شهادت رسید و پیامبر خدا ﷺ پس از شهادتش فرمود: «مُخِرِيقُ خَيْرُ يَهُودٍ»؛ «مخیرِیق، بهترین یهودی بود». بدین‌گونه، املاک و باغ‌های مخیرِیق که هفت قطعه و از جمله آنها مشربه ام ابراهیم بود، در اختیار پیامبر ﷺ قرار گرفت.<sup>۲</sup>

بنابراین، مشربه، باغی است که مخیرِیق، یهودی مسلمان شده و شهید راه اسلام به رسول الله ﷺ بخشید و ملک شخصی آن حضرت بوده است.

۱. وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۲۶.

۲. میقات حج، شماره ۴۵، زمستان ۱۳۸۴، ص ۱۰۱.

### مشریه، مسکن رسول خدا ﷺ و ماریه

بر اثر حسد آن دسته از همسران پیامبر ﷺ، که از آن حضرت صاحب فرزند نشدند و یا به سبب زیبایی ماریه، به وی حسادت ورزیدند، پیامبر ﷺ او را در مشربه ساکن کرد و خود طبق نوبت خاصی که برای زنان قرار داده بودند، به نزد ماریه می‌رفتند و در آنجا می‌ماندند و عبادات خویش را در آنجا برگزار می‌کردند.

مشریه امّ ابراهیم از مکان‌هایی است که در روایت امام صادق ع به عقبه بن خالد، توصیه شده که به آنجا برود و آن مکان را زیارت کند و آن حضرت فرموده‌اند: «وَهِيَ مَسْكَنُ رَسُولِ اللَّهِ وَ مُصَلَّاهُ»؛ «آنجا مسکن پیامبر خدا و محل نماز ایشان بوده است». پس از اسکان ماریه در این محل، به «مشریه امّ ابراهیم» معروف شد.

### ولادت ابراهیم در مشربه

ابراهیم، فرزند پیامبرگرمی اسلام ﷺ، در سال هفتم هجرت، در ماه ذی‌حجه به دنیا آمد. هنگام ولادتش جبرئیل نزد پیامبر ﷺ آمد و ضمن تبریک گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اِبْرَاهِيمَ».<sup>۲</sup> در هر حال، ابراهیم در میان قبیله بنی‌مازن و در محل مشربه به دنیا آمد و سلمی همسر ابورافع، مامایی او را به عهده گرفت و از این رو، نخستین کسی که مژده ولادت ابراهیم را به پیامبر ﷺ داد ابورافع بود و آن حضرت، غلامی را به عنوان مژدگانی به وی هدیه داد. رسول الله ﷺ در روز هفتم ولادت ابراهیم گوسفندی عقیقه کرد و شخصی به نام ابوهند، موی سر وی را تراشید و به دستور پیامبر ﷺ، به وزن موها، نقره به فقیران داده شد و موی سر وی در دل خاک دفن گردید. در همین روز، پیامبر خدا این فرزند را ابراهیم نامید و فرمود: «جبرئیل بر من نازل شد و گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اِبْرَاهِيمَ» و من هم نام جدم ابراهیم را برای او برگزیدم».<sup>۳</sup>

۱. وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۲۴.

۲. البداية و النهاية، ج ۵، ص ۳۰۹.

۳. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۸۳.

مجلسی در این باره می‌نویسد:

در سال هشتم هجرت، ماریه از پیامبر فرزندی به دنیا آورد که پیامبر نام او را ابراهیم نهاد. وقتی سلمی، قابله ماریه بشارت تولد ابراهیم را داد، پیامبر هدیه گرانبهایی به او عطا کرد. آن حضرت روز هفتم تولد ابراهیم گوسفندی را عقیقه کرد و موی سر او را کوتاه نمود و به اندازه وزن آن، در راه خدا، نقره انفاق کرد.<sup>۱</sup>

پس از تولد ابراهیم، تعدادی از همسران یاران پیامبر در خواست کردند که آن حضرت وظیفه پرستاری و شیردادن به ابراهیم را به ایشان واگذار کند، تا اینکه سرانجام این افتخار نصیب بانویی به نام امّ بُرده، همسر ابویوسف شد. او ابراهیم را به خانه خویش برده و بعد از دادن شیر به ماریه می‌داد. گاهی هم پیامبر ﷺ برای دیدن ابراهیم به خانه امّ بُرده می‌رفته است.<sup>۲</sup>

با تولد ابراهیم، سرور و شادمانی سراسر مدینه را فرا گرفت و همه در شادی پیامبر ﷺ شرکت کردند و تولد ابراهیم را به یکدیگر تبریک می‌گفتند.

#### علاقه شدید پیامبر ﷺ به ابراهیم

پیامبر خدا ﷺ علاقه شدیدی به این فرزند داشت و عاطفه و علاقه‌مندی خود را به او کتمان نمی‌کرد. در این علاقه‌مندی، همین بس که پیامبر ﷺ در هر فرصتی که پیش می‌آمد، به دیدن ابراهیم می‌رفتند و وی را روی زانوی مبارک خویش می‌نهادند و غرق بوسه می‌کردند.

#### وفات ابراهیم و دفن وی در بقیع

از علیؑ روایت شده که در سال هشتم هجرت، آن‌گاه که ابراهیم از دنیا رفت، پیامبر ﷺ به من فرمان داد او را غسل داده، دفنش کنم.

۱. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۸۳.

۲. البداية و النهاية، ج ۵، ص ۳۱۱.

دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ عَنْ عَلِيٍّ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - قَالَ: لَمَّا مَاتَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ رَسُولِ اللَّهِ أَمَرَنِي فَعَسَلْتُهُ وَكَفَّنْتُهُ رَسُولُ اللَّهِ وَحَنَطَهُ، وَقَالَ لِي: اِحْمِلْهُ يَا عَلِيُّ، فَحَمَلْتُهُ حَتَّى جِئْتُ بِهِ إِلَى الْبُقِيعِ، فَصَلَّيْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ أَتَى الْقَبْرَ، فَقَالَ لِي أَنْزِلْ يَا عَلِيُّ، فَنَزَلْتُ وَدَلَّاهُ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ فَلَمَّا رَأَاهُ مُنْصَبًا بَكَى، فَبَكَى الْمُسْلِمُونَ لِبُكَائِهِ، حَتَّى ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ الرِّجَالِ عَلَى أَصْوَاتِ النِّسَاءِ، فَتَهَاكُمُ رَسُولُ اللَّهِ أَشَدَّ النَّهْيِ وَقَالَ تَدْمَعُ الْعَيْنُ وَيَحْزَنُ الْقَلْبُ وَلَا تَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ، وَإِنَّا بِكَ لِمُصَابُونَ وَإِنَّا عَلَيْكَ لَمَحْزُونَ<sup>۱</sup>.

در دعائم الاسلام از علی علیه السلام نقل شده که چون ابراهیم فرزند پیامبر وفات یافت، آن حضرت به من امر کردند. پس غسلش دادم و خود پیامبر او را حنوط و کفن کردند و به من دستور دادند: حملش کن ای علی! من حملش کردم تا به بقیع رسیدیم. پس پیامبر بر او نماز گزارده، وارد قبر شدند و خطاب به من فرمودند: وارد شو. من نیز وارد قبر شدم. پیامبر تلقینش می کرد. چون او را در خاک نهاد، گریست و مسلمانان هم گریستند. صدای مردان بر زنان غلبه یافت. پیامبر آنان را به شدت نهی کردند و فرمودند: اشک از دیده می آید، قلب محزون می شود، اما نمی گویم چیزی را که خدا را به خشم آورد و ما در مصیبت جانکاهی هستیم و بر مرگ تو ای ابراهیم غمگین و محزونیم.

عن البراء - رضي الله عنه - قال: مات إبراهيم؛ يعني ابن رسول الله صلوات الله عليه وهو ابن ستة عشر شهراً، فقال رسول الله صلوات الله عليه ادفنوه في البقيع، فإن له مرضعاً في الجنة تُيِّمُ رضاعه.

از براء نقل شده که گفت: ابراهیم فرزند پیامبر خدا صلوات الله عليه در سن ۱۶ ماهگی از دنیا رفت. پس آن حضرت فرمود: او را در بقیع دفن کنید؛ زیرا که مرضعهای در بهشت، مدت شیرخوارگیش را تمام خواهد کرد.

۱. مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری طبرسی، مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ه.ق، ص ۴۶۰.

انس بن مالک نقل می کند که:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ عَلَى ابْنِهِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ، فَجَعَلَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَذْرِفَانِ، فَقَالَ لَهُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ: وَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ.<sup>۱</sup>

پیامبر گرامی ﷺ به دیدن فرزندش ابراهیم رفت او به خود می پیچید (در حال وفات بود) با دیدن این صحنه، اشک در چشمان پیامبر ﷺ حلقه زد! عبدالرحمان بن عوف گفت: ای فرستاده خدا، شما هم گریه می کنید؟! فرمود: چشم اشک می ریزد، قلب اندوهگین می شود و چیزی جز آنچه که خدا را خوشنود نماید نمی گوئیم و من ای ابراهیم در فراق غمگینم.

پیامبر ﷺ دست عبدالرحمان بن عوف را گرفته به نخلستان آمدند، وقتی دید فرزندش در دامن مادر در حال جان دادن است، او را گرفته در دامن نهاد و فرمود:

وَإِنَّا بِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ تَبْكِي الْعَيْنُ وَيَحْزَنُ الْقَلْبُ وَلَا نَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ.<sup>۲</sup>

و ما به وضع تو ای ابراهیم غمگینیم، چشم اشکبار است و قلب اندوهبار و چیزی بر زبان نمی آوریم که خشم الهی را در پی آورد.

#### وفات ابراهیم و کسوف خورشید

روزی که حضرت ابراهیم، فرزند گرامی آن رسول نور و رحمت و آگاهی از دنیا رفت، خورشید گرفت. گروهی که درگیر خرافات جاهلی بودند، گفتند: چون ابراهیم، فرزند پیامبر ﷺ مرد، خورشید غمگین شد و گرفت!

پیغمبر خدا ﷺ که با عقاید خرافی و جاهلی می جنگید و می خواست تفکر و عقلانیت بر باورهای مردم حاکم باشد و خرافه از زندگی اجتماعی مسلمانان رخت بریندد، به منبر رفته، خطبه خواندند و در خطبه چنین فرمودند:

۱. الطبقات الكبرى، ج ۱، قسم ۱، ص ۸۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۷۰۷.

إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَاتٍ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَا يَنْكَسِفَانِ وَلَا يَنْخَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ،  
فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ، فَادْعُوا اللَّهَ وَكَبِّرُوا وَصَلُّوا وَتَصَدَّقُوا.<sup>۱</sup>

ماه و خورشید، دو نشانه و علامت، از نشانه‌های خدایند که به مناسبت مرگ یا تولد کسی دچار کسوف و خسوف نمی‌شوند. اگر چنین پدیده‌ای را دیدید، دعا کنید، تکبیر بگویید، نماز بگزارید و صدقه دهید.

در این زمینه روایات فراوانی در منابع فریقین (شیعی و سنی) وجود دارد که کسوف و خسوف، دو پدیده طبیعی هستند و ربطی به حیات و مرگ انسان‌ها ندارند و خداوند متعال آنها را در جریان طبیعی عالم قرار داده است.

في حديث ابن مسعود رضي الله عنه (قال: انكسفت الشمس لموته فقال عليه الصلاة والسلام:  
«إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَاتٍ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ تَعَالَى لَا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا  
رَأَيْتُمْ مِنْ هَذِهِ الْأَهْوَالِ فَافْزِعُوا إِلَى الصَّلَاةِ...»<sup>۲</sup>

در حدیث ابن مسعود آمده است که وی گفت: در روز مرگ ابراهیم خورشید گرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همانا خورشید و ماه دو نشانه الهی‌اند که برای مرگ یا زندگی کسی نمی‌گیرند. پس هرگاه چیزی از این وحشت‌ها و هول‌ها مشاهده کردید، به نماز پناه ببرید... .

## ۲. عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله

عباس، فرزند عبدالمطلب و کنیه‌اش ابوالفضل است. مادر وی نثیله دختر جناب بن کلب، نخستین زنی است که کعبه را با پارچه‌های حریر و دیبا پوشانید. روزی عباس در حالی که کودک بود، مفقود شد. همه در پی جست‌وجویش برآمدند، اما اثری از وی نیافتند. مادرش نذر کرد که اگر فرزندش را بیابد، کعبه را با جامه‌های حریر و دیبا

۱. صحیح بخاری، کتاب الکسوف، ص ۱۱۲.

۲. المبسوط، شمس الدین السرخسی، دارالمعرفة، بیروت، بی تا، ص ۷۴.

بپوشاند. پس آن گاه که یافت به نذر خود وفا کرد.<sup>۱</sup>  
وی سه سال قبل از عام الفیل در مکه به دنیا آمد. پدرش از شخصیت‌های بزرگ مکه بود. عباس پس از وفات پدر، مناصب مهمی را در مکه به ارث برد که از آن جمله بود: سقایت حاجیان و عمارت مسجدالحرام.

سقایة الحاج، عبارت بود از در اختیار داشتن چاه زمزم، که آن، آب منحصر به فرد شهر مکه بود. او خود در کنار چاه می‌ایستاد و حاجیان را از آب و شربت‌های گوناگون سیراب می‌کرد و گاهی هم به جای آب و شربت، شیر و عسل به مردم می‌داد.  
عمارت مسجدالحرام هم عبارت از این بود که جمعی با هم قرارداد بسته، سوگند یاد کردند که نگذارند کسی در مسجد، کلام لغو و بیهوده به زبان آورد و یا ناسزا بگوید و اگر کسی چنین می‌کرد از مسجدالحرام بیرونش می‌کردند. رییس این جمعیت عباس ابن عبدالمطلب بود. وی این منصب‌ها را پس از وفات پدرش عبدالمطلب به عهده گرفت، با آنکه از همه برادرانش کوچک‌تر بود.

عباس مردی عاقل، زیرک، باتدبیر و سفره‌دار بود. به خصوص نسبت به خویشان و بستگانش بسیار مهربانی کرد و به آنها یاری داد و از این رو، مورد تجلیل و احترام پیامبر قرار گرفت و او را این گونه می‌ستود: «هذا العباس بن عبدالمطلب أجود قریش كفاً وأوصلها رحماً»<sup>۲</sup>؛ «او عباس، فرزند عبدالمطلب است که از همه قریش، سخی‌تر و نسبت به خویشان مهربان‌تر است».

#### مسلمانی عباس

عباس، عموی گرامی پیامبر ﷺ، پس از هجرت، از آن حضرت اجازه خواست که به مدینه بیاید و در آنجا مسلمانی برگزیند، اما از آن جهت که عباس، نسبت به پیامبر ﷺ

۱. پیغمبر و یاران، ج ۴، ص ۷۸.

۲. همان.

ارادتی شدید داشت و محبت ایشان در دلش بود و اخبار مکه را به آن حضرت منتقل می‌کرد، پیامبر ﷺ به ایشان فرمودند: در مکه بماند و اخبار مکه را به ایشان انتقال دهد. او تا پیش از جنگ بدر در مکه ماند، اما در دلش به پیامبر ﷺ ایمان داشت و ایمان خود را مخفی می‌کرد. بعد از آنکه همه بنی‌هاشم اسلام را پذیرفتند، پیامبر ﷺ دستور دادند که همگی به مدینه هجرت کنند. عباس هم پس از جنگ بدر به مدینه هجرت کرد؛ گرچه قبل از جنگ بدر، در مکه به آیین پسر برادر در آمده بود.

وقال إسماعيل بن قيس بن سعد بن زيد بن ثابت، عن أبي حازم، عن سهل بن سعد، استأذن العباس نبي الله ﷺ في الهجرة فكتب إليه يا عمّ يا عمّ مكانك الذي أنت فيه، فإنّ الله يحنم بك الهجرة كما ختم بي النبوة وقال الواقدي عن ابن أبي سبرة عن حسين ابن عبد الله عن عكرمة عن بن عباس أسلم العباس بمكة قبل بدر، وأسلمت أم الفضل معه حينئذ وكان مقامه بمكة...<sup>۱</sup>

اسماعیل بن قیس بن سعد بن زید بن ثابت، از ابو حازم و از سهل بن سعد نقل نموده که عباس از پیامبر ﷺ اجازه خواست که به مدینه هجرت کند. حضرت به وی نوشتند: ای عمو، ای عمو، در مکه بمان که خداوند برای تو هم هجرت را مقرر فرموده؛ چنان که نبوت را برای من مقرر فرمود. واقدی از ابن ابوسبیره، از حسین بن عبدالله، از عکرمة، از ابن عباس روایت کرده که عباس در مکه اسلام برگزید قبل از جنگ بدر و همسرش امّ الفضل هم در همین زمان که در مکه بودند اسلام اختیار کرد.

با این حال پیامبر ﷺ پس از جنگ بدر اذن دادند که عباس و باقی ماندگان از بنی‌هاشم که در مکه بودند، به مدینه هجرت نمایند و ایشان به مدینه هجرت کرده و مجدداً شهادتین بر زبان جاری نمودند.

۱. تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۰۸.

### شأن والای عباس در اندیشه پیامبر ﷺ

عباس بن عبدالمطلب در نظر پیامبر خدا ﷺ جایگاهی والا و رفیع داشته که بدین مناسبت، سه روایت را در شأن رفیع عباس نزد پیامبر اشاره می‌کنیم:

۱. جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: روزی عباس نزد پیامبر ﷺ آمد و او مرد خوش هیكل و بلندبالایی بود. پیامبر ﷺ وقتی ایشان را دیدند، فرمودند:

إِنَّكَ يَا عَمَّ جَمِيلٌ. فَقَالَ الْعَبَّاسُ: مَا الْجَمَالُ بِالرَّجُلِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ: بِصَوَابِ الْقَوْلِ بِالْحَقِّ. قَالَ فَمَا الْكَمَالُ؟! قَالَ: تَقْوَى اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - وَحُسْنُ الْخُلُقِ ...<sup>۱</sup>

ای عمو، تو بسیار زیبایی! عباس پرسید: ای فرستاده خدا! جمال مرد به چیست؟ پیامبر فرمودند: راستگویی به حقیقت. عباس پرسید: پس کمال کدام است؟ پیامبر فرمود: به تقوای مرد و به اخلاق نیکویش.

۲. از علی رضی الله عنه نقل است که فرمود:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَحْفَظُونِي فِي عَمِّي الْعَبَّاسِ فَإِنَّهُ بَقِيَّةُ آبَائِي.<sup>۲</sup>

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: مرا درباره عمویم عباس رعایت کنید که او یادگار پدرانم می‌باشد.

۳. ابوسعید خدری، از پیامبر خدا ﷺ نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ، عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: أُوصِيكُمْ بِهَدْيَيْنِ خَيْرًا يَعْنِي عَلِيًّا وَالْعَبَّاسَ، لَا يَكْفُ عَنْهُمَا أَحَدٌ وَلَا يَحْفَظُهُمَا لِي إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ نُورًا يُرَدُّ بِهِ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.<sup>۳</sup>

شما را درباره علی و عباس سفارش می‌کنم، هر که ایشان را به خاطر من رعایت کند و از آزارشان خودداری نماید، خداوند در قیامت نوری به او دهد که با آن نور بر من وارد شود.

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۸۹.

۲. المسترشد فی امامة علی بن ابی طالب رضی الله عنه محمد بن جریر بن رستم الطبری، تحقیق: الشیخ احمد المحمودی، مطبعة سلمان

الفارسی بقم، ۱۴۱۵ هـ. ق، ص ۶۸۹.

۳. همان، ص ۶۷۰.

و در موارد دیگری آمده که پیامبر ﷺ بارها فرمودند: «همانا عباس از من است و من از او». و از این گونه روایات، در مطاوی تاریخی و روایی بسیار است که جایگاه رفیع عباس را در نظر پیامبر ﷺ نشان می‌دهد. همچنین فرموده است: «مَنْ سَبَّ الْعَبَّاسَ فَقَدْ سَبَّيَّ»<sup>۱</sup>.

### عباس و برخی از بنی‌هاشم در دام قریش

در تاریخ آمده است که عباس همراه قریش و برخی دیگر از بنی‌هاشم، در جنگ بدر اسیر شدند. منشأ این خبر تاریخی از اینجاست که «قریش زمانی که عازم بدر شدند، از بنی‌هاشم تقاضای کمک و موافقت نکردند ولی چون به مرّ الظهران رسیدند، ابوجهل ناگهان از این غفلت بیدار شد و فریاد زد: اف بر شما! می‌دانید چه کردید؟ چگونه از بنی‌هاشم غفلت نمودید و آنان را در مکه به حال خود گزارده و همگی خارج شدید؟ از این نمی‌ترسید که اگر بر محمد پیروز شدید، اینان از زنان و فرزندانان انتقام بگیرند؟ و اگر محمد بر شما غالب شود، ایشان در مکه همین عمل را نسبت به خاندانان انجام دهند؟! نگذارید آنها در مکه بمانند، بلکه ایشان را با خود حرکت دهید هر چند آمدنشان برای شما سودی ندارد. همگی پیشنهاد ابوجهل را پذیرفته و به مکه برگشتند و عباس و عقیل و نوفل و طالب را به اجبار حرکت دادند. هنگامی که جنگ بدر شروع شد، پیامبر خدا ﷺ (که از ماجرا آگاه بود) فرمود: هرکس با یکی از بنی‌هاشم برخورد کرد، او را نکشد؛ زیرا آنها به اجبار به جنگ آورده شده‌اند. گفته پیامبر ﷺ بر برخی گران آمد تا جایی که ابوحنذیفة بن عقبه گفت: به خدا قسم هر یک از آنان را بیایم خواهم کشت. سخن ابوحنذیفة به سمع مبارک پیامبر ﷺ رسید. او را مورد مؤاخذه قرار داد و پرسید: تو چنین گفته‌ای؟ پاسخ داد: آری یا رسول الله! زیرا بر من گران آمد که پدر و برادر و عمویم را کشته بینم و آنها سالم باشند! حضرت فرمودند: پدر و برادر و عمویت با اشتیاق و کمال علاقه به جنگ ما آمده‌اند. اما بنی‌هاشم روی اجبار و اکراه

۱. المسترشد فی امامة علی بن ابی طالب علیه السلام محمد بن جریر بن رستم الطبری، ص ۶۸۹، به نقل از: الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۴.

بوده است و گرنه هیچ یک از ایشان راضی به جنگیدن با ما نبودند. در روز جنگ، عباس به دست ابویسر اسیر شد، با آن که عباس، مردی تنومند و قوی و ابویسر فردی کوتاه قد و ضعیف بود. هنگامی که ابویسر به عباس نزدیک شد، عباس، مانند چوبی بی حرکت ایستاد و ابویسر، شانه‌های او را بست. زیرا عباس قصد دفاع نداشت»<sup>۱</sup>.

قسمتی از متن عربی را اشاره می‌کنیم:

إِنَّ قَرِيشًا لَمَّا تَفَرَّقُوا إِلَى بَدْرٍ فَكَانُوا بِمَرِّ ظَهْرَانَ، هَبَّ أَبُو جَهْلٍ مِنْ نَوْمِهِ فَصَاحَ، فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ قَرِيشِ، أَلَا تَبَا لِرَأْيِكُمْ مَاذَا صَنَعْتُمْ خَلَفْتُمْ بَنِي هَاشِمٍ وَرَاءَكُمْ فَيَنْ ظَفَرَ بَكْمُ مُحَمَّدٍ، كَانُوا مِنْ ذَلِكَ بِنَحْوِهِ وَإِنْ ظَفَرْتُمْ بِمُحَمَّدٍ أَخَذُوا أَثَارَكُمْ مِنْكُمْ مِنْ قَرِيبٍ مِنْ أَوْلَادِكُمْ وَأَهْلِيكُمْ فَلَا تَذَرُوهُمْ فِي بَيْضَتِكُمْ وَفَنَائِكُمْ وَلَكِنْ أَخْرِجُوهُمْ مَعَكُمْ... فَأَخْرَجُوا الْعَبَّاسَ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَنُوفَلًا وَطَالِبًا وَعَقِيلًا كَرهًا...<sup>۲</sup>.

قریش هنگامی که راهی بدر شدند، به محلّ مرّ ظهران که رسیدند، ابو جهل از خواب بیدار شد و فریاد زد: ای قریشیان، وای بر شما! می‌دانید چه کرده‌اید؟! بنی‌هاشم را در مکه رها ساختید؟! اگر محمد بر شما پیروز شود، آنها (بنی‌هاشم) همین کار را با شما خواهند کرد و اگر شما بر او پیروز شوید، آنان از شما انتقام خواهند گرفت. پس حال که در چنگ شما هستید، آنان را از مکه همراه خودتان خارج کرده و به بدر بیاورید. پس آنان رفتند و عباس و عقیل و نوفل و طالب را به اجبار آوردند.

به هر حال، عباس، به اجبار آورده شد و در جنگ بدر بدون هیچ مقاومتی اسیر گردید.

پیامبر ﷺ جهت رعایت عدالت میان اسیران، از عباس، در حالی که می‌دانست قلباً با کفار قریش نبوده و به اجبار آورده شده، جهت رعایت قانون، فدیّه گرفت. وی هشتاد اوقیه طلا با یک‌هزار دینار سرانه خود و عقیل و نوفل را پرداخت و حضرت درباره

۱. الطبقات الکبری، ج ۴، فی المهاجرین و الأنصار ممن لم یشهد بدرأ و لهم اسلام قدیم، صص ۱۰ و ۱۱.

۲. همان، ص ۱۱.

عمویش با دیگر اسرا هیچ تفاوتی قائل نشد. اما پیامبر ﷺ آن مال را بعداً از اموال بحرین که به نزدش آورده بودند، به عباس مسترد نموده جبران کرد.

### ناراحتی پیامبر ﷺ برای عباس

عباس در شبی که به اسارت در آمد، تا صبح ناله می کرد و از این واقعه فریاد می زد و می گریست. اصحاب دیدند که پیامبر ﷺ شب را نخوابید و گریان بود. پرسیدند: ای پیامبر خدا ﷺ، چرا نمی خوابید؟ فرمودند: ناله عباس مرا نا آرام کرده، از ناراحتی و غم عباس غمگینم! شبانه عباس را آزاد کرده، به نزد پیامبر ﷺ آوردند. آن حضرت عباس را که دیدند، آرامش یافته و به خواب رفتند.

... أخبرنا رؤيم بن يزيد المقرئ قال: حدثنا هارون بن أبي عيسى، قال: وأخبرنا أحمد ابن محمد بن أيوب، قال: حدثنا إبراهيم بن سعد جميعاً. قال: حدثني العباس بن عبد الله بن معبد عن بعض أهله عن ابن عباس، قال: لما أمسى القوم يوم بدر والأسارى محبوسون في الوثاق فبات رسول الله ﷺ ساهراً أول ليله فقال له أصحابه: يا رسول الله مالك لا تنام؟ فقال: سمعت أنين العباس في وثاقه. فقاموا إلى العباس فأطلقوه فنام رسول الله ﷺ.<sup>۱</sup>

... ابن عباس نقل نموده، پس از آنکه جنگ بدر پایان یافت و شب شد، اسیران محبوس و به ریسمان بسته شده بودند. (عباس در کنار خیمه پیامبر ﷺ فریاد می زد!) پیامبر ﷺ شب را نخوابیدند. اصحاب پرسیدند: ای فرستاده خدا! چرا نمی خوابید؟ حضرت فرمودند: «ناله و فریاد عباس را شنیدم، اصحاب حرکت کرده رفتند بندها را گشودند و عباس را آزاد کردند. پس پیامبر ﷺ به خواب رفتند».

### عباس در جنگ حنین

پس از آنکه عباس به مدینه هجرت کرد، در جنگ هایی که پیش می آمد، شرکت می جست و جان خود را در راه آرمان های پیامبر گرامی اسلام ﷺ در طبق اخلاص

۱. الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۱۳.

می‌نهاد. در جنگ حنین وجود او نقش پررنگی داشت؛ آن‌گاه که همه مسلمانان پا بر فرار نهادند «او پایداری کرد و استقامت ورزید. تنها ده نفر با پیامبر ﷺ ماندند که نه نفر از بنی‌هاشم و دهمین آنها ایمن، پسر امّ ایمن بود و او در این جنگ به شهادت رسید. امیرمؤمنان علیه السلام در پیش روی حضرت می‌جنگید. عباس، دهنه قاطرِ سواری پیامبر ﷺ را داشت. ابوسفیان بن حارث، پسر عموی پیامبر ﷺ نیز رکاب حضرت را در دست داشت... عباس از این جهت عنان قاطر را گرفته بود که نزدیک دشمن نشود تا مبادا آسیبی به ایشان برسد».<sup>۱</sup>

عباس بن عبدالمطلب شعری را در جنگ حنین سروده که در ذیل به آن اشاره می‌گردد:

نَصَرْنَا رَسُولَ اللَّهِ فِي الْحَرْبِ تَسْعَةً      وَقَدْ فَرَّ مَنْ قَدْ فَرَّ عَنْهُ فَأَقْشَعُوا  
وَقَوْلِي إِذَا مَا الْفُضْلُ شَدَّ بِسَيْفِهِ...      عَلَى الْقَوْمِ أُخْرَى يَا بَنِي لَيْجُوا  
وَعَاثِرْنَا لَأَقَى الْجِمَامَ بِنَفْسِهِ...      لِمَا مَسَّهُ فِي اللَّهِ لَا يَتَوَجَّعُ<sup>۲</sup>

هنگامی که تمام جمعیت فرار کردند، ما نه نفر پیامبر ﷺ را یاری رساندیم.

جمعیت را صدا زدم که برگردند و شمشیر زنند دوباره قبیله را با نام صدا زدم تا برگردند.

نفر دهم ما مرگ را به جان خرید و از آنچه در راه خدا دید، اظهار ناراحتی نکرد.

#### فضایل دیگر عباس

عباس بن عبدالمطلب فضایل فراوان دارد که یادکرد همه آن‌ها، نوشتار را از حد خود خارج می‌سازد؛ لذا به عناوین برجسته آن اشاره می‌کنیم:

۱. میهمانی دادن عباس، از سوی پیامبر ﷺ در آغاز رسالت در مکه، از موارد شکوهمند

زندگی عباس، ضیافتی است که پیش از اسلام، به افتخار پیامبر ﷺ ترتیب داد.

۱. پیغمبر و یاران، ج ۴، ص ۸۹.

۲. الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۱۸.

«پیامبر خدا در میهمانی مفصل عبدالله بن جدعان که حضرت را به عبدالمطلب سوگند داده بود شرکت کردند و در پایان میهمانی، هنگام خداحافظی فرمودند: «فردا شما و تمام قبیله تیم میهمان من هستید». حضرت هنگامی که برگشتند، در اندیشه بودند که چگونه میهمانی را برگزار کنند، تا اینکه ابوطالب تصمیم گرفت از عباس کمک بگیرد و عباس با جان و دل پذیرفت و منادی فرستاد تا اعلام کند هرکسی، از هر قبیله‌ای که باشد، در میهمانی محمد شرکت کند. بدینسان میهمانی بزرگی ترتیب داد و لباس‌های فاخر بر پیامبر ﷺ پوشانید و در صدر مجلس نشاند. زیبایی چهره و زیبایی لباس، جذابیتی ویژه به حضرت بخشیده بود که چشم هر بیننده را خیره می‌کرد... پس از میهمانی، همه‌جا صحبت از میهمانی عباس بود و همگان آن را تعریف و تحسین می‌کردند».<sup>۱</sup>

۲. بخشیدن بازار عکاظ به عباس توسط پیامبر ﷺ به فرمان جبرئیل. «در فتح مکه، جبرئیل بر پیامبر ﷺ نازل شد و گفت: عباس بر شما حق بزرگی دارد. توقع وی این است که بازار عکاظ را به وی واگذاری. پیامبر ﷺ بازار عکاظ را به عباس بخشید و فرمود: خداوند لعنت کند کسی را که بازار عکاظ را از عباس بستاند».<sup>۲</sup>

۳. بازگذاشتن در ورودی خانه عباس به مسجدالحرام، که به باب العباس شهرت یافت.

۴. قرار دادن ناودان خانه عباس، به داخل مسجدالنبی به امر جبرئیل.

«ناودانی که به امر پیامبر ﷺ نصب شد، تا زمان خلیفه دوم، عمر بن خطاب باقی بود... عمر دستور داد ناودان را بکنند و سوگند یاد کرد هر که آن را نصب کند، گردنش را می‌زنم!»<sup>۳</sup>

عباس، شکایت به علی برده و از ماجرای کندن ناودان گله و شکایت کرد.

«امیرمؤمنان علیه السلام که عمویش را با چنین حالتی دید، ناراحت شده، پرسید: عموجان! چه شده است که با این حال به خانه ما آمده‌ای؟! عباس گفت: ناودانی که پیامبر ﷺ به

۱. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۴۵.

۲. الطبقات، ج ۴، ص ۱۸.

۳. پیغمبر و یاران، ج ۴، ص ۹۴.

افتخار من نصب کرد، عمر آن را کنده و قسم یاد کرده است که اگر کسی بار دیگر آن را نصب کند، گردنش را می‌زنم. پسر برادرم! من دارای دو چشم بودم؛ خداوند یکی را از من گرفت و آن پیامبر خدا ﷺ بود، اکنون امید من به تو است، گمان نمی‌کردم با وجود شما بر من ستم کنند و آنچه موجب افتخارم بود را از دستم درآورند!

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: عموی من! به خانه برگرد و اندوه برخود مدار، تو را خوشحال می‌کنم. آن‌گاه خطاب به قنبر فرمود: برخیز و ناودان را در جای خود نصب کن. وقتی ناودان نصب شد و در جای خود قرار گرفت، فرمود: به حق صاحب این قبر و منبر، هر که ناودان را بردارد گردنش را می‌زنم! وقتی این خبر به عمر رسید، گفت: ابوالحسن را نمی‌شود خشمگین کرد! ما برای سوگند خود کفاره می‌دهیم.<sup>۱</sup>

۵. بخشیدن خانه خود به مسجدالنبی؛

مدتی پس از واقعه فوق، عمر تصمیم به توسعه مسجدالنبی گرفت؛ «خانه‌های اطراف مسجد را خرید فقط حجره زنان پیغمبر و خانه عباس بن عبدالمطلب باقی ماند. عمر، عباس را خواست و گفت: همان‌گونه که می‌دانی، همه خانه‌های اطراف مسجد خریداری شده جز خانه تو و حجره‌های زنان پیامبر و به حجره‌های زنان پیامبر راهی نیست. پس خانه‌ات را بفروش تا مسجد را توسعه دهیم... (وقتی خلیفه نظریاتش را طرح کرد و عباس نپذیرفت، امر به حکمیت منتهی شد. ابی بن کعب در حکمیت، دست عباس را باز گذاشت)، عباس گفت: اکنون که آزادم خانه‌ام را جهت توسعه مسجدالنبی به مسلمانان بخشیدم».<sup>۲</sup>

۶. طرف وصیت پیامبر ﷺ پس از وصیت؛

پیامبر خدا ﷺ در وصیت خود، عباس را مأمور ساختند که پس از رحلت، وعده‌های

۱. پیغمبر و یاران، ج ۴، ص ۹۵.

۲. همان، ص ۱۰۴؛ الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۲.

پیامبر به مردم را ادا نماید و قرض‌های آن حضرت را پرداخته و امور باقی‌مانده شخصی پیامبر ﷺ را کفایت کند.

۷. طرفداری عباس از امیرمؤمنان علی علیه السلام؛

در ماجرای مظلومیت علی علیه السلام، عباس در کنار علی علیه السلام از مدافعان حریم ولایت علوی بود.

۸. باریدن باران به دعای عباس در سال هفدهم هجری؛

در سال هفدهم هجری، خشکی و خشکسالی سرتاسر حجاز و جزیره‌العرب را فرا گرفت. مردم در قحطی شدید گرفتار شدند، نزد عمر رفتند. عمر در کارشان درماند و ندانست چه کند. کعب الأحبار گفت: بنی‌اسرائیل هرگاه به خشکی و بی‌بارانی مبتلا می‌شدند، به وسیله خویشان و بستگان پیامبرشان طلب باران می‌کردند. عمر گفت: ما هم چنین کنیم! عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و بزرگ بنی‌هاشم است. او را واسطه قرار داده و از خدا باران می‌خواهیم، عمر با جمعی به خانه عباس رفتند و از او تقاضا کردند با ما به مسجد بیا تا از خدا تقاضای باران کنیم. عمر بر منبر رفت و چنین دعا کرد:

اللَّهُمَّ إِنَّا قَدْ تَوَجَّهْنَا إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا وَصِنِّ أَبِيهِ فَاسْقِنَا الْعَيْثَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْقَانِطِينَ.<sup>۱</sup>

خدایا! ما به تو روی آورده‌ایم به واسطه عموی پیامبرمان، ما را از باران سیراب کن و مایوسمان مفرما!

سپس گفت: عباس! برخیز و خدا را بخوان.

عباس برخاست و پس از حمد و ثنای پروردگار گفت:

اللَّهُمَّ إِنَّ عِنْدَكَ سَحَابًا وَعِنْدَكَ مَاءً فَانْشُرِ السَّحَابَ ثُمَّ أَنْزِلِ الْمَاءَ مِنْهُ عَلَيْنَا...<sup>۲</sup>

خدایا! ابرها نزد تو و آب در اختیار تو است، پس ابرها را بفرست و آب رحمت بر ما ببار و... .

۱. الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۱۳.

۲. همان، ص ۲۹.

پس از آنکه دعای عباس تمام شد، ابرها از اطراف به حرکت آمد و به هم پیوست و باران آغاز شد. آن قدر بارید که همه جا را فرا گرفت و تمام گودال‌ها را پر کرد، مردم لباس‌ها را بالا زده، در کوچه و بازار راه می‌رفتند. هرکه عباس را می‌دید دست و پایش را می‌بوسید.<sup>۱</sup>

#### مرگ عباس و دفن در بقیع

عباس بن عبدالمطلب در دوران خلافت عثمان، در سال ۲۳ هـ. ق دار فانی را وداع گفت:

... لما مات العباس بن عبدالمطلب بعثت بنو هاشم مؤذنا يؤذن أهل العوالي: رحم الله من

شهد العباس بن عبدالمطلب، قال: فحشد الناس ونزلوا من العوالي.<sup>۲</sup>

وقتی عباس بن عبدالمطلب از دنیا رفت، بنی‌هاشم، اعلام‌کننده‌ای را به اطراف مدینه فرستادند و او فریاد می‌کرد: خدا رحمت کند هر کسی را که بر جنازه عباس بن عبدالمطلب حاضر شود، همه مردم گرد آمدند.

ابن سعد در طبقات خویش می‌نویسد: عثمان نیز همین کار را انجام داد. نمایندگان عثمان در قرا و دهات اطراف فریاد می‌زدند که بیایید عباس عموی پیامبر ﷺ از دنیا رفته است!

فحشد الناس فما غادرنا النساء، فلما أتى به إلى موضع الجنائز تضایق فتقدموا به إلى البقیع، ولقد رأيتنا يوم صلينا عليه بالبقیع وما رأيت مثل ذلك الخروج على أحد من الناس قط وما يستطيع أحد من الناس أن يدنو إلى سريره، و غلب عليه بنو هاشم فلما انتهوا إلى اللحد ازدحموا عليه فأرى عثمان اعتزل وبعث الشرطة يضربون الناس عن بني هاشم حتى خلص بنو هاشم، فكانوا هم الذين نزلوا في حفرة ودلوه في اللحد، ولقد رأيت على سريره برد حبرة قد تقطع من زحامهم.<sup>۳</sup>

۱. الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۳۰.

۲. همان، ص ۳۲.

۳. همان.

مردم گرد آمدند. ما بر زنان برتری نیافتیم (کنایه از اینکه شمار زنان بسیار بود) چون جنازه او را آوردند، مردم ازدحام کردند و همه در بقیع گرد آمدند و راهها بسته شد. می‌دیدید روزی را که بر عباس در بقیع نماز گزاردیم و می‌دیدید که جمعیتی به مانند آن روز دیده نشده و کسی نمی‌توانست به تخت جنازه او نزدیک شود و بنی‌هاشم بیشترین جمعیت را داشتند. عثمان دستور داد شرطه‌ها بیایند و مردم را کنار بزنند تا بنی‌هاشم به راحتی جنازه عباس را دفن کنند. چون عباس را از تابوت بیرون آوردند بُرد یمانی که روی تابوت بود، در اثر ازدحام پاره شد.

وتوفی العباس يوم الجمعة لأربع عشرة خلت من رجب سنة اثنتين وثلاثين في خلافة عثمان بن عفان و هو ابن ثمان و ثمانين سنة، ودفن بالبقیع في مقبرة بني هاشم.<sup>۱</sup>  
عباس، روز جمعه، چهاردهم رجب سال ۳۲ هجری در خلافت عثمان درگذشت، درحالی که ۸۸ سال سن داشت و در بقیع در مقبره بنی‌هاشم دفن شد.

#### علی علیه السلام کنار جنازه عباس

ابن سعد در طبقات الکبری و دیگر مورخان همگی روایت کرده‌اند که عباس مفتخر شد به اینکه علی علیه السلام وی را غسل دهد و به عنوان جلودار بنی‌هاشم، وی را به خاک بسپارد.

... عبدالله بن أبي صعصعة عن الحارث بن عبدالله بن كعب عن أم عمارة قالت: حضرنا نساء الأنصار طراً جنازة العباس وكنا أول من بكى عليه ومعنا المهاجرات الأول المبايعات... وغسله علي بن ابي طالب و عبدالله وعبيدالله و قثم بنو العباس، وحدث نساء بني هاشم سنة.<sup>۲</sup>

عبدالله بن أبي صعصعة، از حارث بن عبدالله بن كعب، از امّ عماره نقل کرده که

۱. الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۳۱.

۲. همان، ص ۳۳.

گفت: تمام زن‌های مدینه از مهاجران بیعت کننده اولیه و انصار، بر جنازه عباس گرد آمدیم و ما اولین گریه کنندگان بر عباس بودیم... و او را علی بن ابی طالب و عبدالله و عبیدالله و قثم فرزندان خود عباس غسل دادند و زنان مدینه، به مدت یک‌سال بر او گریه و ندبه می‌کردند.

ابن سعد می‌نویسد:

قال عیسی بن طلحة: رأیت عثمان یکبر علی العباس بالبقیع و ما یقدر من لفظ الناس، ولقد بلغ الناس الحشان، وما تخلف أحد من الرجال والنساء والصبيان.<sup>۱</sup>

از عیسی بن طلحه، روایت شده که گفت: دیدم عثمان در بقیع بر وی تکبیر می‌گفت (نماز می‌گزارد)، کلمات او به مردم نمی‌رسید. کثرت جمعیت به گونه‌ای بود که دو حش بقیع پر از جمعیت شد و هیچ کس از مردم مدینه نبود مگر اینکه بر جنازه وی حاضر شدند و بر وی نماز گزارند.

### ۳. عقیل بن ابی طالب

عقیل، دومین فرزند خانواده بود که در سال ۵۹۰ میلادی [چهل سال پس از عام الفیل] در مکه به دنیا آمد. پدرش ابوطالب از شخصیت‌های نام‌آور و بزرگ تاریخ اسلام و مادرش فاطمه بنت اسد است. سه برادر تنی عقیل عبارت‌اند از: طالب، جعفر و علی که: «أُمُّهُم فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ».<sup>۲</sup> هر یک از این برادران، ده سال از دیگری کوچک‌تر است.<sup>۳</sup>

عقیل، دارای سیزده پسر و هفت دختر بود که بزرگ‌ترینش یزید نام داشت و از همین رو، وی را ابویزید خوانده‌اند.<sup>۴</sup>

۱. الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۳۴.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۱، ص ۸.

۳. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۶۳.

۴. همان، ص ۱۳.

### اسارت در جنگ بدر

درباره زندگی عباس بن عبدالمطلب، اشاره کردیم که عباس در مکه و پیش از جنگ بدر مسلمان شد لیکن به فرمان پیامبر ﷺ برای انتقال اخبار مکه به آن حضرت، در مکه ماند و قریش در ماجرای جنگ بدر او، عقیل و چند تن دیگر را به اجبار به بدر آوردند. پس عقیل و همچنین عباس به اجبار قریش به اطراف مدینه آورده شدند تا در جنگ بدر حضور داشته باشند.

... عقیل و عباس عموی پیامبر ﷺ که ناگزیر در جنگ حضور یافته بودند، هر دو اسیر شدند. هنگامی که بنا شد از اسیران فدا و عوض بگیرند و ایشان را آزاد کنند، چون عقیل مال و ثروتی نداشت، عباس به دستور پیامبر ﷺ، فدای او را نیز داد و هر دو با هم آزاد شدند. عقیل بار دیگر به مکه بازگشت و در سال ششم، قبل از صلح حدیبیه مسلمان شد و در سال هشتم به مدینه هجرت کرد و پیامبر ﷺ از اراضی خیبر، یکصد و چهل وسق به او داد و او در غزوه موتة با برادرش جعفر شرکت نمود. و پس از مراجعت مریض شد؛ لذا در فتح مکه و طائف، نام وی به چشم نمی خورد.<sup>۱</sup>

وكان عقيل بن أبي طالب فيمن أخرج من بني هاشم كرها مع المشركين إلى بدر...<sup>۲</sup>

عقیل بن ابی طالب در میان بنی هاشم از کسانی بود که به اجبار و اکراه، به وسیله کفار و مشرکین به بدر آورده شد.

### عقیل، عالم به انساب عرب

در منابع تاریخی آمده است که عقیل، عالم به همه انساب عرب بوده و «در مسجد پیامبر ﷺ تخت پوستی می انداخت تا بر آن نماز بگزارد. مردم پیرامون وی اجتماع کرده و از انساب و تاریخ می پرسیدند و از او بهره می بردند، لیکن چون از بدی های آنان نیز یاد می کرد، از او بد می گفتند و نسبت های ناروا می دادند».<sup>۳</sup>

۱. پیغمبر و یاران، ج ۴، ص ۲۸۰.

۲. الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۴۳.

۳. همان، ص ۲۸۰.

## نزول آیه درباره عقیل و عباس

پیش‌تر اشاره شد که عباس و عقیل، به جبر و اکراه در جنگ بدر حضور یافتند، اما پیامبر ﷺ چون خواست میان اسیران به عدالت رفتار شود (درحالی که می‌دانست عباس و عقیل به اکراه آمده‌اند و از این ماجرا به شدت ناراحتند) به آنان فرمود: باید فدیة دهید. آنان گفتند: ای رسول خدا! قلب ما با شما است و ما به جبر آمده‌ایم! پیامبر ﷺ طبق اندیشه عدالت خواهی‌اش فرمود: در عین حال، برای آزادی باید فدیة دهید. اینجا بود که آیه نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِنَّ يَعْلَمَ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِيكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (انفال: ۷۰)

ای پیامبر! به کسانی که در دست شما اسیرند بگو: اگر خدا در دل‌های شما خیری سراغ داشته باشد، بهتر از آنچه از شما گرفته شده به شما عطا می‌کند و بر شما می‌بخشاید و خدا آمرزنده مهربان است.

عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِنَّ يَعْلَمَ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِيكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ﴾ قَالَ: نَزَلَتْ فِي الْعَبَّاسِ وَعَقِيلٍ وَتَوْفَلٍ<sup>۱</sup>.

از ابن ابی عمیر، از معاویة بن عمار، از امام صادق علیه السلام نقل شده که گفت: از امام ششم شنیدم که درباره آیه: «ای پیامبر، به کسانی که در دست شما اسیرند بگو: اگر خدا در دل‌های شما خیری سراغ داشته باشد، بهتر از آنچه از شما گرفته شده به شما عطا می‌کند و بر شما می‌بخشاید و خدا آمرزنده مهربان است». فرمود: این آیه درباره عباس و عقیل و نوفل نازل شده است. بنابراین، پیامبر خدا یقین به طهارت باطن عقیل داشت و لذا اصحاب خود را از کشتن آنان و جسارت به ایشان نهی فرمود.

### عقیل از دیدگاه پیامبر ﷺ

پیامبر خدا ﷺ علاقه وافری به عقیل داشتند و ایشان را فردی فوق‌العاده بزرگ و محترم می‌شمردند:

علی ع از پیامبر ﷺ پرسیدند: ای فرستاده خدا! آیا شما عقیل را دوست می‌دارید؟ فرمود: آری! به خدا سوگند او را از دو جهت دوست می‌دارم؛ یکی از جهت ابوطالب؛ یعنی از آن جهت که مورد علاقه ابوطالب بود، و دیگر آنکه فرزندش در راه دوستی فرزندت حسین کشته می‌شود و دیدگان مؤمنان بر او می‌گریند و فرشتگان مقرب پروردگار بر او درود می‌فرستند. (پیامبر چنان گریست که اشک از محاسن شریفش بر سینه مبارکش فرو ریخت)، سپس فرمود: «إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مَا تَلَقَّيَ عِزِّي مِنْ بَعْدِي»<sup>۱</sup> یعنی از آنچه خاندانم پس از من می‌بینند، به خدا شکایت می‌برم.

### علاقه ابوطالب به عقیل

حضرت ابوطالب، عقیل را بسیار دوست می‌داشت. از این‌رو، هیچگاه، به مفارقت از او راضی نمی‌شد. نقل شده که در ماجرای قحطی مکه، به دلیل اینکه حضرت ابوطالب، فرزند بسیار داشت، گروهی بر آن شدند که کفالت فرزندانش را برعهده بگیرند. آنان پیش ابوطالب رفته، مقصود خویش را بیان کردند. ابوطالب گفت: عقیل را برایم بگذارید و در زمینه دیگران سخنی ندارم. پیامبر ﷺ، علی، عباس و جعفر را با خود به خانه برد و بدین‌سان، علی تحت کفالت و سرپرستی پیامبر ﷺ درآمد.<sup>۲</sup> از این نقل، دانسته می‌شود که ابوطالب به عقیل علاقه بسیار داشته است!

### میهمانی رفتن عقیل به خانه علی ع

در دوران خلافت علی ع، عقیل از مدینه عازم کوفه شد.

قَدِمَ عَقِيلٌ عَلَى عَلِيٍّ وَهُوَ جَالِسٌ فِي صَحْنِ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۷.

۲. همان، ج ۴۵، ص ۱۱۸.

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ. قَالَ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَايَزِيدَ! ثُمَّ التُّقَّتْ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَالَ: قُمْ وَ أَنْزِلْ عَمَّكَ فَذَهَبَ بِهِ وَ أَنْزَلَهُ وَ عَادَ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ: اشْتَرِ لَهُ قَمِيصًا جَدِيدًا وَ رِدَاءً جَدِيدًا وَ إِزَارًا جَدِيدًا وَ نَعْلًا جَدِيدًا فَغَدَا عَلَى عَلِيٍّ فِي النَّيَابِ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، قَالَ: وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَايَزِيدَ، قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا أَرَاكَ أَصَبْتَ مِنَ الدُّنْيَا شَيْئًا إِلَّا هَذِهِ الْحُصْبَاءَ وَإِنِّي لَا تَرْضَى نَفْسِي مِنْ خِلَافَتِكَ بِمَا رَضِيْتَ بِهِ نَفْسَكَ، قَالَ: يَا أَبَايَزِيدَ يُخْرِجُ عَطَائِي فِدْفَعَهُ إِلَيْكَ. فَارْتَحَلَ عَنْ عَلِيٍّ إِلَى مُعَاوِيَةَ...<sup>۱</sup>

عقیل بر برادرش علی وارد شد، در حالی که حضرت در صحن مسجد کوفه (برای تمشیت امور) نشسته بود، گفت: سلام بر تو ای امیرمؤمنان و رحمت و برکاتش بر تو! حضرت فرمود: سلام بر تو ای ابایزید، سپس حضرت به حسن بن علی فرمود: عمویت را به خانه ببر. حسن بن علی، عمومی خویش را به خانه برد و برگشت. حضرت فرمود: برایش پیراهن و عبا و کفش و بیژامه جدیدی بخر، و حسن چنین کرد. روز بعد عقیل بر علی در همین لباس وارد شد و گفت: درود بر تو ای امیرمؤمنان! حضرت پاسخ داد. عقیل گفت: غذای شما همان غذایی بود که در سفره شبانه دیدم، من خلافت تو را نمی‌پسندم، لذا از نزد حضرت خارج شد و به سوی معاویه رفت. عقیل درخواست کرد که حضرت قرضش را ادا کند و حضرت استتکاف کرد.

#### عقیل در حضور معاویه

هنگامی که عقیل بر معاویه وارد شد. معاویه او را فوق العاده تکریم و احترام کرد: فَلَمَّا سَمِعَ بِهِ مُعَاوِيَةَ نَصَبَ كُرَاسِيَهُ وَ أَجْلَسَ جُلَسَاءَهُ فَوَرَدَ عَلَيْهِ فَأَمَرَ لَهُ بِإِيَّاتِهِ أَلْفٍ دِرْهَمٍ، فَقَبَضَهَا، فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ: أَخْبِرْنِي عَنِ الْعَسْكَرَيْنِ، قَالَ: مَرَرْتُ بِعَسْكَرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِذَا لَيْلٌ كَلِيلِ النَّبِيِّ...<sup>۲</sup>

۱. بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۱۱۹.

۲. همان، ص ۲۰۰.

وقتی معاویه شنید عقیل آمده، برای او جایگاهی ترتیب داد و افرادی نشستند و معاویه آن گاه که وارد شد، دستور داد صد هزار درهم به عقیل بدهند. سپس گفت: عقیل! لشکر من و لشکر برادرت علی را دیدی؟! آنها را برایم توصیف کن. (معاویه تصور کرد با دادن صد هزار درهم او را خریده و زبانش را به نفع خود استخدام کرده است!) عقیل گفت: به لشکرگاه برادرم گذشتم، روزهای آنها مانند روز پیامبر و شب‌های ایشان را مانند شب‌های پیامبر دیدم، جز اینکه پیامبر در میان آنها نبود، صدایی جز صدای تلاوت قرآن از آنان نمی‌شنیدم و عملی جز نماز مشاهده نکردم. اما به لشکرگاه شام که رسیدم، گروهی از منافقان از من استقبال کردند؛ یعنی همان کسانی که در ليله عقبه شتر پیامبر ﷺ را رم دادند و روز و شب آنها مانند روزهای تو و ابوسفیان بود؛ جز آنکه ابوسفیان در میان ایشان نیست. سپس عقیل از معاویه پرسید؟ آنکه در طرف راست تو نشسته کیست؟ معاویه گفت: او عمرو بن عاص است. عقیل گفت: او همان کسی است که شش نفر مدعی فرزندی او بودند؟! تا اینکه قصاب قریش بر دیگران پیروز شد و او را فرزند خود خواند. آن دیگری کیست؟ معاویه گفت: ضحاک بن قیس است. عقیل گفت: «وَاللَّهِ لَقَدْ كَانَ أَبُوهُ جَيِّدَ الْأَخْذِ حَسِيسَ النَّفْسِ فَمَنْ هَذَا الْأَخْرَقَالَ أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ: قَالَ هَذَا ابْنُ الْمَرَاقَةِ...»<sup>۱</sup> به خدا پدرش، دست گیرنده‌ای داشت ولی نفس پست و فرومایه‌ای! پس این دیگری کیست؟ معاویه گفت: ابوموسی اشعری است. عقیل گفت: این پسر آن زنی است که زیاد دزدی می‌کرد.

معاویه وقتی دید اطرافیانش خشمگین شدند و می‌دانست که اگر نوبت به خودش برسد، بیش از آنها به معاویه اهانت خواهد شد و از اجداد خبیثش نام خواهد برد؛ در عین حال گفت: «يَا أَبَا يَزِيدَ مَا تَقُولُ فِيَّ؟» ای ابا یزید، درباره من چه می‌گویی؟ گفت: «دَعْ عَنْكَ»<sup>۲</sup> مرا از خودت معذور دار. معاویه گفت: باید بگویی. عقیل گفت: آیا حمامه

۱. بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۲۰۰.

۲. همان.

را می‌شناسی؟ معاویه گفت: حمامه کیست. عقیل گفت: همین اندازه بس است. درباره او تحقیق کن. معاویه سراغ نسابه شامی فرستاد. او را به حضورش آوردند. پرسید: حمامه کیست؟ نسابه (عالم به انساب عرب) گفت: مرا معذور می‌داری که بگویم؟ نسابه گفت: حمامه مادر ابوسفیان است که در دوران جاهلیت، یکی از زنان فاحشه‌ای بود که پرچم و بیرقی بر بام خانه‌اش داشت. معاویه به اطرافیان گفت: ناراحت نباشید، من هم با شما مساوی، بلکه بیشتر از شما رسوا شدم!

#### عقیل در حضور علی علیه السلام

عقیل که در ایام خلافت حضرت، در حضور علی علیه السلام بود، به آن حضرت گفت: «ای امیرمؤمنان! از زندگی بی‌تو بیزارم و برایم خوش نخواهد بود».<sup>۱</sup> تاریخ گواهی می‌دهد که عقیل ارادت فراوانی به علی علیه السلام داشت، اما کوتاهی‌های اندکی هم داشت که علی علیه السلام در نهایت، رضایت خود از عقیل را ابراز نمود.

#### داستان آهن گداخته

از داستان‌های جالب زندگانی عقیل، ماجرای آهن گداخته (حدیده محماة) است، که علی علیه السلام خود ماجرا را شرح می‌دهد:

وَاللّٰهُ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيْلًا وَقَدْ اَمْلَقَ حَتّٰى اسْتَمَّحَنِىْ مِنْ بُرْكُمْ صَاعًا وَرَأَيْتُ صَبِيْاَنُهٗ شُعْثَ الشُّعُوْرِ غُبْرَ الْاَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ كَاَنَّمَا سُوِّدَتْ وُجُوْهُهُمْ بِالْعِظْمِ وَعَاوَدَنِىْ مُوَكَّدًا وَكَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدَّدًا فَاَصْغَيْتُ اِلَيْهِ سَمْعِيْ فَظَنَّ اَنِّيْ اَبِيعُهُ دِيْنِيْ وَاتَّبَعُ قِيَادَهٗ مُفَارِقًا طَرِيْقَتِيْ فَاَحْمَيْتُ لَهٗ حَدِيْدَةً ثُمَّ اَدْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبِرَ بِهَا فَضَحَّ ضَحِيْحٌ ذِيْ دَنْفٍ مِنْ اَلْيَها وَكَادَ اَنْ يَّخْتَرِقَ مِنْ مِيسَمِها فَقُلْتُ لَهٗ نِكَلْتِكَ التَّوَاكُلُ يَا عَقِيْلُ اَتَيْتُنُّ مِنْ حَدِيْدَةٍ اَحْمَها اِنْسَاْمُهَا لِلْعَبِيْهِ وَتَجُرُّنِيْ اِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُها لِعِظْبِهِ اَتَيْتُنُّ مِنَ الْاَذَى وَ لَا اَنْتُنُّ مِنْ لَطْفِيْ ...<sup>۲</sup>

۱. بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۲۰۲.

۲. نهج البلاغة، خطبه ۲۲۴.

به خدا سوگند! برادرم عقیل را در شدت فقر و پریشانی دیدم که مقدار یک من گندم (از بیت‌المال) شما را از من تقاضا می‌کرد و اطفالش را با موهای ژولیده و پریشان دیدم که صورت‌شان خاک‌آلود و تیره بود، گویی با نیل سیاه شده بود (عقیل ضمن نشان دادن آنها به من) خواهش خود را تأکید و تقاضایش را تکرار می‌کرد و من هم به سخنانش گوش می‌دادم. گمان می‌کرد دینم را به او فروخته و از او پیروی نموده و روش خود را رها کرده‌ام. پس قطعه آهنی را در آتش گذاختم. سرخ که شد نزدیکش بردم تا از درد آن عبرت بگیرد. او از سرخی‌اش فریاد کرد و نزدیک بود که از حرارتش بسوزد، به او گفتم: ای عقیل، مادران در عزایت گریه کنند! آیا تو از پاره آهنی که انسانی آن را به بازیچه و شوخی گذاخته، فریاد می‌کنی ولی مرا به سوی آتشی که خداوند جبار آن را برای خشم و غضبش افروخته می‌خوانی؟! آیا تو از این آتش ضعیف می‌نالی و من از آتش قهر الهی و جهنمش ننالم؟!

نکته پایانی آنکه: عقیل کینه دشمنان علی ع را در دل داشت و بر عشق مولا و سرور و برادرش قلباً ثابت و استوار بود.

#### خانه عقیل، محل دعای پیامبر ص

عقیل خانه‌ای داشت که محل دعای پیامبر ص هم بود و مورخان زیادی نگاشته‌اند که پیغمبر ص بسیاری از مواقع، شب‌ها به خانه عقیل می‌آمدند و در آنجا دعا می‌خواندند و مناجات می‌کردند.

سمهودی در وفاء الوفا، این مطلب را مورد توجه جدی قرار داده است. سمهودی مورخ و مدینه‌شناس اهل سنت از ابن زباله، متوفای ۱۹۹ هـ. ق چنین نقل می‌کند:

خالد بن عوسجه می‌گوید: شبی رو به سوی زاویه خانه عقیل دعا می‌کردم. جعفر بن محمد به همراه اهلس، عازم غریض بود. مرا دید و پرسید: آیا در مورد

این محل، خیر و مطلب خاصی شنیده‌ای؟ گفتم: نه. فرمود: اینجا محل دعای پیامبر خدا ﷺ است؛ زیرا شب‌ها برای استغفار اهل بقیع می‌آمد و در اینجا می‌ایستاد.<sup>۱</sup>  
سمهودی می‌افزاید:

این خانه، متعلق به عقیل است. او و برادرزاده‌اش جعفر در آنجا دفن شده‌اند و استادم می‌گفت: بهتر است که مسلمانان در این محل به دعا و مناجات پردازند. و من از افراد زیادی از اهل دعا و معنا شنیده‌ام که می‌گفتند: دعا در کنار این خانه و نزد این قبر (قبر عقیل) مستجاب است و این استجاب شاید به برکت وجود قبر عقیل و یا عبدالله بن جعفر باشد که بسیار بذل و بخشش داشت.<sup>۲</sup>  
به این دلیل شخصیت‌های زیادی همچون سعد بن ابی وقاص و ابوسفیان بن حارث و دیگران وصیت می‌کردند که در زاویه دار عقیل دفن شوند.

#### وفات عقیل و دفن در دار عقیل (بقیع)

عقیل در زمان پیری نابینا شد و در دوران خلافت معاویه بن ابوسفیان، درحالی‌که کینه او را به دل داشت و در عشق و محبت علی علیه السلام می‌سوخت، دار فانی را وداع گفت و در بقیع مدفون گردید.

و مات عقیل بن ابی طالب بعد ما عمی فی خلافة معاویه بن ابی سفیان و له دار بالبقیع و دفن فیه.<sup>۳</sup>

عقیل بن ابی طالب بعد از نابینایی‌اش در دوران خلافت معاویه بن ابوسفیان، دار فانی را وداع گفته و در خانه خود در بقیع، مدفون گردید.

وقبر عقیل بن ابی طالب أخي علي - رضي الله عنه - في قبة في أول البقیع.<sup>۴</sup>

۱. وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۸۹.

۲. همان.

۳. الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۴۴.

۴. اخبار مدينة الرسول، ج ۱، ص ۱۵۴.

و قبر عقیل بن ابی طالب، برادر علی علیه السلام که خدا از او راضی باد، در قبه‌ای در اول قبرستان بقیع قرار دارد.

#### ۴. عبدالله بن جعفر بن ابی طالب علیه السلام

عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، شخصیتی نام‌آور، چهره‌ای درخشان، روایتگری راستین، محبوب پیامبر صلی الله علیه و آله و وفادار به خاندان رسالت و امامت بود. فرزندی از وی در واقعه خونین نینوا به شهادت رسیدند. همراه همیشگی دُرْدانه‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود. پدرش جعفر طیار علیه السلام، شهیدی از تبار نور بود که در جنگ موته به شهادت رسید. پسرعموی پیامبر صلی الله علیه و آله، برادرزاده و داماد امیرمؤمنان علی علیه السلام و نام‌آوری است پرآوازه در تاریخ پرافتخار اسلام.

عبدالله، در اصالت خانوادگی، جایگاهی ارجمند و در خور ستایش دارد؛ زیرا پدرش جعفر بن ابی طالب علیه السلام است؛ همان‌که خداوند به برکت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله دو بال در بهشت به او عنایت خواهد کرد و مادرش، اسماء بنت عمیس است؛ همان‌که سالیانی دراز در سرزمین حبشه برای رضای خدا و به دور از موطن خویش، رنج‌های فراوان و غم‌هایی جانکاه به جان خرید و پس از بازگشت و ورود به مدینه، در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله رنج و غم شهادت همسرش جعفر بن ابی طالب را در موته متحمل شد و نشان دیگری از صبر و شهامت و استقامت را برای خود ثبت کرد. عبدالله بن جعفر علیه السلام، در دامان چنین پدر و مادری ولادت یافت و تربیت شد.

#### زادگاه عبدالله بن جعفر بن ابی طالب علیه السلام

به گفته مورخان نامور، عبدالله نخستین نوزاد مسلمان مهاجر است که در سرزمین حبشه، در دوران مهاجرت نخستین مسلمانان، دیده به جهان گشود. از سال تولدش، خبری دقیق در منابع تاریخی نیامده، لیکن چنان‌که روایت شده، عبدالله در روز رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بین ده تا یازده سال داشته و با این محاسبه می‌توان گمان برد که وی در

سال‌های نخستین هجرت پیامبر دیده به جهان گشوده است.

در دائرة المعارف اعلمی آمده است: «عبدالله سه سال بعد از بعثت پیامبر ﷺ در حبشه متولد شد».<sup>۱</sup>

این گزارش، صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا دعوت پیامبر ﷺ در سه سال نخست بعثت غیر علنی بود و مقابله‌ای از ناحیه کفار قریش با آن حضرت رخ نداد تا پیامبر به مسلمانان فرمان هجرت به حبشه دهد. شاید نظر اعلمی، سه سال نخست هجرت باشد، نه بعثت و اگر چنین باشد، هم با واقعیت دعوت پیامبر تطبیق می‌کند و هم با حدود تقریبی سن عبدالله ابن جعفر، در هنگام رحلت پیامبر. علاوه بر این، منابع معتبر تاریخی آورده‌اند که: جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه، در ماه رجب سال پنجم بعثت به دستور پیامبر ﷺ به حبشه هجرت کرد.<sup>۲</sup>

در هر حال، قطعی است که او در سرزمین حبشه ولادت یافت؛ «جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ... وَوَلَدَتْ لَهُ بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ عَبْدَ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ»<sup>۳</sup>؛ «جعفر بن ابی طالب... پس در زمین حبشه فرزندش عبدالله متولد شد».

### خصلت‌ها و ویژگی‌ها

عبدالله بن جعفر، از آنجا که در خانواده‌ای کریم و با حسب و نسب تولد یافت و رشد کرد، دارای خصلت‌ها و ویژگی‌های ممتازی است که به آنها اشاره می‌کنیم:

### الف) بیعت با پیامبر رضی الله عنه در کودکی

در صدر اسلام، چند نفر انگشت شمار، در کودکی به پیامبر ﷺ ایمان آورده و بیعت کرده‌اند. نخستین نفر از میان آنان، علی رضی الله عنه است که در دوران طفولیت ایمان آورد و با

۱. دائرة المعارف، اعلمی، ج ۱۲.

۲. مجمع الزوائد، ج ۹، صص ۲۶ و ۲۸۲.

۳. الروض الأنف، ج ۲، ص ۹۰.

پیامبر بیعت کرد. سپس امام حسن مجتبی و بعد امام حسین علیهما السلام و آخرین آنها، عبدالله، فرزند جعفر طیار علیه السلام است.

امام صادق علیه السلام به نقل از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام فرمودند: «امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عبدالله بن جعفر در کودکی با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند و کسی جز آنها، در کودکی با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت نکرد».<sup>۱</sup>

#### ب) همراه و صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و پنج امام

از امتیازات و ویژگی های برجسته عبدالله بن جعفر آن است که ایشان، هم از صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بود و هم جزو صحابی علی، امام مجتبی، امام حسین، امام سجاد و امام باقر علیهم السلام به شمار می آمد. ابن اثیر جزری، نامش را در شمار صحابه آورده و درباره اش می نویسد: «له صحبته... و روی عن النبی صلی الله علیه و آله أحادیث»<sup>۲</sup>؛ «او از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود... و روایاتی را از پیامبر نقل کرده است».

شیخ طوسی، افزون بر اینکه وی را جزو یاران پیامبر شمرده، در ردیف صحابه امیرمؤمنان، علی علیه السلام و نیز امام حسن مجتبی علیه السلام هم آورده است.<sup>۳</sup> ولی عجیب است که نام آن گرامی را چرا در ردیف اصحاب حسین بن علی علیه السلام که همه هستی خویش و خاندانش را در راه آرمان های او فدا کرد، نیاورده است.

مامقانی در این باره می نویسد:

هنوز پی نبرده ام که چرا شیخ طوسی از آوردن نام عبدالله، در ردیف یاران امام حسین علیه السلام خودداری کرده است! در حالی که او از یاران امام حسین علیه السلام بود و با فرستادن فرزندانش عون و محمد، که در کربلا به شهادت رسیدند، با امام حسین علیه السلام مواسات کرد و به خاطر عذری که داشت، خودش نتوانست در کربلا حضور یابد.<sup>۴</sup>

۱. تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۷۹.

۲. اسدالغابة، ج ۳، ص ۱۳۵.

۳. معجم رجال الحدیث، آیه الله العظمی خویی، ج ۱۰، ص ۱۴۲.

۴. تنقیح المقال، مامقانی، ج ۲، ص ۱۷۳.

### ج) فرزند، همسر و پدر شهیدان

عبدالله بن جعفر از چند جهت، با شهدای بزرگی نسبت دارد. پدرش جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه، ملقب به «ذوالجناحین» و مشهور به «طیار» پس از مراجعت از حبشه، در کنار پیامبر بود تا اینکه در غزوه موته، پرچم سپاه اسلام را به دست گرفت. حتی وقتی دو دست او در این جنگ از تن جدا شد، همچنان می‌کوشید پرچم را حفظ کند که در همین حال به شهادت رسید. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره‌اش فرمودند: «او در بهشت با فرشتگان به هر جا که بخواهد پرواز می‌کند».<sup>۱</sup>

فرزندانش، عون، عبدالله و محمد، در کربلا به شهادت رسیدند. همسرش، زینب کبری، عقبه بنی‌هاشم، عالمه، معلمه، و محدثه بزرگ، یار برادر که در حادثه کربلا، نیمه مکمل آن حادثه بود، در واقع بر اثر آن محنت‌های جانگداز به شهادت رسید.

آری آن گرامی، فرزند، همسر و پدر شهیدان است که همواره روح حماسی و بزرگش از چنین ره‌آورد گران و سنگین مملو بود. او پس از حادثه عاشورا، به دلیل عشق وافر که به خاندان عصمت و طهارت داشت، مرثیه‌ها سرود و جلسات ندبه برای شهدای کربلا ترتیب داد.

هنگامی که خبر شهادت امام و یارانش؛ از جمله دو تن از پسران عبدالله بن جعفر به مدینه رسید، ابوالسلاسل، غلام او، آزرده خاطر شد و گفت: آنچه به روز ما آورد کسی جز حسین نبود! عبدالله بن جعفر برآشفته و بر او کفش پرتاب کرد و پس از توهینی به او، چنین گفت:

أَلِلْحُسَيْنِ تَقْوُلُ هَذَا وَ اللَّهِ لَوْ شَهِدْتَهُ لَأَخْبَيْتُ أَنْ لَا أَفَارِقَهُ حَتَّى أُقْتَلَ مَعَهُ ... أَنَّهُمَا أُصَيِّبَا  
مَعَ أَخِي وَ ابْنِ عَمِّي مُوَاسِيَيْنِ لَهُ صَابِرَيْنِ مَعَهُ.<sup>۲</sup>

۱. المغازی، ج ۲، ص ۷۶۲.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۶.

آیا درباره حسین چنین سخن می‌گویید؟ به خدا سوگند اگر همراه او رفته و در رکابش بودم، هرگز از او جدا نمی‌شدم تا این که کشته شوم... به خدا قسم آنچه مصیبت فرزندانم را بر من آسان می‌کند این است که آنها (فرزندانم)، به جای من ملازمت رکاب جستند و با برادرم و پسر عمویم حسین مواسات کردند و جان خود را در راه او دادند.

#### (د) روایتگری روشن‌اندیش

عبدالله بن جعفر، در سلسله راویان پیامبر ﷺ و امامانی است که در کنارشان بوده؛ اکنون به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: الصَّدَقَةُ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ. رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ فِي الْأَوْسَطِ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ...<sup>۱</sup>

از عبدالله بن جعفر نقل شده که گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود: صدقه، غضب پروردگار را فرو می‌نشانند. طبرانی در مجموعه خود - اوسط - این روایت را در حدیثی طولانی آورده است.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: لَمَّا تَوَفَّيْتُ ابُوطَالِبٍ خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيَّ الطَّائِفِ مَا شِئْتُ عَلَى قَدَمَيْهِ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ فَلَمْ يُجِيبُوهُ فَأَنْصَرَفَ فَأَتَى ظِلَّ شَجَرَةٍ فَصَلَّى رُكْعَتَيْنِ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ مِنْ ضَعْفِ قُوَّتِي وَهَوَايَ عَلَى النَّاسِ أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ...<sup>۲</sup>

از عبدالله بن جعفر نقل شده که چون ابوطالب وفات یافت، پیامبر ﷺ با پای پیاده به طائف رفت و آنان را به اسلام دعوت کرد، اما آنان اجابت نکردند. حضرت از دعوتشان منصرف شده، به سایه درختی رفت و دو رکعت نماز گزارد و آن‌گاه

۱. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۳، ص ۱۱.

۲. همان، ج ۶، ص ۲۵.

این گونه دعا کرد: خدایا! به تو شکایت می‌برم از ضعف و سستی مردم و توان ضعیفم در این راه. خدایا! تو مهربان‌ترین مهربانانی. خدایا! مرا به چه کسی وا می‌نهی...؟

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: هَتَيْتَا لَكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، أَبُوكَ يَطِيرُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي السَّمَاءِ.<sup>۱</sup>

از عبدالله بن جعفر نقل شده که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمود: گوارا باد بر تو ای عبدالله بن جعفر درباره پدرت، که در آسمان با فرشتگان پرواز می‌کند.

عبدالله بن جعفر، روایات فراوانی را از قول پیامبر، علی و حسنین  نقل کرده، که این روایات، در زمینه‌های مختلف است. به‌طور اجمال می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: تفسیر آیات قرآن، احکام الهی، حلال و حرام، شخصیت پیامبر ﷺ، شخصیت ائمه اطهار  و موضوعات مختلف دیگر که بیان آنها و غور و بررسی درباره آنها، خود فصلی طولانی است که در این سلسله نوشتارها گنجایش ندارد، لذا از بیان آنها خودداری می‌کنیم.

#### ه) کرامت و بخشندگی عبدالله

صفت جود و کرامت، از جمله خصلت‌ها و صفات والایی است که این خاندان، همگی از آن بهره‌مند بوده‌اند و ایشان نیز، این خصلت را به تمام و کمال از نیای بزرگ به میراث برده است. او مردی کریم و دارای جود و بخشندگی بوده که او را بحر الجود؛ یعنی دریای بخشش می‌نامیدند و به شدت در سر زبان‌ها افتاده بود که عبدالله، کرامت و جود را در خود جمع کرده است. پدرش جعفر بن ابی طالب  را ابوالمساکین نامیده‌اند، آن هم به دلیل کرامت و جود بزرگواریش و این فرزند به چنان پدری بزرگ اقتدا نموده است.

۱. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۷۳.

درباره این خصلت و ویژگی عبدالله بن جعفر، داستان‌های فراوانی در تاریخ نقل کرده‌اند: مردی وارد مسجد پیامبر شد و از عثمان که جلوی در نشسته بود، درخواست کمک کرد. عثمان - که شاید زمان خلافتش بوده - دستور داد پنج سکه به وی دادند. (گویا این مقدار، دردی از او دوا نمی‌کرده) از عثمان خواست تا او را به افراد دیگری راهنمایی کند، بلکه به کمک آنها مشکلش را حل نماید. عثمان او را به چند نفر که در گوشه‌ای از مسجد نشسته بودند، راهنمایی کرد، که حضرت امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و عبدالله بن جعفر در میان ایشان بودند، مرد فقیر نزد آنان رفته، سلام کرد و از ایشان یاری و کمک خواست.

امام حسن علیه السلام فرمود: درخواست کمک روا نیست مگر در سه مورد؛ الف) دیه خونی که ریخته شده؛ ب) بدهی و وام سنگین؛ ج) فقر شدید. اکنون تو به خاطر کدام یک از این سه کمک می‌خواهی؟ مرد فقیر گفت: برای یکی از این سه مورد. در این هنگام، امام حسن علیه السلام پنجاه اشرفی، امام حسین علیه السلام چهل و نه اشرفی و عبدالله جعفر چهل و هشت اشرفی به وی دادند. مرد خوشحال و شادمان برگشت. عثمان از وی پرسید: چه کردی؟ گفت: تو پنج درهم دادی و هیچ نپرسیدی، ولی ایشان ابتدا پرسش‌هایی کرده، سپس این مقدار اشرفی عطا کردند. عثمان گفت: کجا مثل ایشان را می‌یابی که اینان علم را با شیر آموخته و سرچشمه خیر و بخشش و دانش‌اند!<sup>۱</sup>

بخشندگی عبدالله بن جعفر به حدی بود که وقتی مردم مدینه از یکدیگر قرض می‌گرفتند، موعد پرداخت را زمان بخشش او تعیین می‌کردند.<sup>۲</sup> محمد بن سیرین درباره وی می‌نویسد:

۱. پیغمبر و یاران، ج ۴، ص ۱۳۱.

۲. قاموس الرجال، ج ۵، ص ۴۰۹.

بازرگانی شکر به مدینه آورد و نتوانست آن را بفروشد. وقتی این خبر به عبدالله ابن جعفر رسید. به عامل و پیشکار خود فرمان داد که آن شکر را بخرد و میان مردم مدینه توزیع کند.<sup>۱</sup>

ابن قتیبه در عیون الأخبار نقل می‌کند:

هنگامی که معاویه از مکه باز می‌گشت، به مدینه آمد و هدایا و مال بسیاری برای حسن و حسین علیهما السلام، عبدالله جعفر و دیگر محترمین قریش فرستاد. به فرستادگان خود سفارش کرد که پس از رسانیدن مال، قدری درنگ کنند و ببینند هر کدام با هدایای خود چه می‌کنند. وقتی که فرستادگان راه افتادند تا هدایا را برسانند، معاویه رو به اطرافیان کرد و گفت: اکنون به شما می‌گویم که هر کس با هدیه‌اش چه خواهد کرد؛ حسن بن علی مقداری از عطریات را به کسان خود می‌دهد و بقیه را به هر کس که نزد او باشد می‌بخشد. حسین بن علی توزیع هدایا را از کسانی که پدرانشان در صفین کشته شده و یتیم گردیده‌اند آغاز می‌کند، اگر چیزی ماند، از آن، شترهایی قربانی کرده و به مردم می‌بخشد و شیر تهیه کرده، به آنها می‌دهد. اما عبدالله بن جعفر به غلامش می‌گوید: وعده‌هایی که به مردم داده‌ام را بده و در این راه اسراف می‌کند و از مال خود نیز روی آن می‌گذارد.

نوشته‌اند که وقتی غلامان معاویه هدایا را برده، تقسیم می‌کنند، می‌نگرند که عاقبت چه خواهد شد؟ پس می‌بینند همان شد که معاویه گفته بود. البته با اندکی اختلاف! یعنی عبدالله جعفر اسراف کرد و از مال خود نیز ضمیمه بخشش‌ها نمود.<sup>۲</sup>

(و عبدالله بن جعفر محبوب پیامبر صلی الله علیه و آله)

از زمانی که جعفر بن ابی طالب علیه السلام در جنگ موته به شهادت رسید، عبدالله پیوسته مورد تفقد و دلجویی و محبت‌های بی‌دریغ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرار می‌گرفت.

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۶۱.

۲. عیون الاخبار، ج ۳، ص ۴۰.

عبدالله می گوید:

به خاطر دارم که پیامبر خبر شهادت پدرم را برایم آوردند، در حالی که من به ایشان می‌نگریستم، ایشان بر سر من و برادرم دست می‌کشید و از چشمانش اشک می‌ریخت و از محاسن مبارکش می‌چکید. در آن حال، خطاب به پروردگار عرضه داشت: خداوند! جعفر برای رسیدن به بهترین ثواب‌ها پیشگام شد. پروردگارا! خودت بهترین جانشین برای فرزندان او باش، به بهترین وضعی که برای بنده‌ات روا می‌داری. سپس رو به مادرم کرد و فرمود: ای اسماء، به تو مژده‌ای بدهم؟ گفت: آری، پدر و مادرم به فدایت! فرمود: خداوند به جای آن دو دستی که از جعفر قطع شد، دو بال به او عطا کرد که با آنها در بهشت پرواز می‌کند. مادرم گفت: پدر و مادرم به فدای شما! این را به مردم بگویید. پیامبر برخاست و دست مرا گرفت، درحالی که دست به سرم می‌کشید و نوازشم می‌کرد، به منبر رفت و مرا بر پله پایین جلوی خود نشاند و با چهره‌ای اندوهگین فرمود: جعفر کشته شد و خداوند برای او دو بال قرار داد که در بهشت پرواز می‌کند. آن‌گاه از منبر فرود آمد و مرا همراه خود برد و دستور داد غذایی برای خانواده ما تهیه کنند. برادرم را نیز نزد ما آورد و ما همراه آن حضرت غذا خوردیم؛ غذایی بسیار گوارا! تا سه روز با آن حضرت بودیم و به هر یک از حجره‌های خود که می‌رفت ما هم همراهش بودیم، سپس به خانه خود برگشتیم.<sup>۱</sup>

همچنین عبدالله بن جعفر گوید:

پیامبر پس از گذشت سه روز از شهادت پدرم، به خانه ما آمد و فرمود: فرزندان برادرم را نزد من بیاورید. ما را که کودکانی بودیم نزد او آوردند، در همان لحظه فرمان داد سلمانی موهای سر ما را بتراشد. آن‌گاه فرمود: محمد، شبیه عموی ما ابوطالب است و عبدالله خُلق و خوی مرا دارد. سپس دست مرا گرفت و بلند کرد و

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۵۸.

گفت: خدایا! جانشین جعفر در اهل و عیالش باش و خرید و فروش (کسب و کار) عبدالله را مبارک گردان! در این هنگام مادرمان آمد و از یتیمی ما شکوه کرد. پیامبر فرمود: از چه می ترسی؟ آیا از سرپرستی آنها وحشت داری، درحالی که من در دنیا و آخرت، ولی و سرپرست آنها هستم.<sup>۱</sup>

#### ز) همسر عقيله بنی هاشم

از آنجا که زینب کبری ، کرامت‌ها، عظمت‌ها، پاکی‌ها و فضیلت‌ها را از مادری چون زهرای اطهر  به ارث برده بود، هرکسی شایستگی همسری او را نداشت و تنها عبدالله بن جعفر که خصلتی برجسته داشت و درایت، عقل، معرفت، شعور، ایمان و عشق به خاندان نبوت و همچنین جود و سخاوت و کرمش زبانزد خاص و عام بود، می‌توانست هم کفو و هم‌شان بانوی کرامت و فضیلت باشد.

عبدالله از جمله خواستگاران بود که به خانه علی  آمد و شد داشت و آرزویش بود که با زینب کبری دختر عموی خویش ازدواج نماید، اما شرم و حیا مانع بود که خواسته‌اش را با عمویش در میان بگذارد، تا این‌که روزی قاصد خویش را نزد عموی گرامی‌اش فرستاد؛ «قاصد عبدالله به خانه علی  رفت و خواسته وی را به مولا این‌گونه گفت: علی جان! شما خوب می‌دانید که پیامبر چه اندازه به عبدالله علاقه‌مند بود و حتی روزی فرمود: «بَنَاتُنَا لَبَنَاتُنَا وَ بَنُونَا لَبَنَاتُنَا»؛ «دختران ما، متعلق به پسران و پسران ما متعلق به دختران ما هستند». لذا پیشنهاد می‌کنم و شایسته خواهد بود که دختر گرامی خود، زینب را به ازدواج عبدالله فرزند برادرت درآوری و مهریه را هم مانند مهریه مادرش فاطمه  قرار دهی. حضرت خواستگاری را پذیرفته و دختر والاگهرش را درحالی که سن مبارکش، ده سال کمتر از عبدالله بود، به عقد و ازدواج وی در آورد».<sup>۲</sup>

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۲۶.

۲. الکوکب الدرّی، ج ۲، ص ۲۱۳.

## ح) شجاعت عبدالله بن جعفر

عبدالله بن جعفر، شخصیتی بلند همت، دارای روحیه‌ای قوی و اوصاف اخلاقی نیکو بود و در حمایت از حریم دیانت و ولایت علوی همتی والا و شجاعانه داشت. ابن ابی‌الحدید نقل می‌کند:

روزی معاویه و عمرو عاص با هم نشسته بودند که دربان گفت: عبدالله پسر جعفر طیار اجازه ورود می‌خواهد. عمرو عاص گفت: در حضور او به علی ناسزا می‌گوییم و او را می‌رنجانم!

معاویه گفت: چنین نکن می‌ترسم نتوانی از عهده‌اش بر آیی و سبب شرمساری‌ات شود و فضایی را بگویی که دوست نداریم بشنویم.

عبدالله وارد شد، معاویه به ظاهر، اظهار خوشوقتی کرد و او را نزد خود فرا خواند و در حش مهربانی و ملاطفت کرد. اما عمرو عاص نتوانست خودداری کند و به عبدالله چیزی نگفت اما با دیگران مشغول صحبت شد و در ضمن از امیرمؤمنان علی ع بدگویی نمود و به صدای بلند ناسزا گفت! وی بی‌شرمی را به حد اعلا رساند.

رنگ از چهره عبدالله پرید و از خشم، لرزه بر اندامش افتاد. ناگهان مانند شیر غرآن، از تختی که بر آن نشسته بود فرود آمد. عمرو عاص که او را خشمگین دید، گفت: هان، عبدالله! چه خبر؟ عبدالله گفت: مرگ بر تو باد و خاموش باش! سپس این شعر را خواند:

أظنُّ الحِلْمَ دَلَّ عَلَى قَوْمِي وَقَدْ يُسْتَجْهَلُ الرَّجُلُ الحَلِيمُ

حلم و بردباری‌ام زبان مردم را به رویم گشوده است و خیال می‌کند نمی‌فهمم (سخنش را نشنیده‌ام).

آستین‌ها را بالا زد و خطاب به معاویه چنین گفت:

يا معاوية حتىّ مَ (حتی متی) نتجرع غيظك و إلى كم الصبر علی مکروه قولك و سيّء

أدبک و ذمیم أخلاقک هبلتک الهبول أما یزجرک ذمام المجالسة عن القذع لجليسک إذا لم تكن لك حرمة من دینک تنهاک عما لا یجوز لك أما و الله لو عطفتک أو اصر الأرحام أو حامیت علی سهمک من الإسلام ما أرعیت بنی الإمام المتک و العبیذ الصک أعراض قومک. و ما یجهل موضع الصفوة إلا أهل الجفوة...<sup>۱</sup>

ای معاویه! تا کی خشم تو را در دل نگهداریم و بر بدی‌ها و زشتی‌هایت صبر کنیم، گفتار زشتت را بشنویم و بی‌ادبیات را ببینیم و اخلاق ناستوده‌ات را شاهد باشیم، گریه‌کنندگان بر مرگت بگریند! آیا از فحش و ناسزا به همنشینانت ناراحت نمی‌شوی؟ معلوم می‌شود که دین در نظر تو موقعیتی ندارد تا از کردار زشتت باز دارد. آری، به خدا سوگند اگر عاطفه خویشاوندی در تو بود، یا به سهم خود از اسلام حمایت می‌کردی، نباید فرزندان کنیزان بی‌اصل و بردگان پست مایه را در ردیف افراد فامیل خود جای دهی. مردمان جاهل و نابخرد، به موقعیت افراد برگزیده و بلند مرتبه جاهل‌اند. معاویه! اینکه کارهای خطای تو را تصویب می‌کنند و بر ریختن خون مسلمانان و جنگیدن با امیرمؤمنان امضا می‌زنند، تو را مغرور نکند تا به هر چه فساد و تباهی‌اش بر تو روشن است، اقدام کنی. چشم سر و چشم دلت از تشخیص راه حق کور شده، اگر از خطای خود بر نمی‌گردی، پس به ما اجازه ده، هر چه می‌خواهیم از زشتی‌هایت بگوییم.

معاویه وقتی دید عبدالله دست بر نمی‌دارد و مجلس در بُهت فرو رفته و همگی غرق در استماع سخنان او شده‌اند، صدا زد: عبدالله! ما از خطا و اشتباه‌مان برمی‌گردیم، تو را به خدا بنشین. خدا لعنت کند کسی را که آتش درونی تو را برافروخت:

لعن الله من أخرج ضبَّ صدرک من وجاره محمول لك ما قلت و لك عندنا ما أمّلت فلو لم یکن مجدک و منصبک لکان خَلقک و خُلُقک شافعین لك إلینا و أنت ابن ذی الجناحین و سید بنی‌هاشم.

۱. شرح نهج البلاغة، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۶۹.

خداوند لعنت کند آن را که آتش درونت برافروخت و تو را بر این سخنان خشمگینانه واداشت. اکنون هر چه بخواهی انجام می‌دهم و هر حاجتی داری بر می‌آورم. اگر مقام و مجد و عظمت تو نبود همان روش و اخلاقت کافی بود که حوائج و خواسته‌هایت برآورده شود. آخر تو پسر ذوالجناحین و سید و بزرگ بنی‌هاشمی.

فقال عبدالله، کلاب سید بنی‌هاشم حسن و حسین لا ینازعهما فی ذلك أحد.

عبدالله گفت: بس است ای معاویه، بلکه دو سید بنی‌هاشم حسن و حسین‌اند. کسی را نسزد که در مقام و رتبه با ایشان برابری کند. عبدالله گفت: در این مجلس هم حاجتی ندارم، عبدالله بیرون رفت و به معاویه اعتنایی نکرد و عمرو عاص را حقیر و بی‌مقدار شمرد، معاویه پشت سر وی می‌رفت و چنین می‌گفت: «والله لکأنه رسول الله مشیه و خلقه و خلقه و إنه لمن مشکاته»؛ «به خدا سوگند تمام حرکات و اخلاق و رفتار و راه رفتنش به پیغمبر می‌ماند».

#### عبدالله بن جعفر و قیام عاشورا

همراه نبودن عبدالله بن جعفر با امام حسین علیه السلام در کربلا، از پرسش‌های مهمی است که درباره وی مطرح گردیده و از آنجا که او از خواص شیعه و از خواص اصحاب ائمه و از نزدیک‌ترین افراد به خاندان رسالت و اهل بیت است، این سؤال جدی‌تر مطرح می‌شود، که چرا او در کربلا حضور نداشت؟

پژوهشگران و مورخان درباره علل حضور نداشتن وی در کربلا و عدم همراهی‌اش با امام حسین علیه السلام دلایل گوناگون و متفاوتی را ارائه کرده‌اند که در مجموع می‌توان این دیدگاه‌ها را در دو مورد خلاصه نمود:

الف) مشکلات حادی فراروی وی وجود داشت، در حالی که واقعاً می‌خواست در

کربلا حضور داشته باشد.

ب) وی نسبت به حادثه کربلا دیدگاه متفاوتی با امام حسین  داشت، لذا همراهی با آن حضرت را جدی نگرفت!

در مورد دیدگاه نخست، دلایل زیر را می‌توان اشاره کرد:

خلاصه این دیدگاه آن است که عبدالله جعفر در پیوستن به امام معذور بوده و دلایلی در این زمینه اقامه گردیده که مجموع این دلایل، عذر وی را تأیید می‌کند:

۱. عبدالله بن جعفر در این مقطع تاریخی و به دلیل کهولت سن نابینا شده و معذور بوده است؛ «وكان تأخره عن حضور الطف ذهاب بصره».<sup>۱</sup> پس دلیل عدم حضورش در قیام عاشورا، نابینایی وی بوده است.

۲. وی از جانب امام حسین  مأموریت داشت در مدینه بماند و از جان بنی‌هاشم حمایت کند؛ زیرا با خروج امام از مدینه، احتمال هرگونه دسیسه و توطئه‌ای نسبت به فرزندان هاشم و یاران امام حسین  وجود داشت. بنابراین، وی برای حمایت و دفاع از بنی‌هاشم در مدینه ماند و بر این کار مأموریت داشت.

۳. عبدالله دارای کهولت سن بود و توانایی جسمی حضور در کربلا را نداشت. می‌توان گفت که این دلیل (معذور بودن)، و دلایلی که پیشتر از آنها یاد شد، حدس و گمان‌هایی بیش نبود؛ زیرا در مطاوی تاریخی، بر آنها تأکید نشده و اثبات نگردیده است. گرچه داشتن مأموریت، نشان از جایگاه و شخصیت والای او است و با شخصیت او تناسب دارد.

نظریه دوم این است که عبدالله دیدگاهی متفاوت داشته و به همین جهت در کربلا حاضر نشد. در این باره نیز دلایلی ذکر شده که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. امان‌خواهی از بنی‌امیه

۱. عمدة الطالب، ص ۴۷.

جدا از نامه‌ای که عبدالله بن جعفر برای امام نوشته و با اصرار از آن حضرت می‌خواهد که از این اقدام منصرف شود، در سوی دیگر، کوشیده است برای امام حسین علیه السلام از بنی‌امیه امان‌نامه بگیرد.

طبری می‌نویسد:

عبدالله بن جعفر نزد عمرو بن سعید بن عاص رفت و ضمن گفت‌وگو با او، اظهار داشت: برای حسین بن علی نامه‌ای بنویس و برایش در آن نامه، امانی قرار ده و به او وعده نیکو و اطمینان بده و بخواه از او که باز گردد. شاید با این کار مطمئن شود و منصرف شود.

عمرو بن سعید گفت: آنچه می‌خواهی بنویس و نزد من بیاور تا آن را مهر کنم. به دنبال آن، عبدالله بن جعفر نامه را نوشت و به عمرو بن سعید ارائه کرد و گفت: نامه را مهر کن و همراه برادرت یحیی بن سعید بفرست؛ زیرا او می‌تواند به حسین اطمینان دهد و حسین هم خواهد دانست که پیام تو جدی است و یحیی نامه را نزد حسین بن علی علیه السلام برد و آن را خواند. امام علیه السلام فرمود: من پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و در همان خواب، فرمان کاری را یافتم که در پی انجام آن هستم؛ خواه به سودم باشد یا به زیانم... من خواهم رفت تا با پروردگارم دیدار کنم.<sup>۱</sup>

۲. روحیه صلح‌جویانه عبدالله بن جعفر

دلیل دیگری که ارائه شده، این است که عبدالله بن جعفر، در آن زمان روحیه صلح‌جویانه‌ای را در پیش گرفت و برای خود دلایلی را آورد. با همین دلایل بود که با بنی‌امیه تعاملاتی هم داشت، اما در عین حال، در این تعاملات، هرگز اجازه نمی‌داد بر شأن و جایگاه والای امامان خدشه وارد شود و در جلسات فراوانی به دفاع جانانه پرداخت و بنی‌امیه را خوار و بی‌مقدار کرد. اما روشش این بود که با آنان رفت‌وآمدهایی داشته باشد. عبدالله بن جعفر ولایتعهدی یزید را در حضور معاویه مورد

۱. تاریخ الأمم و الملوک، طبری، ج ۴، صص ۲۹۱ و ۲۹۲.

نکوهش قرار داد و با وجود امام حسین ، آن را خیانتی بزرگ برشمرد. پس این نظریه و دیدگاه هم، سند محکم تاریخی ندارد و نمی‌توان آنها را مستند قطعی تلقی کرد.

#### شواهد و قرائن هم‌گامی عبدالله بن جعفر با قیام عاشورا

از مجموع اقدامات عبدالله بن جعفر و پیشینه پرشکوه و افتخارآمیزش، چنین برمی‌آید که وی با قیام عاشورا همگام بوده است. در این زمینه، سه دلیل مهم را می‌توان برشمرد:

۱. به همسرش زینب کبری  اجازه داد با امام حسین  همراه شود و در این مورد هیچگونه ممانعتی ایجاد نکرد.

۲. دو فرزندش؛ عون و محمد را با کاروان افتخارآمیز کربلا همراه کرد که در نهایت منتهی به شهادت فرزندانش شد و آنان هر دو در کربلا در رکاب دایی بزرگوارشان امام شهیدان به شهادت رسیدند.

۳. واکنش عبدالله بن جعفر پس از شنیدن خبر شهادت امام حسین  و یارانش و نیز خبر شهادت فرزندانش، گویای ایمان و اعتقاد راسخ او به قیام حسینی است. مورخان نوشته‌اند: پس از بازگشت بازماندگان حادثه کربلا، یکی از غلامان عبدالله ابن جعفر به نام ابوالسلاسل نزد او رفت و شهادت پسرانش را تسلیت گفت. عبدالله کلمه استرجاع بر زبان آورد. غلام گفت: این مصیبتی است که از حسین بن علی به ما رسید! عبدالله بن جعفر با نعلین او را از حضور خود راند و گفت: ای کثیف‌زاده! در مورد حسین این‌گونه سخن می‌گویی؟! به خدا سوگند اگر نزد او بودم، جانم را فدایش می‌کردم.<sup>۱</sup>

مجموع این برخوردها، حاکی از ایمان شدید او به راه امام حسین  و اهداف والای آن حضرت است. پس از ماجرای عاشورا، عبدالله بن جعفر در خانه خود جلسه

۱. الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۲۴.

مرثیه‌ای را ترتیب داد و بر کشتگان و شهیدان آن گریست و آن حادثه غمبار را رسالت حسینی در مبارزه با ظلم بنی‌امیه معرفی کرد.

### مرگ عبدالله بن جعفر و دفن در بقیع

عبدالله بن جعفر نسبت به علی علیه السلام و خاندان رسالت عشق می‌ورزید و مدت زمانی کارگزار علی علیه السلام بود. کتابت به وی وانهاده شد. در جنگ جمل به دفاع از علی علیه السلام برخاست و فرماندهی بخشی از سپاه علی علیه السلام را در جنگ صفین بر عهده داشت. در جریان حکمیت موضع گرفت و همچنین در دفاع از امام مجتبی علیه السلام تلاشی همه جانبه داشت و فرزندان او در کربلا به شهادت رسیدند و بنیان خانواده و همه هستی‌اش را فدای آرمان‌های بلند پیامبر صلی الله علیه و آله کرد و سرانجام در سن نود سالگی، در سال هشتاد هجرت، در مدینه زندگی را بدرود گفت و به دیار معبود شتافت.

ابن نجار (در اخبار مدینه، ص ۱۵۴) و سمهودی (در وفاء الوفا) نوشته‌اند که عبدالله ابن جعفر را در بقیع دفن کردند و محل دفن او دار عقیل، در کنار تربت عقیل است. سمهودی می‌نویسد:

وقد ذکر ابوالیقظان إنه كان أجود العرب وإنه توفي بالمدينة... و دفن بالبقیع.<sup>۱</sup>

ابویقظان نقل کرده که عبدالله بن جعفر بخشنده‌ترین فرد عرب بود. او در مدینه وفات یافت و در بقیع دفن گردید.

### ۵. محمد حنفیه

محمد حنفیه، از فرزندان برومند، دلاور و وارسته امیرمؤمنان، علی علیه السلام است و میراث دلیری و شجاعت را از پدر دارد. او در جنگ‌های جمل و صفین، پرچمداری علی علیه السلام را بر عهده داشت و مورد علاقه آن حضرت و خاندان نبوت بود. مادرش «خوله» دختر

۱. وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۱.

ایاس بن جعفر است و نسبش به بکر بن وائل می‌رسد. او در فضل و کمال شهرتی داشته و زنی بلیغه و صاحب نطق گویا بوده است.

ابن ابی‌الحدید نوشته است:

گروهی را عقیده بر این است که در زمان ابوبکر، در مأموریتی که خالد بن ولید با جمعی برای سرکوب اهل رده رفتند، او را اسیر کرده و به مدینه آوردند و ابوبکر وی را به علی رضی الله عنه داد؛ یعنی در تقسیم سهم، به آن حضرت رسید.<sup>۱</sup>  
گروه دیگری مانند ابوالحسن علی بن محمد بن سیف مدائنی گفته‌اند:

وی از جمله زنان اسیری است که زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اسارت در آمد و اسارتش زمانی اتفاق افتاد که پیامبر صلی الله علیه و آله علی رضی الله عنه را برای سرکوب بنی‌زبیه، که مرتد شده بودند، فرستاد. علی رضی الله عنه خوله را - که از بنوحنفیه بوده و بنی‌زبیه در غارتی که از بنی‌حنفیه داشتند، او را به اسارت نزد خود برده بودند - یافت و به مدینه آورد و هنگام تقسیم غنایم، آن زن در سهم علی رضی الله عنه قرار گرفت و پیامبر به علی رضی الله عنه فرمود: اگر این زن برای تو پسری آورد، نام و کنیه مرا بر او بگذار و آن زن پس از رحلت فاطمه زهرا رضی الله عنها پسری به دنیا آورد و علی رضی الله عنه نام او را محمد نهاد و کنیه‌اش را ابوالقاسم.<sup>۲</sup>

قطب‌الدین راوندی از جابر بن عبدالله انصاری نقل دیگری دارند که تقریباً این نقل باید وثاقت بیشتری داشته باشد. روایت را حرّ عاملی در اثبات الهدی این‌گونه آورده است:

وقتی آن زن را به مدینه آوردند، طلحه و خالد قصد داشتند او را در سهم خود قرار دهند، لیکن خوله نپذیرفت و گفت: کسی می‌تواند مالک من شود که از حال ولادت، گفتار مادرم و خاطراتم آگاهی داشته باشد و خبر دهد. پس از گفت‌وگویی

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۳۲۰.

۲. اخبار المختار، ص ۲۴۰.

که در این باره انجام شد، امیرمؤمنان، علی علیه السلام در مجلس ابوبکر حضور یافت و از آنچه آن زن خواسته بود، خبر داد. بدین ترتیب، خوله را در سهم آن حضرت قرار دادند و امیرمؤمنان آن زن را به اسماء بنت عمیس سپرد و سفارش او را کرد که از وی به خوبی نگهداری کند و خوله، همچنان نزد اسماء بنت عمیس بود، تا وقتی که برادرش به مدینه آمد و علی علیه السلام او را به عقد خویش در آورد و مهریه‌ای برای او معین کرد و به عنوان زنی آزاده، او را به همسری خویش برگزید.<sup>۱</sup>

#### جایگاه معنوی و عظمت محمد حنفیه

همانگونه که اشاره شد، محمد حنفیه از مردان بزرگ روزگار خویش و سرآمد در علم، زهد، شجاعت و عبادت و پارسایی بود. او نزد پدر و دو برادر خود، امام مجتبی و حسین بن علی علیهما السلام محبوبیتی ویژه داشت و در محبت نسبت به امام حسن و امام حسین علیهما السلام هیچ امری را فروگذار نکرد. آن دو امام همام نیز نسبت به وی نهایت علاقه و محبت را ابراز می‌کردند و در تصمیمات و اقدامات، به نظرات او بها داده، و احترام می‌نهادند. در بزرگی و جایگاه معنوی محمد حنفیه همین بس که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ولادت او را از خوله به علی علیه السلام بشارت داد و سفارش کرد که نامش را محمد و کنیه‌اش را ابوالقاسم بگذارد. مامقانی و علامه شوشتری، این روایت را از قول حضرت رضا علیه السلام نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود: «إِنَّ الْمُحَامِدَةَ تَأْتِي أَنْ يُعْصَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ -»<sup>۲</sup>؛ «محمدها خودداری کردند از اینکه خدای متعال معصیت و نافرمانی شود». راوی می‌گوید: از آن حضرت پرسیدم: محمدها چه کسانی هستند؟ فرمود: «محمد ابن جعفر، محمد بن ابی‌بکر، محمد بن ابوحنیفه و محمد حنفیه».

۱. اثبات الهداة، ترجمه محمد نصراللهی، ص ۲۶۵.

۲. الاعلام من الصحابة و التابعين، الحاج حسين الشاکري، ج ۱، ۱۴۱۸ هـ.ق، ناشر: مؤلف، ص ۹۷.

محمد بن جعفر، محمد بن ابی طالب است که به او محمد بن طیار هم می‌گفته‌اند. محمد بن ابوحدیفه، محمد بن عتبه بن ربیع، دایی زاده معاویه است که پدرش از سران شرک بود و در جنگ بدر به دست مسلمانان کشته شد. محمد بن ابی بکر و محمد بن حنفیه هم که معلوم‌اند.

از امام مجتبیٰ علیهما السلام نقل شده که هنگام شهادتشان به قنبر فرمودند: برادرم محمد بن حنفیه را نزد من حاضر کن و چون حاضر شد، به او سخنانی فرمود که از آن جمله است: «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْحَسَدَ... وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - لِلشَّيْطَانِ عَلَيْكَ سُلْطَانًا...»<sup>۱</sup>؛ «بر تو از حسد بیمناکم ... خداوند شیطان را بر تو مسلط نفرمود...».

و در ادامه فرمود:

يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، أَلَا أُخْبِرُكَ بِمَا سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ فِيكَ؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاكَ يَقُولُ يَوْمَ الْبُصْرَةِ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَبْرِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، فَلْيَبْرَ مُحَمَّدًا وَلِدِي.<sup>۲</sup>

ای محمد بن علی! آیا خبر دهم به تو از آنچه پدرت درباره‌ات گفته است؟ گفت: آری. فرمود: شنیدم که در روز بصره فرمودند: هر کس دوست دارد در دنیا و آخرت به من نیکی کند، به محمد، فرزندم نیکی نماید.

ادامه گفت و گوی محمد حنفیه با امام مجتبیٰ علیهما السلام بسیار جالب و نشانگر عظمت روحی و معنوی محمد حنفیه است. او به امام مجتبیٰ علیهما السلام چنین می‌گوید:

... أَنْتَ إِمَامِي وَ سَيِّدِي وَ أَنْتَ وَ سَيِّدِي ... الْحُسَيْنُ أَعْلَمُنَا عِلْمًا وَ أَنْقَلْنَا جُلْمًا وَ أَقْرَبْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ رَجْمًا كَانَ إِمَامًا قَبْلَ أَنْ يُخْلَقَ وَ قَرَأَ الْوَحْيَ قَبْلَ أَنْ يَنْطِقَ وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّ أَحَدًا خَيْرٌ مِنَّا مَا اصْطَفَى مُحَمَّدًا فَلِمَ اخْتَارَ مُحَمَّدًا وَ اخْتَارَ مُحَمَّدٌ عَلِيًّا إِمَامًا وَ اخْتَارَكَ عَلِيٌّ بَعْدَهُ وَ اخْتَرْتَ الْحُسَيْنَ بَعْدَكَ سَلَمْنَا وَ رَضِينَا ...<sup>۳</sup>

۱. الروائع المختارة، السيد مصطفى الموسوي، ۱۳۹۵ هـ.ق، مطبوعات النجاح بالقاهرة، ص ۳۱.

۲. همان.

۳. همان، ص ۳۳.

... تو برای من، امام و وسیله راه حقیقتی، اما بعد از تو، حسین داناترین ما و سنگین ترین وزنه حلمی است. و نزدیک ترین فرد از حیث خویشاوندی به پیامبر است. او قبل از آفرینش فقیه بوده، وحی را پیش از نطق و تکلم قرائت کرده و اگر خدا در میان خلق فرد بهتری را داشت، محمد را بر نمی گزید و اگر محمد فردی بهتر از علی را می شناخت او را انتخاب نمی کرد و اگر علی فردی بهتر از تو را می شناخت، او را برمی گزید و حال که شما حسین را بعد از خود برگزیده اید، ما تسلیم امر شما ایم و راضی به این امر گران هستیم.

البته این کلمات را محمد حنفیه بعد از توصیه امام مجتبی علیه السلام به امامت امام حسین علیه السلام برای دوران بعد از خود، بیان و ایراد کرده است که این امر نشان دهنده تسلیم وی به امامت حسین بن علی علیه السلام بوده است.

روایتی دیگر وجود دارد که علی علیه السلام پس از وصیت های خویش به امام مجتبی و امام حسین علیه السلام به محمد حنفیه چنین فرمودند:

هَلْ حَفِظْتَ مَا أَوْصَيْتُ بِهِ أَخَوَيْكَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَإِنِّي أَوْصِيكَ بِمِثْلِهِ وَأَوْصِيكَ بِتَوْقِيرِ أَخَوَيْكَ لِعَظِيمِ حَقِّهَا عَلَيْكَ، فَلَا تُؤْتِقُ أَمْرًا دُونَهَا، ثُمَّ قَالَ: أَوْصِيكُمْ بِهِ فَإِنَّهُ شَقِيقُكُمْ وَابْنُ أَبِيكُمْ وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ آبَاءَكُمْ كَانَ يُحِبُّهُ...<sup>۱</sup>

(ای محمد)، آیا به حافظه خود سپردی آنچه را که دو برادرت را بدانها توصیه کردم؟ گفت: آری. امام فرمود: پس بدان که من تو را نیز به همانها وصیت می کنم و نیز سفارشم این است که احترام برادرانت را نگاه داری؛ زیرا حق آن دو، بر تو بزرگ است. پس کاری را بدون نظر آنها انجام نده. آن گاه به حسن و حسین علیه السلام نیز فرمود: شما را به برادران محمد حنفیه سفارش می کنم؛ زیرا که وی برادر شما و پسر شما است و به خوبی دانسته اید که پدرتان او را پیوسته دوست می داشت.

مجموعه این موارد و موارد فراوان دیگر که مشابه این کلمات است، بیانگر آن است که وی در نظر معصومین، دارای موقعیت و جایگاه ممتازی بوده است.

#### چرا محمد حنفیه در کربلا حضور نداشت؟

از ابهامات مهم درباره زندگی محمد حنفیه، حضور نیافتن او در کربلا و یاری نرساندن به امام حسین علیه السلام است. در این زمینه، با توجه به شخصیت والای محمد حنفیه، هرگز نمی توان اعتقاد داشت که او در اندیشه مخالفت با امام حسین علیه السلام بوده و یا قصد همراهی با آن حضرت را نداشته است. اسناد و نقل های تاریخی گواه آن است که وی به شدت دلبسته امام خود، حسین علیه السلام بوده و مسلم است که در صورت وجود امر و آگاهی کامل از عاقبت حرکت امام حسین علیه السلام با آن حضرت، همراه و همگام می شد که در این قسمت به احتمالات چندی که بزرگانی نظیر علامه حلی و علامه مامقانی و دیگران داده اند، اشاره می کنیم:

- مرحوم علامه حلی می نویسد: «جناب محمد حنفیه در آن ایام به سختی مریض بوده است».<sup>۱</sup>

- علامه همچنین نوشته است: «محمد حنفیه به سختی مریض بوده».<sup>۲</sup>

- عقیده دیگر این است که: «حضور محمد حنفیه در کربلا نیاز و ضروری نبوده؛ زیرا به حد کافی از جوانان هاشمی و طالبی حسین بن علی علیه السلام را همراهی کردند و ماندن ایشان در مدینه و حجاز لازم بوده؛ چنان که امام حسین علیه السلام در مدینه به وی وصیت کرد که در مدینه بماند و رفت و آمد امویان را زیر نظر بگیرد و به او گزارش کند».<sup>۳</sup>

- این اشکال، در واقعه طف، تنها متوجه محمد حنفیه نیست، بلکه دامن بسیاری از بزرگان؛

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۲۲.

۲. همان.

۳. سخنان امام حسین علیه السلام از مدینه تا کربلا، محمدصادق نجمی، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۸ ه. ش، ص ۲۵.

مانند ابن عباس، عمر الاطرف، عبدالله بن جعفر، جابر بن عبدالله انصاری و... را نیز می‌گیرد.  
 - مرحوم علامه مامقانی در حالات محمد حنفیه پاسخی کلی را به این مسأله داده است. وی در تنقیح المقال، این‌گونه نوشته است:

و الحسين حين حركته من الحجاز و إن كان يدري هو أنه يستشهد بالعراق إلا أنه في ظاهر الحال لم يكن ليمضي إلى الحرب حتى يجب على كل مكلف متابعتة و إنما كان يمضي للإمامة بمقتضى طلب أهل الكوفة فالمتخلف عنه غير مؤاخذ بشيء و إنما يؤاخذ لترك نصرته من حضر الطف أو كان بالقرب منه على وجه يمكنه الوصول إليه و نصرته و مع ذلك لم يفعل و قصر في نصرته فالمتخلفون بالحجاز لم يكونوا مكلفين بالحركة معه حتى يوجب تخلفهم الفسق و لذا أن جملة من الأخيار الأبدال الذين لم يكتب الله تعالى لهم نيل هذا الشرف الدائم بقوا في الحجاز و لم يتأمل أحد في عدالتهم.<sup>۱</sup>

امام حسین علیه السلام هنگام حرکت از حجاز، گرچه می‌داند و علم دارد که در عراق به شهادت خواهد رسید، لیکن به حسب ظاهر، برای جنگ نمی‌رود تا متابعت و همراهی پیروانش بر آنها واجب شود، بلکه حضرت برای اجابت دعوت مردم کوفه حرکت می‌کند بنابراین، هر کس که نرفت، مؤاخذ نمی‌شود. آری، آنان که در کربلا یا سرزمین‌های اطراف بودند و می‌توانستند حضرت را یاری کنند ولی کوتاهی کردند، مؤاخذ می‌شوند. اما آنان که در حجاز بودند، واجب نبود که همراه امام راهی شوند تا تخلف آنها موجب فسق باشد و لذا بسیاری از خوبان و نیکان آن عصر، که فیض شهادت نصیبشان نشد، در حجاز ماندند و کسی در عدالت آنان تأمل و تردید نکرد.

البته در نقل و عقیده مامقانی مناقشاتی صورت گرفته که مورد توجه و اعتنای

۱. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۱۲.

چندان نمیستند.

در مناقب ابن شهر آشوب آمده است: از محمد حنفیه پرسیدند: چرا در واقعه طف حضور پیدا نکردی؟ پاسخ داد: «إن أصحابه عندنا لمکتوبون بأسمائهم و أسماء آبائهم»؛ «اسامی شهدای کربلا و نام پدرانشان، از قبل در نزد ما نوشته شده بود».

#### نقش محمد حنفیه در قیام مختار

محمد حنفیه، در قیام مختار بن ابی عبیده ثقفی نقش مؤید و پشتیبان داشت. پس از حادثه عاشورا و فاجعه بزرگی که در تاریخ اسلام توسط امویان رخ داد، مختار به انگیزه خونخواهی از قاتلان آن حضرت و پس از قیامی که سلیمان بن صرد خزاعی انجام داد و منجر به شهادت وی و یارانش گردید، آهنگ قیام نمود. وی پس از آزادی از زندان، از مدینه به کوفه رفت و در منزل ابراهیم بن مالک اشتر اقامت گزید و در مقام دفاع از اهل بیت  از محمد بن حنفیه الهام می گرفت و هدف و آرمان خود را با او در میان می گذاشت.

در این زمان، ابراهیم سران کوفه را به خانه اش دعوت کرد و خطاب به آنان گفت: ای مردم! این مرد، مختار بن ابی عبیده ثقفی است که هم اکنون از مدینه آمده و انگشتی از گل در نزد او است و می گوید که از آن محمد حنفیه است و او دستور بیعت داده، نظر شما چیست و چه می گوئید؟

مردم وقتی سخن ابراهیم را شنیدند، گفتند: ای اباسحاق، آیا ما با یک انگشتی بیعت کنیم؟! این امر کار درست و عاقلانه ای است؟! اکنون پنجاه نفر از مشایخ و بزرگان خود را به مدینه اعزام می کنیم تا خود با محمد حنفیه ملاقات کنند، اگر نمایندگی مختار از جانب او صحیح بود، پس با رضایت و رغبت کامل با او بیعت می کنیم و به خدمتگزاری او تا آخر عمر بر می خیزیم و اگر صحت نداشت، تنها با یک

انگشتر که نمی‌شود بیعت کرد! مختار گفت: پس این کار را انجام دهید. آنان پنجاه تن از بزرگان کوفه را به مدینه فرستادند و فرستادگان وقتی به مدینه رسیدند، از محمد حنفیه اجازه حضور خواستند و او اجازه داد. آنان گفتند: ای پسر امیرمؤمنان! مختار نزد ما آمده و ادعا دارد از سوی شما آمده است. همراه او انگشتری است از خاک و گل و اظهار می‌دارد که انگشتری شما است. وی می‌خواهد ما به خونخواهی حسین بن علی علیه السلام و یاران او قیام کنیم. محمد حنفیه پاسخ داد: من انگشتری ارسال نکرده‌ام. او را دوست داریم ولایت ما بر همگان لازم است، خواه ذمی باشد یا زنجی (زنگبار). مختار خونخواهی حسین علیه السلام و دفاع از حریم اهل بیت را عنوان کرده، پس بر شما واجب و لازم است از او حمایت کنید و همراه او مجاهده نمایید و هم اکنون انگشتر خود را به او و شما هدیه می‌کنم و او را سرپرست شما قرار می‌دهم. او را حمایت و یاری کنید.

در این هنگام، همگی با رضا و رغبت، با گرفتن انگشتر، کلام او را پذیرفتند و همان ساعت به کوفه بازگشتند. وقتی به حضور مختار رسیدند، انگشتر محمد حنفیه را تسلیم او کردند و منادی آنان میان مردم کوفه ندا داد: همگی به بیعت مختار گردن نهید و بدین‌سان، همگی مطیع و پیرو او شدند.<sup>۱</sup>

بدین‌سان نهضت مختار بن ابی عبیده ثقفی در کوفه شکل گرفت و همچون سیلی توفنده علیه قاتلان امام حسین علیه السلام آغاز گردید و به انتقام گرفتن از قاتلان تبهکار و جنایتکار آن حضرت منجر گردید.

#### محمد حنفیه و امامت امام حسین و امام سجاد علیه السلام

برخی درباره اعتقاد محمد حنفیه به امامت سیدالشهدا و امام سجاد علیه السلام، شبهه‌ای را مطرح کرده‌اند که اجمال آن چنین است: «وی، به امامت آن دو امام بزرگ، اعتقادی نداشته است».

۱. اللهوف علی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، ترجمه عقیقی بخشایشی، دفتر نشر مؤید اسلام قم، ۱۳۷۸، ص ۲۷۴.

این شبهه کاملاً مغرضانه و یا جاهلانه است؛ یعنی به نظر می‌رسد ناشی از جهل به مقام و موقعیت ممتاز محمد حنفیه باشد. مدارک، شواهد و دلایل بسیاری وجود دارد که آن شخصیت گرانمایه، اعتقاد کامل به امامت سید الشهداء و امام سجاد علیه السلام داشته و هرگز در این باره کوتاهی نکرده و آن را جزو اعتقادات بنیادی خویش می‌شمرده و خروج از مدار ولایت را خروج از ایمان می‌دانسته است که پیش‌تر به نکته‌ای در این باره اشاره کردیم. وقتی از علامه حلی پرسیدند: نظر سرور ما درباره محمد حنفیه چیست؟ آیا او به امامت برادرش و امام زین العابدین علیه السلام باور داشت؟ وی پاسخ داد:

در اصول امامت ما ثابت شده است که ارکان ایمان، توحید، عدل، نبوت، معاد و امامت است و محمد حنفیه و عبدالله جعفر و مانند آنها بلند مرتبه‌تر از آن‌اند که اعتقاد به خلاف حق داشته باشند و از ایمانی که ثواب همیشگی و رهایی از عذاب بدان وسیله کسب می‌شود، بیرون رفته باشند.<sup>۱</sup>

دیدگاه شخصیت بزرگواری چون علامه حلی، توفیق جامعی از این مقوله است که محمد حنفیه، شأنی والاتر از آن داشته که در این مسئله بدیهی و مهم دچار خطای فکری و اعتقادی شده باشد؛ به خصوص آنکه وی در خانه علی علیه السلام بوده و بارها از آن حضرت امامت امام حسین و امام سجاد علیه السلام را شنیده و علاوه اینکه بر همه اسرار آل محمد علیهم السلام آگاهی و اطلاع وافی داشته است.

ناگفته نماند که دیدگاه‌های انحرافی چندی درباره این شخصیت بزرگووار وجود دارد، که همگی مولد دسیسه‌های تاریخی است و شخصیت وی از آنها مبراً است.

#### وفات محمد حنفیه و دفن در بقیع

محمد حنفیه تا سال ۸۱ ه.ق در قید حیات بوده و ماجراهای غمبار فراوانی را دید و سرانجام در همین سال وفات یافت و در بقیع مدفون گردید. اما مکان دقیق آن در بقیع مشخص نیست.

۱. المسائل المهنائیة، سید مهنا بن سنان المدنی، مجمع ذخائر اسلامی، ص ۳۸، مسأله شماره ۳۳.

حدَّثنا زيد بن السائب، قال: سألت أبا هاشم عبدالله بن محمد بن الحنفية: أين دفن أبوك؟ فقال: بالبقيع. قلت: أي سنة؟ قال: سنة إحدى وثمانين في أولها.<sup>۱</sup>

زيد بن سائب گوید: از ابوهاشم عبدالله، فرزند محمد حنفیه پرسیدم: پدرت در کجا مدفون گردید؟ گفت: در بقیع، گفتم: در چه سالی؟ گفت: اوائل سال ۸۱ ه.ق. وی در زمان وفات، ۶۵ سال سن داشت و در زمان خلافت عبدالملک مروان وفات یافت. مسلمانان بر جنازه‌اش نماز گزارده و بدن پاکش را در بقیع دفن کردند.

#### ۶. اسماعیل، فرزند امام جعفر صادق علیه السلام

اسماعیل از مادری هاشمی و علوی به نام فاطمه، دختر حسین اثرم بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام زاده شد. سال ولادت وی، بین سال‌های ۱۰۰ تا ۱۰۵ ق. است و به طور دقیق مشخص نیست. امام صادق علیه السلام در زمان حیات مادر اسماعیل همسر دیگری اختیار نکردند و به همین دلیل اسماعیل حدود بیست و پنج سال، از امام موسی کاظم علیه السلام بزرگ‌تر است:

أمه فاطمة، بنت الحسين الأثرم بن الحسن بن علي بن أبي طالب ولد في المدينة المنورة، عام ۱۰۵ الهجرة.<sup>۲</sup>

مادرش فاطمه، دختر حسین اثرم، فرزند حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام است. او در سال ۱۰۵ ه.ق در مدینه منوره به دنیا آمد.

امام صادق علیه السلام از فاطمه دو فرزند داشت؛ یکی اسماعیل و دیگری عبدالله افطح. اسماعیل، دارای علوم بسیار بود که از محضر نورانی پدر فرا گرفت و به همین دلیل گروهی به باطل گمان بردند که پس از امام صادق علیه السلام، او امام شیعیان است، درحالی‌که در سرّ الهی و لوح محفوظ، دوازده امام نام مبارکشان مشخص بوده و وی را با همه عظمت و جایگاه والایی که دارد، در این مقوله راهی نبوده است.

۱. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۱۶.

۲. عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، احمد بن علی بن الحسین بن علی بن مهنا، چاپ ستار، ۱۳۸۳ ه.ش، ص ۲۳۳.

### ظهور اسماعیلیه

اسماعیلیه یا باطنیه، از فرق منشعب از شیعه امامیه‌اند که حدود قرن دوم هجری قمری از امامیه جدا شدند و دارای عقایدی متفاوت از عقاید امامیه هستند. انشعاب این فرقه بر سر امامت اسماعیل بن جعفر علیه السلام بوده، لذا در دوره‌های بعد، ملل و نحل نویسانی چون حسین بن موسی نوبختی نام «اسماعیلیان» را بر آنها نهادند.

داده‌های تاریخی و منابع متعلق به فرقه اسماعیلیه، دارای تشتت، پراکندگی و سردرگمی عجیبی است که نمی‌توان به آنها اعتماد کرد. اسماعیلیه را عقیده بر آن است که بعد از امام جعفر صادق علیه السلام، چون پسرش اسماعیل بزرگترین فرزند آن حضرت است، امامت اختصاصاً به او منتقل شده و او آخرین امام و حجت خدا است! امام صادق علیه السلام پیوسته با عقاید آنان به مخالفت پرداخت و به امامت فرزند گرامی‌اش، موسی بن جعفر علیه السلام تصریح کرد.

متأسفانه دسیسه‌های تاریخی سبب شد که برخی از راویان آن دوره، با جعل احادیثی، نصی جعلی را بر امامت وی از ناحیه امام صادق علیه السلام نقل نمایند؛ از جمله راویان کاذب در این مورد، می‌توان به جعفر بن منصور الیمن اشاره کرد که بدون ذکر سلسله راویان، احادیث غیر مشهوری را درباره امامت اسماعیل و نص بر وی آورده است.<sup>۱</sup>

### جعلی بودن احادیث

در احادیث ساختگی مربوط به وی، اضطراب وجود دارد و از نظر تاریخی مشخص است که هیچ‌گونه اعتمادی بر آنها نیست که به دلایل چندی در این باب می‌توان اشاره داشت:

۱. امام صادق علیه السلام امامت وی را آشکارا رد کردند و این دلیل بر این است که آن

۱. ر.ک: تاریخ و عقاید اسماعیلیه، میثم تارم، مرکز کرمان‌شناسی، ۱۳۸۱ ه.ش، صفحه ۴۰ به بعد.

حضرت، او را امام بعد از خود معرفی نکرده‌اند. در این زمینه می‌توان به حدیث منقول از فیض بن مختار اشاره کرد.

فیض می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم، دستم را بگیرید و از آتش نجاتم دهید. بعد از شما چه کسی بر ما امام است؟ در این هنگام امام کاظم علیه السلام وارد شده، فرمودند: «هَذَا صَاحِبُكُمْ فَتَمَسَّكْ بِهِ»<sup>۱</sup>.

۲. در میان راویان، تنها یک راوی وجود دارد که به احادیث نامشهور و مجهول استناد کرده و او جعفر بن منصور الیمن است.

۳. علمای امامیه، اتفاق نظر دارند که هیچ‌گونه نصی بر امامت اسماعیل وارد نشده، نه در احادیث امام جعفر صادق علیه السلام و نه در احادیث سایر امامان پیشین و بعد از ایشان.

۴. در سنت الهی و احادیث منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره دوازده خلیفه و جانشین ایشان، که به کرات از قول پیامبر خدا نقل گردیده، نام اسماعیل هرگز مورد اشاره نبوده است.

۵. ایشان در زمان حیات پدر بزرگوارشان از دنیا رفته‌اند. بنابراین، هیچ محلی برای جانشینی ایشان نمی‌توان مطرح ساخت؛ زیرا هر امامی وقتی از دنیا می‌رفت، امامت را به جانشین خود، طبق امر الهی در زمان شهادت خویش، به امام بعد از خود منتقل می‌کرد که در این صورت، هیچ قول و عقیده‌ای را نمی‌شود درباره جانشینی وی مطرح نمود.

۶. گروهی به نام «مبارکیه» که طرفدار فردی به نام مبارک بن عبدالله بوده‌اند، مدعی شده‌اند که «چون اسماعیل از دنیا رفته و در واقع، امام بعد از امام صادق علیه السلام، ایشان بوده، فرزند وی به نام محمد بن اسماعیل، امامت را از پدر به ارث برده و بنابراین، فرقه اسماعیلیه مبارکیه قائل به امامت محمد بن اسماعیل، به عنوان امام هفتم و آخرین حجت الهی بوده‌اند»<sup>۲</sup>.

۱. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۴.

۲. بصائر الدرجات، محمد بن حسن الصفار، مکتبه آیه الله مرعشی، قم، ۱۴۰۴ ه.ق، ص ۲۸۵.

۷. از جمله مسائلی که درباره اسماعیل از منابع امامیه بر می آید این است که وی با همه جایگاه والایی که داشته «از خود رفتارهایی بروز می داده که شایستگی نداشته و با شأن رفیع و ویژه و آمیخته با رازهای مهم تناسب نداشته؛ یعنی برخی از پرسش ها را به درستی نمی توانسته پاسخ دهد و از اسرار غیبی اطلاعی نداشته است»<sup>۱</sup>.  
از مجموع این چند نکته نتیجه می گیریم فرقه ای که به نام «اسماعیلیه» ظهور یافت، فرقه ای است انحرافی که بدون هیچ مأخذ و مدرکی، از پیش خود و به دسیسه افرادی منحرف به وجود آمد و منشأ انحرافات عقیدتی و رفتاری فراوانی در تاریخ تفکر اسلامی گردید و مانع و سد راه درک بسیاری از حقایق شد.  
مرحوم صدوق در کتاب «کمال الدین»، به طور قاطع، ورود نصی بر امامت اسماعیل را رد نموده و چنین اظهار نظر می کند:

و إنما هذه حكاية ولدها قوم قالوا بإمامة إسماعيل ليس لها أصل لأنّ الخبر بذكر الأئمة الاثنى عشر قد رواه الخاص و العام عن النبي و الأئمة و قد أخرجت ما روي عنهم في ذلك في هذا الكتاب فأما قوله ما بدا لله في شيء كما بدا له في إسماعيل ابني فإنه يقول ما ظهر لله أمر كما ظهر له في إسماعيل ابني إذ اخترته في حياتي ليعلم بذلك أنه ليس بإمام بعدي.<sup>۲</sup>

این ماجرا، حکایتی است که قوم قائل به امامت اسماعیل آن را پرداخته و بیان کرده اند. برای آن نقل ها هیچ اصلتی نیست؛ زیرا خیر امامت ائمه دوازده گانه، خبری است که عام و خاص آن را نقل کرده اند و نام اسماعیل در بین آنها وجود ندارد... اما قول امام صادق علیه السلام که فرمود: هیچ بدایی برای خدا همچون بدای برای فرزندان اسماعیل نبوده است، مُشعر به این است که خدای متعال با مرگ اسماعیل،

۱. کمال الدین، صدوق، ابن بابویه قمی، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۳۶۳ ه. ش. صص ۶۸ و ۶۹.  
۲. همان.

این نکته را برای شیعیان واضح نموده است که: ای شیعیان، اسماعیل، امام نیست و بعد از من، امامت به اسماعیل نمی‌رسد.

#### کارهایی که امام صادق علیه السلام بعد از مرگ اسماعیل انجام داد

امام صادق علیه السلام پس از مرگ اسماعیل، هنگامی که وی را در کفن نهادند، به بسیاری از شیعیان امر فرمودند که بروند کفن را بگشایند و ببینند که اسماعیل وفات یافته و از دنیا رفته، تا برای همه معلوم گردد که اسماعیل حجت خدا نبوده است. بنابراین، امامت به وی منتقل نشده، به دلیل اینکه هر امامی باید نص بر امامت امام بعدی داشته باشد و اموری که حضرت انجام دادند، برای توجه دادن شیعه به این حقیقت بوده که وی امام شیعیان نمی‌باشد.

زراره می‌گوید: «پس از فوت اسماعیل، نزد امام صادق علیه السلام رفتم، وقتی وارد شدم فرزندش حضرت موسی کاظم علیه السلام را در کنارش دیدم و جلوی ایشان جنازه‌ای قرار داشت که روی آن با پارچه‌ای پوشیده بود. در این حال حضرت فرمودند:

زراره! برو و داود رقی، حمران بن اعین و ابوبصیر را با خبر کن تا بیایند. در همین حال، مفضل بن عمر نیز وارد شد. من رفتم و نامبردگان را خبر کردم. به تدریج افراد دیگری وارد منزل شدند تا اینکه به سی نفر رسیدیم. امام خطاب به داود رقی فرمودند: «پارچه را از صورت اسماعیل کنار بزن. داود پارچه را کنار زد. امام از وی پرسیدند: داود! اسماعیل زنده است یا مرده؟ داود عرض کرد: مولای من! او مرده است. امام از فرد حاضران در مجلس خواست همین کار را انجام دهند و همه آنان نیز پاسخ‌شان این بود که اسماعیل از دنیا رفته است. امام در پایان فرمود: خدایا! گواه باش و دستور دادند که او را غسل دهند و حنوط کنند و در کفن بپیچند. سپس امام به مفضل فرمود: کفن را از صورت اسماعیل کنار بزن. او چنین کرد. حضرت پرسیدند: زنده است یا مرده؟ مفضل گفت: مرده است. حضرت فرمودند: خدایا! گواه باش. پس از این که جنازه را در قبر نهادند. امام دوباره همین سؤال را از همه پرسیدند و همه پاسخ دادند او مرده

است. امام فرمود: خدایا! شاهد باش، شما نیز گواه باشید کسانی که دنبال باطل هستند، به زودی شک و شبهه می‌کنند و می‌خواهند نور خدا را با دهن‌هایشان خاموش سازند و به فرزندش موسی، امام هفتم اشاره کرده، فرمودند: «اما خداوند نورش را کامل می‌کند، اگرچه مشرکان را خوش نیاید».

وقتی اسماعیل دفن شد، امام از حاضران در تشییع پرسیدند: «مرده‌ای که غسل و کفن شد و در این قبر به خاک سپرده شده کیست؟ همه گفتند: اسماعیل. امام گفت: خدایا! گواه باش!»<sup>۱</sup>

حضرت این کارها را به این جهت انجام دادند که منحرفان و مدعیان امامت برای اسماعیل، یقین یابند که وی از دنیا رفته و پس از او جریان انحرافی خود و عقاید باطلشان را ترویج نمایند و فسادگری نکنند.

#### علاقه شدید امام صادق  به اسماعیل

امام صادق  به فرزندش اسماعیل به شدت علاقه داشتند و در فراق ایشان گریستند.

عَنْبَسَةُ الْعَابِدِ، قَالَ: لَمَّا تُؤَيِّي إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، قَالَ الصَّادِقُ : أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا دَارُ فِرَاقٍ وَ دَارُ التُّوَاءِ لَا دَارَ اسْتِوَاءٍ، فِي كَلَامٍ لَهُ، ثُمَّ تَمَثَّلَ بِقَوْلِ أَبِي خِرَاشٍ:

فَلَا تَحْسِنَ أَنِّي تَنَاسَيْتُ عَهْدَهُ وَ لَكِنَّ صَبْرِي يَا أُمِّمِ جَمِيلٌ<sup>۲</sup>

عنبسه عابد گوید: هنگامی که اسماعیل بن جعفر از دنیا رفت، امام صادق  فرمودند: ای مردم این دنیا خانه جدایی و مفارقت است. خانه بی‌قراری است، نه جایگاه آرامش. سپس به کلامی از ابوخراش استناد فرمودند که گمان مبرید من عهد و دوره وجودش را فراموش کنم، لیکن صبر من ای أمیم (فردی از عرب) چه نیکو است.

۱. مناقب آل ابی طالب، ص ۲۲۹.

۲. همان.

در حدیثی دیگر است که چون مرگ اسماعیل فرا رسید حضرت بر حاشیه کفن وی چنین نوشتند: «إِسْمَاعِيلُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.»<sup>۱</sup>؛ «اسماعیل گواهی می‌دهد که خدایی جز خدای واحد و یگانه نیست...».

و نیز دستور دادند که برخی از شیعیان به مکه بروند و به نیابت وی، حج بگزارند و آنان چنین کردند و امام هزینه سفر ایشان را دادند.

#### ظهور فرقه‌های اسماعیلیه

همانگونه که اشاره شد، متأسفانه در زمان حیات اسماعیل، گروهی ظهور یافتند که معتقد به امامت وی و فرزندش شدند و این داستان مفصّلی دارد و تحقیقات گسترده‌ای را طلب می‌کند و ما در این نوشتار درصدد پرداختن به آن نیستیم، فقط می‌توانیم اشاره کنیم که متأسفانه کم نیستند کسانی که در تاریخ معتقد به امامت وی بوده‌اند.

حضرت صادق علیه السلام پسری دارند به نام اسماعیل که اسماعیلیه منتسب به او هستند. قهرمانان این جریان در تاریخ اسلام دو گروه‌اند: ۱. اسماعیلیه، که به آنها باطنیه هم می‌گویند؛ ۲. متصوّفه که بیشتر در هندوستان و کم و بیش در ایران هستند. این‌ها در یک دوره‌ای حکومت نیز تشکیل دادند که حکومت فاطمیان مصر بود. اسماعیلیان به اصطلاح، شیعه شش امامی هستند ولی به‌طور قطع، اجماع و اتفاق تمامی علمای شیعه دوازده امامی این است که این شش امامی‌ها از هر غیر شیعه‌ای از تشیع دورترند؛ یعنی حتی اهل تسنن که هیچ یک از ائمه شیعه را - آن‌گونه که شیعه اعتقاد دارد - قبول ندارند، به اهل تشیع نزدیک‌ترند از این به اصطلاح شیعه‌های اسماعیلی! پیروان اسماعیلیه، اسماعیل فرزند امام جعفر صادق علیه السلام را امام هفتم می‌دانند. اینان همزمان با روزگار سامانیان سر برآوردند و سده‌ها با توان و قوّت بسیار، به نشر اندیشه‌های انحرافی خویش پرداختند. امروز از

۱. مناقب آل ابی‌طالب، ص ۲۳۰.

۲. مجموعه آثار شهید مطهری، آشنایی با قرآن، ج ۲۶، ص ۳۸.

تعدادشان کاسته شده و در ایران بسیار کم‌شمارند؛ زیرا پس از نابودی قلعه الموت به دست مغولان و نابودی کتب موجود در آن، منابع آنها از بین رفت، اما اسماعیلیان هندی در هند تلاش‌های چندی دارند. آنها هنوز منابعی دارند و بر آن نیز افزوده‌اند.

امام کنونی اسماعیلیان نزاری که در منطقه الموت تمرکز جغرافیایی داشتند، کریم آقاخان نام دارد که در ژنو متولد شده و اکنون در پاریس اقامت دارد و فارغ التحصیل دانشگاه هاروارد است.<sup>۱</sup>

#### اسماعیل مدفون در بقیع

اسماعیل با اهل خویش در منطقه عریض مدینه می‌زیست و بالمآل در زمان حیات پدر بزرگوارش امام صادق علیه السلام بر اساس مشیت الهی در سال ۱۴۳ ه. ق درگذشت و در بقیع مدفون گردید.

فَحُمِلَ عَلَى رِقَابِ النَّاسِ إِلَى أَبِيهِ بِالْمَدِينَةِ فَجَزَعَ عَلَيْهِ جَزَعًا شَدِيدًا وَ تَقَدَّمَ سَرِيرَهُ بِغَيْرِ  
حِذَاءٍ وَلَا رِدَاءٍ وَ كَانَ يَأْمُرُ بِوَضْعِ سَرِيرِهِ عَلَى الْأَرْضِ قَبْلَ دَفْنِهِ مَرَارًا كَثِيرَةً وَ كَانَ  
يَكْشِفُ وَجْهَهُ وَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ دُفِنَ بِالْبَقِيعِ.<sup>۲</sup>

تا مدینه بر دوش مردم حمل گردید و به نزد پدر بزرگوارش آورده شد. پدر بر او بی‌تابی شدید کرده، به سوی تابوتش شتافت و بدون کفش و عبا پیش رفت و قبل از دفن جسدش، چندین بار دستور دادند که تابوتش را بر زمین نهند. حضرت بر صورتش نگاه می‌کردند، تا اینکه بر او نماز گزارده و در بقیع دفنش کردند.

۱. تاریخ اجتماعی ایران، راوندی، مرتضی، نشر کسری، ۱۳۶۸، ص ۱۲۶.

۲. اعلام الوری باعلام الهدی، طبرسی فضل بن الحسن، مؤسسة اهل البیت، ۱۴۱۷ ه. ق، ص ۲۸۴.



## فصل پنجم:

همسران پیامبر ﷺ



در بخش‌های گذشته، شرح حال انسان‌های شریف و بااخلاص از آل رسول و یاران آن حضرت را که در بقیع خفته‌اند آوردیم و اکنون به نگارش تاریخ زنانی می‌پردازیم که در خاک بقیع مدفون‌اند؛ مانند همسران پیامبر ﷺ و مادران مؤمنان عالم و دختران گرامی آن حضرت، عمه‌های بزرگوار و مادر رضاعی‌اش حلیمه سعدیه که با شیر جانش وجود گرامی رسول الهی را پرورش داد. فاطمه بنت اسد، مادر گرامی امیرمؤمنان، که با دست باکفایتش، کفالت پیامبر خدا ﷺ را برعهده گرفت و آن حضرت، او را مادر خود می‌نامید! و قبر مادر چهار پسر، شیران حادثه طف و نینوا، ام البنین که صدای حزین و غمبارش و اشک‌های ندبه‌اش را تا کربلا روانه کرد و زنانی دیگر، همچون ام ایمن و... که به دلیل عظمت انتساب به پیامبر، خاطره وجودشان را پاس می‌داریم و به یادکرد عظمت‌ها و جایگاه بلندشان می‌پردازیم.

#### ۱. ام سلمه

لازم است پیش از پرداختن به بحث، به این نکته اشاره شود که از میان همسران پیامبر خدا ﷺ، جز خدیجه کبری رضی الله عنها، همگی از جمله ام سلمه، در خاک بقیع آرمیده‌اند. نام ام سلمه، هند بوده است. او دختر امیه بن مغیره مخزومی است که کنیه‌اش بر اسمش غالب گردید و به «ام سلمه» شهرت یافت؛ «أُمُّ سَلَمَةَ، اسْمُهَا هِنْدُ بِنْتُ أَبِي أُمِيَّةِ الْمُغِيرَةِ الْمَخْزُومِيَّ، عَلَبَتْ عَلَيْهَا كُنْيَتُهَا»<sup>۱</sup>

۱. سیره المصطفی، هاشم معروف الحسینی، دارالتعارف، بیروت، ۱۴۱۶ هـ. ق، ص ۱۷۸.

امیه بن مغیره از بخشندگان عرب بوده که به «زاد الركب» موسوم گشت. مادرش عاتکه، دختر عامر بن ربیعہ کنانی است. وی، پیش از همسری پیامبر خدا ﷺ، همسر ابوسلمه بن عبدالأسد مخزومی بود؛ «وَكَانَ زَوْجَهَا عَبْدَ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْأَسَدِ الْمَخْزُومِيِّ الَّذِي هَاجَرَتْ مَعَهُ»؛ «شوهرش عبدالله بن عبدالأسد مخزومی بود که با او هجرت کرد».

### اسلام ام سلمه و فضایل و برجستگی‌های او

ام سلمه و شوهرش ابوسلمه، عبدالله بن عبد الأسد مخزومی، پیشگام در اسلام و از سابقین مسلمانان صدر اسلام بوده‌اند. آنان در مکه، در خانه ارقم بن ابی ارقم، مسلمانی برگزیدند. ام سلمه، ایمان راسخی داشت و در راه ایمان ثابت قدم بود.

ام سلمه زنی شایسته و باکرامت بود که در میان همسران پیامبر ﷺ، بعد از خدیجه رضی الله عنها، بر همه تقدم داشت. وی به اوج کمالات علمی، فکری و معنوی رسید و تا زمانی که زنده بود حرمت پیامبر و خاندانش را نگه می‌داشت و پیوسته در دفاع از حریم ولایت و امامت بود و به حق، لقب «ام المؤمنین» برانده اوست. پس بدین روی، می‌توان ویژگی‌ها و کمالاتی را برایش برشمرد:

- در خردمندی، دانایی و درایت، از زنان نامدار زمان خود بود.

- از جمال و زیبایی، بهره‌ای وافر داشت؛ به گونه‌ای که مورد حسد برخی از زنان پیامبر واقع شد.

- در مصیبت‌هایی که بر او وارد می‌آمد، نمونه کامل صابران بود.

- در شمار حافظان اسرار اهل بیت علیهم السلام بود؛ به گونه‌ای که کتب علم امیرالمؤمنین علیه السلام و صحیفه فاطمه علیها السلام را در اختیار داشت. وی کتب علم امیرمؤمنان را به امام سجاده علیه السلام و کتب و نوشته‌های اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله را در هنگام عزیمت امام حسین علیه السلام از مدینه، به ایشان سپرد.<sup>۲</sup>

۱. سیره المصطفی، ص ۱۷۸.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۳۵.

- همراه شوهرش عبدالله بن عبدالأسد به حبشه هجرت کرد و از مهاجران نخستین بود.

- راوی روایات فراوان از مهاجرت به حبشه و روایات پیامبر ﷺ، فاطمه زهرا علیها السلام، امام علی، امام مجتبی، امام حسین و امام سجاد علیهم السلام است که این روایات در کتب روایی فراوانند؛ به عنوان نمونه، می توان از شأن نزول آیه تطهیر یاد کرد که ماجرای خمسه طیبه و قرار گرفتن ایشان تحت کسای نبوی است، که خود نقلی مفصل را می طلبد.

- امانتداری، از خصلت‌ها و ویژگی‌های برجسته او بود؛ چنان‌که علی علیه السلام وقتی تصمیم گرفت در عراق اقامت کند، نامه‌ها و وصیت‌نامه‌های خود را به ام سلمه سپرد تا آن‌گاه که حسن بن علی علیه السلام به مدینه برگشت، آنها را به ایشان برگرداند.<sup>۱</sup>

آن‌گاه که حسین بن علی علیه السلام عازم عراق شد، نامه و وصیت خود را به ام سلمه سپرد و فرمود: هرگاه بزرگ‌ترین فرزندم آمد و مطالبه کرد، به وی بسپار. پس از شهادت حسین بن علی علیه السلام حضرت علی بن الحسین علیه السلام به مدینه بازگشت ام سلمه سپرده‌ها را به ایشان بازگرداند.<sup>۲</sup>

- کفالت و سرپرستی حسنین علیه السلام نیز از مسؤولیت‌های مهم او بود؛ چنان‌که در تربیت حسین بن علی علیه السلام پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام، علاقه و اصراری عجیب داشت. البته فضائل وی فراوان است که در ضمن نوشتن، بیشتر معلوم و واضح خواهد شد.

#### هجرت به مدینه

ام سلمه پس از بازگشت از حبشه به مکه - که در جریان هجرت نخستین بدانجا رفته بود- به مدینه هجرت کرد. او خود ماجرای هجرتش به مدینه را این‌گونه توضیح داده است:

۱. بحارلانواری، ج ۲۶، ص ۵۰.

۲. همان، ج ۴۶، ص ۱۸.

هنگامی که تصمیم گرفتیم به مدینه هجرت کنیم، ابوسلمه مرا بر شتر نشانید و فرزندان سلمه را در دامنم نهاد و مهار شتر را گرفته، راه افتادیم. اقوام و قبیله من بر سر راه ما آمده، به ابوسلمه گفتند: تو اختیار خود را داری ولی نمی‌گذاریم این زن را با خود کوچ دهی و هر روز از شهری به شهری ببری. آنان عنان شتر را از دست شوهرم گرفتند و مرا با فرزندم برگرداندند.

در این هنگام، بستگان ابوسلمه گفتند: حال که همسر او را از وی گرفتید، ما هم رضایت نمی‌دهیم که فرزند وی نزد شما باشد. بدین ترتیب آنان فرزندم را از من گرفتند و ابوسلمه ناگزیر مسیر را به تنهایی، به هدف هجرت طی کرد. پس از این ماجرا، هر روز به ابطح می‌آمدم و از فراق شوهر و فرزندم گریه و زاری می‌کردم. قریب یک سال بدین وضع روزگار گذراندم تا این که فردی از بستگانم وقتی وضعم را این‌گونه دید، ناراحت شده به اقوامم گفت: چرا از این بیچاره دست نمی‌کشید و میان او فرزند و شوهرش جدایی افکنده‌اید؟! عشیره‌ام به من گفتند: اگر می‌خواهی نزد شوهرت بروی، آزادی. بستگان ابوسلمه هم فرزندم را به من بازگرداندند و شتری مهیا کردند، سوار شدم و بچه‌ام را در آغوش گرفته، راهی مدینه شدم. درحالی که موجود زنده‌ای جز شترمان همراه ما نبود، رفتم تا به منزل تعیم رسیدم. عثمان بن طلحه که از بزرگان مکه و کلیددار کعبه بود، وقتی مرا دید پرسید: دختر ابوامیه! به کجا می‌روی؟ گفتم: می‌خواهم به مدینه نزد شوهرم بروم. پرسید: کسی همراه تو هست؟ گفتم: جز خدا و این طفل، کسی را ندارم. گفت: چگونه پیاده خواهی شد و به تنهایی طی مسیر خواهی کرد؟! از همانجا مهار شتر را گرفت و با من به سوی مدینه روان شد. به خدا سوگند تا جایی که من می‌شناسم، مردی از عرب بزرگوارتر از وی ندیدم! هرگاه به منزلی می‌رسیدیم، شتر را می‌خوابانید و خود در پشت درختی پنهان می‌شد تا من پیاده شوم. آن‌گاه به شتر من رسیدگی می‌کرد و دور دست از ما، در سایه درختی می‌خوابید تا هنگام حرکت. باز شتر را

آماده ساخته، نزدیک من می‌خوابانید و خود در محلی پنهان می‌شد تا من سوار شوم و لباس‌هایم را مرتب کنم. سپس می‌آمد و مهار شتر را می‌گرفت و به راه می‌افتاد و پیوسته این کار را انجام می‌داد، تا نزدیک مدینه. به قریه بنی عمرو بن عوف، نزدیکی قبا که رسیدیم، گفت: شوهر تو در این محل است. بر ابوسلمه وارد شدم و عثمان بن طلحه به مکه بازگشت.

أم سلمه همواره می‌گفت:

خانواده‌ای را سراغ ندارم که به اندازه خاندان ابوسلمه در اسلام رنج کشیده باشند و هم سفری به بزرگواری و شرافت عثمان بن طلحه ندیده‌ام! گویند این نخستین هودجی بود که از مکه به مدینه هجرت کرد.<sup>۱</sup>

#### أم سلمه در مدینه

أم سلمه، از سال اول تا سال ۶۱ یا ۶۲ هجرت در مدینه بود که این مدت نسبتاً طولانی، دربردارنده وقایع بی‌شماری است، که خود تفصیل فراوانی را طلب می‌کند. اما به‌طور اجمال، بودن وی در مدینه را به سه دوره می‌توان تقسیم کرد:

الف) تا سال چهارم هجرت که همراه شوهرش، عبدالله بن عبدالأسد بود.

ب) از هنگام ازدواج با پیامبر ﷺ تا رحلت آن حضرت.

ج) پس از رحلت پیامبر ﷺ، تا سال ۶۱ یا ۶۲ هجرت.

این سه دوره، برای أم سلمه آکنده از جریان‌های فراوان است. او حوادث غم‌انگیزی را شاهد بود و اسرار بی‌شماری را با خود داشت؛ غصه‌های رحلت پیامبر ﷺ، فاصله امت از آرمان‌های نبی رحمت، مظلومیت و غربت زهرای اطهر علیها السلام، مظلومیت علی و خاندان رسالت، شهادت دردانه رسالت، زهرای مرضیه، غم غربت علی بن ابی‌طالب و شهادت وی و غم مظلومیت حسن و حسین علیهما السلام و ... .

۱. اسدالغابة فی معرفة الصحابة، ج ۶، ص ۳۴۲.

### امّ سلمه و ازدواج با پیامبر ﷺ

وی تا سال سوم هجرت، در مدینه همراه شوهرش عبدالله بن عبدالأسد مخزومی بود که در این سال جنگ أحد پیش آمد. شوهرش که در جنگ شرکت داشت جراحات فراوانی برداشت و پس از هشت ماه در اثر همان جراحات به شهادت رسید. امّ سلمه به هنگام احتضار عبدالله بی‌تابی می‌کرد. عبدالله که هنوز رمقی به تن داشت برای آرام کردن امّ سلمه روایتی را از پیامبر خدا ﷺ نقل کرد. متن روایت چنین است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَصَابَتْ أَحَدَكُمْ مُصِيبَةٌ فَلْيَقُلْ ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ اللَّهُمَّ عِنْدَكَ أَحْتَسِبُ مُصِيبَتِي فَأَجْرُنِي فِيهَا وَ أَبْدَلْنِي بِهَا خَيْرًا مِنْهَا.<sup>۱</sup>

هرگاه مصیبتی بر هر یک از شما رسید، این جمله را بگویند: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾، سپس بگویند: بار خدایا! این مصیبت را در راه تو به حساب آوردم. پس به من پاداشی نیکو ده و بهتر از آن را بر من عنایت کن!

امّ سلمه گوید: این جمله را گفتم و دعا کردم، اما فکر می‌کردم بهتر از ابوسلمه کجا نصیبم خواهد شد تا این‌که ابوبکر و عمر از من خواستگاری کردند، اما نپذیرفتم و پس از آنها پیامبر خدا، عمر را به خواستگاری برای خود فرستادند. در پاسخ ایشان گفتم: به پیامبر خدا بگویند:

اولاً: دارای بچه هستم، اگر همسر اختیار کنم، بچه‌هایم بی‌سرپرست خواهند شد.

ثانیاً: از بستگانم کسی حاضر نیست مشکلاتم را برطرف کند.

ثالثاً: زنی غیور و بی‌اندازه حسودم، می‌ترسم که نتوانم از عهده وظایفم برآیم.

پیامبر فرمود: اما فرزندان را خود سرپرستی خواهی کرد و فامیل و بستگان حاضر باشند یا غایب، با پیشنهاد من مخالفت نخواهند کرد. در موضوع حسادت تو، دعا می‌کنم تا خداوند از دلت ریشه‌کن سازد. وقتی جواب رسول خدا به ام‌سلمه رسید،

۱. اسدالغابة فی معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۲۱۸.

به پسر بزرگش عمر، که هنوز به حد بلوغ نرسیده بود گفت: برخیز و مرا به ازدواج پیامبر درآور و چنین شد و ازدواج در سال چهارم هجرت، در ماه شوال واقع گردید.<sup>۱</sup>

### روایتگر آیه تطهیر

أم سلمه، روایت‌گری با فضیلت بوده که از او روایات فراوانی در زمینه‌های گوناگون نقل گردیده است. برای نمونه، اشاره می‌کنیم که وی اولین روایتگر آیه تطهیر است. در منابع تاریخی و روایی نقل شده است روزی که آیه تطهیر بر پیامبر خدا ﷺ نازل شد، آن حضرت در خانه أم سلمه بودند که جبرئیل آمد و آیه تطهیر را آورد. به دلیل اهمیتی که دارد، مختصری درباره‌اش توضیح دهیم:

از احادیث مشهور میان عامه و خاصه، حدیث کسا است. این حدیث در کتب شیعه و اهل سنت به طرق و اسانید مختلف نقل گردیده و آن چنین است که:

روزی پیامبر خدا ﷺ، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام در خانه أم سلمه بودند. آن حضرت عبادش را بر سر خود و آن چهار نور تابنده افکندند و چنین دعا کردند:

اللَّهُمَّ هُوَ لَاءِ أَهْلِ بَيْتِي، فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً.

خدایا! اینان اهل بیت من هستند. ناپاکی‌ها را از آنان بزدای و ایشان را به کمال طهارت پاکیزه‌شان فرما!

پس از این بود که جبرئیل فرود آمد و آیه ۳۳ سوره احزاب؛ یعنی آیه تطهیر را بر

پیامبر ﷺ خواند:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (احزاب: ۳۳)

همانا خداوند خواسته است تا پلیدی را از شما اهل بیت بزداید و از هر ناپاکی

مصوتتان دارد.

علی بن موسی الرضا علیه‌السلام این حدیث را از طریق أم سلمه، از پدرانش این‌گونه

روایت می‌کند:

۱. اسدالغابة فی معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۴۰ و ج ۶، ص ۳۴۲.

أم سلمه گفت: آیه تطهیر در خانه من و در روزی که پذیرایی پیامبر ﷺ با من بود نازل شد. آن حضرت، فاطمه و علی و نیز حسن و حسین را فرا خواندند و جبرئیل هم آمد. پیامبر کسای (عبای) خیبری را برایشان پوشانید و سپس عرضه داشت: «خدایا! اینان خانواده من هستند. خدایا! پلیدی را از ایشان دور ساز و پاکشان فرما! جبرئیل عرض کرد: ای محمد! من هم از شمایم؟ فرمود: آری جبرئیل تو از مایی. من هم گفتم: یا رسول الله! من هم از شمایم؟ فرمود: توبه خیر و سعادت و از زنان رسول خدایی. جبرئیل آیه تطهیر را خواند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾<sup>۱</sup>

#### روایاتی دیگر از أم سلمه

عبدالرحمان بن عوف بر أم سلمه وارد شد و پرسید: مادرم! از زیادتی و فراوانی اموال بیمناکم؛ زیرا اموال و ثروت من از همه قریش افزون تر است. می ترسم در آخرت باعث هلاکتم شود. أم سلمه گفت: فرزندم! انفاق کن. از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود: بعضی از اصحاب و یاران من، به جهت کارهایی که انجام می دهند، پس از مرگشان مرا نخواهند دید. عبدالرحمان بن عوف، ماجرا را بر عمر بن خطاب نقل کرد. عمر بی درنگ نزد أم سلمه آمد و گفت: مادر! شما چنین مطلبی را از پیامبر ﷺ شنیده اید؟ گفت: آری. پرسید: آیا من از آنانم؟ فرمود: نمی دانم، اما پس از تو هم کسی را اطمینان نمی دهم که از این افراد نباشند.<sup>۲</sup>

أم سلمه، روایتگر حدیث رد شمس، حدیث غدیر، صحیفه امامت، شهادت علی ﷺ، شهادت فاطمه زهرا ﷺ، حدیث اخوت پیامبر با علی، حدیث یوم الرزیه، حدیث طیر، حدیث ناکثین و قاسطین و مارقین و احادیث فراوان دیگری است که در متون و منابع تاریخی و روایی موجودند.

۱. بحارالانوار، ج ۹، ص ۳۹.

۲. همان.

**اعتراض امّ سلمه به ابوبکر**

وقتی حضرت زهرا علیها السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه جامع خود را در مسجد مدینه، در حضور خلیفه ایراد کرد، امّ سلمه از جا برخاست و با این بیان بر ابوبکر اعتراض کرد و این گونه سخن گفت:

ای ابوبکر! آیا چنین گفتاری درباره شخصی مانند فاطمه علیها السلام، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله سزاوار است؟! به خدا سوگند که او حوریه‌ای است به صورت بشر. او در دامان پرهیزکاران تربیت شد و پیوسته در حمایت فرشتگان بود و در دامان مادرانی پاک و طاهر نشو و نما کرد. او بهترین تربیت یافته در بهترین دامن و پاک‌ترین آن است. آیا گمان می‌کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله میراثش را بر او حرام شمرد و به وی اعلام نکرد؟! با آن که خداوند به آن پیامبر رحمت دستور داد؛ **﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾**؛ «و بتراسان خویشاوندان نزدیکت را». یا آنکه تصور می‌کنی پیامبر به فاطمه اطلاع داد و او مخالفت امر پدر کرد و آنچه را که حق ندارد مطالبه می‌کند؟! با آنکه او به گفته پیامبر بهترین زنان و اسوه آنان و مادر سید جوانان و هم‌پایه مریم، دختر عمران است! به خدا سوگند، پیامبر از سرما و گرما بر زهرا نگران بود! پیوسته دست راستش را بالین وی و دست چپش را بالاپوش قرار داده بود. ابوبکر! دست نگه‌دار؛ زیرا پیامبر کارهای شما را می‌بیند و روزی را که بر خدا وارد می‌شوی به خاطر بیاور. وای بر شما، به زودی نتیجه رفتارتان را خواهید دید. ابوبکر جهت این اعتراض حقوق امّ سلمه را به مدت یک‌سال از بیت المال قطع کرد.<sup>۱</sup>

**اعتراض به عایشه**

در کتب و مطاوی تاریخی آمده است: هنگام اراده عایشه بر خروج علی بن ابی طالب علیه السلام او را منع کرد و ماجرای پیش‌بینی پیامبر صلی الله علیه و آله بر پارس کردن سگ‌های حوآب

۱. بحارالانوار، ج ۹، ص ۸۴.

در منطقه عراق علیه یکی از همسرانش را به او گوشزد نمود که نقل این حادثه را به موقع و جای خود وا می‌نهییم و از ذکرش خودداری می‌کنیم. البته پس از این منع و عدم تأثیر در عایشه (أم المؤمنین) مجدداً به وی نامه نگاشته و فضیلت علی علیه السلام و منع زنان از جنگ و عدم شرکت در این حادثه انحرافی را به او گوشزد نموده است.

#### نامه أم سلمه به علی علیه السلام

پس از آنکه عایشه و طلحه و زبیر با جمعیتی کثیر به طرف بصره حرکت کردند، أم سلمه موضوع را به وسیله نامه‌ای به علی علیه السلام اطلاع داد و چنین نگاشت:

همانا طلحه و زبیر و پیروان آنان که پیروان گمراهی‌اند تصمیم دارند که عایشه را با خود همدست نموده، بر ضد تو قیام کنند و به طرف بصره حرکت کرده‌اند و عامر بن کریز هم با آنها است و بهانه‌شان این است که عثمان مظلوم کشته شده و خود را خون‌خواه وی می‌دانند! خداوند با قدرت و نیروی خود، آنها را کفایت خواهد کرد. اگر خدا ما را (زنان را) از خروج و حضور در میدان جنگ باز نداشته بود و امر به نشستن در خانه نفرموده بود، من هم به یاری و کمک شما قیام کرده و با شما هم دست می‌شدم، اما فرزندم عمر بن ابوسلمه که او را با جانم یگانه می‌دانم به خدمت شما می‌فرستم. نسبت به او نیکی کنید. عمر فرزند ام سلمه بر علی علیه السلام وارد شد. حضرت مقدمش را گرامی داشت و او در تمام جنگ‌ها در رکاب حضرتش حاضر بود و زمانی هم او را حاکم بحرین نمود و به یکی از پسر عموهایش نوشت که شنیدم عمر بن ابوسلمه شعر هم می‌سراید، از اشعار او برایم بفرست. اشعاری در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام برای حضرت فرستاد که آغازش چنین است:

جَزَنُكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَرَابَةً      رَفَعْتَ بِهَا ذِكْرِي جَزَاءً مُؤَفَّرًا

خداوند پاداشت دهد ای امیرمؤمنان، از نظر خویشاوندی پاداش بزرگی که با آن نام

مرا بلند ساختی.<sup>۱</sup>

### اُمّ سلمه، انیس و همدم فاطمه علیها السلام

بعد از وفات حضرت خدیجه علیها السلام، سرپرستی فاطمه زهرا علیها السلام توسط پیامبر صلی الله علیه و آله به اُمّ سلمه سپرده شد و او توانست ضمن سرپرستی از دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و کوثر رسالت، انس و الفتی با وی بیابد که تا آخرین سال‌های حیاتش موجب پربراری فکر و اندیشه و موجب تقوا و رستگاری او شود. ام‌سلمه به واسطه این ارتباط، به گنجینه‌ای گرانسنگ از روایات، معارف و افکار والای الهی دست یافت و بدین‌روی، ام‌سلمه روایات فراوانی را از فاطمه زهرا علیها السلام نقل نموده که در کتب تاریخی و روایی مضبوط است.

### اُمّ سلمه و خواب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

اُمّ سلمه، که همواره به دفاع از خاندان رسالت می‌پرداخت، علاقه فراوانی به حسین بن علی علیه السلام داشت. او و برادرش حسن علیه السلام را دو سبط از اسباط و دو دُرَدانه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شمرد. اسرار فراوانی درباره آنان از جدشان و از پدرشان علی و مادرشان فاطمه نقل می‌کرد. شیشه تربت را که پیامبر صلی الله علیه و آله به وی سپرد، در دست او بود که در ماجرای شهادت حسین بن علی علیه السلام، اسرار الهی بر وی مکشوف گردید. او در شب شهادت امام شهیدان؛ حسین بن علی علیه السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب می‌بیند و...  
ابن عباس گوید:

در خانه خوابیده بودم که ناگهان صدای شیونی از خانه اُم‌سلمه شنیده شد. من به خانه اُم‌سلمه رفتم. مردم مدینه؛ زن و مرد به سوی خانه ام‌سلمه هجوم آوردند. پرسیدم: اُم‌المؤمنین! این ناله و فریاد و استغاثه چیست؟ او پاسخی نداد ولی به سمت زن‌های بنی‌هاشم رفت و به آنان فرمود: ای دختران عبدالمطلب، کمک کنید و با من بگریید. به خدا سوگند آقای شما، سید جوانان بهشت، سبط پیامبر خدا، حسین بن علی را کشتند! پرسیدم: ای مادر مؤمنان، این خبر را از کجا دانستی؟

فرمود: الآن در خواب پیامبر خدا را آشفته، افسرده و غمگین دیدم، سبب پرسیدم، فرمود: در این روز، حسین فرزندم و اهل بیت او را کشتند. مشغول دفن ایشان بودم،

این ساعت از دفنشان فارغ شدم که صورتم چنین است. از خواب بیدار شدم. گویا هیچ نفهمیدم و عقل و هوش از سرم رفته بود که ناگهان به سراغ تربت حسین علیه السلام که جبرئیل برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورده و ایشان به من سپرده بودند رفتم، دیدم خون تازه از شیشه جوشید و اکنون دانستم، طبق خبری که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من داده بودند، حسین در کربلا به شهادت رسیده است. ام سلمه از آن خون گرفت و به صورت مالید و آن روز را روز نوحه و ماتم قرارداد تا این که خبر رسید همان روز حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسیده است.<sup>۱</sup>

این حدیث، از احادیث مشهور و مسانید روایی شیعه است که البته مثل آن تربت را خود ابی عبدالله علیه السلام نیز به ام سلمه داده و به او فرموده است: «این را هم با آنچه جدم به تو سپرده نگهداری نما، هر وقت هر دو به خون مبدل گشت، بدان که شهید شده‌ام».<sup>۲</sup>

#### وفات ام سلمه و دفن در بقیع

اواخر عمر ام سلمه، همزمان است با آمدن بشیر بن جذلم به مدینه و دادن خبر شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش و بدینسان؛ چنان که تاریخ نگاران نگاشته‌اند، اهالی مدینه وقتی از شهادت امام حسین علیه السلام آگاهی یافتند، پس از چند روز، با وفات مادر مؤمنان، ام سلمه مواجه شدند. بنابراین، ام سلمه فرصتی یافت تا بر شهادت شهیدان کربلا و جگرگوشه پیامبر رحمت، حسین بن علی علیه السلام نوحه سرایی کند. در نتیجه با قاطعیت می‌توان گفت که رحلت و وفات وی در سال ۶۱ ه.ق، پس از واقعه جانگداز کربلا روی داده است. او به هنگام وفات، ۹۱ سال سن داشته است.

ابوهریره با حضور امیر مدینه بر جنازه ام سلمه نماز گزارد و دو فرزندش، عمر و سلمه، او را در بقیع کنار مقابر دیگر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله به خاک سپردند.<sup>۳</sup>

۱. بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۲۵۲.

۲. همان، ص ۱۷۵.

۳. وفاء الوفا، ج ۳، صص ۹۱۱ و ۹۱۲.

**۲. عایشه، دختر ابوبکر بن ابی قحافه**

عایشه، دختر ابی بکر بن ابی قحافه بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن مره بن کعب ابن لؤی، ملقب به «أم المؤمنین» و مادرش رومان، دختر عامه بن عویمر است. وی در سال چهارم بعثت در مکه از مادرش رومان، در خانه ابی بکر بن ابی قحافه، متولد شد.

**عایشه و مسلمانی**

عایشه در خانه ابوبکر، با آیین مسلمانی آشنا گردید و طبق قاعده، به سنت مسلمانی نشو و نما یافت و بر این اساس با رویکرد مسلمانی متولد گردید و اسلام را با علاقه‌ای درونی، آیین خود قرار داد.

**ازدواج پیامبر خدا ﷺ با عایشه**

به گفته و نقلی که از خود عایشه وجود دارد، پیامبر ﷺ با ایشان در سال دهم بعثت، ازدواج کرده‌اند. البته زندگی رسمی عایشه با آن حضرت هشت یا ده ماه پس از هجرت، در ماه شوال، در مدینه آغاز گردید.

پیامبر ﷺ پیش از هجرت در ماه شوال، عایشه را به عقد خود درآورد و خانه‌ای را با اساس البیت که در حدود پنجاه درهم قیمت داشت صداقش قرار داد و ده ماه پس از هجرت به مدینه، زفاف انجام گردید.<sup>۱</sup>

پیامبر ﷺ پس از وفات حضرت خدیجه رضی الله عنها، با وساطت خوله بنت حکیم بن اوقص، همسر عثمان بن مظعون و با خواست پدرش ابوبکر، عایشه را با مهریه چهارصد درهم، به عقد خود درآورد و چنان‌که اشاره شد زندگی رسمی آن حضرت با عایشه، پس از هجرت به مدینه و هشت ماه یا ده ماه توقف در آن شهر، آغاز گردید.

۱. پیغمبر و یاران، ج ۴، ص ۶۳.

### عایشه در خانه پیامبر ﷺ

عایشه، تا هنگام رحلت پیامبر ﷺ، در کنار او و در خانه‌اش بود و دوران پرنشاط زندگی‌اش را در کنار آن حضرت سپری کرد. شاهد نزول آیات فراوان وحی بر پیامبر ﷺ و شاهد حوادث، رنج‌ها، تلاش‌ها، کامیابی‌ها و ناکامی‌های فراوان مسلمانان و در رأس آنها، پیامبر گرامی اسلام ﷺ بوده است.

### عایشه، راوی احادیث نبوی

طبق معمول، عایشه با ذهن بازی که داشته و شاهد حوادث فراوان بوده و چند سالی را در مجالست و همنشینی پیامبر ﷺ سپری کرده، احادیث فراوانی را از آن حضرت، هم شنیده و هم نقل کرده است. برای نمونه، چند حدیث را از او نقل می‌کنیم:

۱. «هرگاه پیامبر خدا ﷺ از سفر می‌آمد، زیر گلوی فاطمه را می‌بوسید و می‌فرمود: بوی بهشت را از وجود او استشمام می‌کنم».

۲. پیامبر فرمودند: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي»؛ «فاطمه پاره تن من است، هر که او را آزار دهد، مرا آزرده است».

۳. «از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: علی بن ابی‌طالب بهترین افراد بشر است. هر کس مقام و منزلت او را نادیده بگیرد، راه کفر و الحاد را پیشه کرده است».

ابن سعد، بخاری، ذهبی و حاکم نیشابوری نوشته‌اند: عایشه گوید حضرت زهرا ع هنگام رحلت پیامبر ﷺ پیش آن حضرت رفت و پیامبر به وی چیزی گفت که فاطمه گریان شد و سپس چیزی فرمود که این بار حضرت زهرا خندان شد! عایشه می‌افزاید: دلیل این کار را از وی جويا شدم. حضرت فاطمه در این هنگام گفت: راز رسول الله را فاش نمی‌کنم. بعد از رحلت حضرت رسول، بار دیگر همان پرسش را تکرار کردم، فاطمه ع در پاسخ گفت: پیامبر فرمود: جبرئیل هر سال یک بار بر من نازل می‌شد تا قرآن را عرضه کند، ولی امسال دو بار نازل شد؛ چرا که مرگم نزدیک است! من از این

سخن گریستم. حضرت پرسیدند: چرا گریه می کنی؟ «أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ أَوْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟»<sup>۱</sup>؛ «آیا راضی نیستی که سرور زنان امت من یا سرور زنان عالم باشی؟».

ابن حجر عسقلانی در مسند خود ۱۰۸۱ حدیث از عایشه گرد آورده که به «مسند عایشه» معروف گردیده است. احادیث گردآمده در این مجموعه از ابن حجر، بر پایه مسند احمد بن حنبل و فرزندش عبدالله فراهم آمده است. ترتیب روایات براساس ترتیب الفبایی نام راویان از عایشه می باشد. این اثر از جهت موضوعی چنان که در فهرست پایان کتاب آمده، شامل تمامی ابواب فقه و سایر معارف است.<sup>۲</sup>

و از این نوع جمع آوری ها فراوان است؛ مانند موسوعه امّ المؤمنین، عبدالصبور شاهین یا مانند الاجابة لایراد ما استدرکته عایشة علی الصحابة، الزرکشی، دمشق، مطبعة الهاشمیة، ۱۹۳۹م. که نود حدیث را از عایشه آورده که بر سی تن از صحابه ایرادات بزرگی را وارد کرده و آنها را تویخ نموده است.

در هرحال، نوع زندگی عایشه و مدت ۱۰ سال را که در حضور پیامبر ﷺ بوده، نمی توان انکار کرد و از نظر دور داشت که بایستی روایات فراوانی را نقل نموده باشد و چنین هم هست.

#### تنزیه عایشه در قرآن در جریان افک

از داستان هایی که در آیات ۱۱ تا ۱۶ سوره نور آمده، داستان پر ماجرای افک است (یعنی تهمت ناروا به عایشه امّ المؤمنین) که از سوی منافقان این تهمت زده شد که در نتیجه، قرآن مجید، عایشه، همسر پیامبر گرامی اسلام را پاک و منزّه شمرده، اصل ماجرا از دیدگاه اهل سنت و شیعه چنین است.

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۳۰؛ مستدرک، حاکم، ج ۱، ص ۱۵۱.

۲. ر.ک: مسند عایشه، ابن حجر عسقلانی، تحقیق: ابومطیع عطاء ابن عبدالله عبدالغفار، مکتبة النساء، قاره، ۱۴۱۶هـ.ق./

۱۹۹۵م، ص ۱.

## از دیدگاه اهل سنت

عایشه گوید: هرگاه پیامبر ﷺ می‌خواست عازم سفری شود، در میان همسران خود قرعه می‌انداخت پس به نام هرکس که می‌افتاد او را با خود می‌برد. در جنگ بنی‌المصطلق که در سال پنجم هجرت رخ داد، قرعه به نام من افتاد، من با پیامبر همراه شدم. چون آیه حجاب نازل شده بود، در هودجی پوشیده بودم، جنگ به پایان رسید و ما بازگشتیم، من در بازگشت در هودجی بودم و صفوان شترم را می‌راند و این موجب شد تا عبدالله بن ابی‌سلول ما را به تهمتی بزرگ متهم کند. وارد مدینه که شدیم، مردم پیرامون آن تهمت سخن می‌گفتند، یک ماه در بستر بیماری افتادم، پیامبر در این یک ماه به من بی‌اعتنا بود، این بی‌اعتنایی رنجم می‌داد. گاه می‌آمد و سلامی می‌کرد و گاه می‌گفت: «كَيْفَ تَيْكُمُ» جریانت چگونه است؟ و برمی‌گشت. این سخن پیامبر مرا بیشتر نگران می‌کرد. اما نمی‌دانستم چه نسبت زشتی به من داده‌اند. شبی مادر مسطح را دیدم، گفت: هلاک باد مسطح! گفتم: چرا؟ آیا مردی را که در جنگ بدر شرکت کرده دشنام می‌دهی؟ مادر مسطح گفت: آیا ساده و بی‌اهمیت می‌شماری تهمتی را که به تو زده‌اند؟ گفتم چه تهمتی؟ ماجرا را گفت و گفت: اولین بار این تهمت را مسطح برای من نقل کرده، با شنیدن این خبر، مریضی‌ام شدت یافت، به پیامبر عرض کردم:

أَتَأْذَنُ لِي أَنْ آتِيَ أَبَوَيَّ... فَأَذِنَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجِئْتُ أَبَوَيَّ فَقُلْتُ لَأُمِّي، يَا أُمَّتَاهُ! مَا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ؟ فَقَالَتْ أَيُّ بَنِيهِ هُوَ نِيَّ عَلَيْكَ فَوَاللَّهِ لَقَلَّمَا كَانَتْ امْرَأَةً قَطُّ وَضِيئَةً عِنْدَ رَجُلٍ يُحِبُّهَا وَهِيَ صَرَائِرُ إِلَّا كَثُرْنَ عَلَيْهَا قَالَتْ: قُلْتُ سُبْحَانَ اللَّهِ أَوْفَدَ تَحَدَّثَ النَّاسُ بِهَذَا قَالَتْ فَبَكَيْتُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ حَتَّى أَصْبَحْتُ لَا يَرِقْ أَلِي دَمْعٌ وَلَا أَكْتَحِلُ بِنَوْمٍ ثُمَّ أَصْبَحْتُ أَبْكِي...<sup>۱</sup>

آیا اجازه می‌دهید به خانه پدرم بروم؟ پیامبر به من اجازه دادند. نزد پدر و مادرم

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۷۶.

رفتم. به مادرم گفتم: مردم چه می‌گویند؟ مادرم گفت: نگران مباش، زنی را که شوهرش او را دوست دارد، هووهایش زیاد نسبت به او تهمت می‌زنند، تا صبح گریستم و چشمم به خواب نرفت و... .

و بالأخره اهل سنت، نقل می‌کنند که در این جریان، آیات ۱۱ تا ۱۷ سوره نور نازل شد و امّ المؤمنین عایشه، تنزیه گردید.

#### آیات افک از دیدگاه شیعه

نقل شیعه در مورد آیات افک، همسویی کامل و دقیقی با روایات اهل سنت دارد و تمام بزرگان و عالمان شیعه، عایشه را منزّه از تهمت ناروایی که به وی، به عنوان «امّ المؤمنین و همسر پیامبر گرامی اسلام» زده‌اند، مبرا کرده و او را پاک می‌دانند؛ چنان‌که صریح آیات کریمه قرآن است. البته داستان افک را برخی از شیعیان درباره ماریه دانسته و گفته‌اند که این واقعه اصلاً درباره عایشه نیست تا خدای ناخواسته اتهامی به ایشان وارد شود. ما برای پرهیز از اطناب و تفصیل، از نقل ماجرا خودداری می‌کنیم.

#### تنزیه عایشه از سوی شیعه

عموم شیعیان عایشه را منزّه شمرده و تهمت یاد شده را مردود می‌دانند و معتقدند که اهانت به ایشان حرام است و دامن وی را از چنین نسبت‌هایی مبرا شمرده‌اند. علمای بزرگ شیعه بر این عقیده‌اند که تهمت به هر یک از زنان پیامبر ﷺ از جمله عایشه حرام است. جا دارد در این مورد به فتوای رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت آیت الله خامنه‌ای اشاره شود.

وقتی فردی به نام یاسر الحیب، طلبه جوان کویته سخنان توهین‌آمیزی را نسبت به عقاید برادران اهل سنت مطرح ساخت، این ماجرا باعث شد که برخی از مقام معظم رهبری استفتا کنند و نظر ایشان را جويا شوند. فردی که استفتا نموده، از معظم‌له خواسته است که نظرشان را در این زمینه مرقوم فرمایند و معظم له این‌گونه مرقوم فرموده‌اند:

اهانت به نمادهای برادران اهل سنت؛ از جمله اتهام‌زنی به همسر پیامبر اسلام (عایشه) حرام است. این موضوع، شامل زنان همه پیامبران به ویژه سید الانبیاء، پیامبر اعظم، حضرت محمد ﷺ می‌شود.<sup>۱</sup>

البته ناگفته نماند که یاسر الحیب، علاوه بر عقاید برادران اهل سنت، به عقاید شیعه هم اهانت کرده است، به خصوص به تقیه که مورد وفاق عقاید شیعی است تاخته و آن را مانع بزرگی بر سر راه پیشرفت اسلام دانسته است. چنین می‌نماید که این فرد، خود مشکوک است و ظاهراً از دشمنان تأثیر می‌گیرد.

#### نگاهی به آیات افک

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (نور: ۱۱)

مسئلاً کسانی که آن تهمت عظیم را عنوان کردند، گروهی (متشکل و توطئه‌گر) از شما بودند اما گمان نکنید این ماجرا برای شما به زیان شما است، بلکه خیر شما در آن است. آنها هر کدام سهم خود را از این گناهی که مرتکب شدند، دارند و از آنان کسی که بخش مهم آن را بر عهده داشت، عذاب عظیمی برای اوست!

﴿لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ﴾ (نور: ۱۲)

چرا هنگامی که این تهمت را شنیدید، مردان و زنان با ایمان نسبت به کسی که از خودشان بود، گمان خیر نبردند و نگفتند این دروغ بزرگ آشکاری است.

﴿لَوْ لَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾ (نور: ۱۳)

۱. استفتاء از مقام معظم رهبری، ۱۳۹۰ ه.ش.

چرا چهار شاهد بر آن نیاورند و هنگامی که گواهان را نیاوردند، آنان در پیشگاه خدا دروغگویان اند.

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (نور: ۱۴)

و اگر فضل و رحمت الهی در دنیا و آخرت، شامل حال شما نمی شد، به خاطر این گناهی که کردید عذاب سختی به شما می رسید.

و در آخر قرآن کریم می فرماید: ﴿يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾؛ «خداوند اندرزتان می دهد که اگر ایمان دارید، هرگز چنین کاری را تکرار نکنید». (نور: ۱۷)

البته در تاریخ، حوادث فراوانی درباره عایشه، بعد از رحلت حضرت رسول ﷺ نقل شده که برای پرهیز طول کلام، از آن خودداری می کنیم.

#### پاسخ به ندای الهی و دفن در بقیع

ابن خلکان می نویسد: «عایشه در زمان سلطنت معاویه، در سال ۵۸ هجری و در سن ۶۷ سالگی در گذشت و در بقیع مدفون گردید».<sup>۱</sup>

عایشه، همچون پدرش ابوبکر شبانه به خاک سپرده شد.

امام بخاری و غیر او، به سندی اشاره می کنند که براساس آن، عایشه أم المؤمنین به عبدالله بن زبیر وصیت کرد؛ «ادْفِنِي مَعَ صَوَاحِبِي بِالْبَقِيعِ».<sup>۲</sup>

حاکم در المستدرک به نقل از هشام بن عروه می نویسد: «مادر مؤمنان در شب روز سه شنبه درگذشت و ابوهریره بر جنازه اش نماز گزارد».<sup>۳</sup>

۱. وفیات، ابن خلکان، ج ۳، ص ۱۶.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴.

۳. همان، ص ۵.

### ۳. حفصه، دختر عمر بن خطاب

حفصه، دختر عمر بن خطاب، همسر گرامی پیامبر خدا ﷺ است. مادرش، زینب دختر مطعون، خواهر عثمان بن مطعون می‌باشد. وی پیش از ازدواج با پیامبر ﷺ همسر خنیس بن حذافه سهمی بوده که درباره شخصیت ایشان در نوشتارهای آغازین، توضیح مفصل دادیم. خنیس که در گذشته از او یاد کردیم، در سال سوم هجرت در مدینه وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد و پیامبر خدا ﷺ بر وی نماز گزارد. پس از گذشت زمان عده، عمر نزد ابوبکر آمد و ازدواج با حفصه را به وی پیشنهاد کرد. ابوبکر پاسخی نداد. وی همچنین از عثمان خواست تا حفصه را به ازدواج خویش در آورد، عثمان هم گفت: فعلاً قصد ازدواج ندارم. ... پیامبر ﷺ دستور داد تا حفصه را برای حضرتش خواستگاری کنند و دخترش ام‌کلثوم را به عقد عثمان در آورد. این ازدواج در سال سوم هجرت واقع شد... پس از این داستان، ابوبکر به عمر گفت: از من دلگیر نباش، زیرا شنیده بودم که پیامبر ﷺ حفصه را نام می‌برد و نمی‌خواستم راز آن حضرت را فاش سازم...<sup>۱</sup>

### حفصه و داستان تحریم

پیامبر خدا ﷺ هر روز صبح بعد از نماز، به خانه یک‌یک همسرانش می‌رفتند و از آنان دلجویی می‌کردند. یکی از روزها برای زینب بنت جحش - که علاقه فراوانی به آن حضرت داشت - ظرف غسلی بردند. آن روز زینب مانند همیشه از پیامبر ﷺ خواست بنشینند و از غسل تناول نمایند و در نتیجه توقف حضرت در خانه وی طولانی‌تر شد. این مسأله بر حفصه و عایشه گران آمد. بار دیگر آن دو تصمیم گرفتند از پیامبر ﷺ اظهار نگرانی و گله کنند که گویا معافیر<sup>۲</sup> خورده‌اند و بوی دهانشان نامناسب است!

۱. اسدالغابة، ج ۵، ص ۴۲۵.

۲. معافیر، صمغ و شیره درختی است در حجاز به نام عرفط که بوی نامناسبی دارد و اگر زنبور غسل هم روی آن بنشیند، غسل به دست آمده از آن، بو خواهد داد!

حضرت وقتی نزد آنها رفت، این سؤال را طرح کردند. در پاسخشان فرمود: نه، معافیر نخورده‌ام، بلکه زینب به من غسل داده است. حفصه گفت: باید زنبور غسل روی درخت معافیر نشسته باشد که چنین ناخوشایند است! لذا پیامبر ﷺ برای خوشنودی ایشان غسل را بر خود تحریم نمودند. پس از این تحریم بود که آیات زیر بر آن حضرت نازل گردید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾  
(تحریم: ۱)

ای پیامبر، چرا چیزی را که خدا بر تو حلال فرموده، به خاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می‌کنی؟

پیامبر ﷺ خطاب به ایشان فرمودند: این را بر کسی فاش مسازید، اما آنها به این تعهد وفا نکردند و راز پیامبر ﷺ را فاش ساختند و آن خبر را در میان مردم انتشار دادند. خداوند به وسیله جبرئیل، پیمان‌شکنی آنها را به پیامبر ﷺ اطلاع داد و آنها را تهدید به مجازات فرمود و به پیامبر ﷺ فرمود: آنچه را که بر خود حرام کرده‌ای حلال است و می‌توانی استفاده کنی و آیه توییح آنها چنین است:

﴿وَإِذْ أَسْرَأْتُ النَّبِيَّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِي الْعَلِيمُ الْحَبِيرُ﴾ (تحریم: ۳)

(به خاطر بیاورید) هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی هنگامی که آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت، قسمتی از آن را برای او بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری نمود. هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد، گفت: «چه کسی تو را از این راز آگاه ساخت؟» فرمود: «خداوند عالم و آگاه مرا با خبر ساخت!

سپس این آیه برای آنها نازل گردید.

﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾ (تحریم: ۴)

اگر شما دو همسر پیامبر، از کار خود توبه کنید (به نفع شماست؛ زیرا) دل‌هایتان (از یاد حق) منحرف شده و اگر بر ضد او هم‌داستان شوید (کاری از پیش نخواهید برد)؛ زیرا خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند. البته برخی از مفسران، نظیر طبرسی در مجمع البیان، مطلب را به گونه دیگری نقل کرده‌اند؛ چنان‌که طبرسی نوشته است:

یکی از روزهایی که نوبت پذیرایی پیامبر ﷺ با حفصه بود، به اتفاق وی رفت، حفصه اظهار داشت با پدرم کاری دارم، اجازه دهید به خانه پدرم بروم. حضرت هم اجازه دادند. هنگامی که اتاق خلوت شد، پیامبر به سراغ ماریه قبطیه فرستاد و در اتاق حفصه با وی همبستر گردید. حفصه که از خانه پدر بازگشت، در را بسته دید! پشت در نشست تا در باز شد. رسول خدا ﷺ درحالی که عرق از جبین مبارکش می‌ریخت، از اتاق بیرون آمد. حفصه ماریه را نیز در اتاق خود مشاهده کرد. حفصه پرخاش کرد: آری، برای چنین منظوری به من اجازه دادی و گرنه اجازه نمی‌دادی! کنیز خود را به خانه آوردی در روزی که مخصوص من است. آن هم در بستر من با وی همبستر گشته و احترام مرا ریختی؟! پیامبر ﷺ برای اینکه صدای او را کوتاه کند و جار و جنجالی به راه نیفتد، فرمود: خاموش باش، برای رضا و خشنودی تو ماریه را بر خود حرام کردم، ولی این مطلب، نزد تو امانت باشد و به کسی باز مگو. در این هنگام بود که سوره تحریم نازل گردید.<sup>۱</sup>

#### تهدید الهی به حفصه و عایشه

در ماجرای این فاش‌سازی خیر، خداوند متعال در سوره تحریم آنان را به طلاق تهدید کرده و اینکه همسرانی مؤمن، صالح، عابد، و بکر روزی‌اش خواهد کرد:

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۱۳.

﴿عَسَىٰ رَبُّهُ إِن طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا﴾ (تحریم: ۵)

ای همسران پیامبر، اگر او شما را طلاق دهد، امید است پروردگار به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد؛ همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کننده، عابد، اهل هجرت؛ زنانی غیر باکره و باکره.

و بدین صورت، خداوند آنان را تهدید به طلاق نمود؛ تهدیدی که برای هر زنی بدترین تهدید و خبر و ناخوشترین ماجرای زندگی است.

سیوطی در درّ المنثور از ابن عباس نقل نموده است:

عمر بن خطاب به ابن عباس گفت: بعد از این ماجرا پیامبر از همسرانش کناره گیری کرد و ماریه را به مشربه ام ابراهیم فرستاد و خود نیز برای مدتی در آنجا اقامت گزید.<sup>۱</sup>

### تجمل‌گرایی حفصه

همسران پیامبر ﷺ - به ویژه حفصه - از آن حضرت چیزهایی را مطالبه می‌کردند و گرایش به تجمل و زینت‌های دنیایی داشتند تا جایی که گاهی این مطالبات به بگو مگو منتهی می‌شد؛ به حدی که روزی میان پیامبر ﷺ و حفصه، مشاجره و نزاعی طولانی روی داد. پیامبر ﷺ خطاب به حفصه فرمودند: اگر مایلی، کسی را میان خود حکم قرار دهیم. حفصه گفت: آری باید چنین شود. پیامبر ﷺ فردی را به سراغ عمر فرستادند، چون وارد شد، به حفصه فرمودند: حرف بزن و ادعای خود را بگو، حفصه اظهار داشت: شما سخن بگویند و راست بگویند. عمر با شنیدن این جمله، سیلی محکمی به صورت دخترش نواخت، همین‌که سیلی دوم را زد، پیامبر ﷺ فرمود: عمر! دست نگهدار، سپس عمر به دخترش گفت: پیامبر خدا ﷺ جز کلمه راست نمی‌گوید. اگر در

۱. در المنثور، ج ۶، ص ۲۴۳.

محضر پیامبر ﷺ نبود، تو را آن قدر می‌زدم که بمیری. با همه اینها حفصه و همراهانش دست از گفته و تقاضای خود برداشتند و پیامبر ﷺ یک ماه تمام در یک اتاق کوچک، تنها و دور از دسترس زنان به سر برد، تا اینکه آیات زیر نازل گردید:<sup>۱</sup>

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأَسْرَحُكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا \* وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (احزاب: ۲۸ و ۲۹)

ای پیامبر، به همسرانت بگو: اگر دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیایید با هدیه‌ای شما را بهره‌مند ساخته و به نیکویی رهایتان سازم، ولی اگر شما خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می‌خواهید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداشی عظیم را قرار داده و آماده فرموده است.

در این آیات هم، حفصه و همسران دیگر پیامبر ﷺ که چنین مطالباتی از حضرت داشتند، تهدید به جدایی شده‌اند.

#### نامه عایشه به حفصه

در ماجرای جنگ جمل، عایشه نامه‌ای بدین مضمون به حفصه می‌نویسد:  
به تو خبر دهم که علی بن ابی‌طالب در ذی‌قار فرود آمده و از ترس در آنجا توقف دارد! زیرا او شنیده است که جمعیت ما زیاد است؛ نه می‌تواند پیش برود و نه می‌تواند برگردد!<sup>۲</sup>

حفصه زنانی را گرد هم جمع کرد و همگی این شعر را می‌خواندند:

مَا الْخَبْرُ مَا الْخَبْرُ عَيٌّْ فِي السَّفَرِ كَالْفَرَسِ الْأَشْقَرِ  
إِنْ تَقَدَّمَ عُقْرٌ وَإِنْ تَأَخَّرَ نُجْرٌ<sup>۳</sup>

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۲.

۲. پیغمبر و یاران، ج ۲، ص ۲۷۱.

۳. همان، به نقل از سفینة البحار، شیخ عباس قمی...

چه خبر؟! چه خبر؟! علی در سفر است، همچون اسب ابلق (بنفش) افتاده، که اگر پیش برود کشته می‌شود و اگر عقب بماند، از پهلو به قتل می‌رسد.

دخترانی بر حفصه وارد می‌شدند و به صدای ساز و آواز و سرود گوش می‌کردند. امّ کلثوم، دختر علی رضی الله عنه آن‌گاه که از ماجرا آگاهی یافت، ناشناس وارد خانه حفصه شد و ناگهان پرده از صورت برگرفت. حفصه شرم‌منده شد و کلمه استرجاع بر زبان جاری کرد. امّ کلثوم گفت:

تظاهر شما بر ضدّ امیرمؤمنان علی رضی الله عنه تازگی ندارد. تو و عایشه کسانی هستید که بر برادرش، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تظاهر نمودید، تا آن‌که خداوند درباره شما آیاتی نازل کرد. حفصه گفت: «خدا تو را رحمت کند، بس است از بدگویی من دست بردار. من توبه کردم. در این هنگام شروع به استغفار نمود و دستور داد نامه عایشه را پاره کردند».<sup>۱</sup>

#### حفصه، ام المؤمنین و راوی احادیث نبوی

به یقین، برای حفصه حرمتی است؛ زیرا همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و طبق آیه کریمه قرآن، امّ المؤمنین است. از ایشان روایات فراوانی از قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل گردیده است. که به دلیل پرهیز از طولانی شدن این بخش، از آنها خودداری می‌کنیم.

#### وفات حفصه و دفن در بقیع

حفصه تا سال ۴۵ هـ. ق در قید حیات بود و حوادث تاریخی مهمی را شاهد و ناظر بود. او عاقبت در سال ۴۵ هـ. ق در مدینه منوره دار فانی را وداع گفت و به دیار باقی شتافت. مروان حکم بر جنازه وی نماز گزارد و در کنار دیگر همسران پیامبر در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.<sup>۲</sup>

۱. پیغمبر و یاران، ج ۲، ص ۲۷۲.

۲. مستدرک، حاکم، ج ۴، ص ۱۵.

#### ۴. زینب بنت جحش

زینب دختر جحش بن رئاب بن یَعْمَر بن صَبْرَة بن مُرَّة بن کبیر بن عَنَم بن دَوْدَان بن اسد بن خُزَیمه است. مادرش امیمه، بنت عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بود. وی دختر عمه پیامبر بوده و همراه برادرش عبدالله جحش از نخستین گروندگان به اسلام به‌شمار می‌رود.

#### ازدواج زینب بنت جحش با زید بن حارثه

زینب بنت جحش، زنی باتقوا بود که همواره روزه داشت و در نیکوکاری نمونه و شهره بود و در جنگ احد منشأ خدمات فراوانی گردید.

با اینکه زینب به ازدواج با زید بن حارثه راضی نبود، اما پیامبر ﷺ او را به عقد زید درآوردند. و این، براساس آیاتی از قرآن کریم بود که به وی امر می‌کرد به خواسته حضرت کردن نهد:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ...﴾ (احزاب: ۳۶)

هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد و هر کس نافرمانی خدا و رسول کند، به گمراهی آشکار گرفتار شده است.

فَحَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشِ بْنِ رِئَابِ، أُخْتُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جَحْشٍ، حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ عَثْمَانَ الْجَحْشِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ وَكَانَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ مِمَّنْ هَاجَرَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَتْ امْرَأَةً جَمِيلَةً، فَخَطَبَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ، فَقَالَتْ: لَا أَرْضَاهُ وَكَانَتْ أَيْمَ قُرَيْشٍ، قَالَ: فَإِنِّي قَدْ رَضَيْتَهَا لَكَ فَتَزَوَّجَهَا زَيْدٌ.»<sup>۱</sup>

۱. مستدرک، ج ۴، ص ۴۷۸.

شرح این قصه را ابو عبدالله اصفهانی برای ما آورده، گوید... محمد بن عمر گفت: زینب بنت جحش بن رئاب، خواهر عبدالرحمان جحش است که درباره وی عمر بن عثمان جحشی از قول پدرش روایت کرده: پیامبر ﷺ به مدینه وارد شد و زینب با پیامبر، در ماجرای هجرت به مدینه آمد. وی زنی زیبا روی بود و پیامبر وی را به عقد زید بن حارثه در آورد. بنت جحش گفت: من از این ازدواج راضی نیستم. پیامبر ﷺ فرمود: من این کار را برایت پسندیده می‌دانم و بدین صورت زینب بنت جحش با زید بن حارثه ازدواج نمود.

#### زید بن حارثه کیست؟

زید جوانی است که در دوران کودکی، همراه مادرش سعیدی دختر ثعلبه بن عامر بن اُفَلْت بن سلسله، برای دیدار اقوام خود به طرف قبیله بنی‌متعن می‌رفت، چند نفر از سواران و غارتگران در بین راه به آنها هجوم آورده، زید را اسیر کرده و به بازار عکاظ آوردند. در آن هنگام زید هشت ساله بود. خدیجه، همسر پیامبر گرامی اسلام ﷺ او را از مال خود خریداری کرد و به حضرت بخشید. زید مدتی در خدمت آن حضرت بود، اما هیچ‌یک از بستگانش از او اطلاعی نداشتند. تا این‌که چند نفر از قبیله کلب که زید از همان قبیله بود به مکه آمدند و او را شناختند. پدرش به نام حارثه بن شراحیل به وسیله مسافران از محل پسر خود آگاه شد. حارثه با برادر خود، کعب به مکه آمد و به حضور پیامبر ﷺ رسیدند و از پیامبر ﷺ خواستند که آن حضرت زید را به آنان باز گرداند. حضرت زید را صدا زد، وقتی زید آمد، پیامبر به وی فرمود: اینها را می‌شناسی؟ عرض کرد: آری، یکی پدرم حارثه و آن دیگری عمویم کعب است. فرمود: مرا نیز می‌شناسی و با من مدتی بوده‌ای، اکنون اگر مایلی به همراه پدرت برو و اگر می‌خواهی پیش من بمان. زید گفت: هرگز از خدمت شما نمی‌روم، افتخار خدمتگزاری شما را بر هر کسی و چیزی ترجیح می‌دهم؛ زیرا شما هم پدر و هم عموی من هستید. حارثه و برادرش زید، زید را سرزنش کردند که تو بندگی و بردگی را بر آزادی خود ترجیح می‌دهی؟

با صراحت در جواب آنها گفت: من از این شخص چیزهایی دیده‌ام که هیچ‌کس را بر او مقدم نخواهم داشت.<sup>۱</sup>

پیامبر ﷺ زید را کنار کعبه آورد و فرمود: مردم! شاهد باشید که زید پسر من است. از او ارث می‌برم و او نیز از من ارث خواهد برد... در آن روز اگر کسی چنین کاری می‌کرد، او را پسر خوانده او به حساب می‌آوردند. پیامبر در مدینه، زینب بنت جحش را به همسری وی درآورد، درحالی‌که زینب از این وصلت ناراضی بود.

#### طلاق زینب توسط زید

البته نتیجه زندگی مشترک زید و زینب بنت جحش، ولادت پسری بود به نام اسامه که او هم محبوب پیامبر ﷺ بود. اختلافات بین زینب و زید بالا گرفت و به جایی رسید که آن دو اراده کردند از هم جدا شوند.

﴿وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِيَسْلُبَ الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾ (احزاب: ۳۷)

(به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی [به فرزند خوانده‌ات «زید»] می‌گفتی: «همسرت را نگاه‌دار و از خدا بپرهیز!» (و پیوسته این امر را تکرار می‌کردی) و در دل چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند و از مردم می‌ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی! هنگامی که زید نیازش را از آن زن به

سرآورد (و از او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خوانده‌هایشان - هنگامی که طلاق گیرند- نباشد و فرمان خدا انجام شدنی است (و سنت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود).  
در هر حال، زید قادر بر نگهداری این زن نبود. «فَفَارَقَهَا زَيْدٌ وَاعْتَزَلَهَا»؛ «زید از او جدا گردیده، مفارقت نمود».

#### ازدواج پیامبر ﷺ با زینب بنت جحش

پیش از اسلام، سنتی جاهلی در میان عرب رایج بود که افراد نمی‌توانستند با مطلقه پسر خوانده ازدواج کنند، خداوند در این باره این آیه را نازل کرد:

﴿... مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يُمُورُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ﴾ (احزاب: ۴)

خداوند فرزندخوانده‌های شما را فرزند حقیقی شما قرار نداده است. این سخن شماس است که به دهان خود می‌گویید (سخنی باطل و بی‌پایه) اما خداوند حق را می‌گوید و او به راه راست هدایت می‌کند.

معنای آیه این است که سنتی غلط و غیر واقعی و غیر منطبق برحقیقت در میان شما عرب‌ها رایج شده و بر مبنای آن قضاوت می‌کنید که قضاوت‌هایتان با حقیقت انطباقی ندارد.

در این آیه می‌بینیم که خداوند متعال پندار عرب را برطرف کرده و حکم خود را ظاهر می‌سازد و بدین صورت پیامبر ﷺ که تمایل پیدا کرد با زینب ازدواج کند، خداوند حکم را بر پیامبر ﷺ خواند تا ایشان بتوانند با زینب بنت جحش ازدواج کنند. پیامبر خدا ﷺ پس از عده طلاق به خواستگاری زینب رفت و رسماً با این بانوی بزرگ ازدواج کرد.

جان دیون پورت مسیحی در کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن» می‌نویسد: در اینجا لازم است تهمتی را که دشمنان محمد در همین اوقات، از روی غرض و حسد به او زده‌اند رو شود و آن، موضوع ازدواج عیال مطلقه پسر خوانده اوست. واقع امر این است که خیلی قبل از طلوع اسلام، میان اعراب عادی رواج داشت که اگر کسی زنی را به نام مادر می‌خواند، دیگر نمی‌توانست با او ازدواج کند و اگر کسی جوانی را پسرش می‌خواند از آن به بعد آن پسر از تمام حقوق فرزندی وی برخوردار می‌شد، لیکن قرآن کریم هر دو عادت یاد شده را فسخ کرد؛ به این معنا که اگر کسی زنی را مادر می‌خواند، می‌توانست با او ازدواج کند و نیز اگر پسر خوانده‌ای عیالش را طلاق می‌داد، پدر خوانده می‌توانست عیال او را به ازدواج در آورد. چون نتیجه این ازدواج (ازدواج زینب با زید) برای زید رضایت‌بخش نبود، با همه مداخله‌ای که پیغمبر در این باره داشت، زید تصمیم به طلاق زینب گرفت. پیغمبر خودش به خوبی می‌دانست که چون این وصلت به وسیله او انجام شده، مورد توبیخ قرار خواهد گرفت، ولی پس از انجام طلاق، محمد از گریه‌های زینب و بدبختی او متأثر شد، لذا تصمیم گرفت از تنها وسیله اصلاحی که در دسترس دارد استفاده کند. بنابراین، پس از طلاق زید، پیامبر با زینب ازدواج کرد.<sup>۱</sup>

#### گواهی پیامبر ﷺ بر دینداری و تقوای زینب

پیغمبر خدا ﷺ درباره پاکی، طهارت و تقوای زینب نکات مهمی را فرموده‌اند؛ از جمله اینکه فرموده‌اند: «من زنی دیندارتر، باتقواتر، راستگوتر، ارحام رعایت‌کننده‌تر، امین‌تر، صدقه‌دهنده‌تر از زینب ندیدم».<sup>۲</sup>

زینب، زنی کریمه، شریف‌النسب، پاکدامن و مشهور به جود و بخشش بود.

۱. عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ترجمه سیدغلامرضا سعیدی، صص ۳۵ و ۳۶.

۲. اسدالغابة فی معرفة الصحابه، ج ۶، ص ۱۲۷.

عایشه درباره وی می‌گوید: «زن ستوده‌شده‌ای که پناه یتیمان و بیوه‌زنان و مستمندان بود»<sup>۱</sup>.

او نماز فراوان می‌خواند و بسیار روزه می‌گرفت و خیاطی ورزیده بود که درآمدش را در راه خدا انفاق می‌کرد.

زینب بنت جحش، در شمار راویان پیامبر ﷺ محسوب شده و بزرگانی نظیر شیخ طوسی و ابن عبدالبرّ و ابن اثیر و ابن حجر از او روایت نقل کرده‌اند.

#### وفات زینب بنت جحش و دفن وی در بقیع

زینب بنت جحش، سرانجام در تابستان گرم سال بیست هجری در سن ۵۳ سالگی در مدینه درگذشت.

عمر بن خطاب بر او نماز گزارد و او را در قبرستان بقیع به خاک سپرد.<sup>۲</sup> رجال برجسته اسلام در مراسم خاک‌سپاری وی شرکت کردند و او را درحالی‌که بر تختی حمل می‌کردند، در بقیع به خاک سپردند.<sup>۳</sup>

عمر بن خطاب، خلیفه دوم، قبر زینب را کاشی‌کاری نمود و مقبره‌اش بعدها، نشانی برای دفن همه أمّهات المؤمنین گردید.

#### ۵. جویریّه

جویریّه، دختر حارث بن ابی‌ضرار، رئیس قبیله بنی‌المصطلق بود که در پنج منزلی مدینه ساکن بودند. در سال پنجم یا ششم هجری، حارث بن ابی‌ضرار، با کمک دیگر قبایل، لشکری آماده کردند تا به مدینه یورش برند. پیامبر خدا از این موضوع آگاه شدند و بریده ابن حصیب اسلمی را به صورتی ناشناس برای کسب خبر به درون قبیله

۱. الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۷۸.

۲. همان، ص ۸۶.

۳. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۳۰۴.

بنی‌المصطلق فرستادند. وی اخبار مهمی را برای پیامبر ﷺ آورد. در مقابل، جاسوس بنی‌المصطلق توسط سپاهیان اسلام و به دستور پیامبر گرامی ﷺ دستگیر شد و آنان نتوانستند از وضعیت مسلمانان با خبر شوند. پیامبر ﷺ پیشدستی نموده، به آنان حمله بردند و آنان در این نبرد شکست را پذیرفتند! نام این غزوه، غزوه مُرِیسِیع، یا غزوه بنی‌المُصطَلِق بود.

ابن هشام در تاریخ خود می‌نویسد:

سرانجام، دو سپاه، کنار آبگیر مریسع، روبه‌روی هم قرار گرفتند. پیامبر آنان را به اسلام فرا خواند، اما آنان پاسخش را با تیراندازی دادند! پس از آن، جنگ تن به تن آغاز شد، صفوف دشمن به سرعت از هم پاشید. در این جنگ ده نفر از مشرکان بنی‌المصطلق کشته و بقیه به اسارت درآمدند. از مسلمانان، تنها یک نفر از مهاجران، در معرکه درگیری، به اشتباه به وسیله یکی از انصار به شهادت رسید.<sup>۱</sup>

شعار مسلمانان در این جنگ، «يَا مَنْصُورُ! أُمَّتٌ»<sup>۲</sup> بوده؛ یعنی ای پیروز، بمیران.

#### اسارت جویریة و کشته‌شدن شوهرش

مالک بن صفوان، شوهر جویریة، در غزوه مریسع به قتل رسید و جویریة جزو اسرای جنگی شد. وی در تقسیم غنایم، سهم ثابت بن قیس بن شمّاس انصاری شد. قیس، در مورد او قراردادی نوشت مبنی بر اینکه اگر جویریة مبلغی را فراهم سازد و به ثابت بن قیس بدهد، آزاد خواهد شد.

#### ازدواج جویریة با پیامبر خدا ﷺ

جویریة پس از عقد مکاتبه، نزد پیامبر ﷺ آمد و از آن حضرت در مورد مال‌المکاتبه یاری و مدد خواست.

۱. السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۳، ص ۱۷۷.

۲. المغازی، ج ۱، ص ۴۰۷.

عایشه گوید: لحظه‌ای که جویریه را دیدم، ناراحت شدم؛ زیرا ترسیدم او به ازدواج پیامبر ﷺ درآید و رقیب و هووی من شود، که چنین هم شد! او خواسته‌اش را به عرض پیامبر ﷺ رسانید و گفت: ای فرستاده خدا! من جویریه دختر حارث بن ابی‌ضرار، از بنی‌مصطلق هستم. می‌دانید که به چه مصیبتی گرفتار شده‌ام! ثابت بن قیس مرا مکاتبه کرده، پس اگر ممکن است کمکم کنید تا آزاد شوم.

پیامبر ﷺ فرمود: «به نفع تو است که مال المکاتبهات را بپردازم و تو را به عقد خود درآورم».

جویریه گفت: «موافقم و مانعی در این کار نمی‌بینم».

بدین‌سان، پیامبر ﷺ وی را به عقد خویش درآورد. وقتی مسلمانان از این ماجرا آگاه شدند، گفتند: پیامبر ﷺ داماد قبیله بنی‌مصطلق شد، پس سزاوار نیست این قبیله به عنوان برده و زیردست مسلمانان باشند، لذا همه اسیران این طایفه را آزاد کردند که در مجموع به صد خانوار می‌رسید.

نقل شده است که عایشه گفت: «در تاریخ کسی سراغ ندارد که ازدواج زنی تا این حد به قبیله‌اش خیر رسانده باشد!»<sup>۱</sup>

#### مسلمانی پدر جویریه

وقتی خبر اسارت جویریه به پدرش، حارث بن ابی‌ضرار - که رئیس قبیله بنی‌مصطلق بود- رسید، تصمیم گرفت با هر اقدام صلح‌جویانه و مسالمت‌آمیزی دخترش را آزاد کند.

او پس از شنیدن خبر اسارت دخترش، تعدادی از شترانش را برداشت و به قصد آزادی دخترش راهی مدینه شد، در میان راه، دو نفر از شترانش را که در نظرش پسندیده بود، در وادی عقیق، در میان یکی از دره‌ها عقال کرد. (زانوهایشان را بست) تا

۱. اسدالغابه فی معرفة الصحابه، ج ۵، ص ۴۲۰.

در مراجعت با خود ببرد! هنگامی که خدمت پیامبر ﷺ رسید و هنوز از سرگذشت دختر خبری نداشت، خطاب به حضرت گفت: ای محمد! دخترم را اسیر گرفته‌اید. این شترها را از من بگیرید و دخترم را بازگردانید.

پیامبر ﷺ فرمود: آن دو شتری که در وادی عقیق و در فلان نقطه و دره پنهان کرده‌ای چه می‌شود؟! با شنیدن این جملات، نور ایمان در قلب حارث درخشید و گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْكَ رَسُولُ اللَّهِ»؛ «گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و تو فرستاده‌اویی»، چون کسی جز خدا نمی‌داند که من چه کرده‌ام! و اینجا بود که گروهی از اقوام و خویشان وی نیز مسلمان شدند.<sup>۱</sup>

#### تغییر نام جویریہ

پیامبر ﷺ پس از ازدواج با جویریہ، نام او را تغییر داد. البته نام پیشین وی در اسناد تاریخی نیامده و بیشتر مورخان، بدون ذکر نام تغییر یافته، از او یاد کرده‌اند؛ اما دلیل تغییر نام وی معلوم و مشخص نیست.<sup>۲</sup>

#### عالمه و محدثه

با اینکه زندگی جویریہ با پیامبر گرامی ﷺ پنج سال بیش نبود، اما او به دلیل اشتیاق فراوانی که به درک فضایل داشت، در آن پنج سال، احادیثی را از آن حضرت آموخته و نقل می‌کند و به عنوان بانویی عالم و محدث تا سال ۵۰ ق. زندگی کرد. جالب این‌جا است که وی در سلسله راویان فریقین (شیعه و سنی) قرار دارد؛ به‌عنوان نمونه، روایتی را از ایشان نقل می‌کنیم:

صبح یکی از روزها در خانه نشسته بودم و تسبیح می‌گفتم. پیامبر گرامی ﷺ وارد شده، فرمودند: آیا به تو کلمه‌ای بیاموزم که آنها را بگویی؟ گفتم: بفرمایید که بدان

۱. اسدالغابه فی معرفة الصحابه، ج ۱، ص ۳۳۵.

۲. همان، ج ۶، ص ۵۷.

مشتاقم. فرمود: سه مرتبه بگو: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدَ خَلْقِهِ»، سه مرتبه: «سُبْحَانَ اللَّهِ رِضًا نَفْسِي» و سه مرتبه هم بگو «سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ» و من پس از آن، همواره این کلمات را می‌گویم و این اذکار را بر زبان جاری می‌کنم.<sup>۱</sup>

#### پاسخ به دعوت الهی و دفن در بقیع

جویریة ۳۹ سال پس از رحلت پیامبر گرامی ﷺ در قید حیات بوده، لیکن متأسفانه مطالب بسیار کمی درباره‌اش نقل کرده‌اند و این از معماهای تاریخی است که چرا زنی که عالمه، محدثه و از راویان احادیث پیامبر ﷺ بود، در اسناد تاریخی شیعه و اهل سنت تا این حد ناشناخته و مجهول مانده است.

جویریة در سال ۵۰ قمری، در عصر خلافت و سلطنت معاویة بن ابی سفیان وفات یافت. مروان حکم، والی مدینه بر جنازه‌اش نماز گزارد و در بقیع، در کنار دیگر همسران پیامبر خدا ﷺ به خاک سپرده شد.<sup>۲</sup>

#### ۶. رمله (أم حبیبه) دختر ابوسفیان

أم حبیبه (رملة) دختر ابوسفیان، همسر پیامبر خدا ﷺ بود؛ وی هفده سال پیش از بعثت زاده شد.<sup>۳</sup> نام کاملش، رمله بنت ابوسفیان بن حرب بن امیة بن عبدشمس و مادرش صفیه بنت ابوالعاص بن امیة بن عبدشمس و عمه عثمان بن عفان بود.

#### اسلام أم حبیبه

أم حبیبه برخلاف پدرش ابوسفیان، که تا آخر عمر کینه پیامبر ﷺ را در دل داشت، عشق و آفری نسبت به اسلام و معرفت کاملی به آن داشت. وی همراه شوهرش

۱. زنان پیغمبر اسلام، ج ۴، ص ۳۳۹ و او به نقل از الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۱۸.

۲. اسدالغابة، ج ۱، ص ۳۷۰.

۳. الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۷۶.

عبدالله بن جحش اسلام آورد و به خاطر اسلام، از هر چه که با آیین مقدس اسلام منافات داشت دوری می‌گزید، تا جایی که با پدر و مادر و قبیله خود و مال و ثروت و موقعیت اجتماعی ممتازی که در دوران جاهلیت مکه داشت، دوری گزید. وی از عبدالله بن جحش، دختری به دنیا آورد و نامش را حبیبه گذاشت، به همین دلیل، به «ام حبیبه» شهرت یافت.

### هجرت به حبشه

از آنجا که رمله و شوهرش، عبدالله بن جحش جزو نخستین مسلمانان شمرده می‌شدند، به حبشه هجرت کردند تا از آزار و اذیت کفار و مشرکان قریش مکه در امان بمانند. آنها هجرت خود را همراه مهاجران آغاز کردند و استواری و ثابت قدمی را در مراحل اولیه مسلمانی نشان دادند.

### استوار گامی ام حبیبه

مورخانی مانند ابن عساکر، ابن اثیر و دیگران نوشته‌اند که شوهر وی؛ یعنی عبدالله بن جحش (برادر عبدالله بن جحش کسی که در احد به شهادت رسید) در حبشه تحت تأثیر تبلیغات نصرانیت قرار گرفت و آیین نصرانیت را برگزید و از کیش و آیین اسلام خارج شد! و در حبشه به همان آیین مرد. در تاریخ آمده است که عبدالله بن جحش، از همسرش ام حبیبه نیز خواست که به آیین مسیحیت و نصرانیت درآید، اما ام حبیبه نپذیرفت و بر آیین اسلام پایدار ماند.<sup>۱</sup>

### ازدواج ام حبیبه با پیامبر خدا ﷺ

ام حبیبه، با رخداد هجرت به حبشه و ترک پدرش ابوسفیان و آنچه که در مکه داشت و با از دست دادن شوهرش، هرگز نمی‌توانست به مکه بازگردد؛ زیرا بازگشت

۱. اسدالغابه، ج ۵، ص ۲۹۲.

وی در صورتی ممکن بود که از اسلام دست بردارد و بار دیگر به کیش پدران خود درآید، اما با عشق نهادینه و عمیقی که به اسلام داشت و معرفتی که از آن حاصل کرده بود، در حبشه ماند و بر آیین اسلام عمل کرد.

پیغمبر خدا ﷺ نامه‌ای به وسیله عمرو ابن امیه ضَمَری به نجاشی (پادشاه حبشه) نوشت و دستور داد تا اُمّ حبیبه را برای وی خواستگاری کند، نجاشی هم به دستور آن حضرت، فردی را نزد اُمّ حبیبه فرستاد و این دستور را به وی ابلاغ کرد. اُمّ حبیبه خالد ابن سعید را که یکی از مسلمانان مهاجر بود، وکیل کرد تا او را به عقد پیامبر خدا ﷺ درآورد. نجاشی در جلسه عقد حضور داشت و پس از آن که خطبه عقد به نام حضرت رسول خوانده شد، چنین گفت:

الحمد لله الملك القدوس المؤمن العزيز الجبار، وأشهد أن لا إله إلا الله وأنّ محمداً عبده ورسوله، وأنه الذي بشر به عيسى بن مريم. أما بعد: فإنّ رسول الله ﷺ طلب أن أزوجه أُمّ حبيبة بنت أبي سفيان، فأجبت إلى ما دعا إليه رسول الله ﷺ وقد أصدقها أربعمائة دنانير، ثمّ سكب (النجاشي) الدنانير بين يدي القوم.<sup>۱</sup>

حمد مخصوص خدای راست که پادشاه و ملک جهانیان است، پاک و منزّه از جمیع عیوب، گواهی می‌دهم که نیست خدایی جز او و گواهی می‌دهم که محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست. او همان کسی است که عیسی بن مریم، مژده و بشارت آمدنش را داده است. همانا پیامبر خدا ﷺ به من نوشته تا اُمّ حبیبه را برای او تزویج کنم و من هم امثال امر نموده و چهارصد اشرفی صداقش کردم. این را گفت و چهارصد درهم را جلوی جمعیت ریخت تا به اُمّ حبیبه رسانده شود.

نجاشی این مبلغ را از مال شخصی خود داد و پس از اجرای مراسم عقد، به همه مسلمانان مهاجر از مال شخصی خودش، ولیمه‌ای درخور مسلمانان به یمن این ازدواج مبارک داد.

۱. اسدالغابه، ج ۵، ص ۲۹۳.

### اهدای مهریه به فرستاده نجاشی و...

نجاشی به ابرهه فرمان داد تا چهارصد درهم یاد شده را به اُمّ حبیبه برساند و او چنین کرد و آن‌گاه که اُمّ حبیبه آن را دریافت کرد، خطاب به فرستاده نجاشی گفت: بخشی از این مبلغ را به تو بخشیدم! ابرهه نپذیرفت و گفت: من عهده‌دار لباس و عطریات سلطانم و به من سفارش کرده است که چیزی از شما نگیرم. آنچه را هم که قبلاً گرفته بود، به اُمّ حبیبه باز گرداند و به وی گفت: من آیین اسلام را برگزیده‌ام و به مسلمانی در آمده‌ام، هرگاه خدمت پیامبر ﷺ رسیدی، سلام مرا به آن حضرت برسان. اُمّ حبیبه تقاضای او را پذیرفت و هنگامی که به محضر پیامبر خدا ﷺ رسید، سلام ابرهه را به پیامبر ﷺ رسانید.<sup>۱</sup>

### معرفت اُمّ حبیبه نسبت به پیامبر ﷺ

اُمّ حبیبه، نسبت به پیامبر گرامی ﷺ و مکان، عظمت و عمق وجودی آن حضرت معرفتی بایسته و والا داشت. پیامبر گرامی ﷺ در نظر اُمّ حبیبه نقطه اصلی دایره عالم وجود و عقل کل و محور عالم هستی است. لذا همواره با دیده احترام و ویژه به پیامبر ﷺ می‌نگریست.

مورخان نوشته‌اند، هنگامی که کفار مکه پیمان خود در حدیبیه را - که با پیامبر ﷺ بسته بودند- شکستند و به یکی از قبایل هم‌پیمان خود و مخالف پیامبر ﷺ دست یاری دادند. ابوسفیان برای جبران این عمل و شاید برای اینکه بتواند مدت پیمان را تمدید کند، رهسپار مدینه شد و به خانه دخترش اُمّ حبیبه همسر پیامبر ﷺ وارد گردید. او در خانه اُمّ حبیبه وقتی خواست روی مسندی که مخصوص پیامبر ﷺ بود بنشیند، اُمّ حبیبه چابکی کرده، فرش را از زیر پای ابوسفیان برچید! ابوسفیان ناراحت شده، پرسید: دخترم! دریغ داشتی که روی این فرش بنشینم؟ اُمّ حبیبه گفت: آری، اینجا محل نشستن

۱. بحارالانوار، ج ۶، ص ۴۲۰.

پیامبر خدا ﷺ است و تو مشرک و نجسی، چگونه رضایت دهم که مشرکی، جای پاک‌ترین افراد عالم بنشیند؟!<sup>۱</sup>

#### أم حبیبه پس از پیامبر خدا ﷺ

از أم حبیبه و زندگانی‌اش پس از رحلت پیامبر ﷺ خبر چندانی در دست نیست. بیشترین اخبار و نقل‌هایی که درباره أم حبیبه پس از پیامبر خدا ﷺ وجود دارد، مربوط به وقایع ایام محاصره دارالخلافه عثمان و قتل او است. چنان‌که آورده‌اند: خلیفه سوم پس از آنکه در محاصره معترضان افتاد، افرادی را به سوی علی رضی الله عنه و أم حبیبه و زبیر و برخی دیگر از همسران پیامبر خدا ﷺ فرستاد و از آنان تقاضای آب و غذا کرد.

أم حبیبه سوار بر استر، نزد آنان آمد و به بهانه اینکه وصیت‌نامه‌های بنی‌امیه دست عثمان است، کوشید وارد خانه عثمان شود و متاعی را که به همراه داشت به عثمان برساند، اما معترضین با او مخالفت نموده، افسار استر را بریدند. مردم او را به خانه‌اش بازگرداندند.<sup>۲</sup>

نکته دیگری که درباره أم حبیبه در تاریخ مطرح است، این است که وی در ماجرای سقیفه، دفاع چندانی را از علی رضی الله عنه در برابر ماجرای خلافت و تصمیم سقیفه نداشته است.

#### أم حبیبه و نقل روایاتی از رسول گرامی ﷺ

أم حبیبه روایاتی را از قول پیامبر گرامی ﷺ نقل نموده‌اند که دارای ارزش والا و مهمی است؛ به‌عنوان نمونه، دو روایت را از قول ایشان، از پیامبر گرامی ﷺ نقل می‌کنیم:

۱. عنبسة بن ابوسفیان، در روایتی از أم حبیبه نقل می‌کند که وی گفت:

۱. اسدالغابة، ج ۵، ص ۲۹۹.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۷۳.

از پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که فرمود: هیچ بنده مسلمانی نیست که هر روز دوازده رکعت نماز غیر از نمازهای واجب بخواند، مگر اینکه، او در بهشت خانه‌ای دارد و یا اینکه در بهشت خانه‌ای برای او خواهند ساخت.<sup>۱</sup>

۲. زینب بنت اُمّ سلمه از اُمّ حبیبه نقل می‌کند که پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: برای زن مسلمانی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، حلال نیست که بیش از سه روز آرایشش را کنار بگذارد مگر برای زنی که همسرش وفات یافته، به مدت چهار ماه و ده روز.<sup>۲</sup>

#### وفات اُمّ حبیبه و دفن او در بقیع

اُمّ حبیبه بین سال‌های ۴۴ و ۴۵ ه.ق، در زمان خلافت برادرش معاویه بن ابی سفیان درگذشت. از عایشه روایت شده که: «ام حبیبه در هنگام وفاتش مرا نزد خود خواست و از من تقاضای عفو و حلالیت کرد. سپس افرادی را به نزد ام سلمه فرستاد و از او نیز طلب بخشش نمود».<sup>۳</sup>

طبق گفته روایتی، او به دمشق سفر کرد و در آنجا وفات یافت و لذا هم‌اکنون در باب الصغیر مزاری به وی منسوب است، اما این نقل که در سفرنامه ابن بطوطه هم آمده، قائل چندانی در میان مورخان ندارد و نمی‌تواند با نقل‌های فراوان تاریخی سازگار باشد. بیشتر مورخان وفات وی را در مدینه دانسته‌اند و این قول، با قرائن تاریخی کاملاً موافق است.

اُمّ حبیبه در سال ۴۴ ه.ق، به سن هفتاد و چهار سالگی در مدینه درگذشت و مروان حکم بر وی نماز گزارد و در قبرستان بقیع مدفون گردید.<sup>۴</sup>

۱. سنن الدارمی، ج ۱، ص ۳۳۵.

۲. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۰۴۳.

۳. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۴۰.

۴. همان، ص ۴۴۱.

## ۷. ماریه قبطیه

ماریه قبطیه، بنت شمعون قبطیه و مادرش زنی رومی است.

پیامبر خدا ﷺ در سال ششم هجرت، رسالت و دعوت جهانی خویش را آغاز نموده، در صدد برآمدند تا تمام انسان‌ها را، در مناطق جهان، به آیین اسلام دعوت کنند؛ چنان‌که در زندگی حاطب بن ابی بلتعنه گذشت، آن حضرت حاطب را به مصر، نزد مقوقس حاکم مصر فرستادند؛ «هنگامی که پیامبر خدا ﷺ تصمیم گرفت به سلاطین و زمامداران نامه بنویسد و آنان را به دین اسلام دعوت نماید. از جمله نامه‌ای به مقوقس پادشاه مصر نوشت، پس از آنکه نامه را مهر کرد، فرمود: چه کسی این نامه را به مقوقس می‌رساند تا از خدا اجر و مزدش را بگیرد؟ حاطب از جا برخاست و عرضه داشت: من این کار را انجام می‌دهم. پیغمبر ﷺ فرمود: «بَارَكَ اللهُ فِيكَ يَا حَاطِبُ»<sup>۱</sup>.

مقوقس پس از سؤالاتی درباره پیامبر، یقین کرد که ایشان فرستاده خداست و او همان کسی است که در ادیان گذشته بشارتش داده شده، اما به دلیل دلبستگی شدید به مقام و موقعیت، از ایمان به پیامبر ﷺ صرف نظر کرد ولی هدایایی را برای آن حضرت فرستاد.

مقوقس، پادشاه اسکندریه، ماریه و خواهرش سیرین را که هر دو بی نظیر بودند، به اضافه تحفه‌ها و هدایایی دیگر برای پیامبر فرستاد؛ از جمله آن هدایا، قاطر مخصوصی به نام دلدل بود که در عربستان جز آن قاطری وجود نداشت به اضافه هزار مثقال طلا و بیست قواره پارچه مصری و یک کاسه بلورین که ظرف مخصوص آبخوری حضرت شد و غلامی به نام «جریح».

پیغمبر خدا ﷺ سیرین را به حسان بن ثابت، شاعر مخصوص خود بخشید و ماریه را خود نگهداشت.<sup>۲</sup>

۱. پیغمبر و یاران، ج ۲، ص ۲۱۱.

۲. اسدالغابه، ج ۱، ص ۳۹۱.

ماریه وقتی به مدینه آمد، در حضور پیامبر ﷺ دین اسلام را برگزید و آن حضرت رسماً با او ازدواج کرد. این ازدواج، در حقیقت ازدواج مبارکی بود و پیامبر گرامی ﷺ از ماریه راضی بودند. عایشه، ماریه را این گونه توصیف کرده است: «ماریه، زنی زیبا با موهای مجعد بود، برای همین، پیامبر خدا او را دوست می داشت.»<sup>۱</sup>

### منزل ماریه

پیامبر ﷺ در آغاز، ماریه را به خانه حارثه بن نعمان برده و در آنجا منزلی برای وی آماده کردند. ایشان، یک سال در این منزل سکونت داشتند، اما به دلیل این که مورد حسد زنان پیامبر ﷺ قرار گرفت، رسول الله ﷺ ایشان را در قسمت بالای مدینه، در نخلستان کوچکی که از اموال پیامبر ﷺ بود، مسکن دادند و مقررات حجاب و رعایت آداب آن را بر او و سایر زنان مقرر داشتند.

این مسکن جدید، همان مشربه ام ابراهیم است؛ باغی بود که مخیریق یهودی آن را به پیامبر گرامی ﷺ بخشیدند.

واقعی می نویسد:

مخیریق یهودی از علمای یهود بود، روز شنبه که پیامبر گرامی ﷺ برای جنگ در احد حضور یافت، او به یهودیان گفت: به خدا قسم شما می دانید که محمد ﷺ پیامبر است و نصرت و یاری او بر شما فرض و واجب شده. آنها بهانه آوردند که امروز شنبه است. او گفت: دیگر شنبه معنایی ندارد، سلاح خود را برداشت و همراه پیامبر خدا به میدان جنگ آمد و کشته شد، پیامبر فرمود: *مخیریق خیر یهود*، مخیریق، بهترین یهودی است. مخیریق وقتی از مدینه به احد می رفت، گفت: اگر کشته شدم، اموال من مال محمد ﷺ است که در راه خدا صرف کند. آن اموال منشأ صدقات پیامبر شد. اموال او عبارت بود از: هفت مزرعه، به نام های میثب، صافیه، دلال،

۱. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۰۷.

حسنى، برقه، اعواف، مشربه. پیامبر ماریه را در مشربه سکنی داد؛ از این رو آنجا به نام مشربه امّ ابراهیم موسوم گشت.<sup>۱</sup>

ماریه قبطیه به دلیل کمالاتی که داشت و از پیامبر گرامی ﷺ حامله گردید، مورد حسد همسران آن حضرت قرار گرفت؛ لذا حضرت وی را در مشربه (همان باغ موقوفه مخیریق به پیامبر) سکنی دادند.

مشربه امّ ابراهیم (باغ مخیریق یهودی) از مکان‌هایی است که در روایت امام صادق علیه السلام به عقبه بن خالد توصیه شده که به آنجا برود و زیارتش کند و آن حضرت فرموده‌اند: «وَهِيَ مَسْكُنُ رَسُولِ اللَّهِ وَصَلَاةٌ»<sup>۲</sup>؛ «آنجا مسکن پیامبر خدا و محل نماز ایشان بوده است».

#### ولادت ابراهیم در مشربه امّ ابراهیم

چنان‌که در مباحث پیشین، درباره ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نوشتیم، ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سال هفتم هجرت، در ماه ذی‌حجه به دنیا آمد، هنگام ولادتش جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده، ضمن تبریک به آن حضرت گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اِبْرَاهِيمَ»<sup>۳</sup>. در هر حال، ابراهیم در میان قبیله بنی‌مازن و در مشربه به دنیا آمد و سلمی، همسر ابورافع مامایی و دایگی او را بر عهده گرفت و از این رو، نخستین کسی که مؤدبه ولادت ابراهیم را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داد، ابورافع بود و آن حضرت، غلامی را به‌عنوان مؤدگانی به وی هدیه داد. با تولد ابراهیم، سرور و شادمانی سراسر مدینه را فرا گرفت و همه در این شادی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تبریک گفتند و مادرش ماریه مورد توجه مسلمان و اهل مدینه قرار گرفت و از این رو، بیشترین حسد زنانه از ناحیه زنان پیامبر گرامی، متوجه ماریه شد.

۱. وفاء الوفا، ج ۳، صص ۸۲۸ و ۸۲۹.

۲. همان، ص ۸۲۶.

۳. البداية والنهاية، ج ۵، ص ۳۰۹.

### ماریه قبطیه و مسأله تحریم

گرچه ماجرای نزول آیات تحریم را برخی از مفسران درباره حفصه أم المؤمنین دختر عمر نقل کرده‌اند، لیکن بیشتر مفسران ماجرای آیات تحریم را درباره ماریه قبطیه دانسته‌اند.

طبرسی در مجمع البیان می‌نویسد:

در یکی از روزها که نوبت پذیرایی پیامبر خدا با حفصه بود، به اتاق وی رفت، حفصه اظهار داشت با پدرم کاری دارم اجازه دهید به خانه پدرم بروم. حضرت اجازه دادند. هنگامی که اتاق خلوت شد، پیامبر به سراغ ماریه قبطیه فرستاد و در اتاق حفصه با وی همبستر شد. حفصه وقتی از خانه پدر مراجعت کرد، در را بسته دید! پشت در نشست تا در باز شد. پیامبر خدا درحالی که عرق از جبین مبارکش می‌ریخت، از اتاق بیرون آمد. حفصه وقتی ماریه را نیز در اتاق خود مشاهده کرد شروع به پرخاش کرده، گفت: آری، برای چنین منظوری به من اجازه دادی و گرنه اجازه نمی‌دادی! ماریه را به خانه آوردی در روزی که مخصوص من است، آن هم در بستر من با وی همبستر شدی و احترام مرا ریختی؟! پیامبر برای اینکه صدای او را کوتاه کند و جار و جنجالی راه نیفتد، فرمود: خاموش باش، برای رضا و خشنودی تو مدتی ماریه را بر خود حرام کردم، ولی این مطلب نزد تو امانت باشد و به کسی باز مگو، در این هنگام بود که آیات سوره تحریم نازل شد؛<sup>۱</sup>

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ حَرَّمَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

(تحریم: ۱)

ای پیامبر، چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده، به خاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می‌کنی؟ و خداوند آمرزنده و مهربان است.

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۱۳.

آیات سوره تحریم بیان می‌دارد که زنان پیامبر (حفصه و عایشه) خبر فوق را فاش ساختند و خداوند در این آیات، آنها را تهدید به طلاق نمود. در همین زمینه، ماجرای معافیر و غسل را که در مورد حفصه در بخش پیش بدان اشاره داشتیم، مفسران و مورخان نقل کرده‌اند.

#### ماریّه و علاقه به داستان هاجر

ماریّه قبطیه (أم المؤمنین) به ماجرای هاجر، ابراهیم و اسماعیل بسیار علاقه داشت و آن را بارها شنیده و مایل بود بشنود که خداوند چگونه به هاجر، هنگامی که در حجاز تنها و بی‌یاور بود، کمک کرد و فضل و انعام خودش را بر او تمام نمود؛ زیرا خداوند با دادن اسماعیل، چاه زمزم و ساختن خانه و کمک در ایجاد بنای کعبه و... به او لطف فراوانی کرده و زندگی جدیدی را به برکت وجود هاجر به حجاز و سرزمین بطحا داده است و نیز هروله هاجر، سستی برای حاجیان گردیده است!

جناب ماریّه، به شباهت‌های خود و هاجر بسیار می‌اندیشید و اینکه هر دو کنیز بودند، هاجر به دست ساره به ابراهیم بخشیده شد و جناب ایشان از طرف مقوقس، حاکم مصر، به پیامبر خدا ﷺ اهدا گردید.<sup>۱</sup>

#### اوصاف اخلاقی ماریّه

ماریّه، پس از مسلمانی، زهد و پارسایی، عبادت و تقوا، اخلاق و منش عالی اسلامی را برگزید و بدین روی، مورد توجه فراوان پیامبر ﷺ بود. مورخان و سیره‌نگاران او را به نیکویی اخلاق و والایی منش‌های عالی انسانی ستوده‌اند؛ «ماریّه، بانویی پاک، زاهد و دیندار بود».<sup>۲</sup>

مورخان نام‌آوری، نام ماریّه را در ردیف زنان فاضله و عالمه تاریخ ذکر کرده‌اند و

۱. پیغمبر و یاران، ج ۳، ص ۲۸۷.

۲. تاریخ الأمم و الملوک، ج ۱۱، ص ۶۱۷.

او را به حسن دینش ستوده‌اند.

علی علیه السلام نسبت به داستان افک و تهمت به ماریه، به دلیل اطمینانی که به پاکی و عفت و طهارت ماریه داشتند، حدیث افک و ماجرای این تهمت را پیگیری کردند که به دلیل ذکر این ماجرا در قضیه‌ای دیگر، از دوباره نویسی آن در این بخش، خودداری می‌کنیم.<sup>۱</sup>

#### علاقه اهل بیت علیهم السلام به ماریه

چنان‌که مورخان نام‌آوری مانند جعفر مرتضی عاملی، در ماجرای حدیث افک به آن پرداخته‌اند، اهل بیت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به خصوص علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام توجه ویژه‌ای به ماریه داشته‌اند و علاقه وافری را به ایشان ابراز می‌کردند؛ چنان‌که پس از ولادت ابراهیم علیه السلام، امیرمؤمنان علی علیه السلام بسیار خوشحال شدند. ایشان همواره حامی ماریه بودند. خود، شخصاً به امور ایشان رسیدگی می‌کردند. آن حضرت نسبت به ماریه، تعصب ویژه داشتند.<sup>۲</sup>

#### زندگی ماریه پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

از ادامه زندگی این بانوی بزرگ (مادر مؤمنان و مسلمانان) پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله خبر چندانی وجود ندارد. تنها همین مقدار نقل شده که خلفا؛ از جمله ابوبکر و عمر برای او مقرری وضع کردند و علی علیه السلام به مشکلات معیشتی و نیازهای وی رسیدگی نموده، از او حمایت می‌کردند. «ابوبکر مقرری برای او در نظر گرفت. پرداخت این مقرری پس از مرگ ابوبکر، توسط عمر بن خطاب نیز ادامه یافت».<sup>۳</sup>

۱. در این زمینه، به بخش پیشین، زندگی حفصه مراجعه شود.

۲. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۳۶.

۳. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۵۰.

## وفات ماریه و دفن او در بقیع

ماریه قبطیه سرانجام در زمان خلافت عمر بن خطاب، خلیفه دوم و ۱۶ سال پس از هجرت وفات یافت، اهل مدینه در عزای وی شرکت کردند. علی و اهل بیت علیهم السلام هم شرکت داشتند. «عمر، مردم را برای تشییع جنازه او خبر کرد و بر وی نماز خواند و در بقیع به خاک سپرده شد».<sup>۱</sup>

## ۸. زینب بنت خزیمه

زینب، دختر خزیمه بن حارث بن عبدالله هلالیه بن عبدالله بن عمرو بن عبدمناف ابن هلال بن صعصعة عامری هلالی است. اما مصادر تاریخی از مادر ایشان سخنی به میان نیاورده‌اند.

ابن عبدالبر از قول ابی الحسن جرجانی نسابه، او را خواهر میمونه بنت حارث ذکر کرده‌اند. ولی ابن حبیب بغدادی این‌گونه می‌نویسد: «أم الفضل لبابه کبری بنت حارث، همسر عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، مادر ابن عباس، و لبابه صغری همسر ولید بن مغیره، مادر خالد بن ولید و عزة بنت حارث است».<sup>۲</sup>

## زینب بنت خزیمه، أم المساکین

زینب بنت خزیمه را، به جهت بخشندگی، مهربانی و عطوفتی که با مساکین و فقیران داشت، لقب أم المساکین دادند (مادر بیچارگان). این لقب، عنوانی بوده که در دوره جاهلیت بر ایشان نهاده بودند. او در دوران اسلامی زندگی‌اش، بیش از گذشته در اندیشه مساکین و فقیران بود و مورخان بر آن گواهی داده‌اند.

در میان مورخان، در اینکه زینب قبل از ازدواج با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم، همسر کدام

۱. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۵۳.

۲. المحبر، تحقیق: ایلزه لیختن شتیر، بیروت، دارالآفاق الجدیدة، بی‌تا، صص ۱۰۶ - ۱۰۹.

شخص بوده، اختلاف است. اما مشهور آن است که وی همسر طفیل بن حارث بن مطلب بن عبدمناف بود و از طفیل طلاق گرفت و به عقد برادر طفیل، عبیده بن حارث درآمد. عبیده در غزوه بدر مجروح شد و در سن شصت و چهار سالگی جان داد.<sup>۱</sup> نقل‌های دیگری درخصوص ازدواج زینب با برخی صحابی دیگر آمده که چندان مستند نیستند.

#### ازدواج زینب بنت خزیمه با پیامبر خدا ﷺ

وقتی شوهر زینب به شهادت رسید، پیامبر خدا ﷺ از او خواستگاری کرد. او اختیار تام به پیامبر ﷺ داد و آن حضرت گواهی را فراخواند<sup>۲</sup> و با مهریه چهارصد درهم نقره، او را به همسری خویش درآورد.<sup>۳</sup>

به گفته برخی از مورخان، پیامبر ﷺ ابواسید بن علی بن مالک انصاری را به سراغ زنی از بنی عامر بن صعصعه فرستاد تا زینب را برایش خواستگاری کند. ابواسید، زینب را به عقد حضرت درآورد.<sup>۴</sup>

این ازدواج بیست روز پس از ازدواج پیامبر، با حفصه، دختر عمر بن خطاب صورت گرفت. زینب بنت خزیمه به لحاظ اخلاقی دارای کرامت اخلاقی است و صفت کرامت را در خود داشته و لذا به مساکین و بینوایان رسیدگی می‌کرد. پیامبر ﷺ از آن بانوی بزرگوار رضایت کامل داشتند.

#### وفات زینب بنت خزیمه و خاکسپاری‌اش در بقیع

أمّ المؤمنین، زینب بنت خزیمه، زندگانی کوتاهی با پیامبر ﷺ داشت و در مورد مدت، میان مورخان اختلاف است و آن را از سه تا هشت ماه گفته‌اند. در هر صورت،

۱. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۶۴۸.

۲. الطبقات، همان، ص ۹۱.

۳. السیرة النبویه، ج ۲، ص ۶۴۸.

۴. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۵۹۹.

مدت بسیار کوتاهی را با پیامبر ﷺ زیسته است.

زینب بنت خزیمه در جوانی و در سن ۳۳ سالگی در مدینه وفات یافت.<sup>۱</sup>  
پیامبر خدا ﷺ بر وی نماز گزارد و در بقیع به خاکش سپردند.<sup>۲</sup>  
طبق نقل مورخان، ایشان نخستین همسر پیامبر خدا ﷺ بوده که در بقیع مدفون گردیده است.

#### ۹. صفیه دختر حُیّ بن اخطب

نام کامل صفیه در منابع تاریخی این گونه آمده است: «صفیه بنت حُیّ بن اخطب بن سعیه بن عامر بن عبید بن کعب بن الخزرج بن ابی حبیب النضیر بن النّحام بن ینحوم من بنی اسرائیل من سبط هارون بن عمران».<sup>۳</sup>

و مادرش، «بّرة بنت سموأل، اخت رفاعة بن سموأل من بنی قریظة».<sup>۴</sup>

حُیّ بن اخطب، رئیس قبیله بنی نضیر بوده است.

چنانکه از نسب وی بر می آید، او از نسل عمران، برادر حضرت موسی ﷺ است و حضرت موسی و عمران ﷺ هم اولاد لاوی پسر حضرت یعقوب ﷺ می باشند.

#### صفیه زنی بافضیلت

صفیه دارای کمالات، درایت، عقل، فضیلت و حلیم و بردبار و اهل گذشت بوده که به همین دلیل خواستگاران فراوانی داشته است. «وی ابتدا همسر سُلام بن مشکم ابی الحقیق یهودی بود و پس از اینکه از وی جدا گردید، همسری کنانه بن ابی الحقیق را برگزید. کنانه بن ابی الحقیق در جنگ خیبر کشته شد و صفیه جزو غنایم جنگی گردید و به اسارت درآمد».<sup>۵</sup> کمالات و فضل صفیه، قبل از اسلام هم زبانزد همگان در مکه بوده است.

۱. المنتظم، ابن جوزی، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، ج ۳، دارالکتب العلمیة، ۱۹۹۲ م. ص ۲۱۰.

۲. دلائل النبوه، ج ۳، ص ۱۹۵.

۳. زوجات النبی ﷺ، ص ۲۰۲.

۴. همان.

۵. السیره النبویه، ج ۳، ص ۳۵۱.

ازدواج پیامبر گرامی ﷺ با صفیه

یهودیان خیبر، دعوت اسلام و زندگی آمیخته با مدارای پیامبر ﷺ را ناسپاسی فراوان کردند و قدر ندانستند که در نتیجه آن، جنگی میان یهودیان و پیامبر ﷺ درگرفت. در این جنگ مسلمانان بر یهودیان خیبر پیروز شدند و تعداد فراوانی از آنها به اسارت مسلمانان درآمدند. صفیه بنت حیی بن اخطب، رئیس قبیله بنی نضیر هم در میان اسیران بود.

«پس از آنکه قلعه غموص و حصن ابی الحقیق از قلعه‌های خیبر فتح شد و صفیه با یکی از دختر عموهایش اسیر شدند، امیرمؤمنان ؓ، ایشان را همراه بلال خدمت پیامبر خدا فرستاد، آنان در راه بر کشتگان نشان عبور کردند. صفیه گریان شد و دختر عمومیش صورت خراشید و فریاد می‌کشید و خاک بر سر می‌ریخت و وضعی غیر عادی از خود نشان می‌داد. پیامبر فرمود: این شیطان را از من دور کنید. ولی صفیه را در جایی محفوظ قرار داد و لباسش را مرتب کرد. از این رفتار معلوم شد که پیامبر صفیه را برای خود برگزیده است. آن‌گاه به بلال فرمود: «أَنْزَعْتَ الرَّحْمَةَ مِنْ قَلْبِكَ؟!»، «مگر رحم و عطف در دل تو نیست که زنان داغدیده را بر کشتگان نشان عبور می‌دهی؟»

پیامبر گرامی ﷺ در گونه صفیه اثر لطمه‌ای مشاهده کرد، علت را پرسید که صفیه گفت: همان روز که شما وارد سرزمین خیبر شدید، در خواب دیدم خورشید روی سینه‌ام قرار گرفته است. خوابم را برای همسرم تعریف کردم، او سیلی محکمی به صورتم نواخت و گفت: آرزو داری همسر این مردی شوی که بر ما وارد شده است؟!»<sup>۱</sup>

صفیه وارد مدینه شد و در خانه حارثه بن نعمان ساکن گردید. شهرت زیبایی صفیه مدینه را پر کرد. زنان به تماشایش می‌آمدند؛ از جمله آنها عایشه هوی صفیه بود. او برای آنکه شناخته نشود، با نقاب به خانه صفیه آمد،

۱. پیغمبر و یاران، ج ۴، ص ۲۲.

پیامبر ﷺ او را شناخت و در مراجعت پرسید: او را چگونه دیدی؟ عایشه گفت: می‌خواهید چگونه باشد؟ زنی یهودیه است! حضرت فرمود: عایشه! چنین مگو؛ زیرا او مسلمان شده و مسلمان خوبی است. این ازدواج، سال هفتم هجرت واقع شد، صفیه گفت: هنگام ازدواج با پیامبر ﷺ وارد هفدهمین سال نشده بودم.<sup>۱</sup>

#### صفیه در نظر پیامبر گرامی ﷺ

پیامبر ﷺ به صفیه زیاد احترام می‌کرد؛ زیرا در اندیشه آن حضرت، صفیه دارای صفات کمالی برجسته‌ای بود و به دلیل همین صفات، مورد علاقه پیامبر ﷺ بود. مورخان نوشته‌اند که آن حضرت: «روزی به خانه صفیه آمد و او را گریان دید. علت را پرسید؟ صفیه گفت: شنیده‌ام عایشه و حفصه درباره‌ام حرف می‌زنند و می‌گویند: ما از صفیه بهتریم؛ زیرا ما دختر عموهای پیامبر ﷺ و همسران اویم. حضرت فرمود: چرا در جوابشان نمی‌گویی که چگونه بهتر از من هستید؟ پدرم هارون و حضرت موسی عموی من و حضرت محمد ﷺ شوهر من است؟»<sup>۲</sup>

#### صفیه و ارادت به اهل بیت ﷺ

برخی نقل‌های موثق از زنان پیامبر ﷺ در تاریخ آمده که آنان به اهل بیت پیامبر ﷺ ارادت عمیقی داشته‌اند؛ مانند امّ سلمه و صفیه، که این دو شخصیت، نسبت به خاندان پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ ارادت فراوانی ابراز می‌داشته‌اند. او هنگامی که وارد مدینه شد، از جواهراتی که به همراه داشت و خود را با آنها زینت کرده بود، به فاطمه زهرا علیها السلام و همراهانش هدیه داد؛ از جمله گوشواره‌ای گرانبها را به حضرت زهرا علیها السلام تقدیم کرد.<sup>۳</sup>

۱. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۸۴.

۲. همان.

۳. پیغمبر و یاران، ج ۴، ص ۲۵.

صفیه بعد از رحلت پیامبر ﷺ این ارادت قلبی را پاس داشت و تا زمانی که در قید حیات بود، حرمت اهل بیت ﷺ را حفظ کرد.

صفیه به دلیل برخورداری از فضایل و کمالات اخلاقی و فکری و به دلیل ارادتی که به پیامبر و خاندان عصمت و طهارت ﷺ داشت، روایاتی را نیز نقل کرده که به دلیل اختصار نوشتار از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

#### وفات صفیه و خاکسپاری‌اش در بقیع

از زندگی و شرح حال صفیه، پس از پیامبرگرامی ﷺ مطالب چندانی در منابع تاریخی وجود ندارد. با این‌که بعد از رحلت پیامبر ﷺ، نه تن از زنان ایشان در قید حیات بودند، جز زندگانی أم سلمه و عایشه، حوادث چندانی از زندگی آنان در منابع تاریخی نقل نشده است. این بانوی گرامی در سال ۵۲ ه. ق در مدینه درگذشت. اهل مدینه در تشییع جنازه‌اش حضور یافتند و به همراه سعید بن عاص<sup>۱</sup> بر او نماز گزارند.

#### ۱۰. میمونه، دختر حارث الهالیّه

نام کامل ایشان، میمونه بنت الحارث بن حزن بن بجیر بن الهزم بن رویبه بن عبدالله ابن هلال بن عامر بن صعصعه است. مادرش، هند بنت عوف بن زهیر بن الحارث بن حماطه بن حمیر، نامش بره بود، اما پیامبر ﷺ نام وی را میمونه گذاشت.

#### ازدواج پیامبر ﷺ با میمونه

اواخر سال هفتم هجرت، پیامبر خدا ﷺ با میمونه، دختر حارث ازدواج کرد و ازدواج در مکه مکرمه، در جریان عمره القضا رخ داد.

میمونه، زنی پارسا، عفیفه و عابده بود که در جریان عمره القضا، سال بعد از صلح حدیبیه، خود را به حضرت رسول ﷺ هدیه نمود.

۱. انساب الاشراف، ص ۴۴۴.

«میمونه از آمدن پیامبر آگاه شد. او در نظر داشت تا خود را به ازدواج پیامبر درآورد، لذا این مطلب را با خواهرش أمّ فضل، همسر عباس بن عبدالمطلب که از همه به ایشان نزدیک‌تر بود، در میان گذاشت. أمّ فضل نیز آن را با شوهرش عباس بن عبدالمطلب در میان گذاشت. عباس نزد پیامبر ﷺ رفت و در مورد برّه (میمونه) که مسلمان و مؤمن بود، سخن گفت و نیز به آن حضرت گفت: ابووهم بن عبدالعزیّ، شوهر برّه فوت کرده است، آیا می‌خواهید با او ازدواج کنید؟ پیامبر موافقت کرده، پسرعمویش جعفر بن ابوطالب را برای خواستگاری نزد میمونه فرستادند. هنگامی که جعفر آمد، میمونه سوار بر شتر بود و جعفر از او برای پیامبر خواستگاری کرد. میمونه گفت: شتر و آنچه بر او است، هدیه به رسول الله است. مردم در مکه با لحن سرزنش گفتند: میمونه خودش را به پیامبر هبه کرد! خداوند در پی این سخنان مردم، این آیه را نازل کرد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِيَّاتِ آتَيْتِ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِيَّاتِ هَاجِرْنَ مَعَكَ وَأُمَّرَاءَ مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِيُكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ (احزاب: ۵۰)

ای پیامبر، ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته‌ای برای تو حلال کردیم و همچنین کنیزانی که از طریق غنایمی که خدا به تو بخشیده است مالک شده‌ای و دختران عموی تو، و دختران عمّه‌ها، و دختران دایی تو، و دختران خاله‌ها که با تو مهاجرت کردند (ازدواج با آنها برای تو حلال است) و هر گاه زن با ایمانی خود را به پیامبر ببخشد (و مهری برای خود نخواهد) چنانچه پیامبر بخواهد می‌تواند او را به همسری برگزیند، اما چنین ازدواجی تنها برای تو مجاز است نه دیگر مؤمنان. ما می‌دانیم برای آنان در مورد همسرانشان و کنیزانشان چه حکمی مقرر داشته‌ایم

(و مصلحت آنان چه حکمی را ایجاب می‌کند) این به خاطر آن است که مشکلی (در ادای رسالت) بر تو نباشد (و از این راه حامیان فزونتری فراهم سازی) و خداوند آمرزنده و مهربان است.

با پیشنهاد عباس بن عبدالمطلب، عموی آن حضرت، در محلی به نام سرف (بین مکه و مدینه) مراسم عقد، توسط عباس بن عبدالمطلب، به پا گردید و میمونه به ازدواج رسول الله ﷺ درآمد.<sup>۱</sup> ایشان آخرین زنی است که به ازدواج آن حضرت درآمد. میمونه زنی پارسا و اهل عبادت بود، به گونه‌ای که عایشه درباره‌اش می‌گوید: «همانا او از میان ما با تفاوتی و با عاطفه‌تر نسبت به خویشاوندان بود».<sup>۲</sup>

میمونه در جنگ تبوک، در صف مجاهدان اسلام بود و به پرستاری و ترمیم زخم‌های مجاهدان می‌پرداخت؛ به طوری که گفته‌اند: وی نخستین زنی است که برای رسیدگی به زخمی‌ها، گروه پرستاران زن را تشکیل داد و برای ترمیم زخم‌های مجاهدان در راه خدا، قیام کرد. وی در اثنای طواف، مورد اصابت تیری قرار گرفت، اما جراحتش بهبود یافت.

نقش بارزی که میمونه در جنگ‌ها ایفا کرد، سبب شد که افرادی مانند نسیبه، جراح تربیت شوند و در جنگ‌های مختلف حضور یابند و به مداوای رزمندگان بپردازند.

#### میمونه پس از پیامبر ﷺ

زندگانی بسیاری از همسران پیامبر ﷺ پس از رحلت آن حضرت چندان مورد توجه مورخان قرار نگرفت و اندکی از حالات آنها به کتابت نهاده شد، اما در بین همان مطالب اندک، حقایق بلندی خودنمایی می‌کند که وضعیت فکری، روحی و دغدغه آنها پس از پیامبر خدا ﷺ را نشان می‌دهد.

۱. الإستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۶۵.

۲. البداية والنهاية، ج ۵، ص ۳۱۹.

ابن ابی شیبیه، به نقل از ابواسحاق، ماجرای جنگ صفین را این گونه توضیح می‌دهد: هنگامی که در کوفه پراکندگی پیش آمد، به میمونه، دختر حارث و همسر پیامبر خدا ﷺ گفته شد: ای مادر مؤمنان، چاره چیست؟ گفت: با علی بن ابی طالب رضی الله عنه باشید، سوگند به خدا که او گمراه نیست و کسی به وسیله او گمراه نمی‌شود.<sup>۱</sup>

همچنین در المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری آمده است:

جرّی بن کلیب عامری نقل کرده، هنگامی که علی رضی الله عنه به جانب صفین حرکت کرد، از جنگیدن ناخشنود بودم و به مدینه آمده، به خانه میمونه، دختر حارث (همسر پیامبر خدا) رفتم.

گفت: از کجایی؟ گفتم: از مردم کوفه. گفت: از کدامشان؟ گفتم: از بنی‌عامر. گفت: خیلی خوش آمدی و گرامی هستی. چرا آمده‌ای؟ گفتم: علی به سوی صفین رفت و من از جنگیدن ناخشنود بودم و به این جا آمدم. گفت: آیا با وی بیعت کرده‌ای؟ گفتم: آری. گفت: به سوی او برگرد و با او باش. سوگند به خدا که او گمراه نشده و به وسیله او کسی گمراه نمی‌شود.<sup>۲</sup>

### روایتگر احادیث نبوی

شخصیت‌های بزرگی مانند شیخ طوسی، ابن عبدالبرّ اندلسی و ابونعیم اصفهانی، میمونه را از بانوان صحابی پیامبر خدا ﷺ و راوی حدیث از آن حضرت شمرده‌اند که عبدالله بن عباس شوهر خواهر وی و دیگران از او روایاتی را نقل کرده‌اند.

### وفات میمونه

مورخان و سیره‌نویسان، سال وفات میمونه را ۳۸، ۵۱، ۶۳ و ۶۶ هـ. ق نوشته‌اند و نیز در مورد محل دفن وی، از دو محل نام برده‌اند؛ یکی منطقه سرف، جایی که پیوند

۱. تاریخ المدینة المنورة، ج ۲، ص ۴۸۸.

۲. امالی طوسی، شیخ طوسی، قم، انتشارات دارالثقافة، ۱۴۱۴ هـ. ق، ص ۵۰۵.

آسمانی اش با پیامبر خدا ﷺ برقرار شد و دیگری، بقیع. درباره سن شریف ایشان نوشته‌اند ۸۰ یا ۸۱ سال بوده است.

### ۱۱. سوده بنت زمعه بن قیس

نام کامل ایشان، سوده بنت زمعه بن قیس بن عبدشمس القرشیّه. نام مادرش، الشموس بنت قیس بن عمرو بن زید بن لیبید بن خدّاش بن عامر بن غنم بن عدی بن النجار بود. سوده پیش از ازدواج با پیامبر ﷺ، همسر پسر عمویش، السکران بن عمرو بن عبدشمس بن ودّ بن نصر بن مالک بن عامر بن لؤی بود که آن دو، در مکه اسلام را پذیرفتند و در هجرت دوم به حبشه، رهسپار آن دیار شدند تا اسلامیت و دیانت خود را حفظ کنند. در این ماجرا و طی سفر، همسرش کشته شد و او در حبشه بیوه گردید. اما علامه عسکری در تحقیقات خود، مرگ سکران را در مراجعت از حبشه به مکه دانسته، و در این باره چنین می‌نویسد:

سوده ابتدا با پسر عموی خود، سکران ازدواج کرد و به همراهی دیگر مسلمانان - که برای دومین بار به حبشه مهاجرت می‌کردند- راهی آن دیار شد. سکران پس از مراجعت از حبشه، در مکه درگذشت و سوده را بی‌پناه و بی‌سرپرست گذاشت و پیامبر خدا ﷺ پس از وفات خدیجه، سوده را به عقد خود درآورد.<sup>۱</sup>

### ازدواج پیامبر ﷺ با سوده

وقتی همسر سوده از دنیا رفت، خوله دختر حکیم بن اوقص سلمی، همسر عثمان ابن مظعون، نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای پیامبر، می‌بینم که غمی سنگین بر شما عارض شده و خدیجه کبرا را از دست داده‌اید! حضرت فرمودند: همین‌طور است که می‌گویی، غم خدیجه برایم غمی سنگین است. خوله افزود: ای فرستاده خدا! اجازه

۱. نقش عایشه در تاریخ اسلام، عسکری، سید مرتضی، ج ۳-۱ مترجمین، سردارنیا و نجمی، تهران مرکز انتشاراتی خبیر، ۱۳۷۷، ص ۵۵.

می‌دهید از سوده، دختر زمعه برایتان خواستگاری کنم؟ پیامبر ﷺ که سوده را می‌شناخت و از مرگ شوهرش آگاه بود، فرمودند: آری، منعی نیست. شما زنان به این مسأله و ضرورت آن آشناترید. پس از آنکه سوده از عده وفات همسرش خلاصی یافت، پیامبر ﷺ خوله را نزد وی فرستاد و از او برای خود خواستگاری کرد. سوده در پاسخ گفت: در مورد ازدواجم، پیامبر ﷺ صاحب اختیار است.

پیامبر ﷺ به وی فرمودند: فردی از خاندانت در ماجرای ازدواجت با من ناظر و گواه و صاحب اختیار باشد. سوده، حاطب بن عمرو بن عبدشمس را تعیین کرد تا او سوده را به ازدواج پیامبر ﷺ درآورد و این ازدواج در سال دهم بعثت و بعد از وفات حضرت خدیجه رضی الله عنها روی داد. بنابراین، سوده بنت زمعه، نخستین زنی است که پیامبر ﷺ بعد از خدیجه رضی الله عنها، با وی ازدواج کردند.<sup>۱</sup>

سوده مانند بیشتر همسران پیامبر ﷺ، از آن حضرت صاحب فرزند نشد.<sup>۲</sup>

#### اوصاف و ویژگی‌های سوده

در منابع و متون اسلامی ما، سوده بنت زمعه، به‌عنوان بانویی باکرامت و فضیلت، دائم الذکر، عالمه، عابده، با تقوا و پرهیزکار و اهل زهد و درایت بود.

به لحاظ جنبه‌های معنوی، در منابع اسلامی، از سوده بنت زمعه به‌عنوان زنی روزه‌دار، شب‌زنده‌دار، عابده، زاهده و پرهیزگار یاد شده است. عایشه درباره او گفته است: «در روش و منش، مانند نداشت و زنی را به اندازه سوده دوست نداشتیم، جز این‌که در اخلاقیات نوعی از تندگی بود که زود برطرف می‌شد».<sup>۳</sup>

و نیز نقل شده که او از فواضل عصر خود به شمار می‌آمد.<sup>۴</sup>

۱. الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۸۵.

۲. اسد الغابه، ج ۶، ص ۱۴۴.

۳. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۶۷.

۴. همان، ص ۱۸۶۸.

### شخصیت روایی سوده

شخصیت‌هایی چون شیخ طوسی، ابن عبدالبر، ابونعیم، ابن اثیر و دیگران، او را در شمار اصحاب و راویان پیامبر ﷺ نام برده‌اند. او احادیثی از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده و افرادی چون ابن عباس، یحیی بن عبدالله بن عبدالرحمان بن اسد بن زراره، از او احادیثی را نقل کرده‌اند.

در صحیح مسلم و بخاری از او پنج حدیث نقل شده که در این دو کتاب موجودند.

### وفات سوده و دفن در بقیع

سوده بنت زمعه، پس از رحلت پیامبر ﷺ تا سال ۵۴ ه.ق در قید حیات بود. و سرانجام در همین سال، در دوران سلطنت معاویه بدرود حیات گفت و در بقیع به خاک سپرده شد.

ابن عباس هنگام وفاتش سجده کرد! گفتند: چرا سجده کردی؟ گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: هرگاه نشانه‌ای از نشانه‌های الهی را دیدی، سجده کن، چه نشانه و آیتی بالاتر از وفات سوده، همسر رسول الله ﷺ؟! و این، به دلیل اهمیتی بود که سوده در نظر ابن عباس داشت.

### چگونگی رفتار و برخورد پیامبر ﷺ با همسران

درباره سجایای اخلاقی و جزئیات رفتار پیامبر ﷺ با همسران خود، مطالب فراوانی در کتب سیره و تاریخ آمده است؛ رفتاری که نمایانگر خلق عظیم و سجایای اخلاقی آمیخته با کرامت آن رسول نور و رحمت بود، اما واقعیت این است که هیچ‌کس نمی‌تواند در این باره به نیکی قضاوت کند مگر خود همسران آن حضرت که مناسب است به جمله‌ای از عایشه اشاره کنیم:

عایشه که همواره در حضور و مصاحبت حضرت بوده و در طول حیاتش بیشترین و طولانی‌ترین همراهی را داشته، درباره اخلاق و سجایای انسانی آن حضرت با

همسرانش، چنین می گوید: «وَ كَانَ خُلُقُهُ الْقُرْآنَ»<sup>۱</sup>؛ «رفتار آن حضرت، نمونه‌ای کامل از قرآن بود». یعنی رفتاری منطبق با آیات قرآن کریم داشت. در این رابطه، چند اصل حاکم بر زندگی پیامبر ﷺ با همسرانشان را مورد اشاره قرار می دهیم:

### ۱. آموزش معارف دینی

یکی از رسالت‌های پیامبر ﷺ، آموزش و تبیین معارف دین به همه انسان‌ها بود و این امر، اولاً: تجلی خاصی در خانواده آن حضرت داشت که این وظیفه‌ای است بزرگ بر سرپرست خانواده که معارف دینی را به خانواده‌اش بیاموزد؛ چنان‌که نقل شده است:

وَ حِينَ افْتُرِضَتْ الصَّلَاةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَتَاهُ جِبْرِيلُ فَتَوَضَّأَتْ وَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَنْظُرُ  
إِلَيْهِ... ۲.

هنگامی که نماز بر پیامبر واجب شد جبرئیل به نزد حضرت آمد و در حضور پیامبر ﷺ، وضو را به آن حضرت آموخت تا حضرت کیفیتش را فرا گیرد. پیامبر اکرم به او نگاه می کرد تا ببیند چگونه وضو می گیرد.

پس رسول الله ﷺ مانند جبرئیل وضو گرفت. جبرئیل نماز گزارد و پیامبر ﷺ نیز همراه او نماز به جا آورد. آن‌گاه که جبرئیل رفت، پیامبر ﷺ به منزل خدیجه رضی الله عنها آمد و چگونگی وضو گرفتن و نماز خواندن را به او آموخت.

پس از آن، خود در حضور خدیجه رضی الله عنها، به‌طور عملی آن‌گونه که از جبرئیل فرا گرفته بود نماز گزارد تا خدیجه رضی الله عنها وضو و نماز را به خوبی بیاموزد. سپس خدیجه رضی الله عنها نیز وضو گرفت و نماز گزارد.

۱. المختصر الكبير في سيرة الرسول، ج ۱، ص ۴۱.

۲. الروض الأنف، ج ۱، ص ۴۲۲؛ سيرة ابن هشام، ج ۱، ص ۲۴۳.

## ۲. پرورش روحیه توکل به خدا در همسران

توکل و اعتماد به خدای متعال، نقش بارزی در رشد اخلاقی و معنوی‌سازی فضای زندگی انسان دارد. توکل، به معنای اعتماد به خدا و گسستن از غیر او است. پیامبر خدا ﷺ پیش از آنکه این روحیه بزرگ و ستودنی را در دیگران به وجود آورد، سعی می‌کرد این حس باطنی و معنوی را در همسرانش ایجاد نماید. از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده است از اخلاق کریمه آن حضرت این بود که:

إِنَّهُ كَانَ إِذَا أَصَابَ أَهْلَهُ خِصَاصَةً، قَالَ لَهُمْ: قُومُوا إِلَى الصَّلَاةِ وَ يَقُولُ: بِهَذَا أَمَرَنِي رَبِّي، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اضْطَبِرْ عَلَيْهَا...﴾<sup>۱</sup>

هرگاه خانواده ایشان به مشکلی مانند فقر و گرسنگی برمی‌خوردند، می‌فرمود: نماز بخوانید. آن‌گاه می‌فرمود: خداوند مرا به این عمل فرمان داده و فرموده است: «خانواده خود را به نماز فرمان ده و بر انجام آن شکیبا باش! از تو روزی نمی‌خواهیم (بلکه) ما به تو روزی می‌دهیم و عاقبت نیک برای تقواست!

پیامبر خدا ﷺ با این شیوه، خانواده خود را به کانون اصلی جهان؛ یعنی خدای متعال توجه داده، و بدان متکی می‌ساختند.

## ۳. ایجاد امنیت روحی و روانی برای همسران

شک نیست که فضای زندگی باید آمیزه‌ای از عشق و محبت و صمیمیت و عاطفه باشد تا فضایی برای امنیت روحی و روانی در زندگی آماده گردد. زوجین به امنیت روحی و روانی نیازمندند تا به یک زندگی مطلوب و سازگار با روان خود دست یابند. پیامبر ﷺ به این نیاز مهم همسرانشان توجه کامل داشتند. آن حضرت پس از ازدواج با خدیجه کبری رضی الله عنها، مأمور شد چهل روز از همسرش (خدیجه) فاصله بگیرد. او برای تأمین امنیت خاطر همسر گرامی‌اش، عمار بن یاسر را نزد خدیجه فرستاد و فرمود:

۱. سنن النبی، طباطبایی، محمدحسین، نشر جامعه مدرسین، ۱۳۸۲ ه.ش، ص ۶۱.

از جانب من به وی بگو:

يَا خَدِيجَةُ لَا تَنْظِيَنَّ أَنَّ انْقِطَاعِي عَنْكَ [هِجْرَةٌ] وَلَا قَلِيَّ وَ لَكِنَّ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ أَمَرَنِي بِدَلِّكَ  
لَتَنْفِذَ [لِيُنْفِذَ] أَمْرَهُ، فَلَا تَنْظِيَنَّ يَا خَدِيجَةُ إِلَّا خَيْرًا، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لِيَسَاهِي بِكَ كِرَامَ  
مَلَائِكَتِهِ كُلِّ يَوْمٍ مَرَارًا...<sup>۱</sup>

ای خدیجه! گمان مبر که دوری من از تو با هدف دور شدن از تو یا از روی خشم و غضب بوده است؛ بلکه این کار را به دستور خدا انجام داده‌ام تا فرمانش اجرا شود، در این دوری، جز گمان خیر مبر. خداوند هر روز بارها نزد بزرگترین فرشتگانش به تو مباحثات می‌کند. شب هنگام در خانه را ببند. بدان که من در خانه فاطمه بنت اسد هستم. (فاطمه بنت اسد کفالت پیامبر را در کودکی‌شان بر عهده داشته‌اند).

۴. به یاد داشتن نیکی‌های همسران و یادآوری آنها

۵. پاسخ دادن بدی‌های برخی همسران به نیکی

۶. ایجاد شادابی و نشاط در همسران

۷. عطوفت و مهربانی با همسران

۸. خوش رفتاری و گذشت

۹. مساوات و عدالت با همسران

۱۰. هبه دادن پیامبر ﷺ به همسران

۱۱. آوردن هدیه در سفرها برای همسران

۱۲. همکاری با همسران در محیط خانه

موارد یاد شده بالا به ضمیمه موارد فراوان دیگر، نمونه‌هایی از نوع رفتار پیامبر با همسران خویش بوده که به دلیل طولانی نشدن بحث، از توضیح و تبیین موارد فوق خودداری نموده و به عناوین آنها اکتفا کردیم.

### فلسفه تعدد همسران پیامبر ﷺ

چند قرنی است که دشمنان سوگند خورده اسلام با اصرار و لجاجت زایدالوصفی، مقوله ازدواج‌های متعدد حضرت رسول ﷺ را وسیله‌ای برای اهانت به شخصیت نورانی او قرار داده‌اند و در این راه از هر اتهام و قلم‌فرسایی بهره برده‌اند. آنان همواره خواسته‌اند بدین وسیله، از وجود نورانی پیامبر ﷺ فردی هوس‌باز معرفی کنند و با این شگرد شیطانی، مسلمانان را نسبت به آن پیامبر نور و رحمت؛ که فانی در خدا بوده، بدبین نمایند و از تعداد پیروان آن رسول گرامی ﷺ بکاهند و نور خدا را خاموش سازند، غافل از اینکه نور الهی همواره و هر روز درخشش افزون‌تری می‌یابد و پیروان بی‌شماری را به خود جذب می‌نماید.

آیین مقدس اسلام، انجام ازدواج‌های متعدد و گوناگون را محدود و مشروط به شرایطی ویژه و خاص قرار داده است؛ مانند رعایت عدالت عاطفی میان همسران، توانایی مالی و معیشتی جهت اداره زنان و... که در این صورت به مردان حق داده شده تا چهار همسر هم‌زمان را برای خود برگزینند. ﴿فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ﴾؛ «پس همسر برگزینید زنان پاکیزه را برای خودتان، دو، سه و چهار را». (نساء: ۳)

این کلیت حکم در شریعت اسلامی است و هیچ مسلمانی را نشاید که با این حکم الهی به تعارض پردازد. البته با رعایت قیود و شرایطی که در همسررداری در آیین اسلامی مورد لحاظ و تأکید قرار گرفته است.

### نگاهی به فرهنگ حاکم بر جزیره العرب

در نگرشی کوتاه به فرهنگ ازدواج در جزیره العرب، به یک نکته کلی و مهم دست می‌یابیم و آن، این‌که در آن دوره با وضعیت چادرنشینی و زندگی قبایلی و کوچ‌گرایی و از طرفی تمرکز ثروت در دست اقلیتی از اجتماع آن روز و به‌ویژه تمرکز ثروت در دست یهودیان، وضعیت معیشتی عموم جامعه، اسف‌بار بوده به نوعی که در گزارش‌های تاریخی

مورخان می‌بینیم جهت ارتزاق، از ملخ و سوسمار استفاده می‌کردند و از آب‌های گندیده گودال‌ها می‌آشامیدند که گزارش‌های آن را همه تاریخ‌نگاران نگاشته‌اند.

علامه سید مرتضی عسکری در این زمینه می‌نویسد: «عرب‌های صحرايي... هر حیوانی را صید می‌کردند و می‌خوردند».<sup>۱</sup>

افزون بر این، زندگی قبایلی، از جنبه کوچ‌نشینی برخوردار بود. آنان در نقطه‌ای خاص تمرکز زیستی نداشتند، بلکه پیوسته در حرکت بودند و در جایی که مختصر آثار حیات می‌دیدند، چند روز اطراق می‌کردند که در این اطراق‌کردن‌ها، مورد هجوم قبایل یورشگر قرار می‌گرفتند.

گاهی هم قبیله‌ای از ایشان بر قبیله دیگر یورش می‌برد و پس از آنکه مردان جنگی دو قبیله در حد توان یکدیگر را می‌کشند و یک قبیله شکست می‌خورد. قبیله غالب هرچه می‌توانست از زنان و دختران و فرزندان قبیله مغلوب را به اسارت می‌برد».<sup>۲</sup>

اسارت زن در دوران جاهلیت، باعث سرشکستگی شدید محسوب می‌شد و از این رو، عرب جاهلی، زن را باعث زحمت و رنج خود می‌دانست و او را مانع پیشرفت امور خود می‌شمرد؛ موجودی دست و پاگیر که برای بسیاری از امور، مانع و مزاحم محسوب می‌گردید.

از سوی دیگر، مردان در دوره جاهلیت، صاحب اختیار همه امور خانواده و کسان خویش بودند و حتی حق حیات زنان بر عهده آنان بود، که سستی بسیار غلط و جاهلانه شمرده می‌شد.

این روند، در آنان باوری انحرافی ایجاد کرده بود که داشتن دختر را ننگ بشمارند و به همین جهت، اغلب آنان به اعتقاد خود حاضر نبودند این ننگ را تحمل کنند و لذا

۱. نقش ائمه در احیای دین، عسکری، سیدمرتضی، جامعه مدرسین، ۱۳۷۶ ه. ش، ص ۱۲۸.

۲. همان، ص ۱۳۲.

اقدام به زنده به گور نمودن دختران می کردند.

قیس بن عاصم در حضور پیامبر ﷺ اعتراف کرد که تمامی دختران خود را زنده به گور کرده است! حتی دختری را که با ترفند مادر، تا چند سالگی زنده بوده، به رگم التماس هایش، زیر خاک دفن می کند! پیامبر ﷺ با چشمانی اشکبار می فرماید: «همانا این قساوتی آشکار است!»

ویژگی هایی مانند: غیرت، تعصب شدید، ترس از بی آبرویی هنگام اسارت زن و دختر، ترس از فقر، عیوب ظاهری و جسمی دختر، علل این اعمال ضد انسانی شمرده شده است، البته عامل اقتصادی و فرار از فقر، مهم ترین عامل شمرده می شده، که قرآن نیز به آن اشاره کرده، می فرماید: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ﴾؛ «و فرزندان تان را از ترس تنگدستی مکشید که ما آنها و شما را روزی می دهیم». (اسراء: ۳۱)

#### ازدواج های پیامبر ﷺ، تابعی از مصالح کلی

پیامبر ﷺ تا سن ۵۳ سالگی، غیر از حضرت خدیجه رضی الله عنها، همسری اختیار نکرد و بعد از پنجاه و سه سالگی، به پیشنهاد خوله، همسر عثمان بن مظعون، صحابی بزرگ پیامبر ﷺ، می پذیرد که با سوده بنت زمعه ازدواج کند و ازدواج های بعدی، پس از آن آغاز می شود؛ یعنی از سال دهم بعثت به بعد.

بنابر این، این ازدواج ها در فاصله دهم بعثت تا فتح مکه رخ می دهد که در این زمینه چند نکته مهم، قابل ذکر و یادآوری است:

- بیشتر زنان پیامبر ﷺ، جز عایشه، بیوه بوده اند.

- حکم تعدد زوجات، حکمی اختصاصی و تجویزی ویژه برای آن حضرت از ناحیه خدای متعال بوده است.

- ازدواج های آن حضرت، تابع مصالح کلی؛ مانند تألیف قلوب، نجات زنان از تنگنای اقتصادی و معیشتی و جذب قبایل گوناگون به اسلام بوده است.

- برخی از آن ازدواج‌ها، باعث دفع خطر از کسانی بود که تازه مسلمان شده بودند. توضیحی درباره چهار مورد فوق که اشاره شد:

۱. از اسناد و منابع تاریخی می‌توان دریافت که جز دو تن از همسران پیامبر ﷺ؛ عایشه و ماریه)، بقیه بیوه بوده و قبل از پیامبر خدا ﷺ، یک یا چند بار ازدواج کرده‌اند؛ مانند:

- **خدیجه بنت خویلد؛** نخستین همسر پیامبر گرامی ﷺ است. آن حضرت، پانزده سال پیش از بعثت و در سن ۲۵ سالگی با حضرت خدیجه رضی الله عنها، که چهل سال سن داشت، ازدواج کرد.

خدیجه کبری، قبل از پیامبر ﷺ، با دو تن ازدواج کرده بود؛ ابتدا همسر ابی‌هاله شد و بعد از فوت وی، با عتیق بن عائد مخزومی ازدواج کرد.

- **سوده بنت زمعه؛** پس از رحلت خدیجه کبری رضی الله عنها، پیامبر ﷺ به پیشنهاد خوله، همسر عثمان بن مظعون را به همسری برگزید؛ چنان‌که در شرح حالش گذشت، او پیش از همسر پیامبر ﷺ، همسر پسر عمویش سکران بن عمرو بود و از او پسری به نام عبدالرحمان داشت. ازدواج پیامبر ﷺ با وی، به دلیل داشتن سن و سال زیاد، تعجب بسیاری را برانگیخت.

- **حفصه دختر عمر بن خطاب؛** ایشان قبل از ازدواج با پیامبر، همسر خنیس بن حذافه بود. چنان‌که گذشت، خنیس بن حذافه صحابی حضرت رسول، در جنگ احد مجروح شد و در مدینه درگذشت و او بعد از عده وفات، به همسری پیامبر ﷺ درآمد.

- **زینب بنت خزیمه؛** وی ابتدا همسر طفیل بن حارث بود که پس از جدایی از وی، همسر برادر طفیل؛ یعنی عبیده بن حارث گردید. وقتی عبیده بن حارث در جنگ بدر به شهادت رسید، زینب با عبدالله بن جحش ازدواج کرد و او نیز در نبرد احد به شهادت رسید و او پس از شهادت ابن جحش، همسر پیامبر ﷺ شد.

- **أم سلمه، دختر ابی‌امیه؛** در نخستین ازدواجش، همسر ابوسلمه عبدالله بن عبدالأسد،

پسر عمه پیامبر ﷺ بود. او همراه شوهرش به حبشه رفت و سلمه را در آنجا به دنیا آورد. وی پس از بیعت عقبه با همسرش به مدینه هجرت نمود و دارای سه فرزند دیگر شد. همسرش در جنگ‌های بدر و أحد حضور یافت و زخمی شد. ابوسلمه، پس از بازگشت از سریه قطن به دلیل شدت جراحات وارده درگذشت. پیامبر خدا ﷺ در سال چهارم هجرت با ام سلمه، ازدواج کردند.

- **زینب بنت جحش؛** دختر عمه پیامبر ﷺ بود. نخست به خواست و اشاره آن حضرت به همسری زید بن حارثه درآمد، میان آن دو، الفت، صمیمیت و تفاهم وجود نداشت و علی‌رغم پا در میانی و اصرار پیامبر خدا ﷺ بر همدلی و سازش، سازشی میان آن دو حاصل نشد و سرانجام این ازدواج به طلاق و جدایی منجر گردید. پس از عده طلاق، علی‌رغم باورهای غلط آن روز در خصوص ازدواج با همسر پیشین پسرخوانده، پیامبر ﷺ با زینب بنت جحش ازدواج کرد. این ازدواج، طبق آیات ۳۷ و ۳۸ سوره احزاب، برای از بین بردن پندار و سنت غلط جاهلی صورت گرفت تا آن را در هم بشکنند. این ازدواج در سال پنجم هجرت در ۵۸ سالگی پیامبر انجام شد.

- **صفیه دختر حیّ بن اخطب:** وی ابتدا به همسری سلام بن ابی‌الحقیق درآمد و پس از وی همسر کنانه بن ابی‌الحقیق شد که هر دو از شاعران یهود بودند. کنانه در جنگ خیبر کشته شد و صفیه به اسارت مسلمانان درآمد. رفتار توأم با متانت و کرامت صفیه، به هنگام عبور از صحنه نبرد، پیامبر ﷺ را بر آن داشت که برای دلجویی‌اش، ردای خود را بر او افکند و مسلمانان را برای عبور دادن اسیران از کنار صحنه نبرد توبیخ نماید. حضرت فرمان داد وی را آزاد کنند و او پس از آن اسلام را برگزید و مسلمان شد و پس از اختیار اسلام بود که پیامبر با وی ازدواج کرد.

- **میمونه دختر حارث؛** خواهر امّ الفضل و همسر عباس بود. وی پیش از اسلام، همسر مسعود بن عمرو ثقفی بود. گرچه شوهرش از مشرکان بود اما خود وی، به دلیل رفت و آمد به خانه عباس، به اسلام متمایل گردید. میمونه که از خبر پیروزی

سپاه اسلام در خیبر خوشحال شده بود، چون به خانه آمد شوهرش را غمگین یافت، شوهر شادمانی وی را بر تنافت و طلاقش داد. میمونه چون از وی جدا شد، با حویطب ابن عبدالعزیّ ازدواج کرد. و آن‌گاه که حویطب از دنیا رفت، ناگزیر به خانه خواهرش ام‌الفضل، همسر عباس رفت و در آنجا اقامت گزید. در سال هفتم هجری، پس از صلح حدیبیه، وقتی پیامبر ﷺ برای ادای مناسک حج به مکه آمد، وی از طریق خواهرش، عباس را واسطه قرار داد و خود را به پیامبر بخشید که توضیح ماجرا پیش از این گذشت.

- **أمّ حبیبه دختر ابوسفیان:** او نخست به همسری عبیدالله بن جحش درآمد و به رغم این‌که پدرش از سران کفر بود، به اسلام گروید و به حبشه مهاجرت کرد. در حبشه صاحب دختری شد، در حبشه، عبیدالله جحش، مرتد شد و در پی آن، أمّ حبیبه از او فاصله گرفت و جدا شد. با مرگ عبیدالله، وی ناگزیر در دیار غربت باقی ماند؛ به طوری که نه امکان بازگشت نزد خانواده‌اش را داشت و نه پناهگاهی، در این هنگام، پیامبر ﷺ نماینده‌ای نزد نجاشی فرستاد و از طریق وی، او را خواستگاری کرد و بدین‌سان به ازدواج پیامبر ﷺ درآمد که ماجرایش گذشت.

چنان‌که می‌بینیم همسران پیامبر ﷺ بیشتر، افرادی بوده‌اند که با یک یا دو فرد دیگر قبلاً ازدواج نموده‌اند که این قضیه، خود نشان دهنده آن است که ازدواج‌های آن حضرت هرگز جنبه نفسانی و شهوانی نداشته و دارای مصالح کلی مهمی بوده‌اند که به آنها اشاره خواهیم کرد.

#### فلسفه‌های کلی تعدّد زوجات پیامبر ﷺ

پیش از پرداختن به فلسفه‌های کلی تعدّد همسران پیامبر ﷺ لازم است ابتدا به چند نکته اشاره شود:

۱. اگر پیامبر گرامی اسلام ﷺ به دنبال ارضای غرایز نفسانی بود، می‌بایست در سنین

جوانی به این مسأله اقدام می‌کرد؛ زیرا غریزه جنسی از آغاز بلوغ خودنمایی کرده و تا سن چهل سالگی به اوج خود می‌رسد و از آن پس، سیر نزولی طی می‌کند، درحالی‌که همه مورخان به این مسأله تصریح کرده‌اند که پیامبر خدا تا سن ۲۵ سالگی همسری اختیار نکرده و پس از آنکه اقدام به گزینش همسر می‌کند، آنهم با خدیجه کبری علیها السلام که سنش بیشتر از پیامبر صلی الله علیه و آله بود؛ زنی که قبل از آن، دو بار ازدواج کرده و از آن دو، فرزندان هم داشت. جالب این است که حدود ۲۵ سال را با این بانوی بزرگوار زندگی می‌کند. بی‌آنکه همسر دیگری برگزیند و یا با زن دیگری رابطه جنسی و زناشویی برقرار کند. و همانطور که مورخان نوشته‌اند، پیامبر تا سن ۵۳ سالگی جز یک همسر نداشت. درحالی‌که مقوله تعدد زوجات در حجاز امری کاملاً عادی محسوب می‌گردیده است.

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به لحاظ سیمای ظاهری، بسیار وجیه و زیبا بوده که خود حضرت فرموده‌اند: «أَنَا أَمْلَحُ مِنْ يُوسُفَ»<sup>۱</sup>؛ «من از یوسف ملیح‌ترم» که بنابر قاعده، این مسأله موجب جذب و رغبت زنان به آن حضرت بوده است، لیکن با این وصف، او هرگز در بی‌کامیابی از زنان نبوده و هیچ مورخی چنین مسأله‌ای را ننوشته است. در این رابطه، مناسب است به عبارتی از جان دیون پورت انگلیسی در کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن» اشاره کنیم. وی در این کتاب نوشته است:

... تهمت چهارم که بر محمد می‌زنند، این است که او به وسیله مشروع قرارداد تعدد زوجات، شهوت پرستی را تشویق کرده است! تعدد زوجات به‌طور کلی از دوران ابراهیم به بعد در تمام مشرق زمین، معمول و رایج بوده است. در صفحات بی‌شماری از کتب مقدس ذکر شده است و به قسمت‌هایی از آن اشاره خواهیم کرد و در آن روزگاری که سادگی و صفای زندگی بیشتر وجود داشته، این عمل گناه

محسوب نمی‌شده است. تعدد زوجات میان یونانی‌های قدیم نیز مجاز بوده؛ همان‌طور که «پلوتارخ»، این موضوع را راجع به یک دسته از جوانان ارتش ذکر کرده است. اروپلیدس و افلاطون از این موضوع دفاع کرده‌اند.

رومی‌های قدیم دارای اخلاق محکم‌تری بودند و هیچ‌گاه در این‌باره اقدامی نکرده‌اند. گو اینکه در میان آنان ممنوع نبوده است و مارک انتونی را اولین کسی می‌دانند که آزادی گرفتن «زن را به دست آورد. از آن تاریخ به بعد، این امر در امپراطوری روم به خوبی معمول شد تا دوران سلطنت تئودوسیوس و هرذنیوس و آرکاویوس که برای اولین مرتبه در سال ۳۹۳ مسیحی آن را ممنوع کردند.<sup>۱</sup>

وی در عبارتی دیگر می‌نویسد:

اما موضوع مشروعیت تعدد زوجات، از مراجعه به منابع اسفار، که در کتاب مقدس ذکر شده، معلوم می‌شود که این امر، نه فقط مورد تصویب یهود (خدای جهودها) بوده، بلکه آن را مبارک و متبرک نموده است. (کتاب خلقت، فصل ۳۰، آیه ۵ - سفر خروج، آیه ۲۱، فصل ۱۱ - کتاب پنجم از پنج کتابی که به موسی نسبت داده می‌شود، فصل ۷ آیه ۱۷ - کتاب شموئیل، فصل اول، آیه ۱، ۲، ۱۱ و ۲۰ و باز همان مدرک فصل ۲۹، آیه ۳۲ و ۴۳ و کتاب ۲ شموئیل فصل ۱۲، آیه ۸ و همان منبع فصل ۵، آیه ۱۳ و کتاب قضا، فصل ۸ آیه ۳۰. و ایضاً فصل ۱۰ آیه ۴ و ایضاً فصل ۱۲، آیه ۹ و ۱۴.<sup>۲</sup>

و در بخش دیگری آورده است:

بنابراین، محمد ﷺ عملی را مشروع دانست که نه فقط محترم بود، بلکه در ادوار سابق از طرف خدا، مورد برکت و رحمت واقع شده بود و در دوران جدید مشروع و محترم اعلام شد. در این صورت، او از تهمت اینکه تعدد زوجات را تشریح کرده

۱. عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ترجمه سید غلامرضا سعیدی، ص ۲۲۸.

۲. همان، ص ۲۳۰.

و در نتیجه شهوت پرستی را رواج داده است باید مصون و میرا باشد... آیا ممکن است در چنان کشوری که تعدد زوجات، عملی عالی محسوب می‌شد، برای مدت بیست و پنج سال به یک زن قانع باشد، آن هم پانزده سال از او بزرگ‌تر؟!<sup>۱</sup>

۳. خصوصیات یک زندگی آمیخته با خوشگذرانی و شهوت و زن‌بارگی، هرگز با سیمای نورانی پیامبر تطبیق نمی‌کند. در زندگی‌های آمیخته با خوشگذرانی و شهوت، همه وسایل عشرت و عیاشی مهیا می‌شود و وضعیت زندگی همسران، وضعیتی ویژه دارد که فرد بتواند به اکثر خواسته‌های شهوانی خویش دست یابد. در این نوع از زندگی‌ها، زرق و برق و تجملات و خودنمایی‌ها و رفاه‌طلبی‌ها، حضور جدی دارد. درحالی‌که پیامبر خدا ﷺ، به کلی از زندگی تجملی به دور بودند؛ به گونه‌ای که برخی از زنان پیامبر از این وضعیت، به شدت ناراضی بوده و پیامبر ﷺ را مورد آزار هم قرار می‌دادند، اما حضرت آنان را بین ادامه زندگی و طلاق مخیر می‌گذاشتند.

داستان تعدد زوجات پیغمبر ﷺ را نمی‌توان به شیفتگی آن حضرت نسبت به جنس زن حمل کرد؛ چرا که برنامه ازدواج آن حضرت در آغاز زندگی، که تنها به خدیجه اکتفا کرد، همچنین در پایان زندگی که اصولاً ازدواج بر او حرام شد، با بهتان زن‌دوستی آن حضرت منافات دارد.<sup>۲</sup>

بنابراین، در زندگی پیامبر ﷺ، هرگز اهداف نفسانی وجود نداشته و ازدواج‌های آن حضرت تابع مصالح عمده و مهمی بوده که غرض اصلی، رشد اندیشه اسلامی، تبلیغ اسلام و زمینه‌سازی برای اهداف مقدس اسلامی بوده است.

در اینجا، عبارتی دیگر از جان دیون پورت بسیار راهگشا است:

به طوری که نقل کرده‌اند، محمد پس از رحلت (حضرت) خدیجه... یازده یا دوازده

۱. عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ص ۲۳۲.

۲. قرآن در اسلام، طباطبایی، محمدحسین، به اهتمام سید هادی خسروشاهی، بوستان کتاب، ۱۳۶۲ ه.ش، ص ۱۸.

همسر اختیار کرده و از این جهت، مکرر مورد نکوهش نویسندگان جنجال‌طلب قرار گرفته است و این عمل را نشانه و دلیل داشتن صفت شهوانی در او دانسته‌اند، در حالی که درست است که تعدد زوجات (بر حسب قوانین اروپایی ممنوع است) اما در زمان حیات محمد در تمام عربستان و سایر نواحی مشرق زمین معمول بوده و خلاف اخلاق شمرده نمی‌شده است. باید این نکته را به خاطر آورد که محمد از سن بیست و پنج سالگی تا پنجاه سالگی به داشتن یک زن راضی و قانع بود و تا هنگامی که خدیجه زنده بود و در سن شصت سالگی وفات کرد، محمد همسری اختیار نکرد و او از خدیجه فرزند ذکور نداشت (البته قاسم و طاهر هم وفات یافتند) در این صورت باید پرسید: آیا ممکن است مردی که به شهوت توجه بسیار دارد، در چنان کشوری که تعدد زوجات عمل عادی محسوب می‌شد، برای مدت بیست و پنج سال به یک زن قانع باشد، آن هم پانزده سال از او بزرگ‌تر؟! و آیا نمی‌توان بیشتر بر این احتمال تکیه کرد که محمد زن‌های متعددی را که در دوران اواخر زندگی‌اش گرفت، ناشی از این میل و رغبت بوده است که پسری داشته باشد؟<sup>۱</sup>

### اهداف ازدواج‌ها

هدف ازدواج‌های متعدد پیامبر ﷺ را می‌توان در اهداف زیر خلاصه کرد:

#### ۱. اهداف تبلیغی

ایشان با ایجاد نسبت فامیلی و پیوند با قبایل عرب، که خاصیت نظام‌های قبیله‌ای اقتضای چنین امری را داشت، در پی کسب موقعیتی ممتاز برای تبلیغ احکام نورانی اسلام بودند و در راستای این هدف عمده تبلیغی و نیز آن اهداف برجسته سیاسی بود که با عایشه دختر ابوبکر از قبیله تیم، حفصه دختر عمر از قبیله عدی، أم حبیبه دختر ابوسفیان

۱. عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ص ۳۵.

از بنی امیه، اُم سلمه از قبیله بنی مخزوم، سوده از قبیله بنی اسد، میمونه از قبیله بنی هلال و صفیه دختر حیی بن اخطب از قبایل یهود و بنی اسرائیل ازدواج کردند و داستان تأثیرات این ازدواج‌ها در فضا سازی برای نشر اسلام و تمایل قبایل یاد شده به اسلام، سهم به سزایی داشت. فرهنگ قبایل عرب چنین بود که وقتی کسی وارد قبیله آنان می‌شد، هم از او دفاع می‌کردند و هم میل و رغبت نشان می‌دادند که با وی حشر و نشر و رفت‌وآمد داشته باشند و این ارتباطات در مسلمان شدن آنان تأثیری شگرف داشت.

## ۲. اهداف حمایتی از ضعفا و نو مسلمانان

در این راستا می‌توان از سرپرستی زنان بیوه و بی‌پناه یاد کرد. برخی از زنان که پیامبر با آنها ازدواج کرده، از مسلمانان اولیه بودند که شوهرانشان در میدان‌های جنگ به شهادت رسیده بود و یا زانی بودند که از شر شوهران کافرشان به حبشه مهاجرت کردند و بی‌همسر و سرپرست شدند، لذا پیامبر ﷺ بر خود لازم می‌دانستند که به آنان توجه نموده و مورد حمایتشان قرار دهند؛ مثلاً اگر پیامبر ﷺ از سوده بنت زمعه حمایت نمی‌کرد، بی‌سرپرست مانده به مکه باز می‌گشت و قبیله‌اش وی را مجبور به ترک اسلام می‌کردند، او تا دم مرگ مورد شکنجه قرار می‌گرفت و این خود، شکستی برای اسلام و پیامبر ﷺ محسوب می‌شد.

همین مسأله درباره زینب بنت خزیمه نیز صادق است. آخرین شوهر زینب بنت خزیمه در جنگ احد به شهادت رسید و خود او منزلت والایی داشت، همانطور که در گذشته اشاره کردیم، در دوره جاهلیت، از کثرت همراهی و معاضدت مساکین، به اُمّ المساکین شهرت یافت. ازدواج پیامبر با چنین بانویی که همسرش را در نبرد احد از دست داد و اواخر عمر خود را در تنهایی سپری می‌کرد، جز برای تجلیل از او و آبرو بخشیدن به یک بانوی بزرگ نبود. گفتنی است مورخانی مانند ابن سعد در کتاب طبقات به این نکته اشاره کرده‌اند.

## ۳. رهایی کنیزان

پیامبر خدا ﷺ به تبعیت از آیین اسلام، با طراحی و برنامه‌ریزی مشخص، سعی در آزادی‌سازی اسیران، لغو بردگی و لغو طفیلی‌گری و یا رهایی زنان از کنیز شدن و... تلاش می‌کردند. جویریه و صفیه هر دو کنیز بودند که در جنگ به اسارت و کنیزی گرفته شدند، پیامبر وقتی با ایشان ازدواج کرد، هر دو را از اسارت و کنیزی رهایی بخشیده، مورد توجه قرار دادند؛ به گونه‌ای که در ازدواج حضرت با جویریه، بسیاری از کنیزان آزاد شدند، که توضیح آنها در جای خود گذشت.

گیورگیو، دانشمند مسیحی در این زمینه می‌نویسد: «محمد با جویریه ازدواج کرد، یارانش این عمل را نپسندیدند و آن را با تعجب می‌نگریستند. فردای آن روز، کم‌کم اسیران خود را آزاد کردند؛ چون نمی‌توانستند بپذیرند که بستگان همسر پیامبر، برده آنان باشند».<sup>۱</sup>

۴. اجرای حکم الهی و زدودن افکار غلط جاهلی، مانند ازدواج با زینب بنت جحش.

۵. تقویت جایگاه اجتماعی زنان، در دورانی که زن در ردیف انسان به‌شمار نمی‌رفت؛ چنان‌که بیشتر با زنان بیوه و یا اسیران ازدواج نموده‌اند.

۶. ایجاد فرصت و زمینه برای جذب قبایل به اسلام، مانند ازدواج با عایشه، حفصه و زینب بنت خزیمه.

۷. حذف فاصله طبقاتی و پیوند دادن افراد ثروتمند با افراد فقیر جامعه، چنان‌که در آیات ۳۶ و ۳۷ سوره احزاب به ساختار این نوع از ازدواج‌های پیامبر اشاره شده است. محمد محمود صوآف، در علت تعدد همسران پیامبر ﷺ توضیحی آورده، می‌نویسد: تعدد همسران پیامبر، خود یکی از عوامل اصلی و مهم تبلیغ و گسترش دین اسلام

۱. «محمد، پیامبری که از نو باید شناخت»، گیو و گیو، کنستانتین، مترجم، ذبیح‌الله منصوری، نشر تهران، بی‌تا، ص ۲۰۷.

بوده است. پیامبر خدا در مورد اکثر ازدواج‌های خود چنین هدفی را دنبال می‌کرد؛ به گونه‌ای که هر یک از این همسران، دعوتگرانی برای اسلام شدند و هر کدامشان به تنهایی، مدرسه‌ای برای آموزش مردم و مربیانی برای زنان و مردان امت اسلامی در همه موضوعات زنانگی، احکام شرعی، آداب زناشویی و دستورات اسلامی محسوب می‌شدند. سیاست حضرت رسول ﷺ در زمینه ازدواج با زنان متعدد، همان سیاست هوشیارانه‌ای بود که دعوت اسلامی در آن زمان اقتضا می‌کرد. اهداف دیگری مانند ترمیم رابطه انسانی، ابطال عقاید جاهلی، تألیف قلوب قبایل و طبقات مختلف انسانی در ازدواج‌های پیامبر دخیل بوده است و هرگز قضیه شهوانی بودن و نفسانیت در ازدواج‌های آن حضرت قابلیت طرح ندارد و شبیهاتی که مستشرقین درباره آن مطرح کرده‌اند، دارای انگیزه‌های سیاسی فراوانی بوده که می‌خواستند چهره نورانی پیامبر نور و رحمت را زیر سؤال برده و از گرایش‌های روزافزونی که به راه و مکتب ایشان در سراسر عالم وجود داشت جلوگیری کنند.

درباره اهداف و مقاصد تعدد ازدواج‌های پیامبر، مطالب گوناگون و متنوع و دلایل متقن دیگری هم وجود دارد، اما هدف ما به تناسب معرفی همسران پیامبر و غنودگان در بقیع، با همین مختصر برآورده می‌شود و به قصد احتراز از تطویل بحث، ادامه آن را به کتب تاریخی و منابع مستقلی، نظیر «همسران پاک پیامبر و فلسفه تعدد آنها»، نوشته محمد محمود صوآف با ترجمه مصطفی احمد نور کهنوئی و کتاب «من هنّ زوجات الرسول»، نوشته محمدرضا انصاری نشر ژرف، تهران ۱۳۸۱ و نظایر آنها ارجاع می‌دهیم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

علی اکبر نوایی، پاییز - ۱۳۹۱

## کتابنامه

۱. آثار المدينة المنوره، عبدالقدوس الانصارى، بيروت، مكتبة العلميه، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۲. الاتحاف بحبّ الاشراف، عبدالله بن محمد الشبراوى، به كوشش سامى، دار الكتاب الاسلامى، ۱۴۲۳ هـ.ق.
۳. الاحاد و المثنائى، ابن ابى عاصم ضحاک، تحقيق: باسم فيصل احمد الجوابره، رياض، دارالدرابيه، ۱۴۱۱ هـ.ق.
۴. الاحتجاج على اهل اللجاج، ابومنصور الطبرسى، به كوشش ابراهيم بهادرى و محمد هادى به، قم، دار الاسوه، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۵. احقاق الحق و ازهاق الباطل، سيد نور الله الحسينى المرعشى التستري، تعليقات سيد شهاب الدين مرعشى نجفى، قم، مكتبة آيت الله شهاب الدين المرعشى النجفى، ۱۴۰۳ - ۱۴۱۱ هـ.ق.
۶. احكام القرآن، احمد بن على الجصاص، به كوشش محمد صادق قمحاوى، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۷. اختيار معرفة الرجال (رجال كشّى)، الطوسى، به كوشش حسن مصطفوى، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ هـ.ش.
۸. ارشاد الاذهان الى احكام الايمان، علامه حلى، تحقيق: فارس الحسون، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ۱۴۱۰ هـ.ق.

۹. الارشاد فی معرفة حجج اللہ علی العباد، المفید، تحقیق مؤسسہ آل البيت لاحیاء التراث، بیروت، دار المفید، ۱۴۱۴ھ.ق.
۱۰. الاستغاثہ فی بدع الثلاثہ، ابوالقاسم الکوفی، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۱. اسد الغابہ فی معرفہ الصحابہ، ابن اثیر، بیروت، دار الکتب العربی، بی تا.
۱۲. الاصابہ فی تمییز الصحابہ، ابن حجر العسقلانی، بہ کوشش عبداللہ عبدالمحسن التركي، قاہرہ، دار ہجر و مرکز البحوث و الدراسات، ۱۴۲۹ھ.ق.
۱۳. اعلام الوری باعلام الہدی، ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی، تصحیح علی اکبر غفاری، بیروت، دار المعرفہ، ۱۳۹۹ھ.ق.
۱۴. الاعلام، خیر الدین بن محمود زرکلی، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۹۸۹م.
۱۵. اعیان الشیعہ، سید محسن الامین، بہ کوشش سید حسن الامین، بیروت، دار التعارف، ۱۴۰۳ھ.ق.
۱۶. اقبال الاعمال، ابن طاووس، بہ کوشش جواد قیومی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۴ھ.ق.
۱۷. الاکمال فی ذکر من له روایہ فی مسند الامام احمد من الرجال سوی من ذکر فی تہذیب الکمال، مرتباً علی حروف المعجم، محمد بن علی بن حمزہ، بہ کوشش عبدالمعطی امین قلعه جی، کراچی، جامعہ الدراسات الاسلامیہ، ۱۴۰۹ھ.ق.
۱۸. الامالی، الصدوق، بیروت، مؤسسہ الاعلمی، ۱۴۰۰ھ.ق.
۱۹. الامالی، الطوسی، تحقیق: مؤسسہ بعثت، قم، دار الثقافہ، ۱۴۱۴ھ.ق.
۲۰. الامالی، المفید، بہ کوشش علی اکبر غفاری و حسین استاد ولی، بیروت، دار المفید، ۱۴۱۴ھ.ق.
۲۱. الامام الصادق و المذاهب الاربعہ، اسد حیدر، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۳۹۰ھ.ق.
۲۲. الامامۃ و السیاسہ، ابن قتیبہ، بہ کوشش طہ محمد زینی، قاہرہ، مکتبہ و مطبعۃ مصطفی البابی الحلبي و شرکاء، ۱۳۸۲ھ.ق.

٢٣. أملُ الأمل في علماء جَبَلِ عامِل، حر العاملي، نجف، مكتبة الاندلس، ١٣٨٥ هـ.ش.
٢٤. انساب الاشراف، البلاذري، به كوشش محمدباقر محمودي، بيروت، مؤسسة الاعلمي، ١٣٩٤ هـ.ق.
٢٥. بحار الانوار الجامعه لِذَرِّرِ اخبار الائمه الاطهار، المجلسي، بيروت، دار احياء التراث العربي و مؤسسه الوفاء، ١٤٠٣ هـ.ق.
٢٦. البداية و النهاية في التاريخ، ابن كثير، به كوشش علي محمد معوض و عادل احمد عبد الوجود، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٨ هـ.ق.
٢٧. بشارة المصطفى، محمد بن عاي الطبري، به كوشش جواد قيومي، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤٢٠ هـ.ق.
٢٨. بقيق الغرقد، حاتم عمر طه و محمد انور البكري، مدينه، مكتبة الحلبي، ١٤٢٤ هـ.ق.
٢٩. البقيق قصه تدمير آل سعود للآثار الاسلاميه في الحجاز، يوسف الهاجري، بيروت، مؤسسه البقيق لاحياء التراث، ١٤١١ هـ.ق.
٣٠. بقيق، يوسف الهاجري، ترجمه، رضايي، تهران، بقيق، بي.تا.
٣١. البيان، الشهيد الاول، قم، مجمع الذخائر الاسلاميه، بي.تا.
٣٢. تاج العروس من جواهر القاموس، الزبيدي، به كوشش گروهی از محققان، بيروت، دار الهدايه، ١٤٠٩ هـ.ق.
٣٣. تاريخ ابن خلدون (العبر و ديوان المبتداء و الخبر في ايام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوى السلطان الاكبر)، ابن خلدون، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٣٩١ هـ.ق.
٣٤. تاريخ ابن معين، يحيى بن معين البغدادي، به كوشش عبدالله احمد حسن، بيروت، دار القلم، بي.تا.
٣٥. تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير، الذهبي، به كوشش عمر عبدالسلام تَدْمُرى، بيروت، دار الكتاب العربي، ١٤١٠ هـ.ق.

۳۶. التاريخ الامين لمدينه سيد المرسلين، عبدالعزيز المدني، مدينه، مطبعة الامين، ۱۴۱۸ هـ.ق.
۳۷. تاريخ الطبرى (تاريخ الامم و الملوك)، الطبرى، به كوشش محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۳۸۷ هـ.ق.
۳۸. التاريخ الكبير، البخارى، تركيه، مكتبة الاسلاميه، بى.تا.
۳۹. تاريخ المدينه المنوره (اخبار المدينه النبويه)، عمر بن شبهه النميرى، به كوشش فهيم محمد شلتوت، جده، دار الاصفهاني، ۱۴۰۲ هـ.ق.
۴۰. تاريخ اليعقوبى، احمد بن يعقوب، قم، اهل البيت، بى.تا.
۴۱. تاريخ بغداد، الخطيب البغدادي، به كوشش مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دار الكتب العلميه، ۱۴۱۷ هـ.ق.
۴۲. تأويل الآيات الظاهره فى فضائل العتره الطاهره، سيد شرف الدين على الحسينى الاسترآبادى، به كوشش حسين استاد ولى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۴۳. تحرير الاحكام الشرعيه على مذهب الاماميه، العلامة الحلى، به كوشش ابراهيم بهادري، قم، مؤسسه امام صادق، ۱۴۲۰ هـ.ق.
۴۴. تحف العقول عن ال الرسول، حسن بن شعبه الحرانى، به كوشش على اكبر غفارى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۴۵. تحفة الاحوذى بشرح جامع الترمذى، و هو الجامع المختصر من السنن عن رسول الله، المبارك فورى، بيروت، دار الكتب العلميه، ۱۴۱۰ هـ.ق.
۴۶. تخريب و بازسازى بقیع به روايت اسناد، سيد على قاضى عسكر، تهران، مشعر، ۱۳۸۶ هـ.ش.
۴۷. تذكرة الحفاظ، الذهبى، تحقيق عبدالرحمان بن يحيى المعلمى، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۳۷۴ هـ.ق.
۴۸. تذكرة الخواص (تذكرة الخواص الاثمه فى خصائص الاثمه)، سبط بن جوزى، قم، الشريف الرضى، ۱۴۱۸ هـ.ق.

٤٩. تذكرة الفقهاء، العلامة الحلبي، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، ١٤١٤هـ.ق.
٥٠. تصحيقات المحدثين، حسن بن عبدالله العسكري، قاهره، مطبعة العربية الحديثه، ١٤٠٢هـ.ق.
٥١. التعديل و التجريح، سلمان بن خلف الباجي، به كوشش البزاز، مراکش، وزاره الاوقاف، بي.تا.
٥٢. تفسير القمي، القمي، به كوشش سيد طيب موسوي جزائري، قم، دار الكتاب، ١٤٠٤هـ.ق.
٥٣. التفسير المنسوب الى الامام ابى محمد الحسن بن على العسكري، به كوشش سيد محمد باقر موحد ابطحي، قم، مؤسسه الامام المهدي، ١٤٠٩هـ.ق.
٥٤. تفسير نور الثقلين، العروسي الحويزي، به كوشش سيد هاشم رسولي محلاتي، قم، اسماعيليان، ١٣٧٣هـ.ش.
٥٥. تلخيص الحبير في تخريج احاديث الرافي الكبير، ابن حجر عسقلاني، بيروت، دار الفكر، بي.تا.
٥٦. التنبيه و الاشراف، المسعودي، بيروت، دار صادر، ١٨٩٣م.
٥٧. تهذيب الاحكام في شرح المقنعه للشيخ المفيد، الطوسي، به كوشش حسن موسوي خراسان و على آخوندي، تهران، دار الكتب الاسلاميه، ١٣٦٥هـ.ش.
٥٨. تهذيب التهذيب، ابن حجر العسقلاني، به كوشش مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤١٥هـ.ق.
٥٩. تهذيب الكمال في اسماء الرجال، يوسف بن عبدالرحمان المزني، به كوشش احمد على و حسن احمد، بيروت، دار الفكر، ١٤١٤هـ.ق.
٦٠. الثاقب في المناقب، ابن حمزه، به كوشش علوان، قم، انصاريان، ١٤١٢هـ.ق.
٦١. الثقات، ابن حبان، به كوشش سيد شرف الدين، دهلي، وزارت معارف و شؤون فرهنگي، بي.تا.
٦٢. جامع احاديث الشيعة، اسماعيل معزي ملايري، قم، مطبعة العلميه، ١٣٩٩هـ.ق.

۶۳. الجامع لاحكام القرآن، القرطبي، تصحيح احمد عبدالحليم البردوني، بيروت، دار احياء التراث العربي، ۱۴۰۵ھ.ق.
۶۴. الجامع الصغير في احاديث البشير النذير، عبدالرحمن سيوطي، بيروت، دار الفكر، ۱۴۰۱ھ.ق.
۶۵. جامع عباسي، العاملی البهائي، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ۱۴۲۹ھ.ق.
۶۶. الجامع للشرايع، يحيى بن سعيد الحلبي، به كوشش گروهی از فضلا، قم، سيد الشهداء، ۱۴۰۵ھ.ق.
۶۷. جامع مسانيد ابي حنيفه، خوارزمي، بيروت، دار الكتب العلميه، بی تا.
۶۸. الجرح و التعديل، ابن ابي حاتم الرازي، بيروت، دار الفكر، ۱۳۷۲ھ.ق.
۶۹. جواهر الكلام في شرح شرايع الاسلام، محمد حسن نجفی، بيروت، دار احياء التراث العربي، بی تا.
۷۰. حلية الابرار في فضائل محمد و اله الاطهار، سيد هاشم البحراني، قم، المعارف الاسلاميه، ۱۴۱۱ھ.ق.
۷۱. حلية الاولياء و طبقات الاوصياء، ابونعيم الاصفهاني، بيروت، دار الكتاب العربي، ۱۴۰۵ھ.ق.
۷۲. حواشي العلامتين عبدالحميد الشرواني و احمد بن قاسم العبادي على تحفة المنهاج بشرح المنهاج ابن حجر الهيتمي، الشرواني و العبادي، بيروت، دار احياء التراث العربي، بی تا.
۷۳. الخرائج و الجرائح، الراوندي، قم، مؤسسه الامام المهدي، ۱۴۰۹ھ.ق.
۷۴. الخصال، الصدوق، به كوشش على اكبر غفاري، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ۱۴۱۶ھ.ق.
۷۵. خصائص الائمه، الشريف الرضي، به كوشش محمد هادي اميني، مشهد، مجمع البحوث الاسلاميه، ۱۴۰۶ھ.ق.
۷۶. خصائص امير المؤمنين على بن ابي طالب، احمد بن شعيب النسائي، به كوشش محمد هادي اميني، تهران، مكتبة نينوى الحديثه.
۷۷. خلاصة عباقت الانوار، سيد على حسيني ميلاني، تهران، بعثت، ۱۴۰۵ھ.ق.

٧٨. الخلاف فى الاحكام، الطوسى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤١٨ هـ.ق.
٧٩. دائرة المعارف الاسلاميه الشيعيه، حسن الامين، بيروت، دار التعارف للمطبوعات، ١٤٤٢ هـ.ق.
٨٠. دائرة المعارف الاسلاميه الشيعيه، مترجم، احمد شنتاوى و ديگران، تهران، جهان، ١٩٣٣ م.
٨١. دائرة المعارف تشيع، زيرنظر احمد صدر حاج سيد جوادى و ديگران، تهران، شهيد سعيد محبى، ١٣٧٥ هـ.ش.
٨٢. الدرّ الثمين فى معالم دار الرسول الامين، محمد الامين الشنقيطى، قطر، اداره احياء التراث الاسلامى، ١٤٠٨ هـ.ق.
٨٣. الدرّ المنثور فى التفسير بالمأثور و هو مختصر تفسير ترجمان القرآن، عبدالرحمان سيوطى، بيروت، دار المعرفه، ١٣٦٥ هـ.ق.
٨٤. الدرّ المنضود، على بن على الفقعانى، به كوشش بركت، قم، مكتبة امام العصر، ١٤١٨ هـ.ق.
٨٥. الدرجات الرفيعه فى طبقات الشيعه، سيد على خان مدنى شيرازى، به كوشش سيد محمد صادق بحر العلوم، قم، مكتبة بصيرتى، ١٣٩٧ هـ.ق.
٨٦. دلائل الامامه، الطبرى الشيعى، تهران، بعثت، ١٤١٣ هـ.ق.
٨٧. دلائل النبوه، اسماعيل الاصفهانى، به كوشش مساعد بن سليمان الراشد الحميد، رياض، دار العاصمه، ١٤١٢ هـ.ق.
٨٨. دلائل النبوه، البيهقى، به كوشش عبد المعطى، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤٠٥ هـ.ق.
٨٩. ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى، احمد بن عبدالله الطبرى، بيروت، دار المعرفه، ١٩٧٤ م.
٩٠. ذخيره المعاد فى شرح ارشاد الازهان علامه حلى، محمد باقر السبزوارى، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، بى تا.

۹۱. الذریعه الى تصانیف الشیعه، آقا بزرگ تهرانی، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۳ ه.ق.
۹۲. ذیل تاریخ بغداد، ابن النجار البغدادی، تصحیح قیصر فرح، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ه.ق.
۹۳. راس الحسین، ابن تیمیہ، به کوشش الفقی، السنه المحمديه، ۱۳۶۸ ه.ق.
۹۴. رجال ابن داود، ابن داود الحلّی، به کوشش سید محمد صادق، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۹۲ ه.ق.
۹۵. رجال البرقی، احمد بن خالد البرقی، به کوشش جواد قیومی، تهران، قیوم، ۱۴۱۹ ه.ق.
۹۶. رجال الطوسی، الطوسی، به کوشش جواد قیومی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۵ ه.ق.
۹۷. رجال النجاشی، النجاشی، به کوشش موسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ ه.ق.
۹۸. رجال حلّی (خلاصه الاقوال)، العلامه الحلّی، به کوشش جواد قیومی، قم، نشر الفقاهه، ۱۴۱۷ ه.ق.
۹۹. رحلة ابن بطوطه (تحفة النظار فی غرائب الامصار و عجائب الاسفار)، ابن بطوطه، به کوشش علی منتصر کتانی، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۵ ه.ق.
۱۰۰. رحله ابن جبیر، محمد بن احمد، بیروت، دار صادر، ۱۴۰۰ ه.ق.
۱۰۱. رسائل الشریف المرتضی، سید المرتضی، به کوشش سید احمد حسینی اشکوری و سید مهدی رجایی، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۰۵ ه.ق.
۱۰۲. رسائل الشیخ بهاء الدین (الوجیزه، الحبل المتین فی احکام الدین و...)، البهائی، قم، مکتبه بصیرتی، ۱۳۹۸ ه.ق.
۱۰۳. الرسائل العشر، ابن فهد حلّی، به کوشش سید مهدی رجایی، قم، مکتبه آیت الله شهابالدین المرعشی النجفی، ۱۴۰۹ ه.ق.
۱۰۴. رسائل الکرکی، الکرکی، به کوشش فارس الحسون، قم، مکتبه آیت الله شهابالدین

- المرعشى النجفی، ١٤٠٩ هـ.ق.
١٠٥. رسائل فی تاریخ المدینة المنوره (وصف المدینة)، میرزا موسی افندی، به کوشش حمد الجاسر، ریاض، دار الیمامه، ١٣٩٢ هـ.ق.
١٠٦. روضة الواعظین، القتال النیشابوری، به کوشش سید محمد مهدی حسن خرسان، قم، الشریف الرضی، ١٣٨٦ هـ.ق.
١٠٧. الروضة فی فضائل امیر المؤمنین، شاذان بن جبرئیل القمی، به کوشش شکرچی، ١٤٢٣ هـ.ق.
١٠٨. سبائك الذهب، محمد امین سویدی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ١٤١٥ هـ.ق.
١٠٩. سبل السلام، شرح بلوغ المرام من جمع ادله الاحکام عسقلانی. الکحلانی، قاهره، مکتبه و مطبعه مصطفی البابی الحلبي و شرکاه، ١٣٧٩ هـ.ق.
١١٠. سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد، محمد بن یوسف الصالحی، به کوشش عادل احمد عبدال موجود و علی محمد معوض، بیروت، دار الکتب العلمیه، ١٤١٤ هـ.ق.
١١١. سر السلسله العلویه فی انساب الساده العلویه، ابونصر البخاری، به کوشش محمد صادق بحر العلوم، قم، الشریف الرضی، ١٤١٣ هـ.ق.
١١٢. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ابن ادريس، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤١١ هـ.ق.
١١٣. السقیفه و فدک، احمد بن عبدالعزیز الجوهری، به کوشش محمد هادی امینی، بیروت، شرکه الکتبی، ١٤١٣ هـ.ق.
١١٤. سنن ابن ماجه، ابن ماجه، به کوشش محمدفؤاد عبدالباقي، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٣٩٥ هـ.ق.
١١٥. سنن ابی داود، السجستانی، به کوشش سعید محمد اللحام، بیروت، دار الفکر، ١٤١٠ هـ.ق.
١١٦. سنن الترمذی (الجامه الصحیح)، الترمذی، به کوشش عبدالوهاب عبداللطیف، بیروت، دار الفکر، ١٤٠٢ هـ.ق.

۱۱۷. سنن الدار قُطنی، الدار قُطنی، به کوشش منصور بن سید الشوری، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ هـ.ق.
۱۱۸. سنن الدارمی، الدارمی، بی‌جا، دار احیاء السنه النبویه، بی‌تا.
۱۱۹. السنن الکبری، البیهقی، به کوشش محمد، مکه، دار الباز، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۱۲۰. سنن النسائی، النسائی، تحقیق صدقی جمیل العطار، بیروت، دار الفکر، ۱۳۴۸ هـ.ق.
۱۲۱. سیر اعلام النبلاء، الذهبی، به کوشش گروهی از محققان زیر نظر شعیب الارنوط، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۱۲۲. السیره النبویه مقتضبا من البدايه و النهايه، ابن کثیر، به کوشش مصطفی عبدالواحد، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۹۶ هـ.ق.
۱۲۳. السیره النبویه، ابن هشام، تحقیق مصطفی السقاء و عبدالحفیظ شبلی و ابراهیم الابیاری، بیروت، مکتبه العلمیه، بی‌تا.
۱۲۴. شَذَرَاتُ الذَّهَبِ فِي اَخْبَارِ مَنْ ذَهَبَ، عبدالحی بن عماد، به کوشش مصطفی عبدالقادر عطاء، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۱۲۵. شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، المحقق الحلی، به کوشش سید صادق شیرازی، تهران، استقلال، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۱۲۶. شرح اصول الکافی، محمد صالح مازندرانی، به کوشش سید علی عاشور، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ هـ.ق.
۱۲۷. شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار، النعمان المغربی، به کوشش سید محمد حسینی جلالی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۱۲۸. الشرح الکبیر، ابوالبرکات، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه، بی‌تا.
۱۲۹. الشرح الکبیر، عبدالرحمن بن قدامه، بیروت، دار الکتب العربی، بی‌تا.
۱۳۰. شرح مسند ابی حنیفه، علی القاری، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی‌تا.

۱۳۱. شرح معانی الآثار، احمد بن سلامه الطحاوی، به كوشش النجار، بیروت، دار الكتب العلمیه، ۱۴۱۶ هـ.ق.
۱۳۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، به كوشش محمد ابوالفضل ابراهيم، بیروت، دار احیاء الكتب العربیه، ۱۳۷۸ هـ.ق.
۱۳۳. الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، قاضی عیاض، عمان، دار الفیحاء، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۱۳۴. شهداء الفضيله، عبدالحسين بن احمد الامینی التبریزی، قم، دار الشهاب، بی.تا.
۱۳۵. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الایات النازلہ فی اهل البيت، الحاکم الحسکانی، به كوشش محمد باقر محمودی، تهران، وزاره الثقافیه و الارشاد الاسلامی (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۴۱۱ هـ.ق.
۱۳۶. الصحاح (تاج اللغة وصحاح العربیه)، اسماعیل بن حماد الجوهري، به كوشش احمد عبدالغفور العطار، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۱۳۷. صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان، علی بن بلبان الفارسی، به كوشش شعيب الارنؤوط، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۱۳۸. صحیح ابن خزیمه، ابن خزیمه، به كوشش محمد مصطفى الاعظمی، بیروت، مكتب الاسلامی، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۱۳۹. صحیح البخاری، البخاری به كوشش عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، بیروت، دار الفكر، ۱۴۰۱ هـ.ق.
۱۴۰. صحیح مسلم، مسلم، تصحیح محمد فواد عبدالباقي، بیروت، دار الفكر، ۱۴۱۹ هـ.ق.
۱۴۱. الصحیح من سیره النبی الاعظم، جعفر مرتضى العاملی، بیروت، دار السیره، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۱۴۲. الصراط المستقیم الی مستحقّی التقدیم، زین الدین العاملی النباطی، به كوشش محمد باقر بهبودی، مكتبة المرتضویه، ۱۳۸۴ هـ.ق.
۱۴۳. الصواعق المحرقه، احمد بن حجر الهيتمی، به كوشش عبدالرحمن بن عبدالله التركي،

- بیروت، مؤسسہ الرسالہ، ۱۴۱۷ھ.ق.
۱۴۴. ضعفاء العقیلى، محمد العقیلى، به كوشش عبدالمعطى امين قلعه جى، بیروت.
۱۴۵. الطبقات الكبرى ( الطبقة الخامسة من الصحابه)، ابن سعد، به كوشش محمد بن صامل السلمى، طائف، مكتبة الصديق، ۱۴۱۴ھ.ق.ار الكتب العلميه، ۱۴۱۸ھ.ق.
۱۴۶. طبقات المحدثين باصبهان و الواردين عليها، عبدالله بن حبان، به كوشش عبدالغفار سليمان البندارى، بیروت، مؤسسہ الرسالہ، ۱۴۱۲ھ.ق.
۱۴۷. طرائف المقال فى معرفة طبقات الرجال، سيد على بروجردى، به كوشش سيد مهدى رجائى، قم، مكتبة آيت الله شهاب الدين المرعشى النجفى، ۱۴۱۰ھ.ق.
۱۴۸. العدد القويه لدفع المخاوف اليوميه، على بن يوسف الحلبي، به كوشش سيد مهدى رجائى، قم، مكتبة آيت الله شهاب الدين المرعشى النجفى، ۱۴۰۸ھ.ق.
۱۴۹. علل الدارقطنى، الدارقطنى، به كوشش محفوظ الرحمن، رياض، دار طيبه، ۱۴۰۵ھ.ق.
۱۵۰. علل الشرايع و الاحكام، الصدوق، به كوشش سيد محمد صادق بحر العلوم، نجف، مكتبة الحيدريه، ۱۳۸۵ھ.ق.
۱۵۱. العلل و معرفة الرجال عن الامام احمد بن حنبل، تحقيق وصى الله بن محمد عباس بومباى، بيروت، المكتب الاسلامى، ۱۴۰۸ھ.ق.
۱۵۲. عمدة الطالب فى انساب ال ابى طالب، ابن عنبه، به كوشش محمد حسن آل طالقانى، نجف، مكتبة الحيدريه، ۱۳۸۰ھ.ق.
۱۵۳. عمدة عيون صحاح الاخبار فى مناقب الائمة الاطهار، ابن البطريق، قم، مؤسسہ النشر الاسلامى، ۱۴۰۷ھ.ق.
۱۵۴. عوالم العلوم، عبدالله البحرانى، قم، مدرسه الامام المهدي، ۱۴۰۷ھ.ق.
۱۵۵. العين، خليل بن احمد فراهيدى، به كوشش مهدى المخزومى و ابراهيم السامرائى، قم، دار الهجره، ۱۴۰۹ھ.ق.

١٥٦. الغارات، ابراهيم الثقفي الكوفي، به كوشش سيد جلال الدين محدث ارموى، انجمن آثار ملي، ١٣٥٦ هـ.ش.
١٥٧. الغدير فى الكتاب و السنه و الادب، عبدالحسين امينى، بيروت، دار الكتاب العربى، ١٤٠٣ هـ.ق.
١٥٨. غريب الحديث، ابراهيم بن اسحاق الحربى، به كوشش سليمان بن ابراهيم، جده، دار المدينه، ١٤٠٥ هـ.ق.
١٥٩. غريب الحديث، ابن قتيبه، به كوشش نعيم زرزور، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤٠٨ هـ.ق.
١٦٠. الفائق فى غريب الحديث، الزمخشري، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٧ هـ.ق.
١٦١. فتح البارى شرح صحيح الامام ابى عبدالله محمد بن اسماعيل البخارى، ابن حجر العسقلانى، شرح عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، تحقيق محمد فواد عبدالباقي و محب الدين خطيب، بي ٢١٠٢.
١٦٢. فتح القدير الجامع بين فنى الراوية و الدراية من علم التفسير، محمد الشوكانى، بيروت، دار ابن كثير، ١٤١٤ هـ.ق. بيروت، دار المعرفه، بي تا.
١٦٣. فتح العزيز، عبدالكريم بن محمد الرافعى، بي جا، دار الفكر، بي تا.
١٦٤. الفصول المهمه، ابن صباغ، به كوشش سامى الغريرى، قم، دار الحديث، ١٤٢٢ هـ.ق.
١٦٥. فضائل الصحابه، احمد بن حنبل. ، به كوشش وصى الله محمد عباس، بيروت، مؤسسه الرساله، ١٤٠٣ هـ.ق.
١٦٦. الفضائل، شاذان بن جبرئيل القمى، نجف، مكتبة الحيدريه، ١٣٨١ هـ.ق.
١٦٧. فقه الرضا، على بن بابويه، مشهد، المؤتمر العالمى للامام الرضا، ١٤٠٦ هـ.ق.
١٦٨. فهرس التراث، سيد محمد حسين حسيني جلالى، تحقيق سيد محمد جواد حسيني جلالى، قم، دليل ما، ١٤٢٢ هـ.ق.
١٦٩. الفهرست، منتجب الدين بن بابويه ، تحقيق سيد جلال الدين محدث ارموى، به كوشش

- محمد سامی حائری، قم، مكتبة آيت الله شهاب الدين المرعشي النجفي، ۱۳۶۶ هـ.ش.
۱۷۰. فيض القدير شرح الجامع الصغير من احاديث البشير النذير، المناوي، به كوشش احمد عبدالسلام، بيروت، دار الكتب العلميه، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۱۷۱. قاموس الرجال في تحقيق رواة الشيعة و محدثيهم، محمد تقى التستري، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۱۷۲. القاموس المحيط، الفيروز آبادي، بيروت، دار العلم، بي.تا.
۱۷۳. قرب الاسناد، الحميري، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۱۷۴. قصص الانبياء، الراوندي، به كوشش غلام رضا عرفانيان يزدي، قم، الهادي، ۱۴۱۸ هـ.ق.
۱۷۵. الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة، الذهبي، به كوشش محمد عوامه، جده، دار القبلة، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۱۷۶. الكافي في الفقه، ابوالصلاح الحلبي، به كوشش رضا استادي، اصفهان، مكتبة الامام اميرالمؤمنين علي، ۱۴۰۳ هـ.ق.
۱۷۷. كامل الزيارات، ابن قولويه القمي، به كوشش جواد قيومي، قم، نشر الفقاهه، ۱۴۱۷ هـ.ق.
۱۷۸. الكامل في التاريخ، ابن اثير، به كوشش عمر عبدالسلام، بيروت، دار الكتاب العربي، ۱۴۱۷ هـ.ق.
۱۷۹. الكامل في ضعفاء الرجال، عبدالله بن عدي، به كوشش سهيل صادق زكار، بيروت، دار الفكر، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۱۸۰. كتاب الدعاء، الطبراني، به كوشش مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دار الكتب العلميه، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۱۸۱. كتاب السنه، احمد بن حنبل، به كوشش محمد سعيد قحطاني، دمام عربستان، دار ابن قيم، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۱۸۲. كشف الارتياح في اتباع محمد بن عبدالوهاب، يتضمن تاريخ الوهابيه و حروبهم و

- اعمالهم، سيد محسن امين، قم، دار الكتاب الاسلامي، ١٣٧٤ هـ.ش.
١٨٣. كشف الرموز في شرح المختصر النافع محقق حلي. الفاضل الابي، به كوشش على پناه اشتهاړدي و حسين يزدي، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤٠٨ هـ.ق.
١٨٤. كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء، كاشف الغطاء، اصفهان، مهدي، بي.تا.
١٨٥. كشف الغممة في معرفة الاثمة، على بن عيسى الاربلي، بيروت، دار الاضواء ١٤٠٥ هـ.ق.
١٨٦. كشف القناع، اسد الله بن اسماعيل التستري، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، بي.تا.
١٨٧. كشف اللثام عن قواعد الاحكام، الفاضل الهندي، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٦ هـ.ق.
١٨٨. كفاية الاثر في نص على الاثمة الاثني عشر، على بن محمد خزاز قمي، تحقيق سيد عبداللطيف حسيني كوه كمرى، قم، بيدار، ١٤٠١ هـ.ق.
١٨٩. كنز العمال في سنن الاقوال و الافعال، المتقى الهندي، به كوشش بكرى حيانى و صفوه السقاء، بيروت، مؤسسه الرساله، ١٤٠٩ هـ.ق.
١٩٠. الكنى و الالقاب، عباس قمى، تهران، مكتبة الصدر، ١٣٦٨ هـ.ش.
١٩١. گنجينه دانشمندان، محمد شريف رازى، قم، چاخانه پيروز، ١٣٥٤ هـ.ش.
١٩٢. لسان العرب، ابن منظور، به كوشش على شيرى، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٨ هـ.ق.
١٩٣. لسان الميزان، ابن حجر العسقلانى، به كوشش عادل احمد عبدالموجود و على محمد معوض، بيروت، دار الكتاب العلميه، ١٤١٦ هـ.ق.
١٩٤. اللمعة البيضاء في شرح خطبة الزهراء، محمد بن احمد التبريزى، به كوشش سيد هاشم ميلانى، قم، الهادى، ١٤١٨ هـ.ق.
١٩٥. اللهوف في قتلى الطفوف، ابن طاووس، قم، انوار الهدى، ١٤١٧ هـ.ق.
١٩٦. المبسوط في فقه الاماميه، الطوسى، به كوشش محمد باقر بهبودى، تهران، مكتبة المرتضويه، ١٣٥١ هـ.ش.
١٩٧. المجدى في انساب الطالبين، على بن محمد العلوى، به كوشش احمد مهدي دامغانى،

- قم، مكتبة آيت الله شهاب الدين المرعشي النجفي، ١٤٠٩ هـ.ق.
١٩٨. مجمع البحرين و مطلع النيرين، الطريحي، به كوشش سيد احمد حسيني اشكوري، تهران، مكتبة نشر الثقافه الاسلاميه (دفتر نشر فرهنگ اسلامي)، ١٤٠٨ هـ.ق.
١٩٩. مجمع البيان في تفسير القرآن، الطبرسي، مقدمه محمد جواد بلاغي، تصحيح سيد هاشم رسولي محلاتي و فضل الله يزدي طباطبائي، بيروت، دار المعرفه، ١٤٠٦ هـ.ق.
٢٠٠. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، الهيتمي، تحقيق عبدالله محمد الدرويش، بيروت، دار الفكر، ١٤١٢ هـ.ق.
٢٠١. مجمع الفائده و البرهان في شرح ارشاد الاذهان، المحقق الاردبيلي، به كوشش مجتبي عراقى و حسين يزدي و على پناه اشتهاردى، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٦ هـ.ق.
٢٠٢. المجموع شرح المذهب، النووي، دار الفكر، بي.تا.
٢٠٣. المحبّر، ابن حبيب هاشمي بغدادى، به كوشش ايلزه ليختن شتيتير، بيروت، دار الافاق الجديده، بي.تا.
٢٠٤. المحلى بالآثار، ابن حزم الاندلسي، به كوشش سليمان بندارى، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤٠٥ هـ.ق.
٢٠٥. المختصر النافع (النافع في مختصر الشرايع)، المحقق الحلي، تهران، بعثت، ١٤١٠ هـ.ق.
٢٠٦. مختلف الشيعه في احكام الشريعه، علامه الحلي، به كوشش مركز الابحاث و الدراسات، قم، دفتر تبليغات اسلامي، ١٤١٦ هـ.ق.
٢٠٧. مدارك الاحكام في شرح شرائع الاسلام، سيد محمد بن على الموسوى العاملي، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، ١٤١٠ هـ.ق.
٢٠٨. المدخل الى مذهب الامام احمد بن حنبل، عبدالقادر بن بدران، به كوشش عبدالله بن عبدالمحسن، بيروت، مؤسسه الرساله، ١٤٠١ هـ.ق.
٢٠٩. مدينة المعاجز في دلائل الاثمة الاطهار و معاجز هم، سيد هاشم البحراني، قم، المعارف

- الاسلاميه، ١٤١٣ هـ.ق.
٢١٠. مدينة دمشق و ذكر فضلها و تسمية من حلها من الامائل او اجتاز بنواحيها من واديها و اهلها، ابن عساكر ، به كوشش على شيرى، بيروت، دار الفكر، ١٤١٥ هـ.ق.
٢١١. المراجعات، سيد عبدالحسين شرف الدين، به كوشش حسين الراضى، بيروت، جمعيه الاسلاميه، ١٤٠٢ هـ.ق.
٢١٢. مرآة الاطلاع على اسماء الامكنة و البقاع، و هو مختصر معجم البلدان لياقوت، صفى الدين عبدالمومن بغدادى، به كوشش على محمد الجاوى، بيروت، دار الجيل، ١٤١٢ هـ.ق.
٢١٣. مرآة الحرمين (الرحلات الحجازيه و الحج و مشاعرة الدينيه محلاة بمئات الصور الشمسيه)، ابراهيم رفعت پاشا، قاهره، دار الكتب المصريه، ١٣٤٤ هـ.ق.
٢١٤. مرآة الكتب، على بن موسى تبريزى، به كوشش محمد على حائرى، قم، مكتبة آيت الله شهابالدين المرعشى النجفى، ١٤١٤ هـ.ق.
٢١٥. المزار الكبير، محمد بن المشهدى، به كوشش جواد قيومى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤١٩ هـ.ق.
٢١٦. المزار، المفيد، به كوشش سيد محمد باقر موحد ابطحى، بيروت، دار المفيد، ١٤١٤ هـ.ق.
٢١٧. المسائل السرويه، المفيد، بيروت، دار المفيد، ١٤١٤ هـ.ق.
٢١٨. المستجد من كتاب الارشاد، العلامة الحلى، قم، مكتبة آيت الله شهابالدين المرعشى النجفى، ١٤٠٦ هـ.ق.
٢١٩. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، حسين نورى، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، ٢٢٠. مستدرک سفينة البحار، على نمازى شاهرودى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤١٩ هـ.ق.
٢٢١. المستدرک على الصحيحين، الحاكم النيشابورى، تحقيق ابو عبدالله عبدالسلام بن محمد بن عمر غلّوش، بيروت، دار المعرفه، ١٤٠٦ هـ.ق.
٢٢٢. المستدرک على الصحيحين، الحاكم النيشابورى، به كوشش مصطفى عبدالقادر عطا،

بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۱ هـ.ق.

۲۲۳. مستدرکات اعیان الشیعه، حسن امین، بیروت، دار التعارف، ۱۴۰۹ هـ.ق.

۲۲۴. مستدرکات علم رجال الحدیث، علی نمازی شاهرودی، اصفهان، حسینیه عمادزاده، ۱۴۱۵ هـ.ق.

۲۲۵. مستند الشیعه فی احکام الشریعه، احمد النراقی، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۵ هـ.ق.

۲۲۶. مسند ابی داود الطیالسی، سلیمان بن داود، بیروت، دار المعرفه، بی تا.

۲۲۷. مسند ابی عوانه، یعقوب بن اسحق الاسفراینی، بیروت، دار المعرفه.

۲۲۸. مسند اسامه بن زید، عبدالله البغوی، به کوشش حسین امین، ریاض، دار الضیاء، ۱۴۰۹ هـ.ق.

۲۲۹. مسند اسحاق بن راهویه، اسحاق بن راهویه، تحقیق عبد الغفور عبدالحق حسین البلوشی، مدینه، مکتبه الایمان، ۱۴۱۲ هـ.ق.

۲۳۰. مسند الامام ابی یعلی، احمد بن علی بن المثنی، به کوشش حسین سلیم اسد، دمشق، دار المامون، بی تا.

۲۳۱. مسند الامام احمد بن حنبل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ هـ.ق.

۲۳۲. مسند الامام الجواد ابی جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام، عزیز الله عطاردی، مشهد، المؤتمر العالمی للامام الرضا، ۱۴۱۰ هـ.ق.

۲۳۳. مسند الامام الشافعی، الشافعی، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی تا.

۲۳۴. مسند الامام المجتبی ابن محمد الحسن بن علی علیه السلام، عزیز الله عطاردی، تهران، عطارد، ۱۳۷۲ هـ.ش.

۲۳۵. مسند الامام زید بن علی، زید بن علی، بیروت، دار و مکتبه الحیاه، ۱۹۶۶ م.

۲۳۶. مسند البزار (البحر الزخار)، احمد بن عمرو البزار، به کوشش محفوظ الرحمن زین الله،

- بيروت، مكتبة العلوم و الحكم، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۲۳۷. مسند الحميدى، عبدالله بن الزبير الحميدى، به كوشش حبيب الرحمن الاعظمى، بيروت، دار الكتب العلميه، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۲۳۸. مسند الرضا، داود بن سليمان الغازى، به كوشش محمد جواد حسيني جلالى، قم، دفتر تبليغات اسلامى، ۱۴۱۸ هـ.ق.
۲۳۹. مسند الشاميين، ابى القاسم الطبرانى، به كوشش حمدى بن عبدالمجيد السلفى، بيروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۷ هـ.ق.
۲۴۰. مشاهير علماء الامصار و اعلام فقهاء الاقطار، محمد بن حبان البستى، به كوشش مرزوق على ابراهيم، منصوره، دار الوفاء، ۱۴۱۱ هـ.ق.
۲۴۱. مصباح المتهدد و سلاح المتعبد، الطوسى، تصحيح اسماعيل انصارى زنجانى، اعداد على اصغر مرواريد، بيروت، مؤسسه فقه الشيعه، ۱۴۱۱ هـ.ق.
۲۴۲. المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى، احمد بن محمد بن على، الفيومى، قم، دار الهجره، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۲۴۳. المصنف فى الاحاديث و الآثار، ابن ابى شيبه، به كوشش كمال يوسف، رياض، مكتبة الرشد، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۲۴۴. المصنّف، عبدالرزاق الصنعانى، به كوشش حبيب الرحمن الاعظمى، بيروت، المجلس العلمى، ۱۳۹۰ هـ.ق.
۲۴۵. مطالب السؤؤل فى مناقب آل الرسول، محمد بن طلحه الشافعى.
۲۴۶. معالم المدرستين، سيد مرتضى عسكرى، بيروت، النعمان، ۱۴۱۰ هـ.ق.
۲۴۷. معانى الاخبار، الصدوق، به كوشش على اكبر غفارى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ۱۳۶۱ هـ.ش.
۲۴۸. المعترف فى شرح المختصر، المحقق الحلى، قم، سيد الشهداء، ۱۳۶۴ هـ.ش.
۲۴۹. معجم احاديث الامام المهدي، على الكورانى، قم، المعارف الاسلاميه، ۱۴۱۱ هـ.ق.

۲۵۰. المعجم الاحصائی لالفاظ القرآن الکریم (فرھنگ آماری کلمات قران کریم)، محمود روحانی، مشہد، مجمع البحوث الاسلامیہ، ۱۳۶۶ھ.ش.
۲۵۱. معجم الادباء، یاقوت الحموی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۵۲. معجم البلدان، یاقوت الحموی (م. ۶۲۶ھ.ق.)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ھ.ق.
۲۵۳. المعجم الکبیر، الطبرانی، بہ کوشش حمدی عبدالمجید السلفی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ھ.ق.
۲۵۴. معجم المؤلفین تراجم مصنفی الکتب العربیة، عمر رضا کحاله، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۵۵. المعجم الوسیط، حسن علی عطیہ و محمد شوکی امین و ابراہیم انیس، تہران، دفتر نشر فرھنگ اسلامی، ۱۳۷۵ھ.ش.
۲۵۶. معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواہ، سید ابوالقاسم خوبی، قم/ بیروت، مرکز نشر آثار الشیعہ، ۱۴۱۰ھ.ق.
۲۵۷. معجم قبائل الحجاز، عاتق بن غیث البلادی، مکہ، دار مکہ، ۱۴۰۳ھ.ق.
۲۵۸. معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع، عبداللہ البکری، بہ کوشش جمال طلبہ، بیروت، دار الکتب العلمیہ، ۱۴۱۸ھ.ق.
۲۵۹. معجم معالم الحجاز، عاتق بن غیث البلادی، مکہ، دار مکہ، ۱۴۰۰ھ.ق.
۲۶۰. المغنی علی مختصر ابی القاسم عمر بن الحسین بن عبداللہ بن احمد الخرقی، ابن قدامہ، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۵ھ.ق.
۲۶۱. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج الاصفہانی، بہ کوشش سید احمد صقر، بیروت، دار المعرفہ، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۷ھ.ق.
۲۶۲. مقتل الحسین، ابومخنف، بہ کوشش علی اکبر غفاری، قم، مطبوعۃ العلمیہ، بی تا.
۲۶۳. المقنعہ، المفید، قم، مؤسسہ النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ھ.ق.

۲۶۴. مکاتیب الرسول، علی احمدی میانجی، قم، دار الحدیث، ۱۴۱۹ هـ.ق.
۲۶۵. الملل و النحل، الشهرستانی، به کوشش محمد سید کیلانی، بیروت، دار المعرفة، ۱۳۹۵ هـ.ق.
۲۶۶. من حياة الخليفة عمر بن خطاب، عبدالرحمان احمد البکری، بیروت، مكتبة الارشاد، ۲۰۰۵ م.
۲۶۷. من لايحضره الفقيه، الصدوق، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۲۶۸. مناقب ابی حنیفه، موفق بن احمد مکی، حیدر آباد دکن، ۱۳۲۱ هـ.ق.
۲۶۹. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، به کوشش گروهی از اساتید، نجف، مكتبة الحیدریه، ۱۳۷۶ هـ.ق.
۲۷۰. مناقب اهل البيت، حیدر علی الشیروانی، به کوشش فارس الحسون، منشورات الاسلامیه، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۲۷۱. منتخب التواریخ، معین الدین نطنزی، به کوشش استخری، تهران، اساطیر، ۱۳۸۳ هـ.ش.
۲۷۲. المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ابن الجوزی، به کوشش محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا و نعیم زررور، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۲۷۳. منتقلة الطالبیه، ابراهیم بن طباطبا، به کوشش محمد مهدی حسن الخرسان، قم، مكتبة الحیدریه، ۱۳۷۷ هـ.ش.
۲۷۴. منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، العلامة الحلّی، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۲۷۵. المهذب البارع فی شرح المختصر النافع محقق حلّی، ابن فهد الحلّی، به کوشش مجتبی عراقی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷-۱۴۱۳ هـ.ق.
۲۷۶. مواهب الجلیل، الخطاب الرعینی، به کوشش زکریا عمیرات، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۶ هـ.ق.

٢٧٧. الموطأ، مالك بن انس، به كوشش محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤٠٦ هـ.ق.

٢٧٨. مؤلفات السخاوي، مشهور سلمان و احمد الشقيرات، بيروت، دار ابن حزم، ١٤١٩ هـ.ق.

٢٧٩. ميزان الاعتدال في نقد الرجال، الذهبي، به كوشش علي محمد الجاوي، بيروت، دار المعرفة، ١٣٨٢ هـ.ق.

٢٨٠. ميزان الحكمه، محمد محمدي ري شهري، قم، دار الحديث، ١٤١٦ هـ.ق.

٢٨١. النجوم الزاهره في ملوك مصر و القاهره، ابن تغري بردي الاتابكي، قاهره، وزارهه الثقافه و الارشاد القومي، الهيئه المصريه العامه، ١٣٩١ هـ.ق.

٢٨٢. النزاع و التخاصم، المقريزي، به كوشش حسين مونس، قاهره، دار المعارف، بي.تا.

٢٨٣. نظم المتناثر من الحديث المتواتر، محمد جعفر كتاني، قاهره، دار الكتب السلفيه، بي.تا.

٢٨٤. نظم درر السمطين، الزندي، اصفهان، مكتبة الامام امير المؤمنين، ١٣٧٧ هـ.ق.

٢٨٥. نقد الرجال، سيد مصطفى التفرشي، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، ١٤١٨ هـ.ق.

٢٨٦. النهايه في غريب الحديث و الاثر، ابن اثير، به كوشش طاهر احمد الزاوي و محمود محمد الطناحي، قم، اسماعيليان، ١٣٦٤ هـ.ش.

٢٨٧. نهج الايمان، علي بن يوسف ابن جبير، به كوشش سيد احمد حسيني اشكوري، مشهد، مجتمع امام هادي، ١٤١٨ هـ.ق.

٢٨٨. نهج البلاغه، شريف الرضي، شرح محمد عبده، قم، دار الذخائر، ١٤١٢ هـ.ق.

٢٨٩. نيل الاوطار من احاديث سيد الاخيار، محمد بن علي بن محمد الشوكاني، بيروت، دار الجيل، ١٩٧٣ م.

٢٩٠. الهداية الكبرى، حسين بن حمدان الخصيبي، بيروت، البلاغ، ١٤١١ هـ.ق.

٢٩١. الهواتف، ابن ابي الدنيا، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، مؤسسه الكتب الثقافيه، ١٤١٣ هـ.ق.

۲۹۲. الوافی بالوفیات، خلیل بن ایبک الصّفدی، بیروت، دار النشر، ۱۴۱۱ هـ.ق.
۲۹۳. الوسيله الى نیل الفضيله، ابن حمزه، به کوشش فارس الحسون، قم، مكتبة آیت الله شهابالدين المرعشی النجفی، ۱۴۰۸ هـ.ق.
۲۹۴. وفاءالوفاء باخبار دار المصطفى، السمهودی، به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۲۰۰۶ م.
۲۹۵. وفيات الاعيان وانباء ابناء الزمان ممّا ثبت بالنقل او السماع او اثبته العيان، ابن خلکان، به کوشش احسان عباس، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۲۹۶. ینابیع المودة لذوی القربی، القندوزی، به کوشش سید علی جمال اشرف الحسینی، قم، دار الاسوه، ۱۴۱۶ هـ.ق.